

۹۱
سیمای
مخبتین
امرالله سلیمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

سیمای مخبتین در قرآن و روایات

نویسنده:

امرالله سلیمانی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیمای مخبتین در قرآن و روایات

مشخصات کتاب

سرشناسه : سلیمانی، امرالله، ۱۳۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور : سیمای مخبتین در قرآن و روایات/مولف امرالله سلیمانی .

مشخصات نشر : قم: زائر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۴۵۵ ص.

فروست : زائر؛ ۹۱

شابک : ۲۵۰۰۰ ریال :۹۶۴-۸۵۶۷-۶۶-۲

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی : Amrollah soleymani Facing of competents

یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۴۲ - ۴۵۴.

موضوع : اخلاق اسلامی .

موضوع : اخلاق اسلامی -- احادیث.

رده بندی کنگره : BP۲۴۷/۸/س۸۳س۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۴۱۸۱۰

ص: ۱

اشاره

سیمای مخبتین در قرآن و روایات

مؤلف:

امراللّه سلیمانی

«و بشر المخبتين

الذين اذا ذكر اللّه وجلت قلوبهم...»

و مخبتان را بشارت ده

آنانكه چون ياد خدا كنند دلهاشان هراسان شود.

سوره حج، ۳۴ _ ۳۵

ص: ۳

تقدیم به:

اول مظلوم عالم

باب علم الاولین و الاخرین امام المخبتین

امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام

فهرست مطالب

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

ص: ۱۰

ص: ۱۳

کتابنامه ··· ۴۴۲

ص: ۱۴

پیشگفتار

اسلام برای رساندن انسان به سعادت و کمال در همه زمینه های مادی و معنوی برنامه جامع و کامل داشته، چهار چوب اخلاق آدمی را به دقیق ترین و زیباترین شکل ترسیم نموده و پیروان خویش را به آراستن خود به ارزشهای و الای اخلاقی فرا خوانده است.

اسلام در راستای دست یابی به این هدف یک روش استاندارد شده در تخلقوا بأخلاق اللّه که گرفتن خلق و خوی خداست به مردم معرفی کرده و آنها را به سوی کمال بی نهایت سوق داده است و از سویی انسانهای کامل و از هر نظر شایسته و متخلّق به این فضائل در نهایت و اوج را از طرق مختلف(۱) معرفی نموده است.

یکی از این شیوه ها، شیوه عام و از جمله آنها تعریف به اخبات است.

در حیطه اخلاق اسلامی، اخبات، جایگاه ویژه ای دارد.

ص: ۱۵

۱- ۱. منظور از تعریف به گونه های مختلف دراینجا عام، خاص و اخص می باشد.

از آیات و روایات نیز استفاده می شود که برای ایمان مراتب و درجاتی است که یکی از آن مراتب دارای نشانه ها و آثار و اوصاف خاصی است که از آن تعبیر به حالت (اخبات) می شود.

اگر ایمان به حق از مرحله زبان گذشته و به قلب برسد و در مرحله عمل ظهور کند که هریک از اینها در زبان قرآن اسمی دارد و حالاتی را در روح ایجاد می کند و علاوه بر آن در روح نیز نفوذ کند و خضوع خاصی در برابر محتویات آن پیدا کند به گونه ای که هر چه معارف ایمانی به او عرضه شود با علم به حق بودنش تسلیم محض در برابر آن باشد. و هیچ گونه اعتراض قلبی نیزدر برابر آن ننموده و خود را کاملا در اختیار حق قرار دهد و همواره در یاد حق باشد و نخواهد هیچ غفلتی از آن داشته باشد. این حالت را (اخبات) گویند.

اخبات، دلها را نرم و دور ترین افراد را به انسان نزدیک نموده و اکسیر مهربانی، دوستی و عطوفت و پایه و اساس هر سر بلندی و عزت است.

اخبات کشتزاری است که در آن گلهای زیبا و عطر آگین برادری، صفا، مهر و محبت و بزرگواری می روید ارجمندی و منزلت واقعی را به ارمغان می آورد.

اخبات ثمره پر ارج درخت دانش و آگاهی و معرفت، منشا عظمت، قدرت، عزت، شرافت، کرامت، و حریت انسانی است. نخل وجود انسان را از طوفان نفس اماره وتند باد تکبر و غرور و نخوت مصون می دارد. اخبات ازحالات نیکو و پسندیده ای است

که از مسیر آن درهای فیض و رحمت الهی بر روی بندگانش باز می شود و ضعف و زبونی را به قدرتی آمیخته با نرمی مبدل می سازد.

اخبات مقام والا و ارجمند پیامبران و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وائمه اطهار علیهماالسلام و اولیای حق و عارفان واصل و ریشه و رکن و اساس هر سعادت و نیک بختی است.

مقام انبیایی چون ابراهیم تسلیم محض و بی چون و چرا در برابرفرمان و اراده حق تا آنجا که حاضر است در آتش افروخته دشمن او چون شمع سوخته و در اواخرعمر دردانه خود اسماعیل را به اذن او در مسلخ عشق قربانی کند وبه تاریخ و بشریت درس تسلیم و فنا دهد.

اخبات جایگاهی است که سالک در آن ازشر نفس در امان بوده و از فترات راه گذشته و به وادی اطمینان و سرای آرامش و سلام گام نهاده و سر بر آستان عبودیت محبوب سائیده و در پیشگاه قرب دوست آرمیده است و در یک کلام، اخبات دژی است مستحکم و پر صلابت که دشمن را یارای نفوذ در آن نباشد و تاج افتخاری است که بندگان مخلص خدا بر سر می نهند. و مخبتین(۱) کسانی هستند که در دار الأمن توحید و وادی السلام ایمان و اطمینان وارد شده اند و بشارت آنان(۲) از این جهت است که تزلزل و

۱- ۱. کلمه «مخبتین» در فارسی «مخبتان» است ولی از آنجا که این کلمه، اصطلاح قرآنی است ما نیز جمع عربی را بکار برده و بنا را بر همان اصطلاح می گذاریم.

۲- ۲. اشاره به ایه «و بشر المخبتین» حج، ۳۴.

اضطراب و انـدوه و نگرانی از آنـان رخت بربسـته، غمی جز عشق وصـال به حق ندارنـد و تنها با ذکر خـدا دلهایشان ترسان و حیران درطپش از هیبت جلال اوست و لباس زیبای صبر برازنـده قامت رعنای آنان است وبس و ایشاننـد تنها مـدعیان راستین وصف علم(۱) و شکیبایی.(۲)

این وارستگان مقرب خداونـد در همه حال متـذکر حق بوده و در اقامه نماز ساعی اند و از آنچه خداوند متعال به آنان ارزانی داشـته در راه وسبیـل او انفـاق می کننـد و به نور ایمـان بـا خاطری آسوده و دلی آرام به ملکوت اعلی عروج نموده و در جنت اللقای الهی مأوی گرفته اند.

ص: ۱۸

۱- ۱. اشاره به آیه «انما یخشی اللّه من عباده العلماء».

۲- ۲. اشاره به حدیث «و الصبر یدعیه کل احد و لا یثبت عنده الا المخبتون».

مقدمه

توجه و عنـایت خـاص قرآن به این موضوع نشـانگر نقش آن در تربیت و سازنـدگی معنوی انسـان و در نـتیجه اصـلاح جـامعه بشـری است لـذا هـدف از پژوهش و تحقیق در بـاب این موضوع بـاز نمودن افق هـای تازه پیرامون شـناخت هر چه بیشتر ابعاد وجودی و حالاـت انسان مورد تاییـد از ناحیه خداونـد است. تا با تأسّـِی به منش های این خاصان در گاه الهی از راه معرفت به ویژگیهـا و خصـلتهای نـورانی ایـن آسـمانی منشـان و ملکـوتی مآبـان نهـال وجـود آدمی بـه بـار نشسـته و جـوهره حقیقی او شکوفاگشته و وصال به کوی دوست و سعادت ابدی بیشتر از پیش برای مشتاقان قرب حق فراهم گردد.

همچنین کتاب حاضـر در صدد آن است تا مرتبه معرفتی و ایمانی انسان مخبت و مراحل سـیرو سـلوک وی را تا حد ممکن باز شناسد.

به تعبیر دیگر انسان عارف و سالک طریق الی اللّه با این خصلتها در چه مرتبه ای از معرفت و درچه مرحله ای از

سیروسلوک قراردارد.

ما در این راستا ابتدا به مفهوم شناسی اخبات از نظر لغت و اصطلاح پرداخته و مترادفات آن را نیز مورد بحث قرار داده ایم. کلماتی از قبیل تواضع، خشوع، سکینه، اطمینان، خوف و خشیت، اخلاص و انابه به عنوان واژه های هم معنا و یا نزدیک به کلمه اخبات بحث شده و پس از آن جایگاه اخبات و مخبتین در قرآن و روایات و سپس سیر تاریخی بحث از اخبات را بیان کردیم.

در بخش دوم کتاب به سیمای مخبتین پرداخته و پس از بیان مصادیق اعلای مخبتین صفات آنان آنگونه که از قرآن مجید و روایات بدست می آید چون خوف از خداوند در اثر ذکر و یاد او، صبر و... بیان شده و توضیح داده ایم که مخبتان در ابتدا بر اثر ذکر الهی به خوف و خشیت می رسند و سرانجام به اطمینان و آرامش. ضمنا فرجام مخبتین و درجات و آثار اخبات نیز بیان شده است.

در بخش پایانی کتاب آسیب شناسی اخبات مطرح گردیده و در آن به نقطه مقابل ایمان و اخبات، آفت شناسی یا موانع اخبات پرداخته، اعراض از یاد خداوند و نسیان الهی و کبر و هوای نفس و حب دنیا و تصرف شیطان و تلوّن مورد بحث قرار گرفته و ادله قرآنی و حدیثی هر کدام در ارتباط با اخبات بیان شده است.

شایان ذکر است از آنجا که کار اتمام نگارش کتاب مصادف با عید سعید غدیر گردید این حسن تقارن را به فال نیک گرفته و آن را به صاحب این روز فرخنده حضرت مولی الموحدین امیر المومنین علی علیه السلام تقدیم داشتم.

ص: ۲۰

باشد که این قدم هر چند ناچیز، تمهیدی برای قدمهای بزرگتر بعدی در این راستا قرار گرفته و رضایت حضرت حق جل وعلا را در پی داشته باشد.

در پایان از استادان محترم دکتر احمد عابدی و دکتر ناصر رفیعی که در گردآوری این مجموعه با ارشادات بی شائبه خود اینجانب را یاری نمودند صمیمانه تقدیر و تشکر می نمایم.

امراللّه سلیمانی

۱۰/۱۱/۱۳۸۳ برابر با ۱۸ ذیحجه ۱۴۲۵ قمری

ص: ۲۱

بخش اول: کلّی_ات

اشاره

فصل ۱: مفهوم شناسی

فصل ۲: جایگاه اخبات و مخبتین در قرآن و احادیث

فصل ۳: سیر تاریخی

فصل اول: مفهوم شناسی

الف. مفهوم شناسی «اخبات» و «مخبتین»

۱. سیر لغوی

صاحب العین ریشه این کلمات را «خبت» و دانسته در این باره می نویسد:

«خبت» به معنای زمین فراخ و پهناور است و جمع آن «خبوت» و «مخبت» به معنای خاشع و متضرع، کسیکه به خداوند تضرع نموده و دلش برای او خشوع می ورزد(۱)، می باشد.

ازهری در تهذیب اللغه در این زمینه نوشته است:

ص: ۲۵

۱- ۱. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین ج۴، ۲۴۱.

«لیث گفته: «خبت» عربی اصیل و جمع آن «خبوت» و آن به معنای زمین فراخ و پهناور است و ابن اعرابی گفته: «خبت» جای امن و وسیع است و شمر گفته که ابوعمرو گفته: «خبت» زمین فراخ و هموار پر از سنگهای سیاه است. و برخی گفته اند: آن زمینهای گود و پست است که در آن انواع درختان بزرگ و خاردار می رویند.

و عدوی گفته: «خبت» پنهان و امن بودنست و گفته: «و خبت ذکرهُ» یعنی هرگاه پنهان گردید و از آنست «المخبت من الناس» یعنی پنهان از مردم. اخبت الی ربه یعنی بدو آرام و ایمن گردید.

وفراء درباره سخن خداوند متعال «و اخبتوا الی ربهم».(۱) گفته یعنی: برای پروردگارشان خشوع ورزیدند. و عرب «الی» را به جای «لام» قرار می دهد و اخبات به معنای خشوع است و شمر گفته «خبت» زمین هموار بسیار پست و پایین است و هر گاه از آن بیرون شوی به فراخی و وسعت می رسی و جمع آن «خبوت» می باشد»(۲).

صاحب تاج اللغه و صحاح العربیه «خبت» را به معنای زمین امن دارای رمل دانسته و «اخبات» را «خشوع» معنا کرده همانگونه که گفته می شود برای خداوند خشوع نمود و در آن «خبته» است یعنی فروتنی.(۳)

ابن فارس در معجم المقاییس آورده است:

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. ازهری، ابی منصور محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغه، ج ۱، ۹۷۳.

۳- ۳. جوهری، ابی نصر اسماعیل بن حماد، تاج اللغه و صحاح العربیه، ج ۳۶۹/۱.

«خبت» دارای سه حرف اصلی (خ، ب، ت) است که بر خشوع دلالت می کند گفته می شود اخبت یخبت اخباتا هر گاه خشوع ورزد و برای خداوند متعال خاشع گردد همانطور که فرمود: «و بشر المخبتین».(۱) و اصل آن از «خبت» است و آن بیابانی است که گیاه ندارد و از آنست سخن «ولو بخبت الجمیش» آیا نمی بینی آنرا جمیش نامیدند گویا گیاه از آن برداشته شده یعنی کنده شده.(۲)

راغب در مفردات می نویسد:

«خبت» جای امن زمین است و «اخبت الرجلُ» یعنی آهنگ جای امن نمود، یا فرود آمد مانند: اسهل و انجد. سپس «اخبات» به معنای نرمی و فروتنی بکار رفته، خداوند متعال فرمود: «اخبتوا الی ربهم».(۳) و نیز فرمود: «و بشر المخبتین».(۴) یعنی فروتنان، مانند «لا یستکبرون عن عبادته».(۵) و نیز فرمود: «فتخبت له قلوبهم».(۶) یعنی نرم و خاشع می گردد و اخبات اینجا نزدیک به معنای هبوط در این سخن خداوند متعال است(۷): «و ان منها لما یهبط من خشیه اللّه».(۸)

۱- ۱. حج / ۳۴.

۲- ۲. احمد بن فارس ابن ذکریا، معجم المقاییس فی اللغه، ۳۳۹.

۳- ۳. هود /۲۳.

۴- ۴. حج / ۳۴.

۵- ۵. اعراف / ۲۰۶.

۶- ۶. حج / ۵۴.

۷- ۷. راغب اصفهانی، مفردات، کتاب الخاء، ۲۷۲.

۸- ۸. بقره / ۷۴.

صاحب اساس البلاغه در این زمینه نوشته است:

«خبت» جای امن و مطمئن و وسیع است و اخبت القوم یعنی: به جای امن و فراخ وارد شدند مانند: اصحروا و بطور مجاز (اخبتوا الی ربهم) یعنی به او اطمینان و آرامش یافتند و آن کسی است که با خشوع و اطمینان و خضوع و سکون و آرامش نماز می خواند و دلش مطمئن. و آرام است.(۱)

ابن اثیر در نهایه نوشته است:

«خبت» در حدیث و گفتار دعا «و اجعلنی لک مخبتا» یعنی خاشع و مطیع و اخبات به معنای خشوع و تواضع.

و از آن سخن ابن عباس است «فیجعلها مخبتةً منیبةً» و در سخن ذکر آنرا تکرار نموده و اصل آن از خبت به معنای جای امن و مطمئن است.

و در سخن عمرو بن یثربی است: اگر دیدی گوسفندی تیزی تیغه شمشیر و آهن گداخته را در بیابان بدون علف و گیاه تحمل می کند آنرا نسوزان، قتیبی گفته: از اهل حجاز پرسیدم (درباره خبت) به من گفتند صحرایی میان مدینه و حجاز است که به خبت معروف است، وجمیش: جایی است که گیاه نمی رویاند.(۲)

ابن منظور نیز نظری همسان ابن اثیر و ازهری در این مورد دارد بدین طریق که «خبت» را عربی اصیل به معنای زمین فراخ و وسیع و «اخبات» را به معنای خشوع و تواضع دانسته و از مجاهد نقل

۱- ۱. زمخشری، محمود بن عمر، اساس البلاغه، ۱۵۱.

۲- ۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث والاثر، ج۲، ۴.

کرده که منظور از مخبتین در آیه «و بشر المخبتین» مطمئنین و فروتنان اند و اخبتوا الی ربهم یعنی برای پروردگارشان فروتنی و خشوع ورزیدند».(۱)

صاحب مصباح المنیر همچون دیگران می نویسد:

اخبت الرجل اخباتا یعنی برای خداوند خضوع نمود و قلبش خاشع گردید(۲) و خداوند فرموده است (و بشر المخبتین).

فیروز آبادی صاحب قاموس المحیط نیز همانند دیگر لغویان «خبت» را زمین فراخ و پهناور و جمع آنرا اخبات و خبوت و اخبت را خاشع گردید و فروتنی نمود، معنا کرده است.(۳)

زبیدی نیز در این زمینه دیدگاهی مشابه ازهری، ابن منظور و ابن اثیر ارائه می دهد و در ترجمه و معنای «خبت»، «اخبات» و آیات «و بشر المخبتین»، «و اخبتوا الی ربهم» با آنها هم نظراست.(۴)

صاحب مجمع البحرین نیز «اخبات» را به معنای خشوع و تواضع دانسته و این معنا را در آیه «فتخبت له قلوبهم» اعمال می کند و درباره سخن خداوند متعال که می فرماید: «و اخبتوا الی ربهم» می گوید یعنی اطمینان یافتند و دل و جانشان بدو تسکین و آرامش یافت.(۵)

ص: ۲۹

۱- ۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج۲، ۲۷.

۲- ۲. فیومی، مصباح المنیر، ۱۹۷.

۳- ۳. فیروز آبادی، قاموس المحیط، ۱۹۳.

۴- ۴. حسینی زبیدی، سید محمد مرتضی، تاج العروس، ج۴، ۵۰۲.

۵- ۵. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، ج۱و۲، ۶۱۷.

مؤلف الجاسوس علی القاموس، کلمات خفض، هبط، خبت، غمط و هفت را دارای معنای نزدیک بهم می داند(۱) ابوالحسن شعرانی «اخبات» را به معنای فروتنی و خضوع دانسته است.(۲)

حسن مصطفوی نیز با صاحبان قاموس اللغه، لسان العرب، تهذیب اللغه، و نهایه در معنای «خبت»، «اخبات»، «مخبت» هم عقیده بوده و تنها بین خضوع و اخبات تفاوت قائل است مبنی بر اینکه: مخبت دارای ایمانی کامل و مطمئن و گفته شده کوشا در عبادت، و گفته شده، ملازم با طاعت و سکون و آرامش است و آن مانند مومن و متقی از اسمهای ممدوح است ولی خضوع اینگونه نیست برای اینکه شامل مدح و ذم است و اخبات خضوع دائمی و یکنواخت است.

وی همچنین اضافه می کند که «خبت» زمین فراخ و مطمئن است که دارای انخفاض و انحطاط است و بخاطر همین برخی گفته اند: هو الوادی العمیق الوطیّ همانگونه که در تهذیب آمده، علاوه بر اینکه جای فراخ و مطمئن لازمه اش انخفاض و پائین بودن است و هم چنین انخفاض از کلمات نزدیک به ماده «خبت» مانند خبط و خفض و خرّ و خضع و خشوع و خسا و خفت و خفی استفاده می شود.

ولی اخبات مانند اصحار (وسیع و فراخ شدن) و انجاد (هموار گردیدن) است، یعنی نسبت دادن معنی و مفهوم به فاعل و در آن

۱- ۱. احمد فارس الشدیاق، الجاسوس علی القاموس، ۱۵۰.

۲- ۲. شعرانی، ابوالحسن، نثر طوبی، ج۱و۲، ۲۱۰.

این ویژگی لحاظ می شود. پس معنای آن نسبت دادن خبت و پایداری آن به فاعل و متلبّس شدن فاعل به آن است و این معنی ورود و دخول و آمدن در آن است پس اخبات همان آمدن به محیط فراخ و امن است تا اینکه در آن مستقر می شود و از اضطراب (پریشانی) و انحراف و اختلاف و شک و تردید، رهایی یافته و اطمینان می یابد.

و این معنا با حقیقت ایمان و تسلیم و طمانینه ملازم می گردد همانگونه که در آیات: «فیومنوا به فتخبت له قلوبهم».(۱)«فله اسلموا و بشر المخبتین».(۲) «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم».(۳) آمده است. به محیط خضوع. و طمانینه در آمدند و برایشان خضوع برای خدا و اطمینان و آرامش به او حاصل گردید و این نتیجه ایمان و عمل صالح است.(۴)

اغلب فرهنگ لغات معاصر از جمله معجم الوسیط(۵)، الرائد(۶) و فرهنگ معاصر عربی _ فارسی(۷) نیز با کتب لغت پیش از خود در این زمینه هم نظرند.

۱- ۱. حج / ۵۴.

۲- ۲. حج / ۳۴.

۳- ۳. هود / ۲۳.

۴- ۴. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۳، ۷ _ ۵.

۵- ۵. ابراهیم مصطفی، معجم الوسیط، ج۱، ۲۱۴.

۶- ۶. جبران مسعود، الرائد، ج۱، ۵۳.

۷- ۷. آذرتاش، آذرنوش، فرهنگ معاصر عربی فارسی، ۱۵۵.

۲. خلاصه و جمع بندی بحث لغوی

اهـل لغت غالبا «اخبات» را از ماده «خبت» به معنای زمین صاف و هموار و فراخ در نظر گرفته انـد و «اخبات» رفتن و در آمـدن به چنین جایی است و از آنجا که رفتن در اینگونه مکانها توام با آرامش و امنیت و بدور از هرگونه اضطراب و تردید است لذا «اخبات» بطور مجازی به معنای تواضع و اطمینان می باشد.

همچنین اکثر لغوین برای آن معنـای خضوع و خشوع در برابر خداونـد را ذکر کرده انـد. که با دقت در این مفاهیم می توان به ارتباط نزدیک معنای آنها با یکدیگر پی برد و به یک نقطه مشترک در همه آنها رسید و آن «تسلیم» است و «مخبت» به کسی گفته می شود که با تمام وجود در برابر خداوند خاضع و خاشع بوده و به مرحله اطمینان و تسلیم گام نهاده است.

ب. مترادفات

اشاره

لازم به توضـیح است که برخی از این مترادفات دقیقا هم معنی اخبات نیسـتند و لذا در کتابهای اخلاقی و سیر و سلوک، هم از آنها بحث شده، و هم از اخبات.

ولی بهر حـال اینهـا لازمه معنی اخبات بوده و یا قریب المعنی با اخبات هسـتند و به نوعی با آن در ارتباط می باشـند و بحث از آنها در فهم مباحث اخبات راهگشا بوده، و در درک دقیقتر آن کمک شایانی می نماید.

۱. تواضع

اشاره

بایـد اذعان نمود ما بحث از تواضع را، تنها به قصـد مترادفات نیاورده ایم، بلکه از آن جهت که از یک دیدگاه می توان گفت تواضع، با اندکی توسـعه یا تضـییق در معنا و مفهوم، همان اخبات می باشد، بدان پرداخته ایم و نخست معنی آنرا از کتب لغت توضیح داده و سپس علائم، فضیلت، راههای تحصیل، اقسام و آثار و... آنرا بیان نموده ایم.

مفهوم تواضع

واژه تواضع، از ریشه «وضع یوضع وضاعه» در اصل به معنای افتادگی و فروتنی است.

به گفته اهل لغت:

«الوضع ضد الرفع، التواضع التذلل».(۱)

وضع ضد رفع و بلندی است و تواضع به معنای افتادگی و خاکساری است.

«تواضع الرجل»(۲) خود را هم تراز او کرد، فروتنی کرد.

«تواضعت الارض»(۳) زمین پست و گود بود.

عالمان اخلاق، تواضع را به معنای ناچیز شمردن نفس

۱- ۱. فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، ج۲، ۱۹۶.

۲- ۲. جبران مسعود، الرائد، ترجمه انزابی نژاد، رضا، ج۱، ۵۶۳.

۳- ۳. همو.

دانسته اند. در برابر خداوند به اطاعت از اوامر و در برابر مردم به رفتار فروتنانه و رعایت انصاف.

خواجه نصیر الدین طوسی می نویسد:

«تواضع آن بود که خود را مزیتی نشمرد بر کسانی که در جاه از او نازلتر باشند».(۱)

تعبیرهائی همچون: «تواضع، قبول حق است از حق برای حق»(۲) «تواضع ذلیل بودن دلهاست برای دانـنده غیبها»(۳) و «تواضع عبارتست از نرمی و آرامش و مهربانی»(۴) در اثار اخلاقی و عرفانی به چشم می خورد و همه بیانگر اظهار کوچکی، افتادگی، خاکساری و فروتنی در برابر خداونـد و خلق است. در روایتی امام صادق علیه السـلام با نشان دادن چنـد مصداق برای تواضع. همین را بیان فرموده است: «سئل عن الصادق علیه السلام عن التواضع فقال: هو ان ترضی من المجلس بدون شرفک و ان تسلم علی من لقیت، و ان تترک المراء و ان کنت محقا».(۵)

از امام صادق علیه السلام سئوال شد تواضع چیست؟

فرمود: به پایین نشستن در مجلس راضی باشی و به هر کسی رسیدی سلام کنی و از مجادله بپرهیزی گرچه حق با تو باشد.

تواضع در اصطلاح عالمان اخلاق و عارفان بیدار دل معنایی

ص: ۳۴

۱- ۱. طوسی، محمد بن حسن «معروف به خواجه نصر الدین»، اخلاق ناصری، ۷۷.

۲- ۲. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج۱، ۵۹۹.

۳- ۳. همو.

۴- ۴. همو.

۵- ۵. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ص۱۲۹.

وسیع تر و فراتر از این موارد دارد. عز الدین محمود کاشی می نویسد:

«تواضع، وضع نفس خود بـا حق است در مقام عبودیت و با خلق، در مقام انصاف. که در قسم اول. به انقیاد اوامر و نواهی بود، یا به قبول تجلیات صـفات یا فناء وجود در تجلی ذات. که انقیاد اوامر و نواهی تواضع مبتدیان است و قبول تجلی ذات در روح با فناء وجود خود در وجود مطلق تواضع منتهی نیست.

و قسم دوم، که وضـع نفس در مقـام انصـاف باشـد بـا خلـق، یـا به قبـول حق بود یـا به رعـایت حقوق، یـا به ترک ترفع و توقع حکم».(۱)

بـا توجه به آنچه بیـان کردیم، تواضع در مقامهـای مختلف فرق می کنـد. تواضع در مقابـل خداونـد و اطاعت از او، تواضع در برابر خلـق و مردمـان. امـا در همه آنهـا به معنـای افتـادگی و فروتنی است. تواضـع، نه اینکه فرد برای خـود هیـچ گونه مزیت و فضـیلتی نبینـد. ممکن نیست که صـاحب هنر، دانش و دانـای به حرفه ای، خـویش را در آن علم و هنر، از فردی که بی بهره از آنهاست و هیـچ نمی دانـد. برتر نبینـد، بلکه تواضع، عـدم فخر به علم، مال. جاه، زهد و تقوی، قدرت، زیبایی، فرزندان، قوم و قبیله و بالاخره رنگ و نژاد است.

علائم تواضع

۱. آنکه چون به امثـال و اقران خود در مسـئله ای گفتگو کنی اگر حق بر زبـان ایشـان جاری شـد و تو به خلاف بوده ای، پس اگر

۱- ۱. امام خمینی رحمه الله ، مصباح الهدایه، ج۱، ص۱۳۵.

اعتراف به آن کردی و شکرگزاری ایشان نمودی معلوم است که تواضع داری.

۲. اگر در محافل و مجالس، امثال تو بر تو مقدم نشینند و تو فروتر، یا در راه رفتن بر تو مقدم باشند و تو در عقب آنها باشی، پس اگر مطلقا تفاوتی در حال تو پیدا نشد متواضعی.

۳. پیشی گرفتن در سلام کردن بر تو گران نباشد، و اگر مضایقه داشته باشی متواضع نیستی.

۴. اگر فقیری تو را دعوت نمود، اجابت نمایی و به جهت حاجات مهم رفقاء و خویشان به کوچه و بازار آمد و شد نمایی، و هم چنین ضروریات خانه خود را از آب و نان و هیزم و گوشت و غیره را از بازار خریده و خود برداری و به خانه ببری.

۵. پوشیدن لباسهای کهنه و سبک قیمت و درشت و چرک کن بر تو گران نباشد.

۶. با کنیزان و غلامان و خدمتکاران خود در سر یک سفره طعام خوری(۱)، چنانچه این صفت از سلطان سریر ارتضا حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام منقول است.(۲)

فضیلت و اهمیت تواضع

در سلسله ارزشها و خصلتهای نیک آدمی، تواضع جایگاه ویژه ای دارد. اگر این صفت بر رفتار انسان پرتو افکند، بسیاری از

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، تلخیص، ۲۲۷ _ ۲۲۲.

۲- ۲. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج ۱، ص۳۵۶.

فضایل دیگر خود بخود رخ می دهد.

در اهمیت و فضیلت تواضع همین بس که چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در برابر خداوند تواضع و کرنش نمود، بفرموده خداوند بنام او و جمال و کمالش آسمان و زمین آراسته گردید و در خزائن غیب بر او گشاده شد خواجه عبداللّه انصاری در این باره می نویسد: او که مهتر عالم بود و سید ولد آدم صلی الله علیه و آله وسلم ، چون عز درویش در بازار افلاس بدید، جامه درویشی در پوشید و از روی تواضع بر درگاه عزت، نیاز خود عرضه کرد:

احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمره المساکین، تا لاجرم از حضرت عزت او را خطاب آمد که، اکنون خویشتن را به چشم حقارت می نگری و نام خود را مسکین می نهی، ما بنام تو و جمال و کمال تو آسمان و زمین بیاراستیم و در خزائن غیب بر تو گشادیم که: «انا فتحنا لک فتحا مبینا»»(۱).(۲)

در منابع دینی از حضرت صادق علیه السلام ، در اهمیت تواضع و جایگاه آن، روایت است که فرمود: «التواضع اصل کل شرف نفیس و مرتبه رفیعه».(۳)

تواضع و فروتنی اصل و اساس هر شرف است؛ چرا که هرگاه کسی ملازم فروتنی و افتادگی شد به جمیع مراتب شرف و کمالات نفس می رسد و ازاستفاده و تعلم از هر که باشد و هر چه

۱- ۱. فتح، ۱.

۲- ۲. المیبدی، ابوالفضل رشید الدین، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، ج۹، ص۲۱۶.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۱۵، ص۱۵.

باشد و هر وقت که باشد و هر جا که باشد ابا و امتناع نمی کند، و از رعونت نفس که مانع وصول به کمالات است خلاصی می یابد و تواضع مرتبه بسیار بلندست در نزد باری عز اسمه.

هم چنین بر ارزش و فضیلت تواضع افزوده می شود اگر بدانیم رسول گرامی اسلام نزدیکترین افراد به خود در قیامت را متواضعین قلمداد نموده و می فرماید:

«ان احبکم الی و اقربکم منی یوم القیامه مجلسا، احسنکم خلقا و اشدکم متواضعا، و ان ابعدکم منی یوم القیامه الثرثارون و هم المستکبرون».(۱)

همانا محبوبترین و نزدیکترین کسان به من، در روز قیامت، نزد من خوش اخلاق ترین و متواضعترین افراد است و دورترین افراد به من در روز قیامت، مستکبران و خود بزرگ بینانند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در ضمن توصیه های خود به امام حسن علیه السلام ، تواضع را از برترین عبادات بر شمرده است.(۲)

هم چنین در منابع دینی ما آمده است که: خداوند آنگاه که بنده ای را دوست بدارد، تواضع و افتادگی به وی الهام می نماید:

«ان اللّه اوحی الیّ: ان تواضعوا».(۳)

خداوند متعال به من وحی کرد تا به شما اعلام کنم: تواضع را

۱- ۱. الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج۱۱، ۳۰۱.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن، امالی، ۵.

۳- ۳. حجتی، سید محمد باقر، آداب تعلیم و تعلم در اسلام، ۲۶۱. نیز شهید ثانی، منیه المرید، ۶۹.

پیشه خود سازید.

نشانه عبودیت انسان باید در رفتار و برخوردهایش بروز کند اعمال آدمی، جلوه ای از روحیات و آینه ای از افکار و اندیشه اوست. انسانی می تواند به پایه ای از حقیقت عبودیت و بندگی دست یازد که خود را قطره ای در اقیانوس بیکران هستی ببیند و عالم و موجودات آنرا جلوه و مظهر خداوند متعال بداند. در این جایگاه است که به حلاوت و جوهره عبادت خویش خواهد رسید؛ چرا که پرستش خداوند، یعنی عالی ترین و برترین اعمال، جز در پرتو فروتنی و خاکساری در پیشگاه حضرتش پذیرفته نیست.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به جمعی از مؤمنین که مشغول دعا و نماز بودند فرمود:

«... مالی لا اری علیکم حلاوه العباده؟ قالوا: و ما حلاوه العباده؟ قال: التواضع».(۱)

چه شده است که شیرینی و حقیقت عبادت را در شما نمی بینم؟ گفتند: شیرینی عبادت چیست؟ فرمود: تواضع!

در این روایت، تواضع، نشانه بندگی و روح اعمال عبادی مؤمنان دانسته شده است. و در جای دیگر، از تواضع، به عنوان علامت تشیع راستین و پیروان امیر المؤمنین علی علیه السلام ، یاد شده از امام عسکری علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«و من تواضع فی الدنیا لاخوانه فهو عنداللّه من الصدیقین و من

۱- ۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجه البیضاء، ج۶، ۲۲۲.

شیعه علی بن ابیطالب».[(۱)]

کسی که با برادران دینی خود تواضع کند در نزد خداوند از صدیقین محسوب می شود و از شیعیان علی بن ابی طالب است.

اهمیت و جایگاه تواضع را با حـدیثی از امام علی علیه السـلام به پایان می بریم آنجا که فرمود: «... و بالتواضع تتم النعمه...»[(۲)] ... با تواضع نعمت کامل می شود.

راههای تحصیل تواضع

عالمان اخلاق برای رسیدن به خصلت ارزشمند تواضع راههایی را بر شمرده اند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. توجه به عظمت خداوند و ضعف و زبونی خویش

اولین راه برای ایجاد روحیه تواضع شناخت نقایص و ضعفهای خود و توجه به عظمت و قدرت خداوند است.

انسان در درجه نخست باید آگاه شود که قدرتهای مادی و معنوی مقهور اراده اوست و آدمی در سایه لطف و عنایت خداوند ادامه حیـات می دهـد و حتی لحظه ای بـدون توجه او نمی توانـد زنـدگی کنـد. عزت، اقتـدار، عظمت و بزرگی شایسـته مقـام کبریایی اوست.

اگر این بصیرتها توام با ایمان گردد، بی گمان انسان را به تواضع

۱- ۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج۱، ۳۶۲.

۲- ۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، حکمت ۲۲۴.

و انکسار و تذلل وا می دارد چنانکه راهکارهای اخلاقی نیز مؤید آنست و در آنها می خوانیم:

«من اراد التواضع فلیتوجّه نفسه الی عظمه اللّه فانها تـذوب و تصـفوا و من نظر الی سـلطان اللّه، ذهب سـلطان نفسه، لان النفوس کلها فقیره عند هیبته».(۱)

هر که روحیه فروتنی خواهـد، بایـد خـویش را متـوجه عظمت خداونـد گردانـد، زیرا تـوجه به آن، ریشه تکـبر در انسـان رامی خشـکاند و انـدیشه او را پاک می کنـد. کسـیکه اقتـدار خداونـد را مشاهده می کند، خود را ناچیز و ناتوان می یابد، زیرا همه نفوس در برابر هیبت و اقتدارش ناچیز و محتاجند.

۲. شناخت فلسفه آفرینش

هدف و مقصود غایی ونهایی از آفرینش انسان، عبودیت و پرستش خداوند متعال است خداوند متعال می فرماید:

«و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون».(۲)

همه انسانها با هم برابر بوده و هیچ امتیاز بر یکدیگر ندارند مگر در پرتو تحصـیل و کمال و درجات تعالی و ترقی که با قیام به وظایف عبادی و کسب دانش و تقوی و... بدست می آید کسـیکه که در این حوزه ها پیشتاز است از کرامت و ارزش بالاتری نیز برخوردار می باشد و امتیازات مادی و اعتباری چون مال و مقام و

۱- ۱. سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج۲، ۱۴۱.

۲- ۲. ذاریات، ۵۶.

امثالهم نمی تواند ملاک و معیار برتری قرار گیرد چنانچه در قرآن کریم نیز بدان اشارت دارد.

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائلا لتعارفوا ان اکرمکم عنداللّه اتقیکم».(۱)

ای مردم، ماشما را از ماده ای بیافریدیم و شما را ملتها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگررا باز شناسید. قطعا گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شماست.

بدین صورت، شناخت فلسفه خلقت و توجه به اینکه ثروت و جاه و مقام و... نمی تواند عامل برتری و بزرگی باشد، می تواند راهکار مهمی در ایجاد روحیه تواضع گردد.

۳. بصیرت و آگاهی

آگاهی و دانش، چون مشعل فروزانی است که آدمی با کمک آن تاریکیها را در نوردیده و پرده اوهام خیالات را کنار زده چهره واقعی و حقیقی اشیاء را می نمایاند و هرچه این بصیرت و بینش افزایش یابد، واقعیات را بهتر از اوهام باز می شناسد واقعیاتی که پرده از نقص و کاستی او نقاب از کمال بی نهایت خالقش بر می دارد و خود را در پیشگاه وجود بی نیاز، سراسر فقر و نیاز یافته و در برابرش به تذلل و تواضع روی می آورد چرا که علم وقتی بر دلهای پاک و زلال فرود آید. در کشتزار دل انکسار و خاکساری می رویاند و افتادگی و کوچکی به بار می آورد.

۱- ۱. حجرات، ۱۳.

امام علی علیه السلام می فرماید: «التواضع ثمره العلم»[(۱)] میوه دانش، فروتنی است.

۴. مشکلات و گرفتاریها

مصائب و گرفتاریها در رشد و تعالی انسان بسیار موثر است. در کوران حوادث و سختیها، فولاد وجود آدمی صیقل می خورد و جوهره ارزشمند او رخ می نمایاند.

از آثاری که شدائد و گرفتاریها برای انسان به ارمغان می آورد، تواضع و فروتنی است. خداوند انسانها را با سختیها آزمایش می کند، تا به خود آمده و از نخوت و عصیان دست بردارند:

«ولکن اللّه یختبر عباده بانواع الشدائد و یتعبد هم بانواع المجاهد و یبتلیهم بضروب المکاره، اخراجا للتکبر من قلوبهم و اسکانا للتذلل فی نفوسهم».[(۲)]

لکن خداوند بندگانش را به انواع سختیها می آزماید و با مجاهدتها به بندگی شان وا می دارد و به اقسام گرفتاریها آزمایششان می کند، تا تکبر را از قلبهایشان خارج سازد و فروتنی و ارامش را در دل آنان جایگزین نماید.

۵. اشتغال به امور کوچک و کم ارزش

گاهی انسان آنچنان مغرور می شود که انجام بسیاری از کارهای

۱- ۱. آمدی، عبد الواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج۱ص ۸۱.

۲- ۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲. ترجمه محمد دشتی، ص۳۹۰.

ظاهرا کوچک را برای خود سخت می انگارد. مثلا در محله های فقیر نشین مسکن نمی گزینند. و با افرادی که آنها را پایین تر از خود می دانـد هم کلام نمی شود و یـا اسـتاد دروس مقـدماتی را تـدریس نمی کنـد و آنها را دون شان خود به حساب می آورد و همواره بـدنبال کاری است که بر شخصـیت و مقام و منزلت او بیفزایـد. چنین فردی بـدون آنکه خود متوجه باشـد، در آتش کبر و نخوت سوخته و زمینه رشد صفت نکوهیده تکبر را در خود فراهم نموده است.

در این صـورت، راه معـالجه و رهـایی از نخـوت و خـود برتر بینی و ایجـاد فروتنی در نفس، ملزم سـاختن نفس بر انجـام امـور کوچک و پیش پا افتاده است که با طبع و منش او سازگاری ندارد. امام باقر علیه السلام این راه را به محمد بن مسلم از فقهای نامی زمان خود که از ثروت و مکنت نیز برخوردار بود و بیم آن می رفت که دچار تکبر گردد توصیه نموده و فرمود:

«تواضع یا محمد»(۱) تواضع کن ای محمد!

محمد بن مسـلم از این برخورد اخطار گونه امام سخت هشیار شده و تصمیم گرفت با انجام امور خرد و ناچیز، با نفس سرکش خویش به مبارزه برخیزد. وقتی که به کوفه بازگشت سـبد خرمایی همراه با ترازویی تهیه نمود و بر در مسجد جامع، محل رفت و آمـد مردم به خرما فروشـی پرداخت و با توجه به خرده گیریهای قوم و قبیله اش و علی رغم ملامتهای آنان به کار خود ادامه می داد و

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۲، ص۱۲۱.

می گفت: «مولایم به من فرموده است که متواضع باشم و او مرا به این کار اشارت کرده است».

خریدن ما یحتاج زندگی از بازار و حمل آن به منزل نیز از جمله این امور است بسیاری از علماء و بزرگان، خرید و حمل اسباب معیشت و لوازم زندگی خود را بعهده داشته و دارند و با کمال تواضع به کارهای پیش پا افتاده و معمولی بدون ناراحتی اقدام می کنند.

اقسام تواضع

بطور کلی تواضع بر دو قسم است: ۱. ممدوح؛ ۲. مذموم.

۱. تواضع ممدوح

بارزترین نمود تواضع اصیل و پسندیده بندگی و کرنش در برابر خداوند است. تا بندگی و انقیاد در برابر پروردگار نباشد، اقسام دیگر تواضع بجا و ممدوح تجلی نمی کند. انسان باید رابطه خود با خدا را بگونه ای تنظیم کند که تمامی اعمال و رفتارش رنگ عبودیت و تسلیم گرفته و پیوسته خود را در برابر قدرتی لا یتناهی و عظمتی بی کران، مشاهده نماید. بر اساس چنین اعتقاد و باور درونی، آنچنان، خاکسار و فروتن باشد که جز تسلیم و سر سپردگی در مقابل خداوند و اطاعت از قوانین الهی و حدود شرعی، اندیشه دیگری او را به خود مشغول ندارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«اصل التواضع من اجلال اللّه تعالی و هیبته و عظمته و لیس للّه عزوجل عباده یقبلها و یرضاها الا و بابها التواضع، ولا یعرف ما فی معنی حقیقه التواضع الا المقربون المستقلین بوحدانیّته».(۱)

اصل و عمده تواضع، بیاد آوردن عزت و بزرگواری حضرت حق، و ناچیز و حقیر شمردن خود است. هیچ عبادتی مقبول درگاه حضرتش نیست مگر آنچه از روی تواضع و افتادگی باشد. نشناخته اند حقیقت تواضع را مگر بندگان مقرب که به توحید و یگانگی او معترفند.

گونه های دیگر تواضع ممدوح، فروتنی و خاکساری در برابر رهبران الهی و تذلل در برابر مردم است.

کسیکه منقاد و مطیع خداوند باشد، در برابر رهبران عادل و صالح نیز مطیع و منقاد است. شنیدن و بکار بستن دستورات و تواضع در برابر آنان، مشخصه اصلی امتی است که به رهبران خویش اعتماد کرده است.

برخورد فروتنانه و مهربانانه با مردم یکی از ارزشهای اخلاقی و اجتماعی است. در جهان بینی اسلامی همه انسانها بندگان خداوند هستند و برخورداری از نعمتهای مادی چون: مال، منصب، قدرت، زیبایی، علم و... نمی تواند اسباب بزرگی و برتری جویی انسان گردد بلکه بر اساس روایات دینی مردم، همنوعان و

۱- ۱. همو.

یا برادران دینی او هستند(۱) و می بایست با فروتنی و تواضع با آنان رفتار نماید.

۲. تواضع مذموم

تواضع همانگونه که بیان گردید، اظهار کوچکی است در عین صلابت و عزت و اگر این اظهار خاکساری موجب ذلت و تحقیر انسان گردد از نظر اسلام مذموم است و باید از آن حذر نمود و این گونه تواضع بشدت از آن نهی شده و مذمت گردیده است و دارای نمودهایی است از جمله: تواضع در برابر متکبران(۲)، تواضع در برابر کافران(۳) تواضع با فاسقان و ظالمان(۴)، تواضع با ثروتمندان و

۱- ۱. امام علی ابن ابیطالب علیه السلام در نامه ای خطاب به مالك اشتر هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، فرمود: «و اشعر قلبك الرّحمه للرّعیه، و المحبّه لهم، و اللّطف بهم، و لا تكوننّ علیهم سبعا ضاریا تغتنم اكلهم، فانّهم صنفان: امّا اخ لك فی الدّین، او نظیر لك فی الخلق...» مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه محمد دشتی، ۵۶۷.

۲- ۲. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج۱، ص۳۶۳.

۳- ۳. «محمد رسول اللّه و الذین معه اشدّاء علی الكفّار رحماء بینهم...» محمد فرستاده خداست و یاران او بر کافران بسیار سخت دل و با یکدیگر بسیار مهربان و مشفق هستند... فتح، ۲۹. «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منكم عن دینه فسوف یاتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه اذلّةً علی المؤمنین اعزّه علی الكافرین...» ای کسانی که ایمان آورده اید هر که از شما از دین خود مرتد شود. بزودی خدا قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند و نسبت به مؤمنان فروتن و به کافران سرافراز و مقتدرند (مانند علی علیه السلام و شیعیانش) به نصرت اسلام برمی انگیزد، مائده ۵۴.

۴- ۴. الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، ج۱۱، ص۴۱۳.

قدرتمندان.(۱)

آثار تواضع

بـدون تردیـد، روحیه تواضع و آداب و فرهنـگ خاکساری چه در برابر خداونـد متعال و چه در برابر رهبران دینی و الهی و چه در برابر بنـدگان حضـرت بـاری، از زیبـاترین جلوه هـای روابط سالم اجتماعی و آداب معاشـرت نیکوست. هنگامی که تمامی افراد جامعه بر اساس تـذلل و فروتنی روابط خود را بنا نهنـد. مدینه فاضـله ای بوجود می آید که حیات طیبه در آن رخ خواهد نمود و بهره های وافری را نصیب چنین جامعه ای خواهد نمود که به برخی از آنها بصورت گذرا اشاره می کنیم.

۱. عزت و شرافت

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«ولا یسـلم الشـرف التام الحقیقی الا بالتواضع فی ذات اللّه تعالی» حاصل نمی شود شرافت و عزت که از ثوب نقصان منزه باشد مگر از تواضع و فروتنی در ذات الهی یعنی در پیش وجود

۱- ۱. نهج البلاغه، صبحی صالح حکمت ۱۸۷.

حق سبحانه وجود خود را لا شی ء و ناچیز دانستن، و اعتبار وجود بذات و صفات خود راه ندادن.(۱)

و نیز می فرماید: «و من تواضع للّه شرفه اللّه علی کثیر من عباده» یعنی هر که تواضع و فروتنی کرد از برای خداوند عالم، بزرگ می کند او را خدای متعال بر بسیار از بندگان خود و در نزد مردم عزیز و بزرگ می شود.(۲)

هم چنین در حدیثی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم:

«من تواضع للّه رفعه اللّه. فهو فی نفسه ضعیف و فی اعین الناس عظیم...».(۳)

کسیکه برای خدا فروتنی کند، خداوند او را بلند مرتبه گرداند. او در پیش خود ناتوان و در دیدگاه مردم، بزرگ و ارجمند است.

۲. محبت و دوستی

فروتنی دلهای مردم را نرم و نسبت به یکدیگر مهربان می کند و این انس و الفت دلها از رهگذر تواضع میسر می گردد چنانچه امام علی علیه السلام می فرماید:

«ثمره التواضع المحبّه».

میوه فروتنی کردن دوستی است؛ یعنی دوستی خدا عزّوجلّ مر صاحب آن را و همچنین دوستی خلق.(۴)

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح مصباح الشریعه، ۲۲۷.

۲- ۲. همو، ص۳۲۳.

۳- ۳. المتقی الهندی، علاء الدین علی بن حسام الدین، کنز العمال، ج۳، ص۱۱۳.

۴- ۴. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و در رالکلم، ج۳، ص۳۲۷.

و یا می فرماید:

«ثلاث یوجبن المحبه، الدین و التواضع و السخاء».(۱)

سه چیز محبت و دوستی می آورد: دینداری، فروتنی، بخشندگی.

بدین جهت در فرهنگ اسلامی، صراحتا به رهبران و والیان حکومت اسلامی توصیه شده است که با مردم به نرمی و ملایمت و خوشرویی برخورد نموده تا دوستی و محبت آنانرا جلب نموده و موجبات وحدت امت اسلامی را فراهم آورند قرآن کریم در این زمینه خطاب به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«فبما رحمه من اللّه لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لا نفضّوا من حولک، فاعف عنهم و استغفر لهم، و شاورهم فی الامر».(۲)

از پرتو رحمت و لطف الهی در برابر آنها نرم و فروتن شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند، پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت کن.

۳. دانش و حکمت

انسان متواضع با گشودن بالهای خاکساری و تذلل در برابر عالمان درصدد رفع جهل و نادانی و عیوب و نواقص خود بر آمده

ص: ۵۰

۱- ۱. همو، ۳۴۲.

۲- ۲. آل عمران، ۱۵۹.

و زمینه رشد و شکوفایی خرد و اندیشه خود را فراهم نموده و شقایق و گلهای معطر وجود خویش را با باران علم و معرفت و آگاهی و بصیرت می رویاند و به تعالی فرهنگی می رسد. امام کاظم علیه السلام ، خطاب به هشام بن حکم می فرماید:

«یا هشام! ان الزرع ینبت فی السهل ولا ینبت فی الصفا، فکذلک الحکمه، تعمر فی قلب المتواضع، ولا تعمر فی قلب المتکبر الجبار، لان اللّه جعل التواضع آله العقل و جعل التکبر من آله الجهل».(۱)

زراعت، در زمینهای نرم و افتاده می روید نه بر سنگلاخها. هم چنین، حکمت و دانش در دل انسان فروتن به شکوفایی و رشد می نشیند و در دل متکبر ستمگر جای نمی گیرد، زیرا فروتنی نشانه خردمندی و گردن فرازی علامت نادانی است.

۴. سیمای نورانی اهل تواضع

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«... و لاهل التواضع سیماء یعرفها اهل السماء من الملائکه و اهل الارض من العارفین».

یعنی از برای اهل تواضع نوری و سیمائیست که می شناسد ایشان را با آن نور و سیما اهل آسمان از فرشتگان؛ و اهل زمین از علماء و عرفا.

خداوند متعال می فرماید: «... و علی الاعراف رجال یعرفون

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۵، ۳۱۲.

کلا بسیماهم...».(۱)

و بر منازل بلند بهشتی مردانی (افاضلی از اهل ایمان) هستند که به (سپید رویی) سیمایشان شناخته می شوند.

آثار دیگری نیز بر تواضع مترتب است از قبیل: بهره مندی از نعمتهای مختلف زندگی، اصلاح امور، امنیت و آسایش و... که از حوصله بحث ما خارج است لذا از توضیح آنها صرفنظر می کنیم.

۲. خشوع

اشاره

دوم از مترادفات اخبات خشوع است خشوع به معنای ساکن شدن، آرمیدن و تذلل نمودن است و خشع فی صلاته و دعائه یعنی با دلش بدان روی آورد، و آن برگرفته از خشعت الارض است یعنی هنگامیکه زمین ساکن و آرام گردید. و به قول مجاهد، خشوع، خوف دائم در قلب است.(۲)

خشوع به معنای خضوع یا نزدیک به آن است با این اختلاف که خضوع مربوط به بدن و خشوع مربوط به صوت و بصر است.(۳) فیومی نیز ضمن قائل شدن به نزدیکی معنای بین خضوع و خشوع بر این اعتقاد است که خشوع بیشتر در صوت ولی خضوع بیشتر

۱- ۱. اعراف، ۴۶.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن، تبیان، ج۳، ۹۴؛ الحسینی، السید علی خان، ریاض السالکین فی شرح الصحیفه، ج۳، ۵۰۴.

۳- ۳. فیروز ابادی. قاموس المحیط، ج ۳، ۱۸.

در اعناق استعمال می شود(۱).(۲)

خشوع در قرآن مجید در معانی بسیاری از قبیل: خشوع دلها(۳)، خشوع در صوت(۴)، خشوع در صلاه(۵)، خشوع برای خدا(۶)، خشوع در چشم(۷)، خشوع در صورت(۸)، خشوع در زمین(۹) و... استعمال شده است.

خشوع قلب، سلیم بودن قلب است نسبت به اوامر، احکام و اراده الهی «یوم لا ـ ینفع مال ولا ـ بنون الا ـ من اتی اللّه بقلب سلیم».(۱۰)

۱- ۱. فیومی، مصباح المنیر، ۲۳۶.

۲- ۲. الحسینی، السید علی خان، ریاض السالکین فی شرح الصحیفه، ج۵، ۷۶.

۳- ۳. «الم یأن للّذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر اللّه...» آیا نوبت آن نرسیده که گرویدگان (ظاهری) دلهاشان بیاد خدا خاشع گردد... حدید، ۱۶.

۴- ۴. «... و خشعت الاصوات للرّحمن...» ... و صداها پیش خدای رحمان خاشع و خاموش گردد... طه، ۱۰۸.

۵- ۵. «الّذین هم فی صلاتهم خاشعون» آنانکه در نمازشان خاضع و خاشعند. مؤمنون، ۲.

۶- ۶. «و انّ من اهل الکتاب لمن یومن باللّه و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم خاشعین للّه...»همانا برخی از اهل کتاب کسانی هستند که بخدا و کتاب آسمانی شما و هم به کتاب آسمانی خودشان ایمان آوردند در حالتی که مطیع فرمان خدا بوده و... آل عمران، ۱۹۹.

۷- ۷. «خاشعه ابصارهم ترهقهم ذلّه...» (مجرمان) چشمانشان ذلیل و ترسان و حسرت آنها را فرا گرفته و... قلم، ۴۳.

۸- ۸. «وجوه یومئذ خاشعه» آنروز رخسار کافران ترسناك و ذلیل باشد. غاشیه، ۲.

۹- ۹. «و من آیاته انّک تری الارض خاشعه...» و از جمله آیات قدرت الهی آنکه زمین را بنگری مطیع (و مستعد)،... فصّلت، ۳۹.

۱۰- ۱۰. شعراء، ۲۶.

در قیامت مال و اولاد بکار نیاید قلب سلیم موجب نجات است.

خواجه در معنای خشوع می گوید: «الخشوع خمود النفس و همود الطباع لمتعاظم او مفزع».

خشوع خمود نفس و همود طباع است برای شخص بزرگ یا ملجا و پناهی.

خمود و همود به معنی سکون و آرامش است اگر گفتیم: «خمدت النار» باید معنی کنیم آتش از التهاب افتاد «خمد المریض» مریض مرد «همدت النار» آتش حرارتش کم شد «همد القوم» قوم مردند از توجه به معنی خمود و همود چنین به نظر می رسد که نظر خواجه از خشوع سکوت شبیه به موت است که باید برای شخص در مقام خشوع حاصل شود.(۱)

راههای تحصیل خشوع

۱. درک عظمت و قدرت خداوند و نعمتها و احسانهای او

وقتیکه هر انسانی از دیگری دو چیز را می فهمد یکی عظمت و قدرت و توانایی او را و دیگر انعام ها و احسان های پی در پی او را، درباره این شخص پس از التفات به عظمت، هیبتی از آن بزرگ در دلش پدیدار می گردد که بزرگی و عزت و قدرت را در جهان منحصر به او دانسته و جمیع اجزاء عالم هستی را ناتوان و مقهور

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی «ترجمه و تفسیر منازل السایرین، خواجه عبداللّه انصاری»، ۱۱۰ _ ۱۰۹.

او می بینـد و پس از ظهور هیبت در دلش همراه با دیـدن نعمتهای بی شـمار پروردگار به این معرفت دست می یابـد که جز او نعمتی نیست لذا محبت خداوند در دل او جای گرفته و پس از آن حال برای اظهار عبودیت خود و اداء شـکر انعامهای او بر پا ایستاده و به نماز مشغول می شود و با منعم عظیم الشان خود راز و نیاز و مناجات می کند.

و بـدین وسـیله خود را رسـتگار می نمایـد: «قد افلح المؤمنون الذین هم فی صـلوتهم خاشـعون».(۱) به تحقیق مومنان رسـتگار شدند آنانکه در نماز شان خاشعند

امـام صـادق علیه السـلام می فرمایـد: «... و معرفتـک بـذکره یورثـک الخضوع و الاسـتحیاء و الانکسار» یعنی چون دانستی که خداونـد متعال عالم از تو غافل نیست و به کل اطوار و احوال تو عالم و داناست پس به مقتضای علم خود بایـد عمل کنی و در نهایت خضوع و خشوع و حیا باشی و دقیقه ای از دقایق بندگی و عجز و انکسار، از خود فوت نکنی.(۲)

۲. معرفت به فقر و عجز و ناتوانی خویش

با توجه به آنچه در راه اول تحصیل خشوع بیان کردیم کسیکه به عظمت و بزرگی خالق هستی و موهبتهای وافر او پی ببرد، در کنار آن حقارت و نیستی و فقر و ناتوانی خود را نیز خواهد یافت

۱- ۱. مؤمنون، ۱ و ۲.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۴۸.

در غیر این صورت یعنی کسیکه هنوز برای خود یا مخلوقی دیگر بزرگی و توانایی و عزت و ارجمندی می پندارد یا نعمتهای بی شمار پروردگار را از خود یا از مخلوقی دیگر تصور می کند از رسیدن به مقام خشوع برای حضرت آفریدگار محروم است و به عبارت دیگر تا خود را می بیند و برای خود شانی قائل است از حقیقت ایمان و آثار آن بی نصیب است.

پس برای برخورداری از ایمان و آثار آن که یکی از آنها خشوع است می بایست با اظهار فقر و ضعف و به اعتراف به نهایت عجز و قصور با تضرع و زاری از خداوند جلت عظمته استعانت جست چنانچه نبی مکرم اسلام فرموده است: «... و استعن باللّه فی جمیع امورک متضرعا الیه آناء اللیل و النهار» در جمیع کارها و در همه حالات و اوقات شب و روز مدد و یاری از خدا طلب کن، و در هنگام مناجات با پروردگار در نهایت خضوع و خشوع باش؛ و از روی عجز و شکستگی و فروتنی بگو:

خداوندا بنده ضعیف توام و در نهایت عجز و ناتوانی و قصورم و بی مدد و یاری تو از من کاری بر نمی آید. تو از روی کرم و شفقت بهر چه خیر من در اوست توفیقم ده، و از اغوای شیطان دوری کرامت فرما.(۱)

چنانچه حضرت باری عزّ اسمه فرموده:

«ادعوا ربکم تضرعا و خفیه انه لا یحب المعتدین».(۲)

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۳۷۴.

۲- ۲. اعراف، ۵۴.

یعنی بخوانیدای بندگان من خدای خود را در کارها و حاجتها از روی تضرع و خفیه (پنهانی).

درجات خشوع

درجه اول از خشوع این است که سالک نسبت به اوامر حق مطیع و نسبت به احکام او تسلیم و در امور چنان باشد که از خود سلب نظر نماید در مقابل اراده و مشیت الهی اظهار نظر نکند. حافظ می گوید بنده مقبل آنست که هر سخن جانان گوید او بجان قبول کند.

مزن زچون و چرا دم که بنده مقبل قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت

درجه دوم خشوع این است که سالک مراقب علل و آفات نفس باشد (بیدار باشد نفس خدعه نکند تا حقی ضایع گردد) هر ذی فضلی را بر خود مقدم دارد و آماده باشد که به فناء کامل نفس نائل گردد.

و درجه سوم خشوع سالک در این است که در مکاشفه حفظ حرمت کند یعنی آنچه از طرف شرع مقدس تحریم شده در وقت مکاشفه به آن بی اعتنا نباشد، از معاشرت بیجا و بی مورد خودداری نماید وقت را بیهوده تلف نکند، صفای باطن و حالات خویش را به رخ این و آن نکشد و به نظر فضل بر دیگران ننگرد.(۱)

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، «ترجمه و تفسیر منازل السایرین خواجه عبداللّه انصاری»، ۱۰۹، ۱۱۰.

صفات و علائم خاشعان

۱. دعا و مناجات.

۲. مشمول مواهب الهی گردیدن.

۳. سبقت در امور خیر.

۴. استجابت دعا.

خداونـد متعال می فرمایـد: «فاسـتجبنا له و وهبنا له یحیی و اصـلحنا له زوجه انهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یـدعوننا رغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین».(۱)

دعایش را مستجاب کردیم و به او یحیی را بخشـیدیم و زنش را برایش شایسـته گردانیدیم. اینان در کارهای نیک شـتاب می کردند و با امید و بیم ما را می خواندند و در برابر ما خاشع بودند.

۵. ترس از خدا در همه حالات.

۶. به فکر و یاد قیامت بودن.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در فرمودند:

«اما علامه الخاشع فاربعه: مراقبه اللّه فی السر و العلانیه، و رکوب الجمیل، و التفکر لیوم القیامه، و المناجاه للّه».(۲)

نشـانه خاشع چهار چیز است: حساب بردن از خـدا در نهان و آشـکار، انجام کارهای نیک، اندیشـیدن برای روز قیامت و راز و نیاز با خدا.

۱- ۱. انبیاء، ۹۰.

۲- ۲. شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۲۰.

۷. خشوع و روی آوردن به خداوند با تمام وجود.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در جواب سئوال از خشوع فرمودند:

«التواضع فی الصلاه، و ان یقبل العبد بقلبه کله علی ربه عزوجل»(۱) تواضع داشتن در نماز اینکه بنده با تمام دل و وجود به پروردگارش عزوجل روی آورد.

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

«من خشع قلبه خشعت جوارحه»(۲) کسیکه دلش خاشع شد، اندامهایش نیز خاشع گردد. و نیز روایت شده است از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم : که مردی را دید که در نمازش با ریش خود بازی می کرد، پس فرمود:

«لو خشع قلبه لخشعت جوارحه»(۳) اگر قلبش خاشع شده بود اعضاء و جوارحش نیز به تبع آن خاشع گردیده بودند.

آثار خشوع

۱. خشوع همه اشیاء در برابر بنده خاشع

در حدیث معراج به نقل از خدای متعال آمده است:

«ما عرفنی عبد و خشع لی الا خشع له کل شی ء».(۴)

ص: ۵۹

۱- ۱. مجلسی، سید محمد باقر، بحار الانوار، ج۸۴، ۲۶۴.، نیز: نوری، میرزاحسین، مستدرک الوسایل ج۱، ۹۸ و ج۴، ۱۰۳.

۲- ۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، خصال، ۶۲۸.

۳- ۳. طریحی، مجمع البحرین، ج۱، ۵۱۴.

۴- ۴. مجلسی، سید محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۷، ۲۷.، نیز: نوری، میرزا حسین، مستدرک الوایل، ج۱۱، ۲۳۳.

هیچ بنده ای مرا نشناخت و در برابرم خاشع نشد مگر آنکه همه اشیاء در برابر او خشوع کردند.

۲. عدم توجه به غیر حق در همه حالات بویژه در نماز

از عایشه روایت شده که گفته است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با ما و ما با او سخن می گفتیم چون هنگام نماز فرا می رسید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سبب توجه به عظمت حق تعالی چنان بود که گویی ما را نشناخته و ما او را نمی شناسیم.(۱)

ابراهیم خلیل چون به نماز می ایستاد، صدای تپیدن قلب او از فاصله دو میلی شنیده می شد و خداوند او را ستوده و فرموده است: «ان ابراهیم لحلیم أواه منیب».(۲)

در تفسیر قشیری آمده است:

«علی ابن ابی طالب علیه السلام چون وقت نماز می رسید بدنش می لرزید و رنگ چهره اش دگرگون می شد. به او گفته می شد:ای امیر مؤمنان! تو را چه شده است؟ می فرمود: «وقت ادای امانتی فرا رسیده است که خداوند آن را بر آسمان ها و زمین و کوهها عرضه کرد و آنها از تحمل آن سر باززدند و ترسیدند».(۳)

از سرور شهیدان امام حسین علیه السلام روایت گردیده است به هنگامی که وضو می گرفت رنگ چهر ه اش زرد می شد، اهل

۱- ۱. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجه البیضاء، ج۱، ۳۵۰.

۲- ۲. همانا ابراهیم بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (بسوی خدا) بود، هود، ۷۵.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۴۱، ۱۷.

خانه اش به او می گفتنـد: این چه حالتی است که در هنگام وضو به تو دست می دهد، می فرمود: «آیا می دانید می خواهم در پیش روی چه کسی بایستم؟».(۱)

فاطمه زهرا سـلام اللّه علیها وقتی که به نماز می ایسـتاد از خوف خدا نفسـش به شماره می افتاد. امام حسن علیه السلام نیز پس ازفراغت از وضو رنگ رخسارش تغییر می کرد.(۲)

حضـرت صادق علیه السـلام فرموده است: «پـدرم می گفت: هنگامی که علی بن الحسـین علیه السـلام به نماز می ایسـتاد مانند ساقه درخت بی حرکت بود مگر چیزهایی از او که با د به حرکت در می آورد».(۳)

و نیز روایت شـده است که امـام صـادق علیه السـلام در نمـاز خود قرآن تلاوت می کرد که از هوش رفت. وقتی به هوش آمد سؤال کردند چه شد که به این حال افتادید؟ حضرت پاسخی به این مضمون داد:

آیـات قرآن را پیوسـته تکرار می کردم تـا جـایی که این حـالت به من دست داد که گویی آن را از زبـان نازل کننـده اش می شنوم.(۴)

۳. ایمنی از بلای دنیا و برائت از عذاب آخرت

عبادت خاشعانه و خاضعانه، امنیت و آسایش از مصائب و

ص: ۶۱

۱- ۱. همو، ج۴۳، ۱۷۲.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجه البیضاء ج۱، ۳۵۱.

۳- ۳. کلینی، محمد، کافی، ج۳، ۳۰۰، ح ۴.

۴- ۴. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج۷، ۳۱۱۳.

گرفتاری های دنیا را فراهم نموده و موجب رهایی از آتش جهنم است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«معنی السلام فی دبر کل صلوه معنی الأمان، أی من أدی أمر اللّه و سنّه نبیه صلی الله علیه و آله وسلم خاضعا خاشعا منه فله الامان من بلاء الدنیا و براءه من عذا ب الآخره»

معنی سلام در عقب هر نماز امن و ایمنی است از گرفتاری دنیا، واشارت است به آنکه هر که نماز گزارد و ادا کرد امر خدا را از واجب و نافله آن از روی خشوع، پس از برای اوست ایمنی از عذاب آخرت.(۱)

۳. سکینه

اشاره

همان طور که در ابتدای مبحث تواضع نیز گفته شد، بحث از سکینه را به منظور مترادفات بیان ننموده ایم، بلکه از آن جهت که از یک منظر می توان گفت: سکینه با اندکی قبض و بسط در معنا و مفهوم، همان اخبات است. لذا در ابتدا به توضیح مفهوم آن از دیدگاه لغویین و پس ازآن، موارد سکینه در قرآن، راه های تحصیل، آثار و موانع و آفات آن را در حد نیاز شرح داده ایم.

مفهوم لغوی سکینه

راغب در مفردات در معنای آن می گوید: «سکینه و سکن به

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح مصباح الشریعه، و مفتاح الحقیقه، ۱۱۹.

معنی زوال ترس است(۱) و بر این اساس است که خداوند متعال می فرماید: «ان آیه ملکه أن یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم»(۲) پادشاهی او این است که به سوی شما خواهد آمد، آن صندوق (عهد) که در آن آرامش ظاهری از جانب پروردگارتان است.

ابن منظور آن را به معنای آرامش و سنگینی دانسته است.(۳)

قریشی می نویسد: سکن: یعنی آرامش باطن و انس و به این آیه استناد می کند: و جعل منها زوجها و لیسکن الیها» و جفت وی را از آن پدید آورد تا بدان آرام گیرد(۴) و همچنین در واژه های قرآن می آورد:

سکن بر وزن فرس محل آرامش است. سکینه یعنی: آرامش قلب و اطمینان خاطر چنانکه درقرآن مجید آمده: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین». او کسی است که آرامش خاطر در دل های مؤمنین فرو فرستاد(۵).(۶)

۱- ۱. راغب اصفهانی، مفردات، ۲۴۳. وی همچنین درباره ی «سکینه» در آیه ی «هو الذی انزل السّکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا...» (فتح، ۴). می نویسد: گفته شده آن (سکینه) فرشته ای است که دل مؤمن را تسکین داده و به آن امنیت می بخشد.

۲- ۲. بقره، ۲۴۸.

۳- ۳. ابن منظور، لسان العرب، ج۳، ۲۰۵۳.

۴- ۴. اعراف، ۱۸۹.

۵- ۵. فتح، ۴.

۶- ۶. قریشی، علی اکبر، قاموس قرآن، ج۴، ۲۳۹.

مصطفوی می نویسد:

و از باب سکینه، وقارو سنگینی است و از آن سکان کشتی است برای اینکه آن را از اضطراب نگه دارد. و سکینه به معنای مهابت (پرهیز و بزرگی) و رزانت (آهستگی) و وقار است.(۱)

سکینه بر و زن فعلیه از سکون است و آن چیزی است که از آن به استقرارو ثبات و سکون توصیف می گردد. مانند شریفه و کریمه و منظور، فرو فرستادن روح از جانب خداوند متعال است که دارای استقرار و ثبات نفس و اطمینان می باشد به گونه ای که اضطراب و تشویش رابه کلی از خاطر مرتفع می کند و بدیهی است که سکون و آرامش نفس و نیروی روحی و قدرت باطنی به مراتب از نیروی بدنی و ظاهری بزرگتر است بلکه قوای ظاهری تجلی نیروی باطنی و نماینده آن است.(۲)

سکن یک قاعده کلی است که برعدم اضطراب و حرکت دلالت می کند گفته می شود سکن الشی ء یسکن سکونا یعنی آن شی ء ساکن است.

و سَکْن: یعنی خانواده ای که در یک خانه سکونت دارند.(۳)

اصل در این ماده «سکن» همان استقرار و ثبات در مقابل حرکت است و آن اعم از استقرار مادی و روحی است.

و از استقرارباطنی تعبیر به طمأنینه و آرامش و رفع اضطراب و

۱- ۱. المصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۵ و ۶، ۱۶۲.

۲- ۲. همو، ۱۶۴، ۱۶۵.

۳- ۳. همو، ۱۶۲.

تشویش می شود پس گفته می شود در خانه سکونت گزید و آن شـی ء ساکن گردید یعنی در جایی استقرار یافت و حرکت نکرد.(۱)

صاحب المیزان می نویسد: سکینه نوعی حالت آرامش و اطمینان است که هرگونه شک و دو دلی و ترس و وحشت را از انسان دور می کند و او رادر برابر حوادث سخت وپیچیده ثابت قدم می گرداند.(۲)

صاحب تفسیر نمونه دراین زمینه آورده است: سکینه زاییده ایمان است، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند موجی از امید در دلشان پیدا می شود.(۳) خواجه عبداللّه انصاری می نویسد: و اما سکینه یعنی وقاری که صفت بر ارباب خود است. آن سکینه نور، قسم سوم سکینه ای است که ما ذکر کردیم.(۴)

ملا احمد نراقی در معراج السعاده آورده است:

وضد صفت عجله، وقار است که عبارت است از اطمینان نفس و سکون آن در گفتار و کردار و حرکات و سکنات پیش ازآن که شروع در یکی از آنها کند وآن نتیجه قوت نفس است و از فضائل صفات است بلکه از اخلاق حسنه کم صفتی است که به شرافت این صفت رسد وبرگزیدگان خدا را به این صفت مدح

۱- ۱. همو، ۱۶۳.
۲- ۲. طباطبایی محمد حسین، المیزان، ج۲، ۵۲۴.
۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۷، ۳۴۵.
۴- ۴. انصاری، خواجه عبداللّه، منازل السایرین، ۱۴۴.

می کنند، چنانچه در مدح سرور پیغمبران صلی الله علیه و آله وسلم است: «صاحب الوقار والسکینه».

و ظاهر است که در نظر مردم هیچ صفتی مانند این صفت آدمی را شریف و عزیز نمی کند پس سزاوار مؤمن آن است که پیوسته شرافت و نیکی این صفت را در نظر داشته باشد. و خود را در افعال و اقوال بر آن بدارد تا عادت و ملکه او گردد و نیز ظاهر است که: کارها به صبر و تأمل برآید و مستعجل به سردر آید.(۱)

سکینه در آیات قرآنی

آیاتی که امدادها و نصرت های الهی را با نازل ساختن سکینه بر دلهای مؤمنین بیان فرموده است در چند مورد از قرآن کریم بکار رفته است:

۱. در مورد بنی اسرائیل

از جمله جریانات و داستانهای بنی اسرائیل حکومت و زمامداری طالوت از طرف خداوند بر آنان است و خداوند برای حکومت و زمامداریش آیه و نشانه ای هم قرارداد و آن پیدا شدن صندوقی بود که سال ها آن را نمی یافتند. این صندوق محل گذاشتن الواح تورات بوده است که در جنگها همراه بنی اسرائیل و پیشاپیش آنها قرار می گرفت.

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۱۷۳.

«... ان آیه ملکه أن یأتیکم التابوت فیه سکینه من ربکم...».(1)

نشانه پادشاهی او این است که به سوی شما خواهد آمد آن صندوق که در آن آرامش از ناحیه پروردگارتان است.

۲. در مورد نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم

«فأنزل اللّه سکینته علیه و أیده بجنود لم تروها».(2)

پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد و او را با سپاهیانی که آنها را نمی دید تأیید کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم هنگامی که در غار ثور بود خداوند متعال او را با سپاه فرشتگان تأیید نمود و خداوند روح آرامش و اطمینان رابر او فرستاد.

۳. در مورد پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و مؤمنین

«ثم أنزل اللّه سکینته علی رسوله و علی المؤمنین و أنزل جنودا لم تروها».(3)

خداوند آرامش و اطمینان خویش را برپیامبرش و بر مؤمنا ن فرستاد و به وسیله لشکر یانی که قادر به دیدنشان نبودید، یاریتان نمود، این آیه مربوط به داستان جنگ حنین و گریز سپاهیان اسلام از جنگ است.

۱- ۱. بقره، ۲۴۸.

۲- ۲. توبه، ۴۰.

۳- ۳. همان، ۲۶.

۴. عطیه و موهبت عظیم بر همه مؤمنان

در سوره فتح پس از آن که از فتح و نصرت الهی خبر می دهد می فرماید:

«هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین».(۱)

او کسی است که آرامش خاطر در دلهای مؤمنین فرو فرستاد.

۵. ثبات و اطمینان قلوب مومنین در بیعت با پیامبر

در مورد بیعت مؤمنین بارسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در زیر درخت حدیبیه است که می فرماید:

«... فأنزل السکینه علیهم و اثابهم فتحا قریبا».(۲)

خداوند رضا و خشنودی خود را از مؤمنین در این آیه ابراز داشته و لذا آرامش و سکون را بر آنان فرو فرستاد.

۶. انزال سکینه بر پیامبر و مؤمنین و ملزم نمودن آنان به کلمه تقوی

خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خدا و مؤمنان پس ازصلح حدیبیه نازل فرمود واین آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند و اعتماد بر لطف او بود آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت نمود.

۱- ۱. فتح، ۴.

۲- ۲. همان، ۱۸.

«... فأنزل اللّه سکینته علی رسوله و علی المؤمنین والزمهم کلمه التقوی...».(۱)

خدا وقار و اطمینان خاطر بر رسول خود و برمؤمنان نازل کرد و آنان را با کلمه تقوی ملازم نمود.

سکینه در روایات

در روایاتی چند سکینه به ایمان تفسیر شده است. محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

سکینه همان ایمان است. همچنین امام صادق علیه السلام در باره خدای عز وجل می گوید:

او ست که سکینه را در دلهای مؤمنین نازل فرمود که آن سکینه ایمان است(۲)، امام علی علیه السلام فرمود: «... فأما السکینه و الصمت فهی هیئه حسنه رفیعه من عنداللّه عزوجل لأهلها وهم امناء، أسراره فی أرضه».

می فرماید که: آرمیدگی و خاموشی صفت خوب است و خوشاینده است و صاحب این دو صفت چنان که نزد خلق عزیز و مکرم است نزد خالق نیز مرتبه اش بلند است و نیز صاحبان این دو صفت حفظ کننده اسرار الهی اند در زمین.(۳)

۱- ۱. همان، ۲۶.
۲ - ۲. عن أبی جعفر علیه السلام قال: سألته، عن قول اللّه عزّ و جلّ: «انزل السکینه فی قلوب المومنین» (فتح، ۴)، قال: «هو الایمان». کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ۱۸ و۱۹.
۳- ۳. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه. و مفتاح الحقیقه، ۲۶۳.

راه های تحصیل سکینه

۱. دعا

ازجمله فوایـد و آثار دعا زائل نمودن غم ها از انسان و دائم الـذکر بودن است. کمترین اثری که ارتباط انسان با خدا ایجاد می کند این است که ملالت، اندوه، و غم و پلیدی را از دل وجان می زداید و انسان را به طهارت ضمیر و نشاط روحی می رساند

۲. نماز

قران کریم ذکرخـدا را به عنوان برترین داروی آرامش بخش و شـفا دهنـده قلبهـا معرفی می نمایـد و نماز را به عنوان مصـداق برتر ذ کرها می داند.

۳. ایمان

آرامش روحی و سکینه با ایمان رابطه نزدیکی دارد. سکینه زاییده ایمان است. افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند موجی از امید در دلهایشان پیدا می شود و این امید موجب اطمینان و آرامش نفسانی آنان می گردد.

۴. ذکر

توجه انسان به خدا در واقع اتصال قلبی انسان به درگاه الهی

است. یکی از ثمرات ذکر و یادخداونـد آرامش قلبی و قـدرت روحی است. «ألا بذکر اللّه تطمئن القلوب»(۱) آگاه باش که با یاد خـدا دلها آرامش می یابـد. میزان آرامش قلبی هر کس متناسب است با میزان توجه او به خـدا، ذکر خدا خود برانگیزاننده خرد و اندیشه است. کسی که به یاد خدا است به یاد خود نیز هست.

۵. ازدواج

هدف ازدواج سکون و آرامش است چنانچه در قرآن مجید آمده است:

«و من آیاته أن خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه».(۲)

و از نشـانه هـای قـدرت اوست که برایتـان از جنس خودتـان همسـرانی آفریـد تـا به ایشان آرامش یابیـد و میان شـما دوستی و مهربانی نهاد این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی و هم روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی است.

۶. مساکن طیبه

در سوره مبارکه نحل آمده است: «واللّه جعل لکم من بیوتکم سـکنا»(۳) خدا خانه هایتان را جای آرامشـتان قرار داد. در قرآن سه

۱- ۱. رعد، ۲۸.

۲- ۲. روم، ۲۱.

۳- ۳. نحل، ۸۰.

چیز مایه آرامش شمرده شده است:

تاریکی شب(۱)، خانه های مسکونی(۲) و همسران.(۳)

۷. توبه

توبه سبب آمرزش گناهان و تقویت امید انسان به جلب رضایت الهی و موجب کاهش اضطراب و باعث احساس امنیت و آرامش روانی می شود

۸. رضایت به قضا و قدر الهی

راضی بودن به مقدرات الهی بهترین عامل معنوی است که اندوه و افسردگی را از انسان می زداید و باعث آرامش و اطمینان او می گردد.

از دیگر عوامل حصول سکینه یا آرامش، یاد مرگ، خوش بینی و واقع بینی، شکر، اخلاص، قناعت، آرامش مؤمن به مؤمن، اخلاق حسنه، رضایت والدین، امید به آینده، صداقت، ادای مسؤلیت، انتظار فرج، محاسبه و مراقبه از نفس، ایثار، شجاعت،

ص: ۷۲

۱- ۱. «... و جعل اللیل سکنا...» ... و شب را برای آسایش خلق مقرر داشته... انعام، ۹۶.
۲- ۲. «واللّه جَعَلَ لَکُم مِن بُیُوتِکُم سَکَنا...» و خدا برای سکونت دایم شما منزلهایتان را قرار داد... نحل، ۸۰.
۳- ۳. «وَ مِن آیـاتِهِ ان خَلَقَ لَکُم مِن انفُسِکُم ازواجا لِتَسکُنُوا الیها...» و باز یکی از آیات الهی آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در بر او آرامش یافته و با هم انس گیرید... روم، ۲۱.

فرزندان صالح، صله رحم، و رزش و تفریح، مطالعه، مسافرت، طهارت و پاکیزگی، تلاوت قرآن و... را می توان ذکر نمود.

درجات سکینه

سکینه بر سه درجه است:

درجه نخست سکینه خشوع که هنگام به پا خاستن برای خدمت پدید می آید به عنوان رعایت محضر الهی و تعظیم حضور خداوند.

درجه دوم سکینه هنگام معامله است به محاسبه کردن نفس و ملاطفه با خلق و مراقبه حضور خداوند.

درجه سوم سکینه سکینه ای است که رضایت به قسمت را پدید می آورد و از شطح زیاد جلوگیری می کند و صاحب خود را بر حد رتبه نگه می دارد. و سکینه هرگز نمی آید مگر در قلب نبی یا ولی.(۱)

آثار سکینه

۱. تقوی و طهارت قلب

یکی از آثار سکینه این است که هر کسی آن را واجد شود، ملازم تقوی و طهارت و دوری از مخالفت خدا و رسولش می شود و دیگر پیرامون محرمات و گناهان نمی گردد. نازل شدن سکینه

۱- ۱. انصاری، خواجه عبداللّه، منازل السایرین، ۱۴۴ و۱۴۵.

موقوف بر این است که قبلا طهارت دل و صفای باطنی در کار بوده باشد تا خداوند با فرستادن سکینه آنرا محکم و استوار سازد.(۱)

۲. افزایش ایمان

همانگونه که بیان کردیم خداوند سکینه را از خواص ایمان واز مواهب بزرگ خود شمرده است شخص با ایمان بر تکیه گاهی استوار و پایه ای ویران نشدنی تکیه زده، و امور خود را برمعارف حقه و اعتقادات غیر قابل تردید ساخته است. خداوند متعال هر جا در کلام خود اسمی از آن به میان می آورد آنرا به عنوان نعمتی بر رسول خدا و مؤمنان و عطیه مخصوصی که تنها از ناحیه خود برآنان نازل کرده یاد می فرماید. خداوند سکینه را بر دلهایی نازل می فرماید که ایمان داشته باشند، ایمانی صادق آمیخته با نیت صادق و با نازل کردن سکینه بر ایمان آنان می افزاید.

چنانچه فرمود:

«هو الذی أنزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم».(۲)

او کسی است که آرامش خاطر در دلهای مؤمنین فرو فرستاد تا بر ایمانشان بیفزاید. و این اقرار به طمأنینه ایمان و ثبات و پایداری و استحکام آن است.(۳)

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۹، ۳۳۸.

۲- ۲. فتح، ۴.

۳- ۳. محجوب، فاطمه، الموسوعه الذهبیه، للعلوم الاسلامیه، ۱۷۳.

موانع و آفات سکینه

۱. ارتکاب گناه

انجام گناه موجب دغدغه خاطر و تأثیر نا مطلوب در زندگی و سلب آرامش و آسایش انسان است.

۲. حسد

حسد صاحب خود را به عذاب دنیا و آخرت مبتلا می سازد و حسود لحظه ای از غم و اندوه آسوده نیست و آرامش خیال ندارد.

۳. افسوس بر گذشته

این حالت لحظات حال و آینده را تیره و تار می کند و آسایش آدمی را به هم می زند چنانچه خداوند متعال فرموده است: «... لکیلا تأسوا علی ما فاتکم».(۱)

۴. مراء و جدال

مراء و جدال ستیز و کینه جویی و لجاجت و خودخواهی وخصومت عامل مهمی در سلب آرامش انسان است که باید مؤمن ا ز آنها دور باشد تا آسایش یابد.

۵. حب دنیا

دوستی دنیا سرچشمه همه بدیها است که باعث به هم خوردن

۱- ۱. (این را بدانید) تا هرگز آنچه از دست شما بدر رود دلتنگ نشوید... حدید، ۲۳.

آرامش و تعادل و آسایش انسان می شود.

خشم وغضب، عجله و شتاب، وسواس، غفلت از یاد خدا، خلف وعده، دروغ، یأس و ناامیدی، عیب جویی، عدم رعایت قانون، بی نظمی و بی برنامگی، فقر و... از عواملی هستند که باعث سلب آرامش می شوند.

۴. اطمینان

اشاره

لازم به تذکر است، بحث از اطمینان را به قصد مترادفات نیاورده ایم بلکه به جهت آن که از یک دیدگاه می توان گفت: اطمینان با اندکی توسعه یا تضییق در معنا ومفهوم همان اخبات می باشد، ابتدا به توضیح معنای لغوی آن پرداخته سپس راه های حصول، درجات و آثارآن ر ا در حد ضرورت بیان نموده ایم.

معنا و مفهوم

اهل لغت ریشه آن را از «طمن» به معنای سکو ن و آرامش در نظر گرفته اند.

لسان العرب آورده است: طمأنینه به معنای سکون و آرامش است و قول خداوند که می فرماید: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه» یعنی هرگاه خداوند به یگانگی یاد شود بدون شک به آن ایمان آورند و زجاج درباره قول خداوند که می فرماید: «قل لو کان فی الأرض ملائکه یمشون مطمئنین» گفته: به معنای این

است که آنان در زمین مسکن گزیدند(۱) و اطمأنت الأرض و تطأمنت یعنی زمین آرام گردید و در تفسیر قول خداوند که می فرماید: یا ایتها النفس المطئنه، گفته شده آن کسی است که به وسیله ایمان اطمینان و آرامش یافته و در برابر پروردگارش خشوع و خضوع نموده است. و قول خدای عز وجل که فرمود: و لکن لیطمئن قلبی، یعنی برای این که با رؤیت و مشاهده پس از ایمان به غیب آرامش یابد ونیز آورده که ابو اسحاق درباره سخن خداوند متعال که می فرمود: فاذا اطمأننتم فأقیموا الصلاه گفته یعنی هرگاه دلهایشان ساکن و آرام گردید.(۲)

صاحب مجمع البحرین درباره قول باری که می فرماید: «و رضوا بالحیوه الدنیا و اطمأنوا بها» گفته یعنی بدان آرامش یافتند و تنها به لذائذ و زخارف دنیا بسنده کردند.(۳)

خواجه عبداللّه انصاری درباب طمأنینه درمنازل السایرین می نویسد:

خداوند عز وجل فرماید: «ای نفس آرام گرفته».

طمأنیت: آن سکون است که أمن صحیح، شبیه به عیان، آ ن را تقویت بخشد.

ص: ۷۷

۱- ۱. ابن منظور، لسان العرب، ج۴، ۱۹۷. طریحی نیز درباره آیه فوق با زجاج هم نظر بوده و می نویسد: و «مطمئنین» یعنی در زمین سکونت یافتند. طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ۱۱۱۴.

۲- ۲. ابن منظور، لسان العرب، ج۴، ۱۹۷.

۳- ۳. طریحی، مجمع البحرین، ج۲، ۱۱۱۴.

میان طمأنیت و سکینه دو فرق است:

یکی این که: سکینه صولتی است که گاهی آتش هیبت را فرو نشاند و طمأنیت سکون امن است که در آن راحت انس میسر آید.

دوم این که سکینه نعمتی است که گاه گاه باشد و طمأنیت نعمتی است که هرگز از صاحب خود زایل نشود.(۱)

خلاصه کلام آنکه اطمینان به معنای سکون و آرامش است و اطمینان به چیزی به این است که آدمی با آن دلگرم و خاطر جمع شود.(۲)

راه های حصول اطمینان

۱. ایمان

قران کریم در آیاتی چند، قبل از ذکر اطمینان و مشتقات آن، سخن ازایمان به میان آورده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

«الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه».(۳)

کسانی که ایمان آوردند و دل هایشان به یاد خدا آرامش یافت.

«قال أولم تؤمن قال بلی و لکن لیطمئن قلبی».(۴)

گفت: آیا ایمان نیاورده ای گفت: آری ولی برای این است که

۱- ۱. انصاری، خواجه عبداللّه، منازل السایرین، ۱۴۵.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۱، ۴۸۳.

۳- ۳. رعد، ۲۸.

۴- ۴. بقره، ۲۶۰.

قلبم آ رامش یابد.

«... الا من أکره و قلبه مطمئن بالأیمان...».(۱)

مگر آنکه به زبـان از روی اجبـار کافر شود و دلش در ایمان ثابت باشـد.. صاحب تفسـیر المیزان در ذیل آیه ۲۸ سوره مبارکه رعد می نویسد:

ایمان به خـدا به صـرف این نیست که انسان بدانـد و درک کند که خدا حق است، زیرا مجرد دانسـتن و درک کردن ملازم با ایمان نیست، بلکه با استکبار و انکار هم می سازد همچنان که خودش فرموده: «و جحدوا بها و استیقنتها أنفسهم».(۲)

و چون می دانیم ایمـان بـا انکـار نمی سازد پس نتیجه می گیریم که ایمان صـرف ادراک نیست، بلکه عبارتست از پـذیرایی و قبول مخصوص از نـاحیه نفس، نسـبت به آنچه که درک کرده. قبولی که بـاعث شود نفس در برابر آن ادراک و آثاری را که اقتضاء دارد تسـلیم شود، و علامت داشـتن چنین قبولی این است که سایر قوا و جوارح آدمی نیز آن را قبول نموده، ماننـد خود نفس در برابرش تسلیم شود.

اینجاست که می بینیم بسـیاری از اشخاص با علم و درک زشتی و پلیدی عملی، معذلک به آن عمل اعتیاد دارند و نمی توانند خود را از آن باز دارند، برای همین است که فقط قبح آن را درک

۱- ۱. نحل، ۱۰۶.

۲- ۲. و با آنکه پیش نفس خود یقین دانستند معجزه خداست باز از کبر و نخوت و ستمگری انکار آن کردند... نمل۱۴.

کرده اند، ولی ایمان به آن ندارند و در نتیجه تسلیم درک خود نمی شوند و بعضی دیگر را می بینیم که علاوه بر درک، تسلیم هم شده اند، و بعد از تسلیم توانسته اند بدون درنگ دست از آن کار بردارند واین همان ایمان است و به بیان دیگر عبارت از این است که آدمی خود را در قبول امر، مقبول در امنیت بیند و قلبش با آن تسکین و آرامش یابد، و آن امر در قلبش راه پیدا کند و در آن جایگزین شود، بدون این که قلب مضطرب یا روی گردان شود. از همین جا معلوم می شود که جمله «و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه» عطف تفسیری بر جمله «آمنوا» است و درنتیجه می فهماند که ایمان به خدا ملازم به اطمینان قلب به وسیله یاد خداست.(۱)

به تعبیر دیگر حقیقت ایمان «تسلیم در ظاهر و باطن» در برابر حق است، بنا براین اگر انسان به چیزی یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد بلکه دارای کفر جحودی است که در ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنج گانه کفر یکی از اقسام آن را «کفر جحود» می شمرد و یکی از شعبه های جحود را چنین بیان می فرماید: «هو ان یجحد الجاحد و هو یعلم انه حق قد استقرّ عنده...» آن عبارت ازچیزی است که انسان آن را انکار کند در حالی که می داند حق است و نزد او ثابت است. سپس به آیه مورد بحث استشهاد می کند.(۲)

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان. ج۱۱، تلخیص ۴۸۵ _ ۴۸۴.

۲- ۲. مکارم شیرازی و جمعی از دانشمندان، تفسیر نمونه، ج۱۵، ۴۱۲.

۲. ذکر و یاد خدا

قران کریم درسوره مبارکه رعد درباره اطمینان دلها را به ذکر ویاد خدا نسبت داده که یکی از این دو مورد به صورت انحصار بیان گردیده است:

«الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه ألا بذکر اللّه تطمئن القلوب».(۱)

کسانی که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرامش یافت (ای مردم) آگاه باشید که تنها با یاد خدا دلها آرامش یابد.

مسلم است که منظور از ذکر خدا در آیه فوق تنها یاد آوری به زبان نیست که زبان ترجمان قلب است بلکه هدف آن است که با تما م قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهی اش و حاضر و ناظر بودنش گردد. و این توجه، مبدأ حرکت و فعالیت در وجود او و به سوی جهاد و تلاش و نیکی ها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت ذکر که آن همه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است.(۲) و ما درباره ذکر و مراتب و مصادیق آن در بخش دوم به تفصیل سخن خواهیم گفت.

۳. دعا

آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته شود

۱- ۱. رعد، ۲۸.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۰، ۲۱۶ _ ۲۱۵.

واز هر نظر درمانده و مضطر می گردد و امنیت و آسایش او به تشویق و اضطراب مبدل می گردد. تنها کسی که می تواند گره از مشکلات باز کند و نور امید در دلها ایجاد کند و آشفتگی و اضطراب را به امنیت و آسایش مبدل نماید تنها ذات پاک اوست چنانچه می فرماید:

«أمن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء...».(۱)

آیا کیست که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را بر طرف می سازد.

۴. عبادت

یقینا عبادت و راز و نیاز با خدا باعث اطمینان و آرامش خاطر انسان می گردد.

۵. توبه

توبه سبب آمرزش گناهان و سبک شدن انسان و تقویت امید انسان به جلب رضایت الهی و موجب کاهش اضطراب و باعث احساس امنیت و اطمینان خاطر می گردد.

۶. صبر و استقامت

شکیبایی توصیه قرآن به مؤمنان است زیرا در صبر فواید بی شماری برای تربیت نفس و تقویت شخصیت و افزایش توانایی

۱- ۱. نمل، ۶۲.

انسـان در برابر سـختی ها و اطمینان وی به خود و به معبود هستی است. و ما در بخش دوم، فصل صـفات مخبتین، آنرا یکی از ویژگیهای اصلی آنان قلمداد نموده و آنرا بطور کامل شرح خواهیم داد.

۷. درود و تشکر از خداوند

در سوره مبارکه توبه می فرماید: «خذ من أموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلو تک سکن لهم...».(۱)

از اموال آنها زکات بگیر تا به وسیله آن، انها را پاک سازی و برایشان دعاکن که دعای تو مایه آرامش آنهاست.

در این آیه خداوند شنوا و دانا به آنهایی که زکات اموال خود را می پردازند آرامش روحی و فکری بخشیده است.

۸. آرامش یافتن مؤمن به مؤمن

مومن به جهت مصاحبت و همنشینی با دوست مؤمن خودبه امنیت و آرامش روحی و اطمینان خاطر دست می یابد.

درجات طمأنیت

خواجه عبداللّه انصاری در منازل السایرین می نویسد:

طمأنیت بر سه درجه است:

درجه نخستین: طمأنیت دل است، باذکر خدای و آن طمأنیت

۱- ۱. توبه، ۱۰۳.

یافتن ترسنده است از روی رجاء و طمأنیت یافتن نا شکیباست، از روی (پذیرش) حکم و طمأنیت مبتلاست، از روی امید به ثواب.

درجه دوم: طمأنیت روح است، درمقصد به سوی کشف و در شوق است به سوی وعده (نیکو) و در تفرقه، به سوی جمع.

درجه سوم: طمأنیت در مشاهده حضور است، از روی لطف و طمأنیت در جمع است، از روی بقاء و طمأنیت در مقام است از روی نور ازل.(۱)

آثار اطمینان

۱. رسیدن به مقام رضا

خداوند متعال نفس مطمئنه را که در پرتو ایمان به آرامش رسیده درسوره مبارکه فجر به «راضیه و مرضیه» توصیف نموده و می فرماید:

«یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه».(۲)

ای روح آرام گرفته! به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو از او خشنودی واو نیز از توخشنود است.

رضا از حالات شریفه بندگان صدیق است که در رسیدن به آن روز وشب مجاهده نفسانی کرده و نفس خودرا از فرو رفتن در دنیا و شئونش و اطمینان پیدا کردن به آن و خشنودی از آن، با انجام وظایف بندگی در شئون مختلف زندگی، منصرف کرده و از

۱- ۱. انصاری، خواجه عبداللّه، منازل السایرین، ۱۴۵.

۲- ۲. فجر، ۲۷ و ۲۸.

تسویلات شیطان ونفس اماره به سوء گذشته و به نفس لوامه رسیده و از آن نیز فراتر رفته، به گونه ای شده است که از تحت سلطه شیطان بیرون رفته و به فرموده خداوند متعال، «ان عبادی لیس لک علیهم سلطان» همانا تو ـ شیطان ـ بربندگان من تسلط نداری و ایمانش به اندازه ای بالارفته که به آنچه خداوند متعال برایش مقدر فرموده ـ از امورتکوینی و وظایف مقرره ـ آرامش باطنی دارد و هیچ شک و شبهه ای نسبت به مقدر اتش نداشته و هیچ موجودی را مؤثر مستقل در عالم نمی داند زیرا فقط خداوند را غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق می داند، بلکه بالاتر نسبت به آنچه تحقق پیدا می کند به علت انتسابش به خداوند متعال رضایت باطنی دارد و سر تسلیم نسبت به امور محققه فرود می آورد. او فقط در پی انجام وظایف بندگی است از پیاده کردن دستورات حق و اولیائش و دعا کردن برای استمرار نعمت ها و دفع بلایا، دیگر کاری به نتایج امور ندارد حتی خودرا در انجام بندگی نیز مستقل نمی داند(۱) و تعبیر به «راضیه» به خاطر آن است که تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می کرد قرین واقعیت می بیند و آنچنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می شود.

و اما تعبیر به (مرضیه) به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است.(۲)

ص: ۸۵

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای مخبتین، ۵۵.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۶، ۴۷۷.

۲و۳. رسیدن به مقام عبودیت و جنه اللقای خداوند

در ادامه همان آیات در باره نفس به اطمینان رسیده می فرماید:

«فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی».(۱)

پس در زمره بندگان من داخل شو و به بهشت من وارد شو.

صاحب تفسیر المیزان در ذیل این آیه می نویسد: این آیه به دلیل اینکه حرف «فاء» در اولش در آمده نتیجه گیری از جمله «ارجعی الی ربک» است می فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت بر می گردی پس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو. و این فرمان دلالت دارد بر این که صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا است. و حائز مقام عبودیت است. و باید هم همینطور باشد، چون وقتی کسی مطمئن به پروردگار خود باشد و ازادعای استقلال منقطع گردید. و به آنچه از ناحیه پرودگارش می رسد به دلیل اینکه حق است راضی شد، قهرا ذات و صفات و افعال خود را ملک طلق پروردگارش می داند، پس در آنچه او مقدر می کند و قضایی که او می داند و امر و نهیی که او می کند هیچ خواستی از خود نشان نمی دهد،. مگر آنچه را پروردگارش خواسته باشد. و این همان ظهور عبودیت تامه در بنده است، پس اینکه فرمود: «فادخلی فی عبادی» در حقیقت امضای عبودیت وی است.(۲) و با تحلیل توصیف عباد اللّه در سوره

۱- ۱. فجر، ۲۹ و ۳۰.

۲- ۲. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان ج ۲۰، ۴۷۸.

انسان، آیات ۲۲ _ ۵ و عباد الرحمن در سوره فرقان آیات ۷۶ _ ۶۳ و نیز مقربان که همان عباد اللّه هستند، در سوره مطففین آیات ۲۸ _ ۱۸ این نتیجه به دست می آیدکه این عباداللّه همان امام الابرارند و دارای شخصیت و شأن ملکوتی و عصمت الهی اند(۱) و با توجه به حضور آنان در جامعه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که به اتفاق فریقین، اهل بیت علیهم السلام می باشند و با توجه به عدم ذکر حوریان بهشتی درآیات یاد شده، با وجود ذکر آن برای عموم مقام عصمت و طهارت در سوره «واقعه و صافات» ممکن است استفاده اختصاص این توضیحات را برای خاندان پیامبر اسلام نمود که گویا دیگر معصومین از امم سابق در نعم خاص این آیات شراکتی با اهل بیت ندارند و حرمت «سیده نساء اهل الجنه» در میان عباداللّه موجب عدم ذکر حوریان بهشتی گشته است.(۲)

نویسنده کتاب اهل بیت علیهم السلام در قرآن درباره آیات ۲۹ و ۳۰ سوره مبارکه فجر بر این باور است که تعبیر «فادخلی فی عبادی» نیز با توجه به قرینه قبل و با توجه به بعد آن «و ادخلی جنتی» (که جنه اللقاء را مطرح می کند که در قرآن مشابه ندارد) مقام عباد اللّه را که عبد محض می باشند مطرح می کند که مقام مقربان و معصومین علیهم السلام می باشد که بحث آن گذشت.

خلاصه کلام این که این خطاب «یا ایتها النفس المطمئنه» در سطح عصمت مطرح است و دیگران را شامل نمی شود تا گفته

۱- ۱. نقی پور فر، ولی اله، اهل بیت علیهم السلام در قرآن، ۳۱۹ _ ۳۱۷.

۲- ۲. همو، ۳۲۷.

شود که حضرت حمزه و دیگر مؤمنان وشهدای غیر معصوم نیز، مصداق این آیه شریفه می باشند چرا که «جنه اللقاء» جنتی است که فوق تصور عارفان است و سهم عباد اللّه می باشد که خداوند ساقی شراب محفل آنان است «و سقیهم ربهم شرابا طهورا»(۱).(۲)

۵. خوف و خشیت

اشاره

با توجه به نظر صاحب تفسیر القرآن العظیم که به نقل از ابن عباس «اخبات» را «خوف» معنا کرده(۳)، ما نیز بحث «خوف» را بعنوان یکی از مترادفات «اخبات» آوردیم.

مفهوم خوف

حاج شیخ عباس قمی در خلاصه معراج السعاده آورده است:

خوف به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آنرا دارد و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود هر چند که مراتبش متفاوت است؛ مرتبه اعلای آن جز برای گروه اندکی حاصل نخواهد شد.(۴)

شارح منازل السایرین می نویسد:

خوف درمورد امری است که هنوز واقع نشده و انتظار وقوع آن

۱- ۱. وخدایشان آنان را شرابی پاک و گوارا را بنوشاند. انسان، ۲۱.

۲- ۲. نقی پور فر، ولی اله، اهل بیت علیهم السلام در قرآن، ۳۴۲ و ۳۴۳.

۳- ۳. ابن ابی حاتم تفسیر القرآن العظیم ج۶، ۲۰۲۰ _ ۲۰۱۹.

۴- ۴. صدر حاج سید جوادی، احمد، دائره المعارف تشیع، ج۷، ۱۴۶.

هست. خوف حـال قلق و اضـطرابی است که ازبرخورد به چیزی مکروه یا مشاهـده منظره ای وحشت آور به شـخص دست می دهد. در سـیر الی اللّه سالک از نقص رو به کمال و از هجر رو به وصال می رود هر قدر سالک به حق نزدیکتر شود ضـعف او کمتر می شود. خوف از ضعف نفس و از دور بودن از حق است شخص به کمال برسد، سیر او پایان پذیرد و خوف از او زایل می گردد.(۱)

خوف از صـفات رذیله متعلّقه به قوّه غضبیّه است و آن عبارت است از متألّم شدن به سـبب تشویش رسیدن مکروهی که تحقّق آن محتمل باشد، و امّا مکروهی که حصول آن مظنون یا متیقّن باشد اگر چه آنرا خوف نگویند ولکن چون آن نیز از ضعف و مـوجب هلاـکت است در ضـمن خـوف مـذکور می شـود؛ و فرق خوف بـا جبن آن است که درجبن الم و دل سوختن ضـرور نیست، بخلاف خوف.(۲)

خشیت

خشـیت به معنی «ترس توأم با تعظیم و احترام» است(۳) و از همین رو بـا «خوف» که این ویژگی در آن نیست متفـاوت است و گاه به معنی مطلق «ترس» نیز به کار می رود.(۴)

ص: ۸۹

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، ۱۰۲.

۲- ۲. قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۲۵.

۳- ۳. راغب اصفهانی، مفردات، ذیل ماده «خشی»، نیز: شریعتمداری، جعفر، شرح لغات قرآن، ج۱، ۶۸۳.

۴- ۴. همو.

این کلمه ۸ بار در قرآن مجید به کار رفته و مشتقات آن نیز در آیات مختلف بارها آمده است. جرجانی گوید: «خشیت دردمندی دل است از چشم داشت امر نامطلوبی، که در آینده به وجود می آید. این حالت گاهی ناشی از کثرت جنایت از سوی بنده و گاهی ناشی از شناخت جلال و هیبت خداوند پدید می آید که خشیت انبیا از این قبیل است.(۱)

خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی یا نزدیک به یک معنی می باشند ولی در عرف صاحبدلان میان آن دو تفاوت هست و آن اینکه: خوف به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان بخاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آنرا دارد و این حالت برای اکثرمردم حاصل می شود هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است و مرتبه اعلای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی شود. اما خشیت حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می شود و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریایی او هستند و لذت قرب او را چشیده اند حاصل نمی شود.

و لذا قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه دانسته و می فرماید: «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء» از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او خشیت دارند(۲).(۳)

۱- ۱. صلیبا، جمیل، فرهنگ فلسفی (مترجم: صانعی)، ۳۳۷.

۲- ۲. فاطر، ۲۸.

۳- ۳. شریعتمداری، جعفر، شرح لغات قرآن، ۶۸۴.

خشیت در قرآن به مفهوم خوف بکار رفته و بصورت مترادف با آن استعمال شده است.(۱)

خشیت، مترادف اشفاق، خوف، رعب، فزع، ذعر، مخافت، رهبت، مخافت، وجل، روع، مهابت و توجس است.(۲) خشیت به معنی هر گونه ترس نیست بلکه ترسی است که توأم با تعظیم و احترام باشد و به گفته راغب همان ترسی است که یک فرزند از پدر بزرگوارش دارد، بنابراین پرهیزگاران ترسشان از خدا توأم با معرفت است.(۳)

خشیت، جنبه قلبی و اشفاق جنبه عملی دارد در آیه «انّ الذین هم من ربهم مشفقون».(۴) آنانکه از خوف پروردگارشان بیمناکند. مؤمنان کسانی هستندکه ترس آمیخته با عظمت خداوند در دلهایشان جای کرده و آثارش در عملشان و مراقبت هایشان نسبت به دستورهای الهی مشهود است. اشفاق مرحله تکامل خشیت است که در عمل اثرمی گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیت ها وا می دارد.(۵)

صاحب المیزان می گوید:

«خشیت نوعی ذلت است و حالت ذلت بیش از هر چیز دیگر

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه، ج۱۰، ۱۸۷ _ ۱۸۶.

۲- ۲. صلیبا، جمیل. فرهنگ فلسفی (مترجم: صانعی)، ۳۳۷.

۳- ۳. شریعتمداری، جعفر، شرح لغات قرآن، ۶۸۴.

۴- ۴. مؤمنون، ۵۷.

۵- ۵. همو، ۶۸۵. (با اندکی تصرف).

در دیدگان ظهور می کند».(۱)

راههای تحصیل خوف

اول: آنکه سعی کند در تحصیل یقین و ایمان به خدا و روز جزا و بهشت ودوزخ و عقاب و حساب.

دوم: آنکه پیوسته متفکر احوال روز حساب و متذکر انواع عذاب گردد، مرگ را در پیش نظر بدارد، و صعوبت عالم قبر، برزخ و مؤاخذه روز قیامت را تصوّر نماید.

سوم: آنکه مشاهده نماید احوال خائفین از خدا، و استماع کند حکایت خوف انبیا و اولیا را که خوف ایشان به چه حدّ بوده، سپس بکار خود افتد.

چهارم: آنکه تأمل کند فهمیدن حقایق قضا و قدر الهی در قوّه بشر نیست و هیچ کس را از آنچه در پس پرده است خبر نه، پس به طاعت و ایمان خود خرسند شدن، نیست مگر از بی خبری و بی خردی، بلکه اگر کسی همه خیرات از برای او حاصل باشد خاتمه خود را چه می داند، از آخر کارچه خبر دارد، چگونه مطمئن می شود که دفتر حال او برنگردد و احوال او متبدّل نشود؟!

چنانچه وارد شده است که مردی پنجاه سال عبادت و عمل اهل بهشت را می کند تا اینکه میان او و بهشت به قدردوشیدن شتر باقی نمی ماند، و خاتمه او به آنچه از برای او مقدّرشده است

ص: ۹۲

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۹، ۹۳.

می شود.(۱)

یکی از راههای اصلی تحصیل خوف علم و معرفت است.

امـام صادق علیه السـلام در این زمینه می فرمایـد: «الخشـیه میراث العلم و العلم شـعاع المعرفه و قلب الایمان و من حرم الخشـیه لایکون عالما و ان شقّ الشّعربمتشابهات العلم».

«خوف الهی نتیجه علم است، و هرکه را علم نیست خوف نیست، و علم شـعاع معرفت است یعنی معرفت ذات واجب و صفات واجب و سـایر تکـالیف شـرعیّه، از علم حاصـل می شود. و نیز از علم حاصـل می شود ایمـان کامل؛ چرا که ایمان حاصل نمی شـود مگر باذعـان کردن و تصـدیق نمـودن بـأصول دین به دلیـل؛ و این نمی شـود مگر به علم، و هر که از خوف الهی محروم است و از این سعادت عظمی مغبون است درسلک جهال منسلک است، و با ایشان درقیامت محشورخواهد بود هرچنددرحدّت فهم و کثرت علم موشکاف باشد و در نهایت علم و کمال باشد. قال اللّه تعالی: جناب احدّیت در قرآن عزیز فرموده است که: «انما یخشی اللّه من عباده العلما» یعنی نمی ترسد خدا را مگر صاحبان علم و صاحبان علم نمی ترسند مگر بواسطه علم».(۲)

لازم به ذکر است ما این راه را در بخش دوم، فصل ریشه های اخبات به تفصیل خواهیم آورد.

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، جامع السعادات، ج ۱، ۲۴۰، نیز: قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۳۲.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه ، ۳۶۶ _ ۳۶۵.

اقسام خوف

خوف به طور کلی بر دو نوع است: ۱. خوف ممدوح؛ ۲. خوف مذموم.

۱. خوف ممدوح و آن بر سه نوع است: خوف از عظمت و جلال خداوند متعال و خوف از گناهان و تقصیرات خود، و خوف از این هر دو با هم.

بدون شک هر اندازه معرفت بنده به عظمت و جلال پروردگار بیشتر و به عیوب خود بیناتر شده باشدترس او از خدا زیادتر می شود، و از این جهت است که حق تعالی خوف را نسبت به علماء داده چنانچه فرمود: «انما یخشی اللّه من عباده العلماء».(۱)

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «من کان باللّه اعرف کان من اللّه اخوف».(۲)

لذا از این بابت فرموده که ترس من از خدا از همه بیشتراست و چنانچه در بحث خشوع بیان کردیم حکایات خوف انبیاء و مقرّبین و غش های پی در پی امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر ائمه علیه السلام ، به سبب کمال معرفت آنهاست به خدا، زیرا که معرفت کامله در دل اثر می کند و آنرا به سوزش و اضطراب می آورد، و اثر آن از دل به بدن سرایت می کند و تن را ضعیف و لاغر و چهره را زرد و دیده را

۱- ۱. فاطر، ۲۸.

۲- ۲. نراقی، ملا احمد، جامع السعادات، ج۱، ۲۱۸؛ نیز نویسنده مجهول، جامع الاخبار، ۱۱۳.

گریان می سازد.

و خوف در صورتی ممدوح است که از حدّ شایسته تجاوز نکند، و گرنه مذموم است، و بسا باشد که منجرّ به نومیدی و یأس از رحمت خدا گردد و این حدّ ضلال و کفر است، و علماء گفته اند که خوف از خدا به منزله تازیانه ای است که می راند بندگان را به سوی مواظبت بر علم و عمل و طاعت و عبادت، مانند تازیانه ای که اطفال را بدان تأدیب می کنند، که کم آن بی ثمر و زائدش مهلك است.(۱)

۲. خوف مذموم که بر چندنوع است:

اول: آنکه خوف از امری باشد که البّته واقع خواهد شد و دفع آن ممکن نیست و شکی نیست که خوف از چنین چیزی از روی جهل است و به جز الم عاجل فایده ای ندارد، پس عاقل باید که این خوف را از خود دور کند، و به قضای الهی و مقدّرات سبحانی راضی باشد تا راحت یابد.

دوم: خوف از امر محتمل است و این هم مثل سابق مذموم، بلکه بدتر است.

سوم: آنکه خوف از امری باشد که سبب آن در دست آن شخص باشد، امّا هنوز سبب یافت نشده، و از آن ترسد که مبادا فلان امر از او سرزند و فلان اثر بر آن مترتب شود؛ و علاج آن مراقب بودن حال خود است تا آن امر از او صادر نشود.

چهارم: اینکه خوف او از چیزهایی باشد که طبع از آنها

۱- ۱. قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۳۲ _ ۳۱.

بی سبب و بدون جهت وحشت داشته شد، مثل جن و میّت خصوصا در شب در حالت تنهایی و منشأاین خوف غلبه قوّه واهمه و قصور عقل و نهایت ضعف نفس است، و علاج آن آنست که اندکی با خود تأمل کنی که امثال این امور به چه جهت باعث خوف می شود؛

و صاحب این صفت باید در شبهای تاریک به تنهایی در مواضع موحشه صبر کند تا به تدریج این خوف از او زایل شود.(۱)

و خوف مرگ نیز از این نوع و نوع اوّل است، و باعث این خوف چند چیز است:

اول آنکه چنان گمان کند که از مردن نقصی به او می رسد و تنزّلی برای او حاصل می شود، این نیست مگر از جهت جهل به حقیقت انسانی، ومرگ.

دوم صعوبت قطع علاقه از دنیا و اموال است، و این ترس از مرگ نیست بلکه غم مفارقت از بعضی زخارف فانیه دنیویّه است؛ و علاج آن به قطع علاقه آنهاست.

وسوم خوف از شماتت دشمنان و تصوّر خوشحالی ایشان است و بدون تردیداین از وساوس شیطان است.

چهارم خوف ضایع شدن اهل و عیال و ذلّت و خواری آنهاست و این خیال نیز از وساوس شیطانیّه است.

پنجم آنکه خوف او از عذاب الهی باشد بواسطه معاصی؛ و این قسم خوف ممدوح است، ولکن باقی ماندن بر این ترس و

۱- ۱. همو، ۲۶.

معـالجه نکردن آن را به توبه و انـابه از جهـل و غفلت است، پس از آنچه گفتیم معلوم شـد که خوف ازموت به سـبب یکی از جهات مـذکوره راهی نـدارد، و عاقل بایـد که آنرا به خود راه ندهـد و تأمّل کنـد که مرگ شـربتی است چشـیدنی، و آرزوی حیات دائمی و تمنّای بقای ابـدی از بـدن خیالی است محال، بلکه باید یقین نماید به آنکه هر چه در نظام عالم می شود خیر و صلاح است، پس خود را به هرچه می شود رضا و خشنود کند، و الم و کدورات بخود راه ندهد.(۱)

درجات خوف

۱. خوف عامه

شارح منازل السایرین می نویسد: درجات خوف در مراحل سیر مختلف می گردد.

در بـدایات خوف سالك از جهت عـذاب هایی است که حق تعالی برای عاصـیان مقرر فرموده است ذکر جنایات، توجه به امر آخرت، تصدیق وعید، این سه موجب می شوند که سالك خائف گردد برای خلاصـی از عذاب، راه تقوی و پرهیزکاری پیش گیرد این خوف لازمه ایمان است وجود این خوف موجب صـحّت ایمان خواهد بود: و یخافون یوما کان شـرّه مستطیرا. خواجه بدین خوف عنوان «خوف عامه» داده است.

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۱۲۳.

۲. خوف خواص

در درجه دوم خوف سالـک از مکر است او از مکر الهی خـائف است این خوف در وقتی است که سالـک در یقظه است و از لـذت حضور متنعّم. حلاوت انس لذت خاصـی دارد سالک در حال حضور و انس خائف می گردد از این جهت که مبادا این حـال از او سـلب شود بیشتر این خوف در جریـان انفـاس مسـتغرق در یقظه (یقظه مشوب به حلاوت انس) به سالک دست می دهد.

۳. خوف اخص خواص

در درجه سوم (در مقام اهل خصوص) گفته شـده خوف نیست در این مقام، خوف از سالک گرفته شده او واجد هیبت اجلال است او را هیبت اجلال فرو می گیرد این هیبت گاه درخواب و گاه دربیداری به سالک دست می دهد البته خیلی ضعیف آن، چه این همان تجلّی جلالی است که جهت حضـرت موسـی در کوه پدیـد آمده کوه را زیر و رو، و حضـرت موسـی را بصـعقه انـداخت. با این هیبت کار سالک یکسـره می شود نفس او از خودمختاری دست می کشـد به خواست حق تسـلیم می گردد و این همان کمال مطلوبی است که سائرین الی اللّه به قصد وصول به آن قیام کرده و همواره در پی آن هستند.

خواجه می گوید:

«این هیبت برای مکاشف در اوقات مناجات و برای مشاهد و

معاین در زمانهای راز و نیاز پیش می آید. مشاهد را حفظ و معاین را به صدمه عزت منکر می سازد».

مکـاشف، مشاهـد، ومعـاین عنوان سالـک حقیقت جو و حق طلب است آنجـا که برای سالـک حقیقتی کشف می شود سالک مکاشف است آنجا که با تجلیات اسمائی و صفات روبروست مشاهد (شاهد آثار جلالی و جمالی حق متعال است) آنجا که از عشق طلب رؤیت می کنـد چون حضـرت موسـی که گفت «ربّ ارنی انظر الیـک» معـاین، چون رؤیت بعیـان برای سالك غیر ممکن است از جهت هیبت اجلالی، سالك معاین را، منکر می کند.

در جواب طلب رؤیت حضـرت موسـی، خطـاب رسـید «به کوه نگـاه کن اگر در جـایش ثابت مانـد تو مرا خواهی دیـد» وقتی حضرت به کوه تجلّی فرمود کوه فرو ریخت و حضرت موسی بیهوش بروی زمین افتاد.(۱)

سعید الدین فرغانی در این زمینه در شرح بیتی عرفانی:

ففی کلّ عضو فیّ اقدام رغبه و من هیبه الاعظام، احجام رهبه

از استاد خود ابن فارض می نویسد:

پس در هر عضوی که در منست، پیش آمـدن و حلقه در وصال زدن است از سـر رغبتی بحکم تحقق من به مقام بسط و رجاء، و باز از هیبت عظمت و جلال اطلاق و بی نهایتی او در تجلیات او، و خواطر رحمانی و قلبی من، مرا امتناعی است از آن اقـدام از

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی «شرح منازل السایرین» ۱۰۶.

سرترسی بواسطه تحقق من به مقام فیض خشیت.(۱)

آثار و نتایج خوف و خشیت

۱. مسئولیت شناسی و ادای رسالت

انسانی که به مقام خوف و خشیت رسیده، ایمانش قوی شده و درک او از خداوند تقویت گردیده و حضور او و عظمت او را می تواند درک کند و این درک مانع تمرّد او می شود از این جهت خداوند متعال درباره ملائکه می فرماید:

«یخافون ربهم من فوقهم و یفعلون ما یؤمرون».(۲)

از پروردگارشان که در بالای ایشان است می ترسند و آنچه را که به آن امر می شوند انجام می دهند.

توجّه ایشان به فوقّیت حق تعالی و عظمت او و کوچکی و مقهور بودنشان، محرک بر اطاعتشان از حق تعالی می شود و از آنجا که گفتیم خشیت به معنای ترسی است توأم با تعظیم که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد، ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیت هایی است که انسان در برابر او دارد، ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند و از اینجا می توان نتیجه گرفت که عالمان واقعی کسانی هستند که در برابر وظایف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل عملند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است و

۱- ۱. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، ۱۷۹.

۲- ۲. نازعات، ۴۱ _ ۴۰.

این حقیقت به گونه ای دیگر در حدیثی از امام سجاد علیه السلام متبلور شده است آنجا که می فرماید:

«و مـا العلم باللّه و العمل الا الفان مؤتلفان فمن عرف اللّه خافه، و حثّه الخوف علی العمل بطاعه اللّه، و انّ ارباب العلم و اتباعهم (هم) الذین عرفوا اللّه فعملوا له، و رغبوا الیه، و قد قال اللّه: انما یخشی اللّه من عباده العلماء».(۱)

علم و عمل دو دوست صـمیمی انـد، کسـیکه خدا را بشـناسد از او می ترسد، و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خـدا می کند، صاحبان علم و پیروان آنها کسانی هسـتند که خدا را بخوبی شـناخته اند و برای او عمل می کنند؛ و به او راغب هستند چنانچه خداوند متعال فرموده تنها از میان بندگان او عالمان از خدا می ترسند.

۲. ایمنی از عذاب ها و بدیها

خداوند متعال نمی خواهد همواره بنده اش در سـختی باشد و چنانچه در برهه ای از عمرش را در حالت خوف از عذابش بسـر برد و آثـارش را مترتب نمود به او بشـارت ایمنی از عـذاب را می دهـد از این جهت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم از خداوند متعال نقل می کند که می فرماید:

«من بر بنده ام دو خوف و دو امنیت را جمع نمی کنم پس وقتی

۱- ۱. کلینی، محمد، روضه کافی، ج۸، ۱۶، نیز حرانی، ابن شعبه، تحف العقول، ۲۵۴.

که در دنیا از من ایمن بود، روز قیامت او را می ترسانم، و هنگامیکه در دنیا از من ترسید روز قیامت او را ایمن می کنم». علی علیه السلام نیز می فرمایند: «مَن خافَ اللّه قَلَّت مَخّافَتُهُ».

هرکه بترسد از خدا کم شود ترس او، زیرا که او دیگر از مردم نمی ترسد بر خلاف کسی که از خدا نترسد که او از هر که از او قویتر باشد بترسد.(۱)

و این ترس بتدریج انقدر کم می شود که دیگر چیزی بنام ترس در دل او باقی نمی ماند و جای خود را به امنیت و آسایش می دهد چنانچه حضرت می فرماید. «مَن خافَ أمِنَ» هر که بترسد ایمن گردد، مراد ترس از خدای عزّ و جلّ است.(۲)

و در این راستا کسانی که به لوازم خوف عمل کرده باشند خداوند متعال ایشان را از خوف و حزن در امان داشته و می فرماید:

«بلی و من أسلم وجهه للّه و هو محسن فله أجره عند ربه و لا خوف علیهم و لاهم یحزنون».(۳) بله کسیکه خودش را تسلیم خداوند کند در حالیکه نیکوکار است پس اجر او نزد پروردگارش می باشد و خوف ترس از آینده و اندوهی از گذشته برایشان نیست.(۴)

ص: ۱۰۲

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج۵، ص۲۰۶، حدیث ۸۰۰۰.

۲- ۲. همو، ص۱۴۸، حدیث ۷۷۱۲.

۳- ۳. بقره / ۲۷۷.

۴- ۴. تحریری، محمود، سیمای مخبتین، ۳۱۳ _ ۳۱۲.

۳. دوری از معصیت

اگر کسی به مرتبه معرفت نسبت به حق تعالی برسد، به مرتبه بالاتری که خوف و خشیت در برابر پروردگار است دست یافته، هیچگاه گرد معصیت نمی گردد چرا که با قلبی منیب لحظه به لحظه بر خوف و خشیتش افزوده شده و به حق تعالی رجوع می کند.

و از این جهت است که حضرت علی علیه السلام می فرماید: «عالم ترین مردم به خداوند ترسش نسبت به او بیشتر است و ائمه علیهم السلام نیز اصحاب خود را به تحصیل چنین خوفی ترغیب می نمودند چنانچه امام صادق علیه السلام به اسحاق بن عمار می فرماید:

«خف اللّه کأنک تراه و ان کنت لاتراه فانّه یراک و ان کنت تراه أنّه جعلته من أهول الناظرین علیک».(۱)

«از خدا بترس بگونه ای که او را می بینی و اگر او را نمی بینی او ترا می بیند و اگر معتقد باشی که او ترا نمی بیند پس براستی کافر شده ای و اگر میدانی که او تو را می بیند سپس آشکارا او را معصیت می کنی. او را از سبک ترین بینندگان نسبت به خودت قرار داده ای».

۴. ترک دنیا

امام صادق علیه السلام می فرماید: «... و من خاف اللّه سخت نفسه عن

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۳۵۶.

الدنیا».(۱)

«و کسیکه از خدا ترسید نفسش دنیا را ترک می کند توجه هدف گونه به آن ندارد».

۵. ایمنی از غیر خدا

امام علی علیه السلام می فرماید:

«من خاف اللّه سبحانه آمنه اللّه من کل شی ء».(۲)

«کسیکه از خداوند سبحان بترسد، خداوند او را از هر چیزی در امان قرار می دهد».

۶. ترسیدن موجودات از او

از آنجا که ترس از خداوند متعال از درک عظمت او ناشی می شود و حالت خوف انسان از حق تعالی موجب استقلال خضوع تنها برای اوست و چون سایر مخلوقات نیز در برابر خالق هستی اینگونه اند و انسان بر همه آنها شرافت وجودی دارد، لذا خداوند متعال عظمت او را بر موجودات ظاهر ساخته تا در برابر او، خضوع که نتیجه خوف است را، داشته باشند و از این بابت است که امام صادق علیه السلام به معلی بن قیس می فرماید:

«یا معلیّ اعتزز باللّه یعززک اللّه قال: بماذا یابن رسول اللّه؟»

قال: «یا معلیّ خف اللّه یخف منک کل شی ء»

۱- ۱. همو، ۳۶۴.

۲- ۲. آمدی، عبد الواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و درر الکلم، ۳۱۰۵.

«ای معلی؛ بواسطه خداوند عزت پیدا کن تا خداترا عزیز کند، عرض کرد:ای فرزند رسولخدا! به چه چیز عزت پیدا کنم؟ حضرت فرمود:ای معلّی؛ از خدا بترس تا هر چیزی از تو بترسد»(۱) و در روایت دیگر امام باقر علیه السلام می فرماید: «کسیکه از خدا بترسد خداوند هر چیزی را از او می ترساند».(۲)

۷. دوری از ظلم

مولای متقیان علی علیه السلام می فرماید:

«مَن خافَ ربَّه کَفَّ عن ظُلمِهِ».(۳)

هر که بترسد از پروردگار خود باز ایستد از ظلم خود.

۸. ورود به بهشت

قرآن کریم می فرماید: «و أمّا من خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهوی فانّ الجنه هی المأوی»(۴)، و اما کسیکه از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوی پرستی نهی کند پس بهشت جایگاه اوست».

و در جای دیگر می فرماید:

«و لمن خاف مقام ربّه جنّتان»(۵) «و برای کسیکه از مقام

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای مخبتین، ۳۱۵.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج۵، ص۲۷۵، حدیث ۸۳۳۰.

۴- ۴. نازعات، ۴۱ _ ۴۰.

۵- ۵. رحمن، ۴۶.

پروردگارش بترسد دو بهشت خواهد بود. و با توجه به مراتب خوف مقتضی بهشت نیز ذو مراتب بودن است چنانچه امام صادق علیه السلام می فرماید: «نگویید یک بهشت است هماناخداوند می فرماید درجاتی است که بعضی فوق بعضی دیگر است».(۱)

۶. اخلاص

اشاره

با توجه به نظر صاحب تفسیر زاد المسیر که «اخبتوا» را «أخلصوا» معنا کرده(۲)، ما نیز بحث «اخلاص» را بعنوان یکی از مترادفات «اخبات» بیان کرده و به تحلیل و بررسی آن می پردازیم.

مفهوم لغوی

الخالص فی اللغه کلّ صفی و تخلّص و لم یمتزج بغیره، و العمل الخالص فی العرف ما تجرّد قصد التقرّب فیه عن جمیع الشوائب.(۳)

خالص در لغت به معنای این است که هر چیزی پاک و خالص گردید و به غیر خود آمیخته نشد و عمل خالص در عرف عملی است که به قصد تقرب و بدور از همه ی شائبه ها باشد.

خلص: لیث گفته: خَلَصَ الشی ءُ خُلُوصا: آن چیز خالص شد، ناب و سره شد، هنگامیکه گرفتار بود پس از ناخالصی رهایی یافت

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۸، ۱۹۸.

۲- ۲. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج۴، ۷۱.

۳- ۳. القمی، الشیخ عباس، سفینه البحار، ج۲، ۶۶۷.

و سالم گردید. و خَلَصَ فلان الی فلان یعنی به او رسید، و خلص الشی ء خلاصا: آن چیز کاملاً خالص و پاک شد. و خلاص مصدر برای شی ء خالص می باشد و گفته می شود: فلانی دوست صمیمی و رفیق من است و می گویی: این شی ء خالص، برای توست یعنی ویژه و مخصوص شماست.

و خداوند عزوجل می فرماید: «و قالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصه لذکورنا».(۱)

و اما قول خداوند عزوجل که می فرماید: «إنا اخلَصنا هم بخالصهٍ ذکری الدّار».(۲)

و معنای «دار» اینجا، دار آخرت است و «أخلصناهم» یعنی آنانرا خالص و پاک گردانیدیم به اینکه آنا نرا متذکر سرای آخرت نموده و نسبت به دنیا زهد می ورزند و آن، شأن و مقام انبیاست. و جایزست که آنان بسیار از آخرت و بازگشت به خداوند، یاد کنند. ولیث گفته: اخلاص، یگانگی ورزیدن خالصانه برای خداست و بدین جهت سوره «قل هو اللّه احد» سوره اخلاص نامیده شده است و خداوند عزّوجل می فرماید: «إنّه من عبادنا المخلَصین»(۳) و خوانده شده «المخلِصین»، «مخلَصون» به معنای برگزیدگان و «مخلِصون» به معنای موّحدان است و گفته: «تخلیص» به معنای

۱- ۱. و گفتند آنچه در شکم این حیوانات است ویژه و خالص مردان و پسران ماست. انعام، ۱۳۹.

۲- ۲. ما آنها را خالص و پاکدل برای تذکر سرای آخرت، گردانیدیم. ص، ۴۶.

۳- ۳. براستی او از بندگان برگزیده ما بود. یوسف، ۲۴.

کنار زدن و برطرف کردن هر مشکل و گرفتاری است می گویی: زبده آن چیز را گرفتم (سره و ناب آنرا برداشتم) یعنی اضافات آنرا کنار زدم و آنرا کاملاً جدا نمودم همانطور که نخ جدا می شود هنگامیکه بهم پیچیده و در هم کلاف شده باشد.(۱)

مفهوم اصطلاحی

امام علی علیه السلام فرمود:

«و مَن لم یختلف سرّه علانیته و فعله مقالته فقد ادّی الامانه و أخلص العباده».(۲)

کسیکه ظاهر و باطن و کردار و گفتار او با هم متفاوت نباشدبه ادای امانت الهی پرداخته و در بندگی، «اخلاص» را رعایت کرده است؛ و حقیقت اخلاص آن است که غیر از خدا را در قلب انسان راهی نباشد. (یعنی همه چیز در محور جلب رضای خدا و بخاطر او مورد توجه باشد).

صاحب معراج السعاده در تعریف اخلاص می نویسد:

ضد ریا اخلاص است و آن عبارتست از خالص ساختن قصد از غیر خدا و پرداختن نیّت از ما سوی اللّه و هر عبادتیکه قصد در آن به این حد نباشد از اخلاص عاری است.(۳)

صاحب تفسیر نمونه با توجه به روایات اسلامی اخلاص را

۱- ۱. الأزهری، ابی منصور محمد بن احمد، معجم تهذیب اللغه، ج۱، ۱۰۸۱.

۲- ۲. نهج البلاغه، دشتی، محمد، نامه ۲۶، ۵۰۶.

۳- ۳. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۴۸۶.

روح عمل صالح قلمداد نموده و در این زمینه نوشته است:

اخلاص آن است که محرک انسان از هر گونه شائبه ی غیر الهی پاک باشد و می توان نام آنرا «توحید نیّت» گذاشت، یعنی در تمام برنامه ها تنها به پروردگار و رضای او اندیشیدن.(۱)

و در جای دیگر آورده: روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدایی و شرک در آن نباشد.(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «القلب حرم اللّه فلا تسکن حرم اللّه غیر اللّه».(۳) قلب حرمسرای خداست، بیگانه را در آن راه ندهید.

شارح منازل السایرین ضمن تعریف اخلاص در طاعت، که آنرا ترک ریا و انجام عمل برای خدا می داند، به نقل از ابوالفتوح رازی می نویسد: حذیفه بن یمان گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسیدم که اخلاص چه باشد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت: من از جبرئیل پرسیدم گفت من از خدای پرسیدم مرا گفت: «الاخلاص سرّ من سرّی استودعه قلب من احببته من عبادی». اخلاص سرّی از اسرار من است آنرا در دل بنده ای می گذارم که او را دوست دارم.(۴)

یحیی معاذ گفت: اخلاص آن باشد، که عمل خالص دارد از عیب و ذم چنانکه شیر ممیّز است از میان سرگین و خون.(۵)

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۲، ۵۷۸

۲- ۲. همو، ج۱۴، ۹۴.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحارالأنوار، ج ۷۰، ۲۵.

۴- ۴. بینا، محسن، مقامات معنوی «شرح منازل السایرین»، ۱۵۴.

۵- ۵. همو، ۱۵۵.

ابـوالحسن بوشـنجی گفت: اخلاـص آن باشـد که فرشـته را به نبشـتن راه نبـود و شـیطان را به تبـاه کردنش و آدمی بر او مطّلع نباشدو جز خدای عزوجل کسی نداند.(۱)

گفته شده اخلاص آنست که پوشیده باشد از خلایق و صاف باشد از علایق.(۲)

رویم گفت: اخلاص آن باشد آنچه کنی نبینی.(۳)

ابویعقوب مکفوف گفت: اخلاص آن بود که حسنات هم چنان پوشیده دارد که سیّئات را.(۴)

خواجه عبداللّه انصاری در تعریف اخلاص می گوید:

اخلاص در عمل اینست که عمل از هر عیب و نقص مبرّا باشد و مشوّب به هیچ شائبه ای نبوده باشد.(۵)

موضوع اخلاص

موضوع اخلـاص عمـل آدمی أعم از عمـل قلبی (نیّت)، عمـل بـاطنی (حب و دوستی) و عمل ظاهری (بـدنی) می باشـد که به تفصیل به آنها می پردازیم.

۱- ۱. همو.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. همو.

۴- ۴. همو.

۵- ۵. همو.

۱. نیّت

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «إنّما الأعمال بالنیّات و إنّما لکلّ إمرء مانوی».(۱)

اعمال انسان به نیت آن بستگی دارد و البته عمل هر کس همان است که نیت بدان گواهی می دهد.

و بر همین اساس است که امام علی علیه السلام می فرماید: «ربّ عمل أفسدته النیّه».

چه بسا عملی که در پرتونیت ناخالص، فاسد گشته است.

۲. دوستی و صداقت

امام صادق علیه السلام فرمود: «ودّ المؤمن من أعظم شُعَب الإیمان ألا و من أحب فی اللّه و أعطی فی اللّه و منع فی اللّه فهو من اصفیاء اللّه».(۲)

دوستی و محبت مؤمن با دیگران به خاطر خدا یکی از بزرگترین شاخه های ایمان به خداوند متعال است. آگاه باشید! کسیکه دوستی و دشمنی، و بخشش و عدم دستگیریش بخاطر خدا باشد در شمار برگزیدگان خداوند است.

۳. عمل ظاهری

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «أخلص العمل للّه فإن الناقد بصیر

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۲۵.

۲- ۲. الحرالعاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱۱، ۴۳۱.

بصیر».(۱) عمل خود را برای خدا خالص گردان، زیرا ناقد (خداوند متعال)، بصیر و آگاه است.

راههای تحصیل اخلاص

۱. جهان بینی صحیح و تقویت آگاهی: دارا بودن جهان بینی کامل و بینش صحیح، در پیدایش اخلاص، نقش اساسی دارد زیرا کسی که به وجود خدا، اعتقادی ندارد و به جهان رستاخیز نمی اندیشد و خدا را در همه احوال ناظر بر خود در هر جا حاضر، نمی یابد، اخلاص نیز برای او مفهومی نخواهد داشت. در زمینه علم و معرفت شناسی به طور مفصل در بخش دوم بحث خواهیم نمود.

۲. پرهیز از صفات ناپسند از جمله دنیاگرایی و آرزوهای دراز و حرص و آز: وجود آرزو و آز نامعقول دلالت بر شدت وجود حب دنیا دارد و حبی که اساس همه خطایا و انحرافها در زندگی آدمی است. که این نیز در بحث علم و معرفت شناسی در بخش دوم به تفصیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۳. توجه و اندیشیدن به آثار حیات بخش اخلاص در زندگی که پس از بحث راههای تحصیل اخلاص خواهد آمد.

۴. توجه به اثرات منفی ریا.

«آثار ریا»:

۱. شرک: امام باقر علیه السلام فرمود:

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۳، ۲۶.

«لو ان عبدا عمل عملًا یطلب به وجه اللّه عزوجل و الدار الاخره فادخل فیه رضی احد من الناس کان مشرکا».(۱)

اگر کسی عملی را جهت جلب رضای حق و ذخیره زندگی اخروی به جای آورد، و در عین حال، جلب رضایت دیگران را نیز منظور بدارد «مشرک» است.

۲. سقوط: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«یابن مسعود! من تعلم العلم یرید به الدنیا و آثر علیه حب الدنیا و زینتها استوجب سخط اللّه علیه و کان فی الدرک الاسفل من النار مع الیهود و النصاری الذین نبذوا کتاب اللّه تعالی».(۲)

ای پسر مسعود! کسی که قران، بخاطر احراز مقامات دنیوی و زندگی دنیوی و زینت آن، هدف وی باشد در محشر در دره اسفل با گروهی از یهود و نصارا که کتاب و پیام الهی را نادیده انگاشته اند محشور خواهد شد.

۳. حبط عمل: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«ربّ عمل افسدته النیّه»(۳) بسا عملی که براثر نیّت ناستوده آن تباه گشته است.

۴. مخوفترین خصلت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«اخوف ما اخاف علیکم الریا و الشهوه الخفیّه»(۴) مخوفترین

۱- ۱. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، ثواب الاعمال، ۵۵۰.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج۷۳، ۳۰۲.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ۴۱۵.

۴- ۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج ۱، ۵۳.

خصلتی که از آن برای شما هراس دارم ریاء و شهوت پنهانی است.

۵. بیچارگی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«إن المرائی ینادی علیه یوم القیامه یا فاجر، یا مرائی، ضلّ عملك و حبط اجرك، اذهب فخذ اجرك ممن كنت تعمل له».(۱)

در قیامت به شخص ریاکار خطاب می شودای فاجر!ای مکار!ای ریاکار! عمل تو نادیده و نابود شد، پاداش تو ضایع گشت، و پاداش خود را از کسی که عمل را به خاطر جلب نظراو انجام داده ای طلب کن.

درجات اخلاص

درجه اول: به چشم پوشی ازعمل، به راضی نبودن از عمل، و بخلاصی از طلب عوض است نسبت بعمل.

درجه دوم: به چشم پوشی از شهود، بخجل بودن از اجزاء عمل با بذل جهد، و بدیدن عمل است که عمل توفیقی است از حق متعال.

درجه سوم: بخلاصی از عمل، به آزادی از رقّ رسم و به رها نمودن عمل است در مسیر علم ازلی بوجهی که عامل خود شاهد بر حکم عدل بوده باشد.

عامل وقتی از مرحله اول اخلاص گذشت و مرحله دوم را نیز پشت سرگذاشت عملاً وارد مرحله سوم آن می شود.

در این مرحله عامل می بیند عملی که انجام می دهد طرح و

۱- ۱. فیض کاشانی، ملا محسن، محجه البیضاء، ج۶، ۲۴۱.

نقشه اش از قبل ریخته شـده حکم ازلی این بوده که این عمل بـدین کیفیت و بدین ترتیب در این زمان بدست این عامل عمل گردد.. البته آن عملی که فسادی بر آن مترتب نیست حسـنه است نه سـیئه و به حکم «ما اصابک من حسـنه فمن اللّه».(۱) بتوان آنرا بحق متعال نسـبت داد. در این مقام عامل با این شـهود عمل را در مسیر علم ازلی قرار داده و به حکـم «علم بما کان قبل ان یکون» او شاهد حکم و عامل علم ازلی خواهد.

بـا این توجه هنگام عمل عامل به کنار رفته از اثر جزائی عمل بکلی نظرش سـلب می گردد. بـدین ترتیب از رقّ رسم خارج به کمال اخلاص می رسد.(۲)

نشانه های اخلاص

۱. رضا و توکل

انسان با اخلاص، با اعتقاد راستین و بینش الهی، عمل می کند و جزر و مد زندگی را برخاسته از حسن تدبیر خدا می شناسد و می داند که سودها و زیانها، آرامش و ناامنیها رازی (سرّی) است، لذا به خداوند امید می بندد و به او توکل می کند.

از پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل پرسیدم توکل چیست؟ گفت: «العلم بان المخلوق لا یضرّ و لا ینفع، و لا یعطی و لا یمنع، و استعمال الیأس من الخلق فاذا

۱- ۱. نازعات، ۴.

۲- ۲. بینا، محسن، مقامات معنوی، شرح «منازل السایرین» ۱۵۷ _ ۱۵۶.

كان العبـد كـذلك لم يعمل لاحد سوى اللّه و لم يطع فى احد سوى اللّه فهذا هو التّوكّل»(۱) آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع می رسانـد و نه عطا و منع دارد، و چشم ازدست مخلوق برداشـتن، هنگامی که بنـده ای چنین شـد جز برای خـدا کار نمی کند و ازغیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است»

«توکل به معنای اعتماد به خدا و تکیه بر اوست. انسانی که بخدا توکل می کند و وظیفه ی خود را انجام می دهد و نتیجه را به او واگذار می نماید، خود را به کسـی وابسـته می کند که از هر شـخص دیگری نسـبت به او مهربانتر و در انجام کارها از همه تواناتر است. بدین جهت انسان می تواند با آرامش خیال به آینده امیدوار باشد و بداند که اگر در راه رضای خدا قدم بر دارد، هر نتیجه ای که بدست آید به مصلحت اوست حتی اگر خود بدان مصلحت آگاه نباشد.

اگر توکل بر خـدا حقیقی و همراه با اخلاص باشد، خداوند کار را به بهترین وجه چاره خواهد کرد و هیچ چیز نمی تواند مانع خواست و اراده ی الهی باشد. البته اگر خداوند مصلحت انسان توکل کننده را در انجام کار نبیند و بداند که آن کار در آینده ضررهایی را بدنبال خواهد داشت، حاجت وی را برآورده نخواهد کرد ولی پاداش او نزد خداوند محفوظ است.

امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند به داود علیه السلام وحی کرد هر بنده ای از بندگانم به جای پناه بردن به دیگری با نیت خالص به من

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۱۵، ۱۴.

پناه آورد، از کارش چاره جویی می کنم، گرچه همه ی آسمانها و زمین و هر چه در آن است، علیه او توطئه کنند.(۱)

۲. عدم انتظار ستایش و سپاسگزاری

انسان با اخلاص، با انگیزه الهی دست به کار می شود. بر این اساس انتظار پاداش و سپاسی ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«لکل حق حقیقه و ما بلغ عبد حقیقه الاخلاص حتی لا یحب ان یحمد علی شی ء من عمل اللّه»(۲) برای هر چیز، حقیقتی است و انسان مؤمن به حقیقت اخلاص نمی رسد، جز آنکه دوست ندارد در برابر کاری که برای خدا انجام می دهد مورد ستایش دیگران قرار گیرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «لا یصیر العبد عبدا خالصا للّه تعالی حتی یصیر المدح و الذّمّ عنده سواءً، لأنّ الممدوح عنداللّه لایصیر مذموما بذمهم و کذلک المذموم»

نمی گردد بنده، بنده خالص مگر وقتی که بگردد به حیثیتی که مدح و ذم مردم نزد او مساوی باشد؛ نه از مدح کسی شاد شود و نه از ذم کسی دلگیر، چرا که ممدوح خدا بذم مخلوق مذموم نمی شود و مذموم خدا به مدح کسی ممدوح نمی شود، و آنچه مناط اعتبار است مدح و ذم خداست نه مدح و ذم دیگران.

۱- ۱. کافی، ج۳، ص۱۰۶.
۲- ۲. همو، ج۳، ص۲۹۴.

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود:

«و ادنی حد الاخلاص بذل العبد طاقته ثم لا یعجل لعمله عند اللّه قدرا فیوجب به علی ربه مکافاه بعمله لعلمه انه لو طالبه بوفاء حق العبودیه لعجز».(۱)

کمترین نشانه اخلاص آن است که آدمی در اطاعت و عبادت کوشا باشد و برای عمل خود اهمیتی قائل نباشد و خود را در برابر خدا طلب کار نداند، زیرا بنده می داندکه اگر خدا از بندگان خود عبادت واقعی را خواستار شود همگان عاجز خواهند بود.

۳. اجتناب از حرام

انسان با اخلاص، خدا را بر همه امور و در همه جا حاضر می داند و نافرمانی را منافی با اخلاص خود می شناسد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من قال: لا اله الا اللّه مخلصا دخل الجنه و اخلاصه بها أن تحجزه لا اله الا اللّه، عما حرّم اللّه».(۲)

کسی که ذکر «لا اله الا اللّه» را با اخلاص به زبان آورد، داخل بهشت خواهد شد والبته نشانه اخلاص این است که ذکر «لا اله الا اللّه» وی را از ارتکاب معاصی باز دارد.

۴. پرهیز از مردم آزاری

انسان با اخلاص، از هر گونه عمل منافی با رضای الهی از جمله

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۴۲۴.

۲- ۲. فلسفی، آیه الکرسی، ۳۰.

مردم آزاری به دور است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«و اما علامه المخلص فاربعه: یسلم قلبه، یسلم جوارحه و بذل خیره و کفّ شرّه».(1)

نشانه های اخلاص چهار چیز است: داشتن قلب سلیم و اعضاء و جوارح تسلیم و پیشتازی در خیر و نیکی و پرهیز از مردم آزاری.

آثار اخلاص

۱. ارزش و اعتبار عمل به اخلاص بستگی دارد:

در حدیث آمده است که امیر المومنین علیه السلام فرمود:

«الدنیا کلها جهل الا مواضع العلم، و العلم کله حجه الا ما عمل به، و العمل کله ریاء الاّ ما کان مخلصا، و الاخلاص علی خطر حتی ینظر العبد بما یختم له».(2)

دنیا جز مواضع علم سراسر جهل و علم جز آنچه بدان عمل شود سراسر حجت و برهان و عمل جز آنچه با اخلاص صورت پذیرد، سراسر ریا است و اخلاص در خطر است تا زمانیکه بنده به آنچه برایش ختم می شود نگرد.

۲. پذیرفته شدن عمل: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«صفتان لا یقبل اللّه الاعمال الا بهما التقی و الاخلاص».(3)

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۱، ۱۲۱ و ۱۳۱.

۲- ۲. محدث قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج۲، ۶۴۸.

۳- ۳. همو.

دو صـفت انـد که اعمال انسان (در پیشـگاه خـدا) پـذیرفته نمی شونـد، مگر با وجود این دو صـفت، آن دو عبارتنـد از: تقوا و اخلاص.

وبراین اساس است که درحدیث آمده است: «الاخلاص ملاک العباده».(۱) اخلاص ملاک عبادت است.

و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«طوبی لمن اخلص للّه عمله و علمه و حبّه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صـمته و فعله و قوله، لا یکون المسـلم مسـلما حتی یکون و رعا ولن یکون و رعا حتی یکون زاهدا».(۲)

خوشا به حال کسـی که: عمل، علم، دوستی، دشمنی، پذیرفتن، ترک کردن، گفتن، لب فروبستن، گفتار و کردار خود را برای خـدا خالص گردانـد و نیز انسان مسـلمان، مسـلمان واقعی نیست مگر آنکه پارسا و پرهیز کار باشد، و پارسایی نیز حاصل نمی آید مگر آن که زاهد باشد.

۳. رهایی از ریا: خالص نمودن باطن از برای خـدا از لوث مشـتهیات نفسانی و خضوع و خشوع از دل و زبان منحصـر به رهایی از ریا خواهد شد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«و من اخلص للّه باطنه و خشع له بقلبه و رأی نفسه مقصرا بعد بذل کل مجهود وجد الشکر علیه حاصلاً فیکون ممن یرجی له

۱- ۱. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۱، ۶۳۳.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۷، ۲۸۹.

الخلاص من الریا و النفاق اذا استقام علی ذلک فی کل حال».(۱)

هر که خالص کرد باطن خود را از برای خدا از لوث مشتهیات نفسانی و در ظاهر و باطن و از دل و زبان ملازم خضوع و خشوع شد، و با این مراتب معترف به تقصیر خود شد، و وقعی و اعتباری بخود وعبادت خود راه نداد، و در هر مرتبه خود را مقصر دانست، و از طریقه شکرگذاری تجاوز نکرد و انحراف نورزید، و به همین حال مستقیم ماند، چنین کسی با این شرایط می توان گفت که: از ریا خالص است و به این رذیله موسوم نیست.

۴. تقرب به خدا: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: تقرب عبد، به خدا از طریق اخلاص در نیّت حاصل می آید.(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «اوحی اللّه تعالی الی موسی: یا موسی من کان ظاهره ازین من باطنه فهو عدّوی و من کان ظاهره و باطنه سواء فهو مؤمن حقا و ما کان باطنه ازین من ظاهره فهو ولییّ».(۳)

از سوی خدا به موسی» وحی شد که ای موسی! کسی که ظاهرش مزیّن تر از باطن او باشد، او دشمن است، و کسی که ظاهر و باطنش مساوی باشد، او مؤمن حقیقی است و کسی که باطن او زیباتر از ظاهر وی باشد او (ولی) من خواهد بود.

۵. پاکیزگی از اخلاق مذمومه و افعال ناشایست: امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «من اخلص النیّه تنزّه عن الدّنیّه».

ص: ۱۲۱

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۲۸۳.

۲- ۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم، ۳۶۶ _ ۳۴۷.

۳- ۳. نویسنده مجهول، جامع الاخبار، فصل ۱۴۱، ص۲۱۲.

هر که خالص گرداند نیت را پاکیزگی جوید از دنیّه، مراد به «دنیّه» اخلاق مذمومه و اعمال و افعال ناشایست و بد است و مراد اینست که اعمالی که نیّت در آنها خالص نباشد از برای خدا و آمیخته بغرض دیگر باشد ناشایست و بد است، پس هر که خالص کند نیّت را پاکیزگی جوید از اینکه آن اعمال او بد و ناشایست باشد و ممکن است که خالص کردن نیّت در طاعات و عبادات از برای خدای عزّ و جلّ سبب توفیق پاکیزگی از مطلق اخلاق و اعمال دنیّه شود چنانکه درباره نماز حق تعالی فرموده که: «نهی می کند از فحشاء و منکر».(۱)

۶. محبوبیت: امیر المؤمنین فرمود: «قال: احبّ عباداللّه... من اخلص».(۲)

محبوبترین بندگان خدا کسی است که دارای اخلاص باشد.

۷. سرانجام نیک: فاطمه علیهاالسلام فرمود:

«من اصعد الی اللّه خالص عبادته اهبط اللّه عزّوجل الیه افضل مصلحته».(۳)

کسی که عبادت با اخلاص را به سوی خدا تقدیم بدارد خدا هم برترین مصلحت ها را برای او منظور می دارد.

۸. ابّهت: امام صادق علیه السلام فرمود:

«إن المؤمن لیخشع له کل شی ء ثم قال: اذا کان مخلصا للّه

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج۵، ص۲۹۶، ح۸۴۴۷.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه: دشتی محمد، خطبه۸۷، ص۱۴۶.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷، ۲۵۰.

اخاف اللّه منه کل شئ حق امّ الارض و سباعها و طیر السماء».(۱)

و در برابر انسان مؤمن تمام موجودات خاشع و خاضع اند و همه چیز از او می هراسند (و سپس فرمود) وقتی که انسان مؤمن برای خدا خالص شود خداوند همه چیز را از او می ترساند حتی حشرات زمین و درندگان بیابان و پرندگان آسمان.

۹. آزادگی: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «بالاخلاص یکون الخلاص»(۲) بوسیله اخلاص است که انسان از اسارتها رها می شود.

۱۰. حکمت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«ما اخلص عبدا للّه عزّوجل اربعین صباحا الاّ جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه».(۳)

کسی که تا چهل شبانه روز برای خدا اخلاص پیشه کند چشمه سار حکمت از قلب وی بر زبانش جاری می شود.

۱۱. صعود اعمال: امیر المؤمنین علیهم السلام فرمود: «بالاخلاص ترفع الاعمال».(۴)

به وسیله اخلاص، اعمال انسان صعود می کند و بالا می رود.

و بر این اساس است که امیرالمؤمنین علیهم السلام فرمود: «السعید من أخلص الطاعه».(۵)

سعادتمند کسی است که طاعت خود را برای خدا خالص

۱- ۱. کلینی، محمد، کافی، ج۲، ۳۴۰.

۲- ۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۲۳۴.

۳- ۳. همو. نیز قمی، عباس، سفینه البحار، ج۲، ۶۶۸.

۴- ۴. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ص۲۳۴.

۵- ۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ج!، ص۱۸۴.

گرداند.

۱۲. باروری و رشد عمل: علی علیه السلام فرمود:

اخلص العمل یکفیک القلیل منه(۱)؛ و الکیس من عرف نفسه و اخلص عمله».(۲)

عمل خود را خالص گردان که اندک آن تو را کفایت کند و نیز فرمود: انسان زیرک کسی است که خود را بشناسد و عمل خود را خالص گرداند.

و در حدیث آمده است: عملی که بر اساس اخلاص انجام یافته است رشدو نمو خواهد کرد.

۱۳. نیل به مقصود: امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: «اخلص تنل».(۳)

اخلاص پیشه کن، تا (به درجات عالیه) نایل آیی.

۷. انابه

اشاره

از آنجا که برخی از لغویین(۴) و نیز تعداد از مفسرین(۵) «اخبات» را «انابه» معنا کرده اند؛ ما نیز بحث «انابه» را بعنوان یکی از مترادفات «اخبات» مطرح ساخته و در این زمینه مطالبی را بیان می کنیم.

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ج۱، ۲۱۲.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. حکیمی، محمد رضا، الحیاه، ج۱، ۲۷۱.

۴- ۴. ابن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، ج۲، ۴.

۵- ۵. زید بن علی بن الحسین، تفسیر غریب القرآن، ۲۱۸.؛ نیز: طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج۵، ۵۳۵» نیز: ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۰۲۰.

مفهوم لغوی

انابه مصدر باب افعال از ماده «نوب» می باشد خداوند متعال می فرماید:

«فمنیبین الیه»،(۱) یعنی بازگشت کننـدگان به سوی او، از اناب، ینیب، انابهً هنگامیکه بازگردد وماننـد قول خداوند متعال «دعا ربه منیبا الیه».(۲) یعنی با دعا بسوی او بازگشت کننده و «الیه انیب».(۳) یعنی با اقبال بسویش باز می گردم.(۴)

انابه موجب هدایت است چنانچه می فرماید: «... و یهدی الیه من اناب».(۵)

و منیبان اهل ایمان بوده و دلشان بیاد خـدا اطمینان یافته است چنانکه فرمود: «الـذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بـذکر اللّه الا بـذکر اللّه تطمئن القلوب».(۶)

انابه از عبادات قلب است و آن روی آوردن به خداوند متعال است و بازگشت بسوی اوست و انابه عبادتی است که خداوند

ص: ۱۲۵

۱- ۱. روم، ۳۱.

۲- ۲. زمر، ۳۹.

۳- ۳. هود، ۸۸.

۴- ۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین ج۳، ۱۸۴۴.

۵- ۵. ... و هر که را که بدرگاه او تضرّع و انابه کند هدایت می کند. رعد، ۲۷.

۶- ۶. آنانکه بخدا ایمان آورده و دلشان بیاد خدا آرام می گیرد آگاه باشید که تنها یاد خدا آرام بخش دلهاست. همان، ۲۸.

بندگانش را به آن فرمان داده است آنجا که می فرماید:

«و أنيبوا الی ربکم و أسلموا له».(1) و خبر داده است که هر کس انابه کند بسوی او هدایت می شود، و به پیروی از راه کسیکه به سوی او انابه کرده و امر نموده است آنجا که می فرمایـد: «و اتّبع سبيل من اناب الی»(2) و مشخص است که غیر خدا مالك نفع و ضـرر مرگ و زندگی و احیای پس از مرگ خویش نیست و حال که چنین است (اگر اینگونه باشد) پس انسان مسلمان چگونه بسوی غیر خـدا انـابه می کنـد و امیـد دارد که چیزی را برای او محقق کنـد که برای خود نمی توانـد و از اینجاست که کسیکه به سوی غیر خـدا انابه می کنـد واز او امیـد خیر دارد یا از سـخط (عذاب) یا کیفر او ترسان است، مشـرك شده است. شـارح منـازل السائرین در باب انابه می نویسـد انابه رجوع به حق و توبه بازگشت از مخالفت به موافقت است. مرتبه انابه بالاتر از مرتبه توبه است سالك در توبه رو از معصیت بر می گرداند در انابه رو به حق دارد. جمله (و اسلموا له) در آیه «و انیبوا الی ربکم و اسلموا له و...»(3) مکمل معنی انابه است. انابه کامل وقتی است که دل تسلیم امر حق گردد.(4)

۱- ۱. و باز گردید به سوی پروردگارتان و در برابر او تسلیم باشید. زمر، ۵۴.

۲- ۲. و پیروی کن راه کسی را که به سوی من انابه کرد. لقمان، ۱۵.

۳- ۳. زمر، ۵۴.

۴- ۴. بینا، محسن، مقامات معنوی (شرح منازل السائرین)، ۵۲.

راههای تحصیل انابه

۱. اصلاح حال «توبه»

نخستین گـام برای اصـلاح حـال، توبه از گنـاه است که حقیقتـا راه نجـات از آتش دوزخ است، توبه ای که از هر نظر خـالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن، بوده باشد. توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.

می دانیم حقیقت «توبه» همان ندامت و پشـیمانی از گناه است که لازمه آن تصـمیم بر ترک در آینده است، و اگر کاری بوده که قابل جبران است درصـدد جبران برآید، و گفتن اسـتغفار نیز بیانگر همین معنی است و به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: ترک گناه ندامت تصمیم بر ترک در آینده جبران گذشته استغفار».(۱)

خداونـد متعـال درهـای بـازگشت به روی افراد فریب خورده و یـا پشـیمان را همیشه گشوده و می فرمایـد «ثم ان ربک للـذین عملوا السوء بجهاله ثم تابوا من بعـد ذلک و اصـلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم».(۲) اما پروردگارت نسـبت به آنها که از روی جهل اعمال بـد انجام داده انـد سـپس توبه کردنـد و در مقام جبران بر آمدنـد بعـد از آن آمرزنده و مهربان است. در آیه علت ارتکاب به

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۴، ص ۲۹۰ و ۲۸۹.

۲- ۲. نحل، ۱۱۹.

گناه جهالت شمرده شده چرا که جهل عامل اصلی بسیاری از گناهان است، و اینگونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می گردند، نه آنها که اگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجاجت و مانند آن راه غلط را می پیمایند. مسأله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی کند، بلکه روی اثر عملی آن تأکید کرده، و اصلاح و جبران را مکمل توبه می شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله «استغفر اللّه» می توان جبران کرد. نه، باید عملاً خطاها جبران گردد و قسمتهایی که از روح انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته اصلاح و مرمّت شود.

توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان. به قدری روی این مسأله تأکید دارد که مجددا جمله «ان ربک من بعدها لغفور رحیم» تأکید می کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان پذیر است.

به عبارت دیگر این واقعیت که پذیرش توبه حتما بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است: نخست به وسیله کلمه «ثم» سپس «من بعد ذلک» و سرانجام با کلمه «من بعدها» تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می کنند و می گویند ما به لطف خدا غفران و رحمتش امیدواریم این یک فکر نادرست را از سر به در کنند.(۱)

خواجه عبد اللّه انصاری در منازل السائرین در حقیقت توبه

ص: ۱۲۸

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۴، ص۴۴۶ و۴۴۵.

می نویسد: حقیقت توبه سه چیز است:

۱. تعظیم جنایت.

۲. اتهام توبه.

۳. عذر خواهی از خلق.

تعظیم جنـایت این است که خلاـف و نافرمـانی حق به نظر بزرگ آیـد. اتهام توبه این است بهروجه توبه بعمل می آیـد توبه را سالـک توبه نـاقص پنـدارد و آنرا غیر مقبول بدانـد. عـذر خواهی از خلق بـا رفع ظلم: پرداخت حقوق و جـبران است نسـبت به جفائی که کرده.(۱)

کاشـانی می گویـد: انـابت درجه ای از درجات توبت است فوق درجه اول و از ابراهیم ادهم نقل می کنـد که گفته است: «اذا صـدق العبد فی توبته صار منیبا لان الانابه ثانی درجه التوبه»(۲) هنگامیکه عبـد در توبه خود صادق بود او منیب است زیرا انابه مرتبه دوم از توبه است.

۲. وفای به عهد

خداوند متعال می فرماید: «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تبعدوا الشیطان انه لکم عدو مبین»(۳) فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که شیطان نپرستید براستی که او دشمن آشکار شماست.

۱- ۱. بینا، محسن، مقامات معنوی، ۳۹ و۳۸.

۲- ۲. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ۵۸.

۳- ۳. یس، ۶۰.

اگر تـائب به وفای به عهـد نظر نـداشت نمی گفت من گناه نمی کنم از این جهت که حق با من عهـد بسـته مخالفت او ننمایم. منیب در این تعهد از توهین اهل غفلت ممنوع شده چه او می بیند که اهل غفلت به جهت ارتکاب معاصی و روی گردانیدن از حق از رحمت حق محروم شـده و نمی توانندبه حق رو کنند. ضـلالتی که نصـیب این جماعت شده از جهت ظلمی است که به خود نموده و پیروی از نفس کرده اند. قال اللّه تعالی «فمن یهدی من اضلّ اللّه».(۱)

دیگر اینکه منیب به عللی که موجب فسـاد اعمـال و تباهی افعال است آشـناست. نفس را شـناخته خـدعه و نیرنگ نفس را می داند او می داند در هر عملی نفس دخالت کند آن عمل مقبول درگاه الهی نیست.

التـذاذی که از گناه حاصل است مربوط به نفس است، نفس از گناه و معصـیت ملتذّ می شود آنجا که منیب از گناه لذت نمی برد از شرّ نفس راحت شده است.(۲)

۳. عنایت و توفیق الهی

شخص منیب اگر دو راه قبلی را طی نموده باشـد، می بینـد عمـل هر چه باشـد کـاری از پیش نمی برد و عنایت حق تنها سـبب اصـلاح حال است در این راه کار منحصـرا بدست حق متعال است اراده او شـرط انجام هر امری است تا او اراده نفرماید کاری صورت

۱- ۱. چه کسی هدایت می کند کسی را که خدا او را گمراه نمود. روم، ۲۹.

۲- ۲. بینا، محسن، مقامات معنوی، ۵۴.

نمی گیرد. می بیند کشش از آن طرف خبری نیست همین استشعار موجب اضطرار و سبب توجه و انابه به حق می شود.

«الهی ان لم نبتدءنی الرحمه منک بحسن التوفیق فمن السالک بی الیک من واضح الطریق» پروردگارا من اگر رحمت تو بر من سبقت نداشت که مرا بحسن توفیق موفّق سازد راهبر من بسوی تو در این راه واضح که بود؟

فضل حق عزّ اسمه بر همه سبقت دارد، هدایت و راهنمایی از جانب اوست که جهت سبق بر همه منّت دارد.

حضرت سید الشّهدا عرض می کند «الهی حققنی بحقایق اهل القرب و اسلک بی مسلک اهل الجذب» پروردگار من مؤید بدار مرا به حقایق اهل قرب (آن معارفی که نزدیکانت از تو در دست دارند) و ببر مرا براه اهل جذب (آن افرادی که تو آنها را بسوی خود کشانیده ای).

و در قسمت دیگر عرض می کند: «الهی امرت بالرجوع الی الاثار فارجعنی بکسوه الانوار»

پروردگار من تو امر کرده ای که به آثار تو رجوع کنم از دیدن آثار، بذات کبریائی مؤثر پی ببرم مرا از آثار بانوار برگشت ده، انوار ذات کبریائیت را بمن ارائه ده و لباس نور در بر من بنما.

توجه به مضامین این سه فقره از دعا موضوع مورد بحث را که کشش، سبقت رحمت، و ارائه نور باشد تأیید می کند و معلوم می دارد همان طور که گفته شد هر سه یک طرفی است.

تا حق متعالی از عبد یاد نکند توجهی بدل نرسد عبد بیاد حق

نمی افتد آن منیبی که به حق رو می کند مضطرّ و پریشان اوست باید بداند توجه و کششی هست که او این حال را دارد اگر حضرت حق توجه خاص خود را قطع کند منیب از تقاضا و طلب می افتد آرام و ساکت می نشیند.(۱)

راههای دیگری نیز برای تحصیل انابه در قرآن ارائه شده که عبارتند از: توکل، استغفار، خضوع، دعا، خشیت که به اختصار به آنها می پردازیم.

۴. توکل

در برخی از آیات قرآن توکل «قبل از انابه» آمده است از جمله «ربّنا علیك توکلنا و الیك انبنا و الیك المصیر»(۲) پروردگارا ما بر تو توکل نمودیم و به سویت انابه کردیم و بازگشت به سوی توست.

«و ما توفیقی الا باللّه علیه توکلت و الیه انیب...»(۳) و از خدا در هر کاری توفیق می طلبم و بر او توکل کرده و بسویش انابه می کنم.

«ذلکم اللّه ربی علیه توکلت و الیه انیب...»(۴) آن اللّه، پروردگار من است بر او توکل نمودم و به سویش انابه می کنم. توکل به معنای تنها خداوند را وکیل و ضامن خود قرار دادن و تنها به او

۱- ۱. همو، ۵۵.

۲- ۲. ممتحنه، ۴.

۳- ۳. هود، ۸۸.

۴- ۴. شوری، ۱۰.

اعتماد نمودن است که بحث در مورد آن در مبحث نشانه های اخلاص گذشت.

۵. دعا

خداوند متعال می فرماید: «فاذا مس الانسان ضرّ دعا ربه منیبا الیه...».(۱)

و هرگاه به انسان ضرری می رسد پروردگارش را خوانده و با انابه پروردگارش را می خواند.

«و اذا مسّ الناس ضر دعوا منیبا الیه و...»(۲) هرگاه انسانها را ضرری می رسد پروردگارشان را با انابه می خوانند. که در بحث خشوع به تفصیل در این رابطه (دعا) سخن به میان آمد.

۶. استغفار و خضوع

«وظن داود انما فتناه فاستغفر ربه و خرّ راکعا و اناب».(۳)

و داود یقین داشت که ما او را آزمودیم، پس به درگاه پروردگارش استغفار نمود و کاملاً خضوع و خشوع را بجا آورد و انابه نمود.

(برای توضیح بیشتر در این باره به بحث خشوع مراجعه شود).

۱- ۱. زمر، ۸.
۲- ۲. روم، ۳۳.
۳- ۳. ص، ۲۴.

۷. خشیت

خداوند متعال می فرماید: «من خشی الرحمن بالغیب وجاء بقلب منیب».(۱)

کسی که نسبت به خدای رحمن پنهانی خشیت ورزید و قلب منیب آورد.

در این آیه خشیت از مقام و عظمت خداوند، از لوازم و مقدمات انابه محسوب شده است. که بحث از آن به تفصیل در مبحث خوف و خشیت آمده است.

۸. اجتناب از پرستش طاغوت

خداوند متعال می فرماید: «و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی اللّه...».(۲)

بشارت باد بر کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کرده اند و به سوی خدا بازگشته اند. بازگشت به سوی خداوند در این آیه مشروط و مقید به اجتناب از عبادت طاغوت گردیده است و همانگونه که می دانیم طاغوت در اصل از ماده طغیان معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است، لذا آن کلمه بر هر متجاوز و معبودی جز خدا مانند شیطان وحکّام جبّار اطلاق می شود(۳)، بنابر این

۱- ۱. ق، ۳۳.

۲- ۲. زمر، ۱۷.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۳، ۴۱۱.

اجتناب از طاغوت معنای وسیع و گسترده اش تنها راه رجوع به حق تعالی می باشد که جامع روح تقوی و پرهیزگاری و ایمان است.

آثار انابه

۱. تسلیم و رضا

در آیه «و انیبوا الی ربکم و اسلموا له...»(۱) تسلیم از آثار انابه شمرده شده است.

یعنی کسی که به سوی پروردگارش بازگشت نماید کاملاً در برابر فرامین او تسلیم بوده و حتی حق کوچکترین اعتراضی نیز در برابر مقدّرات الهی، به خود نمی دهد.

۲. بشارت

«و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و انابوا الی اللّه لهم البشری».(۲)

و کسانی که از عبادت طاغوت دوری نمودند و به سوی اللّه انابه کردند برای ایشان بشارت (به سعادت و رستگاری) است.

در این آیه «بشری» مطلق است و همه گونه بشارت بر نعمتهای الهی اعم از مادی و معنوی را شامل می شود اما این بشارت وسیع و گسترده مخصوص کسانی است که از پرستش طاغوت اجتناب

۱- ۱. زمر، ۵۴.

۲- ۲. زمر، ۱۷.

ورزند و به سوی خدا بازگردند که مجموع ایمان و اعمال صالح در این جمله جمع است.(۱)

۳. تذکر

کسی که به سوی خداوند رجوع نماید متذکر خداوند شده چنانکه خداوند متعال می فرماید:

«و ینزل لکم من السماء رزقا و ما یتذکر الا من ینیب».(۲)

و برایتان از آسمان روزی نازل می کند و متذکر نمی گردد مگر کسی که به توفیق انابه نائل گردد. در بحث صفات مخبتین به مطلب ذکر به تفصیل خواهیم پرداخت.

۴. تقوی واقامه نماز

کسانی که به مقام انابه می رسند در هر شرایطی (پنهان و آشکار) خود را در محضر خداوند احساس نموده و پروای الهی را رعایت می کنند و حق نماز را آنچنان که شایسته و بایسته آن است ادا می نمایند.

چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«منیبین الیه و اتقوا و اقیموا الصلوه...»(۳) به سوی او بازگردید و تقوی الهی پیشه کنید و نماز را برپا دارید.

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۹، ۴۱۱.

۲- ۲. غافر، ۱۳.

۳- ۳. روم، ۳۱.

در بحث اخبات و صفات مخبتین بحث از تقوی و اقامه نماز به تفصیل خواهد آمد.

۵. هدایت

کسی که به خدای تعالی پناه برده و به سوی او انابه کند و سعادت و حیات جاویدان را تحصیل نماید، به هدایت و توفیق حق است. زیرا که تمام اسباب تحصیل را حق تعالی مرحمت فرموده و چنین انسانی بر مرکب هدایت سوار است.

چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«اللّه یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب...».(۱)

خداوند کسی را که بخواهد به سوی خود بر می گزیند و کسی را که به درگاه او به تضرع باز آید هدایت می فرماید.

۱- ۱. شوری، ۱۳.

فصل دوم: جایگاه اخبات و مخبتین در قرآن و احادیث

الف. جایگاه اخبات و مخبتین در قرآن

واژه (مخبتین)(۱) و کلمات هم خانواده آن (أخبتوا، تخبت، خبت)(۲) هرکدام یک بار در قرآن کریم به کار رفته اند.

«... و بشر المخبتین»(۳) مژده بده فروتنان را.

«... و أخبتوا الی ربهم...»(۴) و برای پروردگارشان خضوع

۱- ۱. «مخبتین» جمع «مخبت» از مـاده «اخبـات» از ریشه «خبت» (بروزن ثبت) گرفته شـده که تحلیـل آن در فصـل اول «مفهوم شناسی اخبات» به تفصیل گذشت.

۲- ۲. «خبت» فعل ماضی از ماده «خبو» به معنای فرو نشستن آتش است. گفته می شود: خبت النار تخبو. ر ك: مجلسی، محمد بـاقر، بحار الانوار، ج۷، ص۱۶ و۱۵؛ نیز همـو: ج۸، ۲۹۱.؛ نیز ابـن منظـور، لسـان العرب، ج۱۴، ۲۲۳؛ نیز فیروز ابـادی قاموس المحیط ج۴، ۳۲۳. نیز همو، ج۱۰، ۱۱۰.

۳- ۳. حج، ۳۴.

۴- ۴. هود، ۲۳.

ورزیدند.

«... فتخبت له قلوبهم...»(۱) و دلشان در برابر او خاضع گردید.

«... کلما خبت زدناهم سعیرا...»(۲) هر زمان التهاب آن آتش فرو می نشیند شعله تازه ای بر آنها می افزائیم.

مخبتین مردمانی آگاه و با ایمان و تنها فرمانبردارحق و تسلیم در برابر فرمان او هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مأموریت دارد به آنان نوید نجات و رستگاری و سرافرازی دهد چنانکه خداوند متعال می فرماید: «... فله أسلموا وبشر المخبتین»(۳) پس تسلیم فرمان او باشید و (ای پیامبر) بشارت ده فروتنان را.

درباره این فروتنان و اهل خشوع وخضوع که به خدا ایمان و اعتقاد دارند، دو نظر وجود دارد:

۱. منظور، کسانی هستند که دربرابر حق و عدالت سرتواضع فرود می آورند.(۴)

۲. کسانی هستند که ستم نمی کنند و اگر ستمی هم به آنان برسد به اندازه ای به کیفر ستمکار اطمینان دارند که ناراحت نمی شوند.(۵)

این متواضعان خداجو دارای ویژگی هایی هستند که خداوند

۱- ۱. حج، ۵۴.

۲- ۲. اسراء، ۹۷.

۳- ۳. حج، ۳۴.

۴- ۴. طبرسی، حسن بن فضل، مجمع البیان، ج۷، ۱۵۱.

۵- ۵. الحسینی، السید شرف الدین. تاویل الایات الظاهره، ج۱، ۳۳۷؛ نیز: ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۴۹۳.

متعال در وصف آنان می فرماید: «الذین اذا ذکراللّه و جلت قلوبهم».(۱)

آنان کسانی هستند که وقتی نام و یاد خدا به شکوه و عظمت برده می شود دلشان ترسان شود.

«و الصـابرین علی ما اصابهم»(۲) و در برابر رویـدادهای تلـخ و بلاهـا شـکیبایند وبرای فرمـانبرداری خـدا و در راه انجام وظیفه پایداری می ورزند.(۳)

«و المقیمین الصلوه»(۴) آنان نماز را انگونه که شایسته و بایسته است برپامی دارند.(۵)

«ومما رزقناهم ینفقون».(۶)

و بخشش های واجب و مستحب را از یاد نمی برند و از آنچه خدا روزی آنها ساخته است انفاق می کنند.(۷)

پس در آیه فوق چهار ویژگی برای فروتنان بر شمرده است:

۱. ترس از خدا.

۲. شکیبایی در راه حق.

۳. برپاداشتن نماز و فرهنگ آن.

۱- ۱. حج، ۳۵.

۲- ۲. همان.

۳- ۳. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج۷، ۳۱۵.

۴- ۴. حج ۳۵.

۵- ۵. طبرسی. فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۷، ۱۵۱.

۶- ۶. حج، ۳۵.

۷- ۷. الحسینی، السید شرف الدین، تاویل الایات الظاهره، ج۱، ۳۳۷.

۴. انفاق در راه های خدا پسندانه.

که این ویژگی ها در بخش دوم به طور کامل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

ب. جایگاه اخبات ومخبتین در روایات

در روایات در یک مورد «اخبات» به معنای «تسلیم» آمده است چنانچه زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است به نام کلیب که هیچ دستوری از شما نرسد جز اینکه می گوید: «أنا أسلم» یعنی من تسلیم (وپذیرا) هستم و نام او را کلیب گذارده ایم. گوید: امام صادق علیه السلام برای او رحمت فرستاد سپس فرمود:

«أتدرون التسلیم؟ فسکتنا، فقال: هو واللّه الأخبات».(۱)

یعنی هیچ می دانید تسلیم چیست؟ ما ساکت شدیم، فرمود: تسلیم ب خدا سوگند همان اخبات است سپس آیه سوره حج را قرائت فرمود.

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فقط اهل اخبات در صبر و بردباری ثابت قدم هستند.

«... و الصبر یدعیه کل أحد و لا یثبت عنده ألا المخبتون».(۲)

ص: ۱۴۱

---

۱ - ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۲، ۲۰۳.؛ نیز: کلینی، محمد، اصول کافی، کتاب الحجه، باب التسلیم و فضل المسلمین، با اندکی اختلاف.؛ نیز: نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ج۳، ۱۵۸، نیز: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۵۴۵. نیز، میرزای نوری، خاتمه مستدرک، ج۵، ۹۶.

۲- ۲. نوری طبرسی، حاج میرزا حسین، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ج۲، ۴۲۷.

صبر وبردباری را هر کسی ادعا دارد ولی تنها اهل اخبات هستند که نزد آن ثابت قدم هستند.

ایشان در ادامه همین روایت «اخبات» را درکنار «انابه» و «تضرع» به درگاه الهی قرار داده اند.

«... و کل نازله خلت اوائلها عن الأخبات و الأنابه و التضرع الی اللّه عزو جل فصاحبها جزوع غیر صابر».(۱)

هر گاه مصیبتی وحادثه ای بر کسی فرود آید و آن کس در اول آن ملازم صبر و شکیبایی نشود و انابه و رجوع به حضرت باری عزاسمه ننماید ان کس از اهل جزع است نه از اهل صبر.

ودر حدیث دیگر باز از زبان حضرتشان در کنار «ورع» و «پارسایی» ذکر گردید ه که به تفصیل در بخش دوم خواهد آمد.

و درجای دیگر در کنار «ایمان» و «تقوا» ذکر شده چنانچه در زیارت وداع مشاهد ائمه علیهم السلام آمده است:

«و رزقنی اللّه العود ثم العود أبدا ما أبقانی ربی بنیه صادقه و ایمان و تقوی و أخبات و رزق واسع حلال طیب».(۲)

... و خدا روزیم کند باز گشت را و دوباره بازگشت را هم چنان همیشه تا هنگامی که پروردگارم مرا زنده دارد، نیتی صادق و ایمان و تقوی و اخبات و روزی فراخ و حلال و پاک... .

ابن شهر آشوب در مناقب پس از اینکه امیر المومنین علیه السلام را به

۱- ۱. همو، ۶۲.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۲، ص۱۰۲ و۱۳۴، نیز: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ۱۰۱.

فضائلی همچون امام المسلمین، سید الوصیّین،... وارث علم النبیین، حبل اللّه المتین، لسانه الناطق بالحق المبین و افضل الناس بعد رسول اللّه اجمعین می ستاید در پایان منقبت «المخبت المتین» را برای ایشان ذکر می کند که این مطلب بر ارزش و منزلت بالای اخبات تاکید دارد.(۱)

شیخ صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه در تجلیل از ابوعبداللّه معروف به نعمه استاد وی و از نوادگان امام علی علیه السلام ، اخبات را درکنار اوصاف اخلاقی چون: ستر و صلاح، سکینه و وقار، عفاف و تقوی آورده است و ایشان را به متخلق بودن به این ویژگی ها ستوده است.(۲)

صاحب کتاب موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام به نقل از سرورشهیدان ابا عبداللّه الحسین علیه السلام در جواب نامه معاویه «کلمه مخبتین» را درکنار «عابدین» آورده و می نویسد:

«آیا تو قاتل حجر و یاران عابد و مخبتش نیستی، انان که بدعت ها را زشت می دانستند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند پس تو ایشان را از روی ستم و دشمنی کشتی پس از آن که پیمان های محکم بستی و بر آن عهدها تأکید فراوان نمودی و بر خداوند جسارت نموده و پیمانش راخفیف شمردی».(۳)

صاحب بحار الأنوار ذیل آیات «و بشر المخبتین الذین اذا ذکر

ص: ۱۴۳

۱- ۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج۳، ۷۵.

۲- ۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، ج۱، ۲.

۳- ۳. شریفی، محمود، موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام ، ۲۵۳.

اللّه وجلت قلوبهم» ضـمن اینکه آیات ۶۰ ــ ۵۷ از سـوره مؤمنون و آیه ۲۸ از سوره انبیاء را می آورد، فرموده خداونـد: «و هم من خشـیته مشـفقون» را توضـیح داده و در جـای دیگر کتاب، از امام صادق علیه السـلام روایت می کنـد که به اصـحابش من جمله عبداللّه بن جندب وصیت نمود:

«یا بن جندب انما المؤمنون الذین یخافون اللّه و یشفقون أن یسلبوا ما أعطوا من الهدی فاذا ذکروا اللّه و نعماءه و جلوا و أشفقوا و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا مما أظهره من نفاذ قدرته، و علی ربهم یتوکلون».(۱)

ای جندب مومنان کسانی هستند که ا ز خداوند خوف دارند و می ترسند از این که هدایتی را که شامل حالشان نموده از آنان بگیرنـد. هرگاه خداوندو نعمتهایش را یاد کنند از عظمت و قدرتش خائفند و هراسان و هنگامی که آیات الهی بر آنان تلاوت شود بر ایمانشان افزوده گردد و این ناشـی از ظهور نفوذ قـدرت واراده خداوند است و ایشان بر پروردگار شان اعتماد و توکل می کنند.

صاحب کتاب نهج السـعاده فی مسـتدرک نهج البلاغه به نقل از امام علی علیه السلام آورده است: «... فناجزهم حکیم بن جبله فقتلوه فی سبعین رجلا من عباد اهل البصره و مخبتیهم یسمون المثفنین کأن راح أکفهم ثفنات الابل».(۲)

و حکیم بن جبله با آنان پیکار نمود پس او را با هفتاد نفر از

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۵، ۲۸۰.

۲- ۲. المحمودی، محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج۵، ۲۳۰.

عابدان و زاهدان بصره و مخبتین ایشان که صاحبان پینه ها نامیده می شوند، کسانی که کف دستهایشان مانند اعضایی از شتر (که به هنگام خوابیدن به زمین می رسد)، پینه بسته است، به قتل رساندند.

وی توضیح می دهد که منظور از «مخبتین» در آیه ۳۴ سوره حج «مُثَفِّنین» می باشند.

و ایشان کسانی هستند که بخاطر سجده بسیار، پیشانی، زانوها و کف دستهایشان خشن و درشت شده و بدین جهت امام سجاد علیه السلام آنان را صاحبان پینه ها نامیده است.(۱)

علامه مجلسی به نقل از عیسی بن داود از موسی بن جعفر علیه السلام آورده است که امام کاظم علیه السلام فرمود: از پدرم امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: «و بشر المخبتین» سؤال کردم، ایشان فرمودند: «نزلت فینا خاصه»(۲) یعنی آیه فقط در باره ما نازل شده است.

وی همچنین از ابن عباس درباره آیه «و بشر المخبتین... و ممّا رزقناهم ینفقون» نقل کرده که گفت: «علی وسلمان»(۳) یعنی منظور از مخبتین، علی علیه السلام و سلمان هستند.

و درجایی دیگر به نقل از ابن مردویه درباره آیات مذکور آورده

۱- ۱. همو، ۲۳۲.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۲۴، ۴۰۱.؛ نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ج۳، ۱۶۵.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۶، ۱۶۶، نیز: علامه حلی، کشف الیقین، ۳۸۰. نیز: حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج۱، ۵۱۹.

است که گفت: «منهم علی و سلمان»(۱) یعنی علی و سلمان از زمره مخبتین هستند.

ایشان در حدیث دیگری به نقل از کناسی از امام صادق علیه السلام آورده که فرمود: «لما کان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، فی الغار و معه ابوالفصیل قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم انی لأنظر الآن الی جعفر و اصحابه الساعه تعوم بینهم سفینتهم فی البحر، و انی لأنظر الآن الی رهبط من الانصار فی مجالسهم مخبتین بافنیتهم، فقال له ابو الفصیل:

أتراهم یا رسول اللّه الساعه؟! قال: نعم، قال: فأرنیهم فمسح رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم علی عینه ثم قال: انظر، فنظر فرآهم، فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، أرأیتهم؟ قال: نعم، و أسرّ فی نفسه أنه ساحر».(۲)

وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در غار بود. فرمود: من اکنون جعفر و یارانش را می بینم، او کشتی آنان را در دریا هدایت می کند و نیز گروهی از انصار را می بینم که در خانه هایشان مخبت اند. ابوبکر به پیامبر گفت: آنان را به من نشان بده. پس پیامبر بر چشم او دست کشید، سپس فرمود: نگاه کن، او نگاه کرد و آنان را دید و پیامبر فرمود: آیا آنان را دیدی؟ ابوبکر گفت: آری و او با خودش گفت که پیامبر ساحر و جادوگر است.

صاحب بحار هم چنین در جای دیگر به نقل از شرح مشیخه درباره «ابی بصیر» آورده است: «ظاهرا منظور نویسنده کتاب همان لیث بن بختری مرادی کوفی است زیرا او از وزنه های گران سنگ

۱- ۱. همو، ۱۸۵.

۲- ۲. همو، ج۳۰، ۱۹۳ _ ۱۹۴، نیز: صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۴۴۲.

عصر خود و از نشانه های دین می باشد همان طور که در خبر جمیل از امام صادق علیه السلام است که از حضرت صادق و کاظم علیهماالسلام روایت شده که درباره وی مدحی نموده اند که دلالت بر بزرگواری و جایگاه عظیم او دارد و کشی نیز وی را از اصحاب اجماع دانسته است، او یکی از مخبتین است. کسانی که امام صادق علیه السلام آنان را به بهشت بشارت داده است».(۱)

شیخ حر عاملی درخاتمه تفصیل وسائل الشیعه به نقل از امام صادق علیه السلام درباره فضیل بن یسار نوشته است:

«او اهل کوفه و مولای بنی نهد است که از کوفه به بصره آمد و امام صادق علیه السلام هنگامی که او را دید فرمود: «بشر المخبتین» یعنی بشارت و مژده ده مخبتین و فروتنان را»

شیخ صدوق در من لا یحضر به نقل از فضیل بن یسار از امام صادق علیه السلام آورده است که امام فرمود: «و بشر المخبتین» و ربعی بن عبداللّه را نامبرده سپس فرمود: خداوند فضیل بن یسار را رحمت کند او از اهل بیت ما بود.(۲)

علامه مجلسی هم چنین به نقل از کشی در کتاب الرجال از جمیل بن دراج نقل می کند که گفت: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: مخبتین را به بهشت بشارت ده و آنها عبارتند از: بریدین

۱- ۱. همو، ج۹۹، ۲۸۳؛ نیز ج۱۰۲، ۱۷۹؛ نیز: المحمودی، الشیخ محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج۸، ۱۲۶.

۲- ۲. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی من لا یحضره الفقیه، ج۱، ۴۴۴. نیز: میرزای نوری، خاتمه مستدرک، ج۵، ۸۶.

معاویه العجلی، أبو بصیر لیث بن البختری المرادی، محمد بن مسلم و زراره، چهار انسان نجیب و شریف که برحلال و حرام خداوند امین اند و اگر اینها نبودند آثار نبوت منقطع می شد و از بین می رفت.(۱)

کشی به نقل از محمد بن خالد طیالسی و او هم از پدرش آورده که گفت: محمد بن مسلم از ثروتمندان و متمولان کوفه، هرگاه بر امام باقر علیه السلام وارد می شد امام می فرمود: بشر المخبتین و او را به تواضع و فروتنی سفارش کرد...(۲) چنانچه در بحث تواضع از

---

۱ - ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۵، ۲۱۷؛ نیز: الحر العاملی، محمد بن الحسن، تفصیل وسایل الشیعه، ج۲۷، ۱۴۲.؛ همو: الفصول المهمه فی اصول الائمه، ج۱، ۵۸۸، نیز: غفاری، علی اکبر، دراسات فی علم الدرایه، ۲۳۸.

۲ - ۲. حدثنی محمد بن مسعود، قال حدثنی عبد اللّه بن محمد بن خالد الطیاسی، عن ابیه، قال کان محمد بن مسلم من اهل الکوفه، یدخل علی ابی جعفر علیه السلام فقال ابو جعفر بشر المخبتین، و کان محمد بن مسلم رجلاً موسرا جلیلا فقال ابوجعفر علیه السلام تواضع! قال، فاخذ قوصره تمر فوضعها علی باب المسجد و جعل یبیع التمر، فجاء قومه فقالوا فضحتنا! فقال امرنی مولای بشئ فلا أبرح متی أبیع هذه القوصره، فقالوا اما اذا ابیت الا هذا فاقعد فی الطّحّانین، ثم سلموا الیه رحا، فقعد علی بابه وجعل یطحن. قال ابوالنصر: سألت عبد اللّه بن محمد بن خالد، عن محمد بن مسلم؟ فقال: کان رجلاً شریفا موسرا، فقال ابوجعفر علیه السلام تواضع یا محمد! فلما انصرف الی الکوفه اخذ قوصره من تمرمع المیزان و جلس علی باب المسجد الجامع و جعل ینادی علیه، فاتاه قومه فقالوا له فضحتنا، فقال ان مولای امرنی بامر فلن اخالفه ولن ابرح حتی افرغ من بیع باقی هذه القوصره، فقال له قومه اذا بیت الا لتشتغل ببیع و شراء فاقعد فی الطحانین! فهیا رحی و جملا و جعل یطحن، وقیل انه کان من العباد فی زمانه. الطوسی، محمد بن الحسن، اختیار معرفه الرجال، ۱۶۵ _ ۱۶۴.

مترادفات اخبات گذشت.

همچنین در حدیثی مرفوع به نقل از خلف ابن حماد از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که هرگاه فضیل بن یسار بر امام وارد می شد امام می فرمود: آفرین آفرین مخبتان را بشارت باد «بشر المخبتین» مرحبا بر کسیکه با زمین مأنوس و همنشین باشد (کنایه از سادگی و فروتنی) و به نقل از ابن ابی عمیر از جماعتی از مشایخ آورده که حضرت هرگاه فضیل بن یسار را می دید می فرمود: بشر المخبتین و می گفت: فضیل از اصحاب پدرم است و من دوست دارم کسی را که به اصحاب پدرم محبت بورزد.(۱)

روایات بسیاری درباره «مخبتین» درباب دعاء و زیارات درکتب حدیثی وارد شده است که حاکی از جایگاه والا و ارزشمند و تقرب خاص آنان به خداوند متعال می باشد.

از جمله این روایات روایتی است که امام احمد و حارث از ابی الأحوص و زید بن علی و ایشان از وفد عبد القیس آورده اند که آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدند که می فرمود: خدایا ما را از

---

۱ - ۱. عبد اللّه بن محمد، قال حدثنی الحسن بن علی الوشاء، عن خلف ابن حماد، عن رجل، عن ابی جعفر علیه السلام قال کان ابوجعفر علیه السلام اذا دخل علیه الفضیل بن یسار یقول: بخّ بخّ بشر المخبتین، مرحبا بمن تانس بن الأرض. حدثنی علی بن محمد بن قتیبه، عن الفضل بن شاذان و محمد مسعود، قال کتب الیّ الفضل بن شاذان، عن ابن ابی عمیر، عن عده من اصحابنا، قال کان ابو عبد اللّه علیه السلام اذا نظر الی الفضیل بن سار مقبلاً ـ قال: بشر المخبتین و کان یقول: ان فضیلاً من اصحاب ابی و انی لاحب الرجل ان یحب اصحاب ابیه. همو، ۲۱۳.

بنـدگان مخبت خـود قرار ده[(۱)] آنـانکه مواضـع طهارتشـان از سـفیدی می درخشـد و نیز از گروه اجـابت شونـدگان قرار ده، اصحاب سؤال کردند بندگان مخبت او چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود آنان بندگان صالح خداوند هستند... .[(۲)]

همچنین از زربن حبیش نقـل است که گفت: قرآن را از اول تـا آخرش در مسـجد جـامع کوفه بر امیرمؤمنـان علی بن ابیطـالب علیه السلام خواندم وقتیکه به حوامیم رسیدم امیرمؤمنان به من فرمود: به

۱- ۱. این دعـا که پیامبر از خداونـد می خواهـد، او را از مخبتان قرار دهـد از طرق مختلف در کتب روایی اهل سـنت نیز وارد شده است بعنوان نمونه در مسـند احمد بن حنبل به نقل از ابن عباس از طریق ابی صالح می خوانیم ان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسـلم کان یدعو رب اعنی ولا تعن علی و انصـرنی ولا تنصـر علی وامکرلی و لا تمکر علی و اهدنی و یسـر الهدی الی و انصـرنی علی من بغی علیه رب اجعلنی لک شـکارا لک ذکارا لک رها با لک مطواعا الیک مخبتا لک أواها منیبا. الأمام احمد بن حنبل، مسـند احمد، ج۱، ۲۲۷. این روایت هم چنین از طریق دیگر بـا انـدکی اختلاـف در کتب ذیل آمـده است. البخاری، الأدب المفرد، ۱۴۴.، نیز: القزوینی، محمد بن یزید، سـنن ابن ماجه، ج۲، ۱۲۵۹.، نیز: السجسـتانی، ابن الأشعث، سنن ابی داود، ج۷، ۶۱، نیز: عبد بن حمید بن نصـر الکسـی، منتخب مسند عبد بن حمید، ۲۳۶. نیز: ابن حبان، صـحیح ابن حبان، ج ۳، ۲۲۷ و ۲۲۹.، نیز: طبرانی، کتاب الدعاء، ۴۱۷. نیز: الهیثمی، موارد الظمآن، ۵۹۹.
۲- ۲. الصـالحی الشـامی، سـبل الهـدی و الرشاد، ج۸، ۵۳۰.، هم چنین در جمـال الأسـبوع واژه هـای «صـالحون»، «محسـنون»، «مخبتون» و عابـدون به یـک معنـا و مرادف هم بکـار رفته انـد از آن چنـانکه در آن کتاب آمـده است: «... فأن بتوفیقک یفوز الفائزون و یتوب التائبون و یعبدک العابدون و بتسدیدک یصـلح الصالحون المحسنون المخبتون العابدون لک الخالفون منک» السید ابن طاووس الحسنی، جمال الأسبوع، ۱۷۷.

عرایس قرآن رسیده ای هنگامیکه به ابتدای آیه ی بیستم از حم عسق «والذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات لهم مایشاؤن عند ربهم ذلک هو الفضل الکبیر»رسیدم گریست تا صدایش بلند شد بعد سرش را بطرف آسمان بلند کرد و فرمود:ای زر با این دعا خود را بیمه کن، سپس فرمود: خدایا از تو اخبات و فروتنی مخبتان، و اخلاص اهل یقین و همنشینی نیکان، استحقاق حقایق ایمان و نصیب و بهره از هر نیکی و سلامتی از هر گناه و وجوب رحمتت و اراده ی آمرزشت و رستگاری به بهشت و نجات از آتش را خواهانم.ای زر هرگاه قرآن را ختم کردی اینگونه دعا کن که حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود که با این عبارات به هنگام ختم قرآن دعا کنم.(۱)

در معنای مخبت از امیرمؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود:

احدی از شیعیان ما که کاری بر خلاف دستور ما مرتکب شده نمی میرد مگر اینکه به بلایی گرفتاری شود که گناهانش بوسیله آن پاک می گردد (آن بلا) یا در مال، یا فرزند، و یا در جان اوست، تا اینکه خداوند را پاک و خالص ملاقات می کند در حالیکه گناهی برای او نیست و اگر چیزی از گناهانش باقی بماند. بهنگام مرگش بر او سخت می گیرد تا گناهانش پاک گردد.(۲)

ص: ۱۵۱

---

۱ – ۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج۸۹، ص۲۰۷ و۲۰۶، نیز: الموفق الخوارزمی، المناقب، ۸۵. نیز: الشیخ المحمودی، محمد باقر، نهج السعاده، ج۶، ۲۵۴.

۲ – ۲. «ما أحد مِن شیعتنا یقارف أمرا نهیناه عنه فیموت حتی یبتلی ببلیه تمحص بها ذنوبه: اما فی مال، أو ولد، و اما فی نفسه، حتی یلقی اللّه مخبتا و ماله ذنب و انه لیبقی علیه شی ء من ذنوبه، فیشدد علیه عند موته فتمحص ذنوبه». الاسکافی، محمد بن همام، کتاب التمحیص، ۳۸. نیز: الجزائری، السید نعمه اللّه، نور البراهین، ج۱، ۶۴.

یکی از بهترین زیارتنامه ها زیارت شریفه امین اللّه است که امام سجاد علیه السلام هنگام زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می خواندند و امام باقر علیه السلام فرمودند: آن را می توان در تمامی زیارتگاههای ائمه خواند این زیارتنامه در بردارنده معارف بلند و مسائل اخلاقی و الایی است که در قالب دعا نفس انسانی را ترغیب می کند که به این کمالات متصف شود و به گونه ای است که مرحوم محلسی درباره آن فرموده است از صحیح ترین زیارتنامه ها ست ازجهت سند و عام ترین آنهاست از نظر مورد. (یعنی می توان آن را نزد همه ائمه خواند).

امام سجاد علیه السلام در این زیارت پس از دعاها و تقاضاهای سیزده گانه، صورت مبارکشان را بر قبر مطهر امیر المؤمنین علی علیه السلام گذارده و سپس عباراتی را در ۲۲ فراز به صورت مناجات با حق تعالی ابراز می فرماید. که بعضی از آنها حالات بندگان مؤمن است و نوع آنها بیان عنایت های الهی به بندگانش می باشد و می توان استفاده کرد که مقصود حضرت از این جملات طلب مضمون آنهاست از خداوند برای خویش همانطور که در اغلب دعاها می توان این معنا را استفاده کرد و این معنا منافات ندارد با این که این بزرگواران این کمالات را درحد اعلای آن دارا بوده اند، زیرا ایشان حدوث و بقاء آنها را از خداوند متعال می دانستند و با دعا

تقاضای دوام آنها را می کردند.

آنچه از این دعا مربوط به بحث ما است فرازی است که امام در آن می فرمایـد: (... اللهم ان قلوب المخبتین الیک والهه) یعنی خداونـدا دل های فروتنان نزد تو واله و حیران است که بحث از این فراز به تفصـیل در بخش دوم فصل صـفات مخبتین خواهد آمد.

و از جمله این دعاها، دعـایی است که در زیـارت مشـهد عبـاس بن علی است که آن را شـیخ مفیـد و سـید مرتضـی در کتاب مزارشان این گونه نقل نمو ده اند:

«... ثم ادخل و انکب علی القبر و قل: السـلام علیک ایها العبـد الصالـح المطیع للّه و لرسوله و... و انک مضـیت علی بصـیره من امرک، مقتـدیا بالصـالحین و متبعـا للنبیین، فجمـع اللّه بیننـا و بینـک و بیـن رسـوله و اولیـائه فی منـازل المخبـتین، فـانه ارحم الراحمین».(۱)

برخی آن را با حـذف سـند در زیارت عاشورا نقل کرده اند و همین طور مؤلف مزار کبیر فرموده است زیارت شـهداء رضوان اللّه علیهم در روز عاشورا می باشد.(۲)

صـاحب بحار آورده: ابوالفتـح محمـد بن محمـد جعفری ادام اللّه عزه ازفقیه عماد الـدین محمـد بن ابی قاسم طبری... از شـیخ محمد بن احمد بن عیاشـی و انچه همانند آن است برایم روایت نمودکه آن را فقط در زیارات مطلقه وارد کردیم چون روایت اختصاص به

۱- ۱. ابن طاووس، السید علی بن موسی، مصباح الزائر، ۲۱۴، نیز: شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج۶، ۳۳.

۲- ۲. المشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر، ۱۶۲.

زمان معینی ندارد.(۱)

وی در جای دیگر می گوید: همین روایت را محمد بن احمد بن الحسین العسکری از حسن بن علی بن مهزیار و او نیز از پدرش و او نیز از ابن ابی عمیر از محمد بن مروان از حمزه ثمالی نقل نموده است.(۲)

ایشان هم چنین (مخبتین) را درباب دعا و در کنار متمسکان به مناسک الهی و صابران و شاکران و مطعیان فرمان او و اقامه کنندگان نماز و پردازندگان زکات و متوکلان آورده است.(۳)

در روایتی ابی امامه به نقل از پیامبر آورده است که کسیکه شبی هشتصد آیه از قرآن بخواند از مخبتین است.(۴) و در روایتی عباده بن صامت به نقل از رسول خدا در این خصوص چهار صد آیه را ذکر کرده است(۵) البته اینگونه افراد از مصادیق عام مخبتین می باشند.

امام علی علیه السلام اخبات را از صفات والای فرشتگان الهی قلمداد کرده آنجا که می فرماید:

«... وأشعَرَ قلوبهم تواضُعَ اخبات السکینه...».

... دلهایشان را در پوششی از تواضع و فروتنی و خشوع و

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۹۸، ۲۷۴.

۲- ۲. همو، ۲۷۸.

۳- ۳. همو، ج۸۴، ۶۵.. نیز: سید بن طاووس حسنی، جمال الاسبوع، ۱۳۹. شیخ حسنی

۴- ۴. الطبرانی، المعجم الکبیر، ج۸، ۱۸۰.، نیز: الهیثمی، مجمع الزوائد، ج۲، ۲۶۷.

۵- ۵. همو، ۲۶۸.

آرامش درآورد... .(۱)

آیت اللّه مکارم شیرازی در شرح آن نوشته اند: قلب آنان را با تواضع و خشوع و سکینه و آرامش قرین ساخته (تا در انجام این وظیفه خطیر گرفتار خطا نشوند).(۲)

صاحب الغارات نیز «اخبات» را از خصوصیات اولیای الهی دانسته و آنرا در کنار کلماتی چون «برّ» و «زهد» آورده و نقطه مقابل آنرا «کبر» بر می شمارد که به نظر ایشان از ویژگیهای اولیای شیطان است.(۳) با توجه به روایاتی که بیان گردید مخبتین می بایست از جایگاهی رفیع و ارزشمند برخوردار باشند تا شخصیتی نظیر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم از خداوند متعال تقاضا کند که ایشان را از زمره ی آنان محسوب نماید.(۴)

و معصومین علیهم السلام نیز از حضرتش درخواست کنند که میان آنان و خداوند جل جلاله و میان رسول و اولیائش جمع نموده و همگی را در منازل مخبتین جای دهد و در برخی ادعیه علو این منازل درخواست شده است.(۵)

۱- ۱. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۹۱، ص۱۶۲.
۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام امام امیرمؤمنان علیه السلام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ج۴، ص۱۰۷.
۳- ۳. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج۱، ۳۱۹.
۴- ۴. این درخواست از ناحیه شخصیت های دیگری نیز در ادعیه وارد شده است از جمله صاحب الدروع الواقیه آورده است: اللهم اجعلنی من المخبتین. السید ابن طاووس الحسنی، الدروع الواقیه، ۱۳۴ و ۲۲۳.
۵- ۵. یا من یعلم سریرتی و یستر علانیتی، أعطنی ثواب المطیعین، و علو منازل المخبتین. همو، اقبال الأعمال، ج۲، ۱۵۶.

خلاـصه اینکه اخبـات در روایات به معنای «تسـلیم» آمـده است و درکنار کلماتی نظیر: انابه. تضـرع، ورع و پارسایی و ایمان و تقوا ذکر گردیده و صبر و بردباری صرفا شایسته اهل اخبات دانسته شده است.

کلمه «مخبتین» در روایـات به معنـای مختلف از جمله «صـالحین» و «عابـدین» آمـده است (عابـدانی که به خـاطر سـجده بسـیار پیشانی و زانوها و کف دسـتهایشان خشن و درشت شده و به تعبیر امام سـجاد علیه السلام ، صاحبان پینه ها یند)و در روایتی به کسانی که از خداوند خوف داشـته و از عظمت و قدرتش می هراسند و بر او توکل نموده و به هنگام تلاوت قرآن بر ایمانشان افزوده می گردد. تفسیر شده است.

و اما مخبتین مصادیق مختلفی بر اساس رتبه ایمانی داشـته، که در روایات به اسامی برخی آنان از قبیل، ائمه هدی علیهم السلام بالأخص امام علی علیه السـلام ، اصـحاب ائمه از جمله سـلمان، ابو بصـیر، فضـیل بن یسار، بریـد بن معاویه، محمد بن مسـلم و زراره و... اشاره شده است.

ص: ۱۵۶

فصل سوم: سیر تاریخی

قرن اول

در قرن نخست بزرگان و کبار صحابه و تابعین چون: ابن عباس، زید بن علی بن الحسین، مجاهد و... که پایه و اساس روایات تفسیری را تشکیل می دهند، به چشم می خورند که به نظرات آنان در زمینه اخبات و مخبتین می پردازیم.

ابن عباس «اخبات» را «انابه» در نظر گرفته[1] و به قولی آنرا «خوف» معنا کرده[2] و برخی به نقل از وی هر دوی آنها (انابه و

---

۱ - ۱. طوسی، تفسیر تبیان، ج۵، ۵۳۵؛ نیز طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۵، ۵۹ (طبرسی می نویسد: «و أخبتوا الی ربهم» یعنی بدرگاه پروردگارشان انابه و تضرع کردند).

۲- ۲. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ص ۲۰۲۰ و ۲۰۱۹.

خوف) را نوشته اند.(۱)

هم چنین از او درباره «مخبتین» وارد شده، مقصود آنهایی است که ظلم نمی کنند و چون به آنها ظلم شود، بقدری به کیفر اخروی ظالم اطمینان دارند که ناراحت نمی شوند.(۲)

زید بن علی بن الحسین، «و أخبتوا» را انابه و تواضع نمودند، معنا کرده است و درباره قول خداوند متعال که می فرماید «و بشر المخبتین» مخبتان را مطیعان و متواضعان دانسته است.(۳)

مجاهد «اخبات» را اطمینان به ذکر و یاد خدا دانسته(۴) و «أخبتوا» را «اطمأنّوا»(۵) و قول خداوند متعال «واخبتوا الی ربّهم» را بذکر و یاد خدا آرامش و اطمینان یافتند(۶)، معنا نموده و به نقلی درباره «و بشر المخبتین» گفته: و متواضعانی که بخدا اطمینان دارند را، بشارت ده(۷) و «مخبتین» را «مطمئنین»(۸)، و به قولی «المطمئنین الی ذکر ربهم»(۹) و برخی به نقل از وی آنرا «الذین لا

ص: ۱۵۸

۱- ۱. ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج۳، ۱۶۱ _ ۱۶۲. نیز: ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج۴، ص۷۲ و ۷۱.

۲- ۲. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۷، ۱۵۱.

۳- ۳. زید علی بن الحسین، تفسیر غریب القرآن، ۲۱۸.

۴- ۴. طوسی، محمدبن حسن، تفسیر تبیان، ج۵، ۵۳۵.

۵- ۵. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ص ۲۰ و ۱۹.

۶- ۶. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان: ج۵، ۲۵۹.

۷- ۷. همو، ج۷، ۱۵۱.

۸- ۸. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۴، ۶۴۹.

۹- ۹. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج۷، ۳۱۵.

یظلمون الناس و اذا ظلموا لم ینصروا»نوشته اند.(۱)

قرن دوم

در قرن دوم نیز عده ای از بزرگان مفسران و علمای اخلاق و سیر و سلوک به مسأله اخبات توجه کرده و آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار داده اند که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ابن أبی شیبه و ابن منذر و ابن أبی حاتم به نقل از ضحاک درباره آیه «و بشر المخبتین» آورده اند که گفت: منظور متواضعان هستند.(۲)

باز ابن ابی حاتم به نقل از وی (ضحاک) در تفسیر خود نوشته و «بشر المخبتین» یعنی «الوجلین»(۳) شیخ طوسی در معنای اخبات از حسن (بصری) آورده، هو الخشوع للمخافه الثانیه فی القلب(۴) «آن خشوع بخاطر ترس دوم در دل است».

قتاده در معنای «اخبات» گفته: آن خشوع به درگاه خداوند و خضوع برای اوست.(۵) و به نقل دیگر از وی «اخبات» یعنی خشوع و تواضع.(۶) باز از وی درباره «و أخبتوا الی ربهم» آورده اند که

۱- ۱. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۰۲۰.

۲- ۲. جلال الدین سیوطی، الدرالمنثور، ج۴، ۶۴۹.

۳- ۳. ابن ابن حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۰۲۰.

۴- ۴. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج۵، ۵۳۵.

۵- ۵. همو.

۶- ۶. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۰۲۰.

می گفت: یعنی بسوی پروردگارشان انابه کردند.(۱) هم چنین در معنای آیه «و بشر المخبتین» از وی گفته اند یعنی «متواضعان»(۲) ابن ابی حاتم از سدی نقل کرده که درباره ایه «و بشر المخبتین» گفته یعنی «الوجلین».(۳)

ابن جوزی در تفسیر خود از مقاتل آورده که درباره ایه «و اخبتوا الی ربهم» گفته یعنی «أخلصوا».(۴)

قرن سوم

فرّا درباره آیه فوق الذکر گفته یعنی: برای پروردگارشان خشوع ورزیدند.(۵)

و ابن قتیبه گفته یعنی برای پروردگارشان تواضع و فروتنی نمودند.(۶)

شیخ طوسی در تبیان از جبایی نقل کرده «اخبات» سکون و آرامش جوارح و اعضای بدن به گونه خضوع برای خداوند متعال است.(۷)

ابن ابی شیبه کوفی به نقل از یزید بن هارون از محمد بن مسلم

۱- ۱. همو.

۲- ۲. شیخ طوسی، تبیان، ج۷، ۳۱۵.

۳- ۳. سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور، ج۴، ۶۴۹.

۴- ۴. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، ج۴، ۷۱.

۵- ۵. همو.

۶- ۶. همو.

۷- ۷. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج۵، ۵۳۵.

درباره مخبتین می نویسد: مخبتان کسانی هستند که ظلم نمی کنند و اگر مورد ظلم واقع شوند دادخواهی نمی کنند.(۱)

وی همچنین به نقل از ابو اسامه از جویبر از ضحاک آورده است:

مخبتین در آیه «و بشر المخبتین» به معنای متواضعان و فروتنان می باشد.(۲)

ابن ابی الدنیا به نقل از حسین از عبد اللّه از علی بن الحسن روایت می کند.

مخبتین در آیه «و بشر الخبتین» به معنای اطمینان یافتگان و کسانی است که به قضای الهی خشنودند و در برابر او سر تسلیم فرود آورده اند.(۳)

قرن چهارم

در این قرن عرفای نامدار چون خواجه عبد اللّه انصاری کتب مبسوطی در سیر و سلوک تدوین نموده و در کتاب «منازل السایرین» بابی را به این مبحث اختصاص داده و در باب ۱۵ این کتاب در معنی اخبات می گوید: «الاخبات من اوائل مقام الطمأنینه و هو ورود المأمن من الرجوع و التّردد».(۴)

۱- ۱. ابن ابی شیبه کوفی، المصنف، ج۸، ۲۹۱.
۲- ۲. همو، ۲۹۲، نیز ابن ابی الدنیا، التواضع و الخمول، ۱۲۰.
۳- ۳. همو، کتاب الرضا عن اللّه بقضائه، ۹۹.
۴- ۴. انصاری هروی، عبد اللّه، منازل السائرین، ۲۹.

اخبات ابتدای طمأنینه است وارد شدن به مقام امنی است که برای شخص وارد، رجوع و برگشت نیست.

لازم به ذکر است که بحث طمأنینه در مترادفات به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته، و ما از تکرار آن صرفنظر می کنیم.

وی در کتاب صد میدان می نویسد:

میدان سی و نهم اخبات است از میدان تذلل اخبات زاید «قوله تعالی» «و بشر المخبتین» اخبات: نرم خوئیست و تنگدلی، و ترسگاری مردیست. حقیقت اخلاص چشیده و عذر خلایق بدیده. و از خویشتن رسته.

نشان چشیدن اخلاص سه چیز است:

۱. از تیمار رزق، و از کوشیدن، و از ساختن جهان بر آسودن.

۲. و در مداومت خدمت، و استغراق اوقات، و تصفیه انفاس آویختن.

۳. در جهان و جهانیان و آدمیان و جز از ایشان را از اذای خویش آزاد داشتن و این سیرت «ابدالان»(۱) است.(۲)

۱– ۱. ابودردا گوید: باید دانست که برای خدا بندگانی است که به آنها ابدال می گویند. آنها جانشین پیامبر و مایه قوام زمین هستند و چون نبوت سپری شد خداوند گروهی از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم را جایگزین آنها ساخت، آنها از نظر نماز و روزه بسیار وزیورنیک، بر مردم برتری ندارند، لیکن برتری آنها به دینداری راستین و نیت خوب و نیز به این خاطر است که نسبت به تمام مسلمانان، خوش بین اند و برای خوشنودی خدا خیر خواه مردمند، شکیبایند بی آن که بیمی داشته باشند و متواضعند بی آن که خواری پذیرند، آنان گروهی هستند که خدای متعال آنها را برگزیده و برای خود خالص قرار داده و آنان چهل نفر صدیق یاسی مردند که در دلشان یقینی چون یقین ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است و مردی از آنها نمی میرد مگر این که خداوند جانشین او را آفریده است. برادرم بدان که آنها هیچ چیز را نفرین نکرده و آزار نمی دهند و کوچک نمی شمارند و به هیچ چیز تجاوز نمی کنند و به هیچ کس حسد نمی ورزند و به دنیا حریص نیستند، پاک ترین مردم از نظر خوبی هستند، از نرمخوترین و بخشنده ترین مردمند. نشانه آنها بخشندگی و طبیعتشان خوشرویی، و صفتشان سلامتی است، امروز در بیم و فردا در بی خبری نیستند لیکن به حال ظاهری خود ادامه می دهند و تنها با خدا رابطه دارند، بادهای تند و اسبهای دونده آنان را از جای حرکت نمی دهد (ثابت و استوارند) و بر اثر شوق به لقای خدا دلشان به سوی خدا صعود می کند و در سبقت به کارهای خیر حرکت می کنند. «اولئک حزب اللّه الا ان حزب اللّه هم المفلحون» راوی می گوید: به ابو درداء گفتم: صفتی نشنیدم که در نظر من استوارتر از این صفات باشد و چگونه من به آنها برسم؟ گفت: به این صفات نمی رسی مگر این که دنیا را دشمن بداری، زیرا هرگاه دنیا را دشمن بداری به دوستی آخرت روی می آوری و به اندازه محبتی که به آخرت داری به دنیا بی میل می شوی، و هر گاه خدا بداند بنده ای بخوبی در طلب آخرت است او را هدایت فرماید و از لغزش حفظ کند، بدان ای پسر برادرم که این مطلب در قرآن آمده است «ان اللّه مع الذین اتقوا الذین هم محسنون» یحیی

بن کثیر گوید: در این مطلب اندیشیده ام که اهل لذت از هیچ چیز مانند دوستی خدا و طلب رضای او لذت نبرده اند. صاحبی، عبدالعلی، راه روشن «ترجمه محجه البیضاء»، ج۶، ص۳۵۶ و۳۵۵.

۲- ۲. انصاری هروی، خواجه عبد اله، منازل السایرین، ۳۹.

اکثر مفسـران قرن چهارم به بعـد صـرفا به معنای لغوی اکتفا کرده انـد که در بخش فصل سـیر لغوی به تفصـیل گـذشت لذا ما نظریاتی را می آوریم که پیشینیان بدان نپرداخته یا کمتر بدانها اشاره نموده اند.

ص: ۱۶۳

قرن پنجم

از جمله مفسران نام آور این قرن شیخ طوسی است.

وی سه قول در معنای اخبات بترتیب از ابن عباس و حسن بصری و جبایی نقل نموده که در قرن اول و دوم و سوم، بیان گردید.

قرن ششم

از مفسران و عرفای کامل این قرن ابن عربی می باشدکه در تفسیر رحمه من الرحمن درباره مخبتان می نویسد: مخبتان کسانی هستند که خداوند به واسطه اخبات، ایشان را ولایت و سرپرستی نموده و آن طمأنینه است و «خبت» جای مطمئن زمین است. پس آنانکه از میان بندگان، دلشان به خداوند سبحان اطمینان و آرامش یافته و در برابر عزتش اظهار فروتنی و تذلل نمودند، مخبتان اند که خداوند در کتاب خود به پیامبرش امر فرمود که به آنان بشارت دهد.

پس اگر گفته شود مخبتان چه کسانی هستند بگو این صفات و ویژگیهای مخبتان است یعنی آنان ساکن و آرام بودند پس ذکر و یاد خدا آنانرا به حرکت و تکاپو وا داشت به میزان ذکری که داشتند و از آن متأثر شدند و شکیبایی نمودند یعنی نفوسشان را در برابر آنچه از مصائب به ایشان رسید، نگه داشتند.

و آن خوف و ترسی که داشتند مانع آنان از اقامه نماز نشد و

هنگامیکه وقت آن رسید، آنرا بطور کامل بجا آوردند و این بدان خاطر بود که خداوند قوّت اینکار را به آنان عطا فرمود.

پس از آن با توجه به صبر ایشان بر شدت مصائب و سختی ها، سائلی از ایشان تقاضایی نمود و آنان با توجه به توانایی خود از غذا یا لباس و پوشاک به او بخشیدند، و مرتبه ای ایشان را، از مرتبه ای دیگر بازنداشت واین صفت مخبتانی است که خداوند آنان را بدان توصیف نموده و ایشان به سرنوشت و تقدیریکه خداوند برایشان در نظر گرفته، آرامش یافته و بدان راضی و خشنودند.(۱)

تاج الدین حسین خوارزمی به نقل از ابن عربی نوشته است:

«و بشر المخبتین» الذین خبت نار طبیعتهم، فقالوا الها ولم یقولوا طبیعه. «خبت» از «خبو» است، و «خبو» نارخمود و انطفای اوست. و «اخبات» تواضع و کسر نفس است.(۲)

شارح فصوص الحکم هم چنین می نویسد:

شیخ قدس سره بعد از ایراد آیت از برای قول اعلی «مخبتین» را تفسیر

ص: ۱۶۵

۱- ۱. ابن عربی، محی الدین، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج۳، ۱۶۹. نیز: همو، الفتوحات المکیه، ج۱۱، جزء ۷۹ از فتح مکّی، ص۴۷۲، هم چنین شارح منازل السایرین به نقل از ابن عربی نوشته است: مخبتین کسانی هستند که در عین بزرگی در برابر عزت خداوند اظهار کوچکی کنند آنانکه با شوق و اشتیاق به او اطمینان و آرامش یافته و از دیگران بسوی او انقطاع کامل کرده اند در حالیکه در او فانی گشته اند. کاشانی، کمال الدین عبد الرزاق، شرح منازل السایرین، ۵۱.

۲- ۲. خوارزمی، تاج الدین حسین، شرح فصوص الحکم، ج۱، ص۱۹۱.

کرد که ایشان کُشندگان آتش طبیعتند، لاجرم معنی آن باشد که: بشارت ده طایفه ای را که آتش طبیعت را به سلوک و مجاهده کشته اند که بعد از کشته گشتن آتش طبیعت تجلی کرد بر ایشان صفت الهیه و انوار ذاتیه.

پس حق را وانوار و آثار صادر را از اسماء و صفاتش هم به حق شناختند، و فروع آن جمال دیده ایشان را نوری داد تا بدان نور نظر بر آن جمال انداختند، لاجرم اله گفتند، و به اسم غیرش از طبیعت نخواندند، چنانکه محجوب می گوید که طبیعت چنین و چنین کرد. و طبیعت اگر چه مظهری از مظاهر کلیه است، اما از رقِّ عبودیت و سمت غیریت خلاص نیافته است، لاجرم موحد اِسنادِ افعال و آثار به طبیعت نمی کند.(۱)

قرن هفتم

در این قرن مفسران وعلمای اخلاق و سیر و سلوک و عرفان به تبع اساتید خود به این مسئله توجه نموده اند. یکی از عرفای نامی این قرن سعید الدین فرغانی از شاگردان ابن فارض است.

فرغانی «اخبات» را از وجه دوم نفس دانسته که به اصطلاح صاحب منازل، خواجه عبداله قسم ابواب نام دارد و قسم ابواب مشتمل است بر حزن و خوف و اشفاق و خشوع و اخبات و زهد و ورع و تبتّل و رجاء و رغبت، که نزد برخی از اهالی تحقیق اهم قسم ابواب، زهد و ورع و حزن است که رجاء و رغبت و تتّبل داخل در

۱- ۱. همو.

زهد، و قناعت جزء ورع و خوف و حذر و اشفاق و خشوع و اخبات از فروعات حزن است.(۱)

وی در جای دیگری از کتاب خود مشارق الدراری شرح اشعار عرفانی استاد خود، ابن فارض که اخبات را به معنای خضوع و خشوع و تواضع و تذلل دانسته و آنرا از فروع مقام توبه از قسم بدایات برشمرده، می نویسد: در این بیت ارشادش می فرماید به کیفیت ثبات در کوی مجاهده و تحقق به مقام توبه، بواسطه ملازمت صدق و عدالت و غیرهما.

و سدِّ و قارب و اعتصم واستقم لها مجیبا الیها عن انابه مخبت

در اقوال و اعمال، طلب راه راست و صواب کن و در افعال و احوال، طریق نزدیک جوی و آن قصد است. میان افراط و تفریط که صورت عدالت است و در قصد ونیت، توجه، چنگ در عروه وثقای شریعت زن که میزان عدالت او است و نفس را برای استقامت در طریق شریعت الزام کن، در حالیکه اجابت کننده باشی مرمعشوق و دعوات او را بر وفق «اجیبوا داعی اللّه».(۲)

و قوله «یدعوکم لیغفرلکم»(۳) از سر بازگشت نفسی بسوی حضرت معشوق که آن نفس خود را خاضع و خاشع و ذلیل و متواضع یابد، در حضرت مالک حقیقی خویش.(۴)

۱- ۱. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، ۴۱.

۲- ۲. احقاف، ۳۱.

۳- ۳. ابراهیم، ۱۰.

۴- ۴. فرغانی، سعید الدین سعید، مشارق الدراری، ص۳۲۶.

وی هم چنین در ادامه می نویسد:

چون در مقام توبه در آمـدی و به سـبب ریاضات و مجاهـدات بر وفق حکم مرشد، حجب نفس تو ضـعیف شد، تا نفس تو مر خود را منبع صور انحرافات بسیار و تدالیس بی شمار که حقیقت شرّ آن است، مشاهده کرد و به سبب این آگاهی از سیر عجز و انکسـار و خضوع و خضوع تمام. از شـرِّ خود پناه به حق که مُحْمَـِدٌّ وحـدت و عـدالت که اصل همه خیرات است، آورد و از خـود به وی رجوع کرد، و دعوتِ «و اللّه یـدعو»(۱) را اجـابت نمود و به مقـام انابت و اجابت و اخبات که فروع مقام توبه انـد، متحقق گشت و هو المراد بقوله: «مجیبـا عن انـابه مخبت الیهـا» بایـد که در چنین حال بر صـدق و سـداد در اقوال و اعتـدال در افعال و احوال، ملازمت نمایی و در آن باب اعتصام به عروه وثقای حقایق شـریعت، کسی که میزان این حکم اعتدالی او است و بر این معانی که گفته شد، می باید که استقامت و ثبات نمایی، تاتمام به حقیقت این مقام أعنی توبه متحقق شده باشی.(۲)

از دیگر عارفان این قرن خواجه نصیر الدین طوسی است.

گویا وی «اخبات» را در ردیف رجاء و خشیت و شوق و... دانسته و در ذیل آیه:

«و الذین آمنوا أشدّ حبّا للّه»(۳) از زبان اهل ذوق می نویسد:

۱- ۱. یونس، ۲۵.

۲- ۲. فرغانی، سعیدالدین سعید، مشارق الدراری، ص۳۲۷ و۳۲۶.

۳- ۳. بقره، ۱۶۵.

رجاء وخشیت و شوق و انس و انبساط و توکل و رضا و تسلیم، همگی از لوازم محبت اند، زیرا محبت با تصویر محبوب رجاء را اقتضاء می کند و با تصویر هیبتش، خشیت را و با عدم وصول (به محبوب) شوق را با استقرار وصول (مستقر شدن در مقام وصل) انس را و با افزایش انس انبساط را اقتضاء می کند.(۱)

قرن هشتم

عبدالرزاق کاشانی از عارفان بنام این قرن در شرح خود بر منازل السائرین خواجه از باب «اخبات» می نویسد:

«اخبات» همان سکون و آرامش است، بطوریکه شخص سالك با نیروی شوق مجذوب او گردد و آن وارد شدن سالك سایر در قصد و سیر خود به جایگاه امن از رجوع و تردد و تفرق به موطن و جایگاه واقعی نفس است. ذکرهایی که آنها را از نور تجلی و واردات غیبی و خطاب باطنی می یابد.(۲)

از قرن نهم تا زمان معاصر

غالب مفسران در طی این قرون به بحث لغوی اکتفا کرده اند لذا بخاطر تکراری بودن نظرات از آوردن آنها خودداری می شود و از میان معاصرین علامه طباطبایی در این زمینه بحث نسبتا جامعی ابراز نموده اند که آوردن آن خالی از لطف نیست.

۱- ۱. الطوسی، محمد بن حسن «معروف به خواجه نصیر»، اوصاف الاشراف، ۸۰.

۲- ۲. کاشانی، کمال الدین عبدالرزاق، شرح منازل السائرین، ص۵۱.

شیخ محمود تحریری در کتاب خود در تحلیل معنای «اخبات» آورده است: حضرت استاد آیت اللّه العظمی حاج سید محمد حسین طباطبائی رضوان اللّه می فرماید: این کلمه نیز استعمال می شود در مورد شتری که گاهی در سرش کرمهایی بوجود می آید و او را ناراحت و اذیت می کند و می رود در بیابان تا پرنده ای که مأمور خداوند است بیاید این کرمها را با نوکش بردارد و بخورد تا از این درد خلاصی یابد. در این حال شتر با تمام وجود، بدون کوچک ترین حرکتی خود را در اختیار آن پرنده کوچک گذارده تا مبادا با کمترین حرکتی پریده و از دستش برود و آن ناراحتی عود کند این حالت را اَخبَتَ البعیر گویند، این یک تمثیلی بود برای نشان دادن حالت قلبی بعضی از مؤمنین و مراتب ایمانشان نسبت به حق تعالی که به مرتبه ای از اطمینان رسیده اند که هیچ چیز آنها را متزلزل نکرده و از یاد خداوند متعال غافل نمی شوند.(۱)

استاد مصباح نیز در کتاب اخلاق در قرآن نوشته است:

علامه طباطبائی قدس سره از استاد خود مرحوم آقای قاضی رضوان اللّه علیه نقل می کردند که برای تصور صحیح مفهوم، «اخبات» باید به ریشه آن توجه کنیم. این کلمه در اصل از «اخبت البعیر» گرفته شده، شتریکه در اثر وجود کک یا کنه یا عامل دیگری خارشی در بدن خود احساس می کند وقتی تنش را می خارانند و جای خارش را مالش می دهند، خودش را کاملاً تسلیم می کند آرام و بی حرکت می ایستد بطوریکه حتی چشمش هم دیگر حرکت نمی کند، این

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای مخبتین، ص۲۶۶ و۲۶۵.

حالت انقیادی که پیدا می کند نامش «اخبات» است.(۱)

صاحب تفسیر گرانسنگ المیزان در تفسیر آیه ۲۲ سوره مبارکه هود، پس از اینکه نظر صاحب مفردات درباره معنای کلمات «خبت و اخبات» را می آورد. که بحث آن در سیر لغوی (مفهوم شناسی) گذشت، دیدگاه صاحب تفسیر جامع البیان را به نقد کشیده، می نویسد: «منظور از اخبات مؤمنین به سوی خدا» اطمینان و آرامش یافتنشان به یاد او و تمایل دلهایشان بسوی او است، بطوریکه ایمان درون دلشان متزلزل نگشته، به این سو و آنسو منحرف نشوند و دچار تردید نگردند، همانطور که زمین محکم این چنین است، و اشیائی که بر گرده خود دارد نمی لغزاند، بنابر این وجهی نیست برای گفتار آن مفسر که گفته: اصل جمله «أخبتوا الی ربهم» «اَخبَتوُا لِربّهم» بوده؛ زیرا نکته ای که در معنای اطمینان هست نکته ای است که باید با حرف «الی» متعدی شود؛ نه با حرف «لام».

صاحب تفسیر راهنما نیز «اخبات» را اطمینان در نظر گرفته و آنرا به ربوبیت خداوند نسبت داده و ذیل آیه ۲۲ سوره هود می نویسد: «و اخبتوا الی ربهم» یعنی، به ربوبیت خدا اطمینان دارند.(۲)

سپس در تفسیر آن می افزاید: توجه به ربوبیت خدا، گرایش دهنده آدمی به خضوع و خشوع در برابر اوست و حتی اعمال

۱- ۱. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، ۳۵۷.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۶۱.

صالح بدون ایمان و اطمینان به ربوبیت خدا، کارساز نیست.(۱)

علامه طباطبائی هم چنین می نویسد: در این آیه خدای تعالی ایمان و عمل صالح را مقید کرده به اخبات و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند و دارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند و این خصوصیت همان است که ما در صدر آیات در تفسیر جمله «افمن کان علی بیّنه من ربّه» آورده و گفتیم: این آیات ما بین دو طایفه خاص از مردم مقایسه می کند، یکی آنهایی که اهل بصیرت الهی اند و یکی آنهایی که چشم بصیرت خود را از دست داده اند.(۲)

علامه در آیه فوق آن طایفه خاص و بحث تفصیلی آنرا بیان نموده که در بخش دوم، فصل مصادیق بدان خواهیم پرداخت.

۱- ۱. همو، ۶۲.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۲، ص۲۷۸.

بخش دوم: سیمای مخبتین

اشاره

فصل ۱: مصادیق مخبتین

فصل ۲: صفات مخبتین

فصل ۳: فرجام مخبتین

فصل ۴: ریشه های اخبات

فصل ۵: اقسام، درجات و آثار اخبات

ص: ۱۷۳

فصل اول: مصادیق مخبتین

پیامبران

بـا توجه به مترادفـات اخبـات که بحث آنها در بخش اول گـذشت و با نظر به مبحث صـفات مخبتین که پس از بحث مصادیق خواهـد آمـد پیـامبران الهی از نخستین کسـانی هسـتند که از زمره مخبتین محسوب می شونـد و مـا به اختصار به برخی از آنها اشاره می کنیم.

خداوند متعال درباره القاء کلمات به آدم علیه السلام و توبه و انابه اش بسوی حضرت حق می فرماید:

«فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم».(۱)

۱- ۱. بقره، ۳۷.

سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت، خداوند تواب و رحیم است.

بعداز ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت، آدم متوجه شد راستی به خویش ستم کرده، و از آن محیط آرام و پرنعمت، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده، و در محیط پر زحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرد، در اینجا آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت و لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و توبه او را پذیرفت.(۱)

خداوند متعال در سوره صافات به انبیاء سلام می دهد و سلام ویژه را اختصاص به حضرت نوح علیه السلام می دهد: «سلام علی نوح فی العالمین»(۲) سلام و درود باد بر نوح در میان جهانیان.

چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند بر او سلام می فرستد، سلامی که در میان جهان و جهانیان باقی می ماند، و تا دامنه قیامت گسترده می شود، سلام خدا توأم با ثناء جمیل و ذکر خیر بندگانش. سلامی که کمتر در قرآن به این گستردگی و وسعت درباره کسی دیده می شود.(۳)

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱، ۱۹۵ _ ۱۹۶.

۲- ۲. صافات، ۷۹.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۹، ۸۲.

قرآن کریم حضرت ابراهیم علیه السلام را به برخورداری از مقام تسلیم معرفی نموده و می فرماید:

«وَ اذْ قالَ لَهُ ربُّهُ أسْلِمْ قالَ أسْلَمْتُ لِرَبِّ العالمین»(۱) آنگاه که خداونـد فرمودای ابراهیم سر به فرمان خدا فرود آر عرض کرد مطیع پروردگار عالمیانم.

و در جای دیگر پدر (حضـرت ابراهیم علیه السلام) و پسر (حضرت اسماعیل علیه السلام) را به دارا بودن چنین مقامی ستوده، می فرماید:

«فلما أسلما و تله للجبین»(۲) هنگامیکه هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاک نهاد.

هم چنین با توجه به دعای حضـرت ابراهیم و حضرت اسماعیل علیهماالسلام ، ذریه و فرزندان ایشان نیز از چنین جایگاه رفیعی برخوردار بوده اند چنانچه می فرماید: «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمینَ لکَ و مِنْ ذُرِّیَّتِنا اُمَّهً مُسْلِمَهً لَکَ...».(۳)

(ابراهیم و اسماعیل عرض کردند) پروردگارا اول ما را تسلیم فرمان خود گردان و فرزندان ما را هم تسلیم رضای خود بدار... .

در جای دیگر نیز توصـیه حضـرات ابراهیم و یعقوب علیهماالسـلام را در چنگ زدن به چنین مقامی به فرزندانشان گوشـزد می کند: «وَ وَصّی بِها ابراهیمُ بَنیهِ و یعقوبُ یا بَنِیَّ ان اللّه َاصْطَفی لَکُم الدّینَ فَلا

ص: ۱۷۷

۱- ۱. بقره، ۱۳۱.

۲- ۲. صافات، ۱۰۳.

۳- ۳. همان، ۱۲۸.

تَمُوتُنَّ الاّـ و أنتم مُسْـلِمُونَ».(۱) ابراهیم و یعقـوب راجع به تسـلیم بودن به فرمـان خـدا به فرزنـدان خود توصـیه نمودنـد که ای فرزنـدان ما خـدا شـما را به آئین پاک برگزیـده پیوسـته از آن آئین پیروی کنیـد و تا گاه جان سپردن جز تسـلیم رضای خدای یگانه نباشید.

و در جای دیگر نیز چون نوح، بر او سلام ویژه می دهد: «سلام علی ابراهیم».(۲)

سلام بر ابراهیم باد.

و وصول به جایگاه اطمینان را از زبان او در جای دیگر گوشزد نموده و می فرماید:

«قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی».(۳) خطاب شـد آیا باور نداری گفت: آری باور دارم لیکن خواهم به مشاهده آن دلم اطمینان و آرامش یابد.

هم چنین او را از نیکان(۴)، صالحان(۵)، قانتان(۶)، صدیقان(۷)، بردباران(۸)، و وفا کنندگان به عهد دانسته است.

و حضرت اسماعیل علیه السلام را به صفت صبر ستوده، آنجا که

۱- ۱. همان، ۱۳۲.

۲- ۲. همان، ۱۹.

۳- ۳. بقره، ۲۶۰.

۴- ۴. ص، ۴۷.

۵- ۵. نحل، ۱۲۲.

۶- ۶. همان، ۱۲۰.

۷- ۷. مریم، ۴۱.

۸- ۸. توبه، ۱۱۴.

فرمود: «فلّما بلغ معه السعی قال یا بنی انی أری فی المنام أنّی أذبحک فانظر ماذاتری قال یا أبت إفعل ما تؤمر ستجدنی ان شاء اللّه من الصابرین»(۱) هنگامیکه به سن بلوغ رسید (ابراهیم) گفت فرزندم من در خواب می بینم که ترا قربانی می کنم نظرت چیست گفت پدر آنچه را مأموری انجام بده اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت و در ادامه او را از کسانی معرفی می کند که به همراه پدر به مقام تسلیم رسیده است:

«فلّما أسلما و تلّه للجبین»(۲) هنگامیکه هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم پیشانی فرزند را بر خاک نهاد.

حضرت یوسف علیه السلام نیز چون سایر پیامبران از این منزلت رفیع مستثنی نبوده چنانچه خداوند متعال از زبان ایشان می فرماید: «... تَوَفَّنی مُسْلِما و أَلْحِقْنِی بالصالحین»(۳) مرا به تسلیم و رضای خود بمیران و با صالحانم محشور فرما.

حضرت موسی علیه السلام نیز از مخبتین بوده است چرا که اوبه مقام رضا رسیده بود و مقام رضا از صراط اخبات می گذرد چنانچه در این زمینه اهل عرفان گفته اند: آغاز رضا از جمله مقامات اکتسابی به دست بنده است و نهایت آن از جمله مقاماتی است که عبد بطور اکتسابی تحصیل می کند و نهایت آن از جمله احوالی است که خداوند آنرا واجب می گرداند و کسیکه به زیور رضا آراسته

ص: ۱۷۹

۱- ۱. صافات، ۱۰۲.

۲- ۲. همان، ۱۰۳.

۳- ۳. یوسف، ۱۰۱.

گردد به نحو احسن از او استقبال شده و به بالاترین مقام قرب گرامی داشته می شود.

بنده از خداوند خشنود نمی شود تا اینکه خداوند از او خشنود گردد همانگونه که خداوند متعال فرمود: «رضی اللّه عنهم و رضوا عنه» خداوند از ایشان راضی و خشنود است و ایشان نیز از او راضی و خشنودند.

موسی علیه السلام فرمود: خدایا مرا به عملی ارشاد و راهنمایی کن که هر گاه آنرا انجام دهم از من راضی شوی (خداوند) فرمود: موسی تو طاقت آنرا نداری پس موسی سجده کنان با تضرع و اخبات بر زمین افتاد سپس خداوند به او وحی کردای پسر عمران همانا رضای من در رضای تو به قضای من است.(۱)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام

با توجه به اینکه خداوند متعال نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم را به حق عظیم ستوده که در بردارنده مجموعه کمالات اخلاقی است و آیات و روایات فراوانی درباره حضرتشان مبنی بر دارا بودن صفات عالیه انسانی آنهم در مراتب وصف ناپذیراز جمله: ایمان، بصیرت، تقوا، اخلاص، یقین، عمل صالح، انفاق و اسطوره بودن در صبر ومقاومت، وجود دارد.

درباره حسن خلق پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و عفو و گذشت وعطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم داستانهای

۱- ۱. الحسینی، السید علی خان، ریاض السالکین فی شرح الصحیفه، ج۳، ۵۰۴.

زیـادی در کتب تفسـیری و تـاریخی آمـده است که همه آنهـا ما را از بحث مصادیق مخبتین خارج می کنـد ولی تا آن جا که مجال اجازه می دهد در این زمینه مطالبی را بیان می کنیم.

در حـدیثی از حسـین بن علی علیه السـلام آمـده است که می فرمایـد: از پـدرم امیرمؤمنـان علی علیه السـلام درباره ویژگیهای زندگی پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و اخلاق او سؤال کردم، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در فرازی از این حدیث آمده است: رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سـنگدل و پرخاشگر و بدزبان وعیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او مأیوس نمی شد. و هر کسی به در خانه او می آمـد نومیـد بازنمی گشت... هر گاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سـخن می گفت و در خواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هر گاه کسـی را دیدید که حاجتی دارد به او اعطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.(۱)

و باز در حدیثی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انما بعثت لا تمم مکارم الاخلاق».(۲)

من برای این مبعوث شده ام که فضایل اخلاقی را تکمیل کنم.

امام احمـد و حارث از ابی الأحوص و زیدبن علی و آن دو از وفد عبد القیس آورده اند که از رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم شنیدند که

۱- ۱. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، معانی الاخبار، ۸۳.

۲- ۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ۳۳۳.

می فرمود: «اللهم اجعلنا من عبادك المختبين...».(۱)

خدایا ما را از بندگان مخبتت قرار ده... .

همچنین روایتی که از طریق مختلف وارد شده که نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در ضمن آن از خداوند درخواست می کند که ایشان را از زمره ی مخبتین قرار دهد آنجا که می فرماید: «... رب اجعلنی لک شکارا لک ذکارا لک رهابا لک مطواعا الیک مخبتا أواها منیبا».(۲)

که بحث آن در فصل دوم کتاب تحت عنوان جایگاه اخبات و مخبتین در روایات به تفصیل گذشت.

با توجه به مواردی که ذکر کردیم نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم بر بلندای قله اخبات تکیه زده و بطور مسلم از مخبتین طراز اول محسوب می شوند بگونه ای که هیچ انسانی در شأن و منزلت به جایگاه ویژه ایشان نمی رسد.

علامه طباطبایی رضوان اللّه تعالی علیه در تفسیر عبارت «وأخبتوا الی ربهم»(۳) اخبات را قابل انطباق بر رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه معصومین علیهم السلام دانسته و می نویسد:

در این آیه خدای تعالی ایمان وعمل صالح را مقید به اخبات کرده و این دلالت دارد بر اینکه منظور از این مؤمنین عموم دارندگان ایمان نیست، بلکه طایفه خاصی از مؤمنین است، و آن

۱- ۱. الصالحی الشامی، سبل الهدی و الرشاد، ج۸، ۵۳۰.

۲- ۲. همو، ج۱، ۴۳۶ و ج۸، ۵۲۳.

۳- ۳. هود، ۲۳.

افراد خاصی از مؤمنین هستند که اطمینان به خدا دارند ودارای بصیرتی از ناحیه پروردگار خویشند و این خصوصیت همان است که ما در صدر آیات در تفسیر جمله «أفمن کان علی بیّنةٍ من ربّه و یتلوه شاهد منه»(۱) آوردیم.(۲)

ایشان در تفسیر آیه فوق الذکر وآیات پس از آن (هود، ۱۷ _ ۲۴). می نویسد:

از ظاهر این آیات بر می آید که در زمینه دلخوش کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تقویت ایمان آن جناب به کتاب خدا و تأکید بصیرتش نسبت به وظیفه اش سخن دارد پس سیاق کلام در این آیات سیاق خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است.(۳)

وی هم چنین در ادامه آورده است: اینکه بعضی(۴) گفته اند منظور از کلمه «من کان» خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است به این معنا که اراده استعمال، آن جناب را مخصوص نموده به اینکه معنای کلمه خاص باشد، سخن درستی نیست و اگر آن جناب منظور هست بخاطر این است که مورد با آن جناب منطبق می شود (و قهرا به ذهن می رسد که تنها آن حضرت منظور است، در حالیکه آن جناب تنها منظور نیست).(۵)

ایشان درباره اینکه منظور از آن شاهد کیست می نویسد: ظاهرا

۱- ۱. هود، ۱۷.

۲- ۲. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۲، ۲۸۷.

۳- ۳. همو، ج۱۰، ۲۷۰.

۴- ۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۳، ۱۳۰.

۵- ۵. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۰، ص۲۷۳ و۲۷۲.

مراد بعضـی از افرادی است که به حجّیّت و حقانیت قرآن یقین داشـته، و در این یقین خود بصـیرتی الهی دارنـد وبخاطر همان بصـیرت و یقین به قرآن ایمـان آورده وشـهادت داده انـد به یکتایی خـدای تعالی و به رسالت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسلم .

و در پایـان به این نتیجه می رسـند که آیه شـریفه بـا روایـاتی منطبق می شود که هم شـیعه آنهـا را قبول دارد ونقل کرده و هم سنی، و در آن روایات آمده که مقصود از «شاهد» علی بن ابی طالب علیه السـلام است، البته این وقتی است که منظور روایات این باشد که مورد آیه با آن جناب منطبق است، نه به این معنا که الفاظ آیه در مورد آن جناب استعمال شده است.(۱)

ائمه معصومین علیهم السـلام یکی دیگر از مصـادیق مخبتین می باشـند که تنها به برخی از روایات واخبار رسـیده در این زمینه اشاره می کنیم.

به روایت بشـر و بشـیر پسـران غـالب اسـدی حضـرت سـید الشـهداء علیه السـلام پسـین روز عرفه در عرفات از خیمه ی خود با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان بیرون آمدند و با نهایت تذلل و خشوع در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را بسوی کعبه گردانیدنـد و دسـتها را بلنـد کردنـد و ماننـد مسـکینی که طعام بخواهد دعای روز عرفه را خواندند که در فرازی از آن آمده است: «لااله الاأنت سبحانک انی کنت من الوجلین».(۲)

هیچ معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی تو و من از سطوتت

ص: ۱۸۴

۱- ۱. همو، ۲۷۴.

۲- ۲. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، دعاء امام حسین علیه السلام در روز عرفه، ۴۸۸.

سخت بیمناک و هراسانم.

اگر ما این فراز از این دعای شریف را در کنار روایت ابن ابی حاتم از سدی که مخبتین را در آیه «و بشر المخبتین» و جلین معنا کرده(۱)، قرار دهیم، حاصل آن خواهد بود که حضرت ابی عبد اللّه علیه السلام نیز با توجه به فرمایش ایشان از زمره ی مخبتین می باشند.

همچنین علامه مجلسی به نقل از عیسی بن داود از موسی بن جعفر علیه السلام آورده که امام کاظم علیه السلام فرمود: از پدرم امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند: «و بشر المخبتین» سؤال کردم ایشان فرمود: «نزلت فینا خاصه»(۲) یعنی آیه فقط درباره ما نازل شده است. امام سجاد علیه السلام در زیارت امین اللّه پس از دعاها و تقاضاهای سیزده گانه، صورت مبارکشان را بر قبر مطهر امیر المؤمنین علی علیه السلام گذارده و سپس عباراتی را در بیست و دو فراز بصورت مناجات با حق تعالی ابراز می فرماید که در یکی از آن فرازها آمده است: «اللهم إنّ قلوب المخبتین الیک والهه» خدایا دلهای مخبتین و فروتنان نزد تو واله وحیران است.

بعضی از آن فرازها حالات بندگان مؤمن است و نوع آن ها بیان عنایتهای الهی به بندگانش می باشد، ومی توان استفاده کرد که مقصود حضرت از این جملات طلب مضمون آنهاست از خداوند متعال برای خویش، همانطور که در اغلب دعاها می توان این معنا

۱- ۱. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۴، ۶۴۹.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج۲۴، ۴۰۱.؛ نیز: نمازی شاهرودی، شیخ علی، مستدرک سفینه البحار، ج۳، ۳.

را استفاده کرد، و این معنا منافات نـدارد، با اینکه این بزرگواران، این کمالات را در حـد اعلای آن دارا بوده انـد، زیرا ایشان حدوث و بقاء آنها را از خداوند متعال می دانستند و با دعا تقاضای دوام آنها را می کردند.(۱)

علامه مجلسی ضمن اینکه این زیارتنامه را از صحیح ترین زیارتنامه ها از جهت سند و عامترین آنهااز نظر مورد دانسته، از امام باقر علیه السلام نقل کرده که فرمودند: آنرا می توان در تمامی زیارتگاههای ائمه خواند.(۲)

در برخی روایات از ائمه معصومین علیهم السلام به همراه اصحابشان به عنوان مخبتین یاد شده است صاحب بحار الأنوار از ابن عباس درباره آیات «بشر المخبتین... و مما رزقناهم ینفقون» نقل کرده که گفت: «علی و سلمان»(۳) یعنی منظور از مخبتین علی علیه السلام و سلمان هستند.

و در جای دیگر به نقل از ابن مردویه درباره آیات فوق الذکر آورده که گفت: «منهم علی و سلمان»(۴) یعنی علی و سلمان از گروه مخبتین می باشند.

ایشان هم چنین به نقل از کناسی از حضرت صادق علیه السلام آورده که فرمود:

۱- ۱. تحریری، محمود، سیمای مخبتین در شرح زیارت امین اللّه، ۲۶۵ (با اندکی تصرف).

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص۲۶۷ و ۲۶۹.

۳- ۳. همو، ج۳۶، ۱۶۶.

۴- ۴. همو، ۱۸۵.

«لما كان رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، فی الغار و معه ابوالفصیل، قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم :

انّی لأنظر الآن الی جعفر و اصحابه الساعه تعوم بینهم سفینتهم فی البحر، و إنّی لأنظر الآن الی رهط من الأنصار فی مجالسهم مخبتین بأفنیتهم، فقال ابوالفصیل: أتراهم یا رسول اللّه الساعه؟! قال: نعم. قال: فأرنیهم فمسح رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم علی عینه ثم قال: انظر. فنظر فرآهم. فقال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : أرأیتهم؟ قال: نعم. و أسرّ فی نفسه أنه ساحر».(۱)

وقتیکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به همراه ابوبکر در غار بود. فرمود: من اکنون جعفر و یارانش را می بینم. او کشتی آنان را در دریا هدایت می کند ونیز گروهی از انصار را می بینم که در خانه هایشان مخبت اند. ابوبکر گفت: آنانرا به من نشان بده، پس پیامبر بر چشم او دست کشید سپس فرمود: نگاه کن. ابوبکر نگاه کرد وآنان را مشاهده کرد و پیامبر فرمود: آیا آنان را مشاهده نمودی؟ ابوبکر گفت: آری در حالیکه با خودش گفت که پیامبر ساحر و جادوگر است.

شیخ مفید و سید مرتضی در کتاب مزارشان دعایی را در زیارت مشهد عباس ابن علی آورده اند که در فرازی از آن آمده است: «... و انّک مضیت علی بصیره من امرک، مقتدیا بالصالحین، و متبعا للنبیین، فجمع اللّه بیننا و بینک و بین رسوله و اولیائه فی

۱- ۱. همو، ج ۳۰، ۱۹۳ _ ۱۹۴.

منازل المخبتین، فانّه ارحم الراحمین».(۱) که ما آنرا در بحث جایگاه اخبات و مخبتین در روایات با تفصیل بیشتر آوردیم.

صاحب کتاب نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه به نقل از امام علی علیه السلام از حکیم بن جبله و عابدان و مخبتان اهل بصره یاد نموده که در پیکاری سخت به قتل رسیدند(۲) کسانی که به تعبیر امام سجاد علیه السلام بخاطر سجده بسیار، پیشانی، زانوها و کف دستانشان خشن و درشت شده ذی ثفنات (صاحبان پینه ها) هستند.

روایاتی وجود دارد که در آنها برخی از اصحاب ائمه نظیر: حجر بن عدی، کلیب، عبد اللّه بن جندب، فضیل بن یسار، ابی بصیر، ربعی بن عبداللّه، برید بن معاویه العجلی، محمد بن مسلم و زراره تحت عنوان مخبتین یاد شده اند که ما بحث آنها را در بخش اول، فصل جایگاه مخبتین در روایات به تفصیل آوردیم.

صاحب المصنف به نقل از بکر بن ماعز درباره ی ربیع بن خثیم آورده است که: عبد اللّه بن مسعود هرگاه، ربیع بن خثیم را می دید می گفت: مخبتان را بشارت ده، بخدا سوگند اگر رسول خدا تو را می دید البته تو را دوست می داشت.(۳)

و در روایتی به نقل از ابو عبیده بن عبد اللّه آورده که او گفت: هرگاه ربیع بن خثیم بر عبد اللّه وارد می شد در آنروز اذن و اجازه

۱- ۱. ابن طاوس، السیدعلی بن موسی، مصباح الزائر، ۲۱۴.
۲- ۲. محمودی، محمد باقر، نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، ج۵ ، ۲۳۰.
۳- ۳. ابن ابی شیبه الکوفی، المصنف، ج۸، ۳۰۰.

نداشت تا اینکه یکی از آندو از مصاحبش جدا شود گفت که عبداللّه به او گفت ای ابا یزید اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را دیده بود البته تو را دوست می داشت و ندیدم تو را جز اینکه مخبتین را یاد کردم.(۱)

در برخی روایات به مصادیق عام مخبتین اشاره شده است از جمله آنها روایتی است که أبی امامه به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم آورده است که کسیکه شبی هشتصد آیه از قرآن تلاوت کند از مخبتین می باشد(۲) و در روایت دیگر عباده بن صامت به نقل از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در این خصوص قرائت چهارصد آیه را ذکر کرده است.(۳)

شیخ صدوق نیز در کتاب من لایحضر در تجلیل از ابو عبداللّه معروف به نعمه استاد وی و از نوادگان امام علی علیه السلام ایشان را به اوصافی از قبیل: اخبات، سکینه و وقار و... ستوده است.(۴)

علماء اسلامی

با توجه به بحث مترادفات که متذکر شدیم تواضع با اندکی ضیق وتوسعه، قریب المعنی با اخبات است از این جهت ما نیز نمونه هایی عالی از عالمان بزرگ و پیشتازان دانش الهی را که

۱- ۱. همو، ۲۹۴، نیز: الهیثمی، مجمع الزوائد، ج۱، ۲۳. نیز: الطبرانی، المعجم الکبیر،۱، ۱۵۱.

۲- ۲. همو، ج۸، ۱۸۰، نیز: الهیثمی، مجمع الزوائد، ج۲، ۲۶۷.

۳- ۳. همو، ۲۶۸.

۴- ۴. ابن بابویه قمی (صدوق) محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ج۱، ۲.

همواره بر قله فضایل و مکارم اخلاقی، همچون گوهر شبچراغ درخشیده اند و در عرصه های مختلف اخلاقی سرآمد روزگار خود بوده انـد در این مبحث متـذکر می شویم، کسانیکه همیشه خود را طلبه ای کوچک و خدمتگـذار مردم معرفی می کردند خود به بـازار می رفتنـد و مایحتـاج زنـدگی خویش را تهیه می کردنـد و در مجـالس درس خود بـا تواضع و سـکینه به سـخن شاگردان خود گوش می دادند و با شـجاعت و صـراحت حین بحث و محاجّه، سخن حق را قبول می کردند و به اشتباه خویش معترف بودند و هیچگاه از گفتن کلمه نمی دانم عار و ننگ نداشتند. هرگز خود را بالاتر و برتر از دیگران ندانسته و به بزرگ و کوچک در سلام کردن پیش دستی می کردند. در پائین ترین جای مجلس روی حصیر و گلیم می نشستند و به مریدان خود درس ادب و اخبات می دادنـد و هرگز کلمه «من» بر زبان نمی آوردنـد و بجای آن از «لا أدری»، بسـیار اسـتفاده می کردند و هیچگـاه انـدوخته هـای علمی خود را به رخ این و آن نمی کشـیدند و دچـار کبر وغرور نمی شدنـد. یاد آوری گوشه هایی از زنـدگانی آن بزرگان و رفتار فروتنانه آنان با مردم می تواند الگویی مؤثر و آموزنده برای دانشـجویان و وطالبان علم باشد. لذا در اینجا به چند مورد از فروتنی و اخبات عالمان اسلامی می پردازیم.

امام خمینی

بنیان گذار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران هنگامیکه در

ص: ۱۹۰

اوج اقتدار و عظمت قرار داشت و فریاد پر صلابت او لرزه بر اندام قدرتهای استکباری و استعماری شرق و غرب انداخته بود و خور و خواب را بر دشمنان خویش حرام کرده بود، در نهایت تواضع و اخبات در سطح یک طلبه ناچیز خود را پایین می آورد و همیشه خویش را خادم و خدمتگزار مردم معرفی می نمود و آن هنگام که جنگ تحمیلی و خانمانسوز بر ما سایه افکنده بود نوجوانی بسیجی و فداکار را بعنوان رهبر خود معرفی کرده و بوسه بر دست و بازوی آن دلاور مردان به ظاهر کوچک را افتخار خود می دانست و می فرمود: «من دست و بازوی شما را، که دست خدا بالای آن است، می بوسم و بر این بوسه افتخار می کنم».(۱)

علامه طباطبایی

حضرت علامه با مهربانی و فروتنی شاگردان خود را در مباحثه می پذیرفتند و با خاکساری و تواضع منحصر به فرد خود از امور کوچک که برخی انجام آن ها را دون شأن خود می دانستند، ابا نداشتند بعنوان مثال وقتی که بحث فلسفه رونق نداشت و در حوزه های علمیه بیشتر مباحث فقه و اصول مطرح بود ایشان با نهایت فروتنی تدریس فلسفه را تقبل نمودند ودر این راستا از هیچ کوششی مضایقه نکردند. و شاگردان ممتازی چون استاد شهید مطهری و... را پرورش داده و به عرصه های علمی معرفی نمودند.

۱- ۱. صحیفه نور، ج۱۶، ۹۶.

شیخ انصاری

فقیه نـام آور و کم نظیر، شـیخ انصـاری که از نوابغ فقه واصول و سـایر علوم اسـلامی محسوب می شود بگونه ای که ملقب به خاتم الفقهاء و المجتهـدین گردیـد، گفته شـده در تـدریس چنـد روزی از وقت مقرر تأخیر داشـتند علت را از وی جویا شدند فرمود: یکی از سادات به تحصیل علوم دینی مایل گشته و این امر را با چند نفر در میان نهاده تا درس مقدمات برایش بگویند، ولی هیچیک از آنان حاضـر نشدنـد و شأن خود را بالاتر از آن دیدنـد؟! بدین جهت، خود، متصدی این امر شده و درس او را بعهده گرفتم.(۱)

مـا به همین مقـدار از زنـدگی پربـار و عبرت آموز عالمان عامل در این زمینه بسـنده نموده و همگان بالأخص قشـر دانشـجو و طـالب علم را دعوت می کنیم تـا با تعمق بیشتر در رفتار و سـجایای این بزرگان در جهت خودسازی و اصـلاح جامعه گامهای مؤثرتری بردارند.

۱- ۱. الانصاری، مرتضی، زندگانی وشخصیت شیخ انصاری، ۷۵.

فصل دوم: صفات مخبتین

اشاره

قرآن کریم در آیه ۳۵ سوره مبارکه حج به چهار ویژگی از ویژگیهای مخبتین اشاره کرده است:

«و بشر المخبتین الذین اذا ذکر اللّه و جلت قلوبهم و الصابرین علی ما اصابهم و المقیمی الصلوه و مما رزقناهم ینفقون».

این چهار ویژگی عبارتند از:

۱. هراسناکی از حق در اثر یاد خداوند.

۲. صبر در برابر مشکلات و پیشامدها.

این دو صفت از اعمال قلب و اوصاف باطن است.

۳. اقامه نماز.

۴. انفاق در راه خدا، که این دو صفت از اعمال جوارح و بدن است.

پس از تحلیل و بررسی این چهار خصلت، واله بودن دلهای مخبتین که در فرازی از زیارت امین اللّه وارد شده است را بعنوان پنجمین ویژگی آنان که آن هم ا زاعمال قلب و اوصاف باطن است به تفصیل بیان خواهیم کرد.

۱. هراسناکی از حق در اثر ذکر و یاد خدا

اشاره

«و بشر المخبتین الذین اذا ذکر اللّه و جلت قلوبهم».

پیش از آنکه هراسناکی این بندگان خاص خداوند از حق را مطرح کنیم ابتدا مطالبی را درباره «ذکر» و یاد خداوند بیان می کنیم.

ذکر

اشاره

«ذکر» در اصطلاح معارف اسلامی به معنای یادآوری خداوند به قلب و زبان است «یاد خدا» سرچشمه قدرت روحی و معنوی انسان است و قرآن کریم، در مواضع متعدّد، مسلمانان را به این امر مهم فراخوانده است تا از آثار و برکات آن برخوردارگردند و نیز از آفات «فراموشی خدا» و نسیان و غفلت از ذکر الهی، آنان را سخت پرهیز داده است، تا از زیانها و دشواریهای گوناگون در امور دنیوی و اخروی بدور مانند.

تعریف لغوی

حسن مصطفوی در تحقیقی که از این کلمه به عمل آورده است

به این نتیجه رسیده است که: «اصل در این کلمه همان یادآوری است که در مقابل غفلت و نسیان است و این معنی اعم از تذکر قلبی یا لسانی است وی در ادامه می افزاید: گاهی ذکر به صورت مبالغه بر «ما یذکر به» اطلاق می شود چنانکه پنداری آن وجود خارجی، مظهری برای ذکر است همانگونه که می گوییم «زیدٌ عدلٌ».(۱)

معانی و مصادیق ذکر

معانی مختلفی از ذکر در قرآن آمده است از جمله: یادآوری و ذکر به زبان(۲)، یادآوری در مقابل نسیان(۳)، ذکر زبانی(۴)، یادآوری قلبی و زبانی(۵)، یادآوری قلبی(۶)، قرآن مجید(۷)،

۱- ۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۳، ۱۳۱۸.

۲- ۲. «... و ذکر اللّه کثیرا...» و(آنکه) یاد خدا بسیار کند. احزاب، ۲۱.

۳- ۳. «... فَانّی نَسیتُ الحُوتَ وَ ما أنسانیهُ ألاّ الشَّیطانُ أن أذکُرَهُ» کهف، ۶۳.

۴- ۴. «... لَقَد اَنزَلنا الَیکُم کِتابا فیهِ ذِکرُکُم...» همانا با بسوی امت کتابی که مایه ی شرافت و عزت شما است فرستادیم... انبیاء، ۱۰.

۵- ۵. «فَاذا قَضَیتُم مَنا سِکَکُمْ فَاذْکُرُ وا اللّه کَذِکْرِ کُمْ ابآءَ کُم أوْ اشَدَّ ذِکْرا...» آنگاه که اعمال حج را بجای آوردید شما هم مانند پدران خود بلکه بیش از آنکه پدرانتان را یاد می کنید خدا را یاد کنید (هر حاجت دنیا و آخرت را از خدا خواهید)... بقره، ۲۰۰.

۶- ۶. «فَاذْ کُرُونی أذْ کُرکُمْ...» پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم... بقره، ۱۵۲. «وَاذْکُرْ رَبَّکَ فی نَفْسِکَ تَضَرُّعا و خیفَهً وَ دُونَ الْجَهْرِمِنَ الْقَوْل بِالْغُدُوِّ وَالْاصالِ...» خدای خود را با تضرع و پنهانی و بی آنکه آواز برکشی در دل خود و در صبح و شام یاد کن... اعراف، ۲۰۵.

۷- ۷. «انا نَحنُ نَزّلنا الذِّکْرَ وَ انّالَهُ لَحا فِظُونَ» البته ما قرآن را برتو نازل کردیم و آنرا محققا محفوظ خواهیم داشت. حجر، ۹.

شرف(۱)، کتب متقدم(۲)، و وصفی برای پیامبر(۳)، بکار رفته است و در کتب روایی در معانی زیارت ائمه علیهم السلام (۴) و زیارت عالم(۵) نیز آورده شده است. حضرت امام خمینی رحمه الله در این باره میفرمایند: «کسیکه خود را عادت داد به قرائت آیات و اسماء الهیه از کتاب تکوین و تدوین الهی کم کم قلب او صورت ذکری و آیه ای به خود گیرد و باطن ذات محقق به «ذکر اللّه» و «اسم اللّه» و «آیت اللّه» شود. چنانچه ذکر بر رسول اکرم و علی بن ابیطالب علیهماالسلام و آلهما و اسماء حسنی به ائمه هدی و آیت اللّه نیز به آن بزرگواران تفسیر و تطبیق شده، آنها آیات الهیه و اسماء اللّه حسنی و ذکر اللّه اکبرند.(۶)

در تعالیم اسلامی از یاد خدا بعنوان «نور دلها»(۷) و «جلای قلوب»(۸) تعبیر شده است این نور معنوی دلها را از انواع ظلمتها و

۱- ۱. «و انَّهُ لَذکرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ» قرآن برای تو و (مؤمنان) قومت شرف و نام بلندی است و البته شما را (درباره ی اطاعت از قرآن) باز می پرسند. زخرف، ۴۴.

۲- ۲. «وَلَقَدْ کَتَبْنا فِی الذّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذکرِ أنَّ الأرضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصالِحونَ» و ما (بعد از تورات) در زبور داود و در کتب انبیاء گذشته و عده دادیم که البته بندگان نیکو کارمن ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد. انبیا، ۱۰۵.

۳- ۳. «... قَدْ أنزَلَ اللّه الیکُمْ ذِکرا رسولاً یتلُوا عَلَیْکُم آیاتِ اللّه مُبَیناتِ...» ... خداوند آنکه مایه ی تذکر شما است بر شما نازل کرده، رسولی که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند... طلاق، ۱۰ و ۱۱.

۴- ۴. رجوع شود به کامل الزیارات و نیز کتب روایی در باب حج.

۵- ۵. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۱، ۳۹.

۶- ۶. امام خمینی، آداب الصلوه، ۲۳۹.

۷- ۷. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و در رالکلم، ۵۱۴۴.

۸- ۸. نهج البلاغه، ترجمه دشتی، محمد، خطبه ۲۲۲، ص۴۵۴.

کدورتهای حاصل از توجه به غیر حق می رهاند و آثار معنوی عظیمی بر جای می گذارد.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«اللّهمّ انّ او حشتهم الغربه آنستهم ذکرک».(۱)

پروردگارا اگر غربت آنان را (دوستانت را) به وحشت اندازد یاد تو مونس تنهایی آنان است.

ملاک زندگانی واقعی یا «حیات طیبه» توجه به خداست. همچنانکه رویگردانی دلها نتیجه غفلت از یاد اوست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم میفرمایند:

«بذکر اللّه تحی القلوب و نسیانه موتها».(۲)

با یاد خدا دلها زنده می شود مرگ دلها در فراموشی خداست.

وقتی دل از یاد خدا غفلت می ورزد، رنجور شده و آدمی به بیماری روحی و معنوی گرفتار می شود.

تنها درمان این بیماریهای توان فرسای معنوی، آشنایی با خدا و معطوف کردن دل بسوی درگاه اوست. در احادیث اسلامی از ذکر قلبی بعنوان «شفاء القلوب»(۳) یاد شده است.

در دعای کمیل می خوانیم:

یا من اسمه دواء و ذکره شفاء

ای آنکه درمان دردها، و یادش شفابخش بیماریهاست یاد

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و در رالکم، ۳۲۷۰.

۲- ۲. نهج الفصاحه، به قلم حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، ۱۳۰۴.

۳- ۳. متقی الهندی، کنز العمال، ۱۷۵۱.

خدا، دل را نشاط و توان می بخشد و ضعف و سستی را که اغلب در جریان زندگی روزمره به صورتهای گوناگون پیش می آید، جبران می کند و شخص با کسب شادابی و نشاط روحی، قدرت معنوی بیشتری می یابد.

یاد خدا زندگی را از بن بست بیرون آورده و پنجره ی امید و روشنایی را به روی انسان گشوده و به او شور و نشاط و انگیزه ی فعالیت و کار در زندگی می دهد. چنین انسانی دارای انرژی فوق العاده و همت خستگی ناپذیر شده و از کار و تلاش لذت می برد. او با تلاش و توان بسیار در خدمت به خلق خدامی کوشد و می داند که هر چه بیشتر به دیگران خدمت کند، آخرت او زیباتر خواهد بود. تلاش چنین انسانی نه تنها برای خود بلکه در جهت رفاه آحاد جامعه است. حضرت علی علیه السلام روزها به نخلستان می رفت و به حفر چاه مشغول می شد و وقتی به آب می رسید، در حالی که عرق از سرو رویش جاری بود، آنرا وقف می کرد و در اختیار عموم مردم و به خصوص محرومان قرار می داد.

از سخنان امام علی علیه السلام است که:

«مداومه الذکر، قوّه الارواح».(۱)

مداومت بر یاد خدا موجب قدرت و قوّت دلهاست میزان آرامش قلبی هر کس متناسب با میزان توجه او بخداست. دلهایی که از یاد خدا غافلند، به سان زورقی هستند، که به کوچکترین نسیم به حرکت در می آیند و با اولین موجی که بر می خیزد واژگون

۱- ۱. آمدی، عبد الواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و درر الکلم، ۹۸۳۲.

و غرق می گردند. اما دلهایی که یاد خدا توجه دارند به کشتیهای عظیمی می مانند که خود را به پایگاه محکمی بسته اند و با شدیدترین طوفانها به تلاطم نمی افتند. جا دارد به برخی از آراء و اقوال دانشمندان اسلامی درباره ذکر و حقیقت آن بپردازیم.

حقیقت ذکر

خواجه عبداللّه انصاری درباره حقیقت ذکر، سخن جنیدرا نقل کرده می گوید:

قال الجنید: حقیقه الذکر الفناء بالمذکور عن الذکر.

سپس در ادامه گفتارش بر این نکته تأکید می کند که ذکر حقیقی، ذکر قلبی است: «ذکر نه همه آنست که تو به اختیار خویش از روی تکلف لب جنبانی آن خود تذکر است و تذکرتصنع. ذکر حقیقی آنست که زبان همه دل شود. و دل همه سرّ گردد و سرّعین مشاهدت شود، اصول تفرقت منقطع گردد. کمال جمعیت در عالم معیّت از این مقام پدید آید».(1)

سید قطب می گوید: ذکر الهی ذکر با لب و زبان نیست بلکه ذکر با قلب و روح است، ذکر الهی اگر وجدان را نلرزاند و قلب را به تپش نیاندازد و نفس را زنده نگرداند و همراه با تضرع و تذلل و خشیت نباشد ذکر نیست بلکه بی ادبی در حق خداوند است، ذکر فراخواندن جلال و عظمت الهی و ترس از غضب و عقاب او و امید و پناه بردن به اوست، به گونه ای که گوهر روح را در انسان

۱- ۱. میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار و عده الابرار، ج۵، ۶۸۴.

مصفّا کند و او را به سرچشمه لدنّیش پیوند دهد. سپس آنگاه زبان با قلب به حرکت درآید.(۱)

ایشان در جای دیگر درباره ارتباط ذکر قلبی و لفظی می گوید: یاد خدا، لفظی که بر زبان جاری گردد نیست، حالتی است در دل و شعوری در روح و تأثیری که آدمی را به اطاعت وا می دارد و بر دل او جلوه ای از دیدار خدا می تاباند و با این همه گاهی، لفظی هم بر زبان جاری می شود و گاه نمی شود.(۲)

کتب اخلاقی در بیان ذکر آورده اند:

ذکر عبارت است از یاد خدا کردن، نفع آن در صورتی است که دوامی داشته باشد. یعنی دائم یا اکثر اوقات در یاد خدا باشد و به زبان او را یاد کند با حضور قلب و فراغت دل و توجه تامّ به خداوند تا اینکه فکر او در دل قرار گیرد و انوار عظمت او بر دل بتابد و از اشراقات خورشید جمال او سینه گشاده گردد، این ثمره جمله عبادات و غایت مطلب در همه طاعاتست.(۳)

در معراج السعاده درباره ذکر حقیقی آمده: ذکر حقیقی عبارت است از یاد نمودن خدا در دل و چون زبان هم به موافقت دل حرکت کند، نور علی نور است و اما مجرد ذکر زبان اگر چه هر گاه به قصد قربت و ثواب باشد فایده بسیار برآن مترتب است، اما اثر انس و محبت بدون حضور قلب و یاد خدا در دل حاصل

۱- ۱. سید قطب، فی ظلال القرآن. ج۳، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷.

۲- ۲. همو، ج۱، ۱۴۰.

۳- ۳. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجه البیضاء، ج۱، ۳۸۶.

نمی گردد.(۱)

علامت ذکر: «ذکر همان وسیله ارتباط است و علامت آن غفلت و فراموشی از غیر خداست، پس کسیکه قلب وزبانش به ذکرخدای تعالی مشغول شد، ازاشتغال به غیر آن دوری می کندو از هواهای نفسانیش غافل می شود.(۲)

یاد خدا، روح و فلسفه همه عبادات است.

حقیقت عبادت حرکت روح انسان به سوی خداست و تنها ظاهر اعمال بدنی در صورتیکه عاری از توجه قلب باشد، عبادت حقیقی محسوب نمی گردد و فاقد ارزشهای واقعی می باشد.(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در این باره می فرمایند:

«انما فرضت الصلوه و امر بالحج و الطواف و اشعرت المناسک لاقامه ذکر اللّه؛ فاذا لم یکن فی قلبک للمذکور الذی هو المقصود و المبتغی عظمه و لاهیبه ما قیمه ذکرک».(۴)

منظور از وجوب نماز و حج و طواف و دیگر مناسک، به پا داشتن ذکر و یاد خداست.

پس وقتی قلب تو از هیبت و عظمت خدا که مقصود و مطلوب اصلی از عبادت است خالی شد در این صورت تنها ذکر زبانی چه ارزشی خواهد داشت.

۱- ۱. نراقی، احمد، جامع السعادات، ج۳، ۴۴۶.

۲- ۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن، ج۳، ۳۲۱.

۳- ۳. ضیاء آبادی، سید محمد رضا، حج برنامه کامل، ۸۰.

۴- ۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، نامه ۴۷، فراز ۵، ۵۵۸.

نتیجه نماز، یاد خداست. از بین عبادات و طاعات هیچیک به مرتبه نماز نمی رسد و اهمیت آن به اندازه ای است که حضرت علی علیه السلام در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان لحظه ای پیش از آنکه جان به جان آفرین تسلیم کند، ضمن وصیت تاریخی خود به فرزندان گرامیش امام حسن و حسین علیهماالسلام می فرماید:

«اللّه اللّه فی الصلاه فانها عمود دینکم».(۱)

خدا را خدارا که برپاداشتن نماز را از یاد نبرید، زیرا که نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شود به سایر اعمال رسیدگی می شود و اگر پذیرفته نشودو مقبول درگاه حق واقع نگردد، بقیه اعمال نیزمردود است و کان لم یکن تلقی می گردد.

با این وجود خداوندمتعال درخلوت انس و محفل قدس به کلیم خود موسی بن عمران علیه السلام فرمود:

«اننی انا اللّه لا اله الاّ انا فاعبدنی و اقم الصلوه لذکری».(۲)

منم خدای یکتا، هیچ خدایی جز من نیست، پس مرا به یگانگی بپرست و نماز را مخصوصا برای یاد ما بپا دار.

مفسران درباره «اقم الصلوه لذکری» تفاسیر گوناگونی ارائه داده اند که به برخی از آنها اشاره می شود.

سید قطب گوید: اینکه فرموده «اقم الصلوه لذکری» برای اینست که نماز کاملترین صورت عبادات و کاملترین وسیله ذکر است زیرا نماز منحصرا در جهت ذکر و از هر ترکیب به دور است و

۱- ۱. نراقی، محمد مهدی، جامع السعادات، ج۳، ۳۲۲.

۲- ۲. طه، ۱۴.

در نماز است که نفس فقط برای همین هدف آماده می شود و با خدا پیوند می خورد.(۱)

حضرت امام خمینی رحمه الله می فرمایند: خداوند غایت اقامه صلوه را ذکر خود قرار داد.(۲)

شهید مطهری می نویسد: بپاداشتن نماز آنست که حق نماز ادا شود، یعنی بصورت یک پیکر بی روح انجام نگردد، بلکه نمازی باشد که واقعا بنده را متوجه خالق و آفریننده خویش سازد.(۳)

خداوند متعال در بیان آثار نماز می فرماید:

«ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذکر اللّه اکبر».(۴)

همانا نماز است که اهل نماز را از هر کار زشت و منکر باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگتر و برتر از اندیشه خلق است.

ذکری که غایت و نتیجه نماز است، ذکر قلبی است که از همه ی اعمال خیر، قدر و قیمت بیشتری دارد و نیز از همه انحاءعبادتها اثر بیشتری در سرنوشت انسان دارد.

علامه طباطبایی «ولذکر للّه اکبر» را نیز یکی از اثرات نماز می دانند. یعنی عبادت را به جمله ی قبل متصل می دانند و می فرمایند: این اثر از اثرات قبلی که نهی از فحشاء و منکر بوده است مهمتر است زیرا ذکر خدا بزرگترین چیزی است که ممکن

۱- ۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۴، ۲۳۳.

۲- ۲. امام خمینی، آداب الصلوه، ۲۴۴.

۳- ۳. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ۶۷.

۴- ۴. عنکبوت، ۴۵.

است به یک انسان برسد و کلید همه ی خیرات است و نهی از فحشا ءو منکر نسبت به آن فایده ای جزئی است.(۱)

سیـد قطـب در این بـاره می گویـد: چـون ذکر خـدا از هر عبـادت و خشـوعی بالاـتر است به همین دلیـل فرمـود: «و لـذکر اللّه اکبر».(۲)

با توجه به آیات شریفه قرآن، غرض اصلی از نماز، یا د خدا بوسیله قلب و حضور عظمت او در اندیشه انسانی است و این نکته منشأ باز دارندگی نماز از بدیها و زشتیهاست و این مسئله با توجه کامل به سوی خدا و ملاحظه ی جلا ل او و خوف و خشیت و خضوع و خشوع در برابر او، حاصل می شود چنانچه یکی از مفسران درباره ی قول خداوند که می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوه من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر اللّه».(۳)

برای سـعی و دویـدن به سوی نماز، تعبیر جالبی دارد: آن سـعی و دویـدن بر قـدمها نیست، همانا نهی شده که برای نماز نیایند مگر با سکینه وو قار، بلکه سعی به دلها و نیّت و خشوع است.(۴)

روح و فلسفه حج «ذکر اللّه» است

عمل حج با ارکان و اجزایی که دارد یک دوره کامل مسیر

ص: ۲۰۴

۱- ۱. الطباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ج۱۶، ۱۳۶.

۲- ۲. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۵، ۱۷۳۸.

۳- ۳.ای کسانیکه ایمان آورده اید هر گاه شما را برای نماز جمعه بخوانند فی الحال بسوی ذکر خدا بشتابید. جمعه، ۹.

۴- ۴. طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱۰، ۴۰۳.

ابراهیم خلیل علیه السلام در مراحل توحید، ونفی شرک و اخلاص عبودیت او را مجسم می سازد و به همین جهت است که خداوند می فرماید: «در میان مردم حج را اعلام کن تا بسویت بیایند».

چون معنای آمدن مردم بسوی ابراهیم، این است که مردم بسوی خانه ای که او بنا کرده بیایند و آنرا زیارت کنند، و وقتی مشاهده کردند، علاقه مند به آن خانه می شوند، چون خلقت انسان بگونه ای است که منفعت را دوست دارد و حج هم دارای منافع دنیوی مانند: تجارت، سیاست، امارت، تدبیر، و اقسام رسوم و آداب و سنن، و عادات، و انواع تعاون و یاریهای اجتماعی، و غیر آن و منافع اخروی است که همان وجود انواع تقربها بسوی خداست.

تقربهایی که عبودیت آدمی را مجسم می سازد و اثرش در عمل و گفتار آدمی هویدا گردد. و عمل حج با مناسکی که دارد انواع عبادتها و توجه به خدا را شامل و متضمّن است، چون مشتمل است بر ترک تعدادی از لذایذ زندگی، و کارهای دنیایی و کو ششها برای دنیا، و تحمل مشقّتها، و طواف پیرامون خانه او، و نماز و قربانی، و انفاق و روزه، و غیر آن(۱) و در یک کلام، حج آینه ی تمام نمای «ذکر اللّه» است.

امام خمینی درباره ذکر و عبادت حقیقی می فرماید:

آن عبارت است از آن که شخص سالک عبادت را از روی سکونت قلب و اطمینان خاطر به جا آورد، زیرا که عبادت را با

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۱۴، خلاصه ۳۶۸، ۳۶۹.

حال اضطراب قلب و تزلزل به جا آورد، آن عبادت صورت با طنیه ی قلب نگردد.(۱)

در اول امر که زبان قلب گویا نشده سالک راه آخرت، باید آنرا تعلیم دهد و با طمأ نینه و سکونت، ذکر را به آن القاء کند، همین که زبان قلب باز شد ، قلب قبله ی لسان وسایر اعضا شود، باذکر آن همه مملکت وجود انسانی ذاکر گردد.(۲)

مثلاً اگر کسی ذکر شریف لا اله الا اللّه، محمدا رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم را با سکونت قلب و اطمینان دل بگوید و قلب را به این ذکر شریف تعلیم دهد، کم کم زبان قلب گویا شود، وزبان ظاهر تابع زبان قلب شود واول قلب ذاکر گرد د و پس از آن لسان، اما اگر این ذکر شریف را بی سکونت قلب وطمأنینه آن با عجله و اضطراب و اختلال حواس گفت: از آن در قلب اثری حاصل نشود و از حدّ زبان وگوش حیوانی ظاهری به باطن و سمع انسانی نرسد و حقیقت آن در باطن قلب محقق نشود و صورت کمالیه ی قلب نگردد که ممکن الزوال نباشد.

پس اگر اهوال و شدائدی دست دهد، خصوصا مثل اهوال و سکرات موت و شدائد نزع روح انسانی، بکلی آن ذکر را فراموش کند و از صفحه ی دل، آن ذکر شریف محو شود، بلکه اسم حق تعالی و رسول ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم و دین شریف اسلام و کتاب مقدس الهی وائمه هدی علیهم السلام و سایر معارف را که به قلب نرسانده

۱- ۱. امام خمینی، آداب الصلوه، ۹.

۲- ۲. همو، ۱۷.

فراموش کند و در وقت سؤال قبر جوابی نتواند دهد، تلقین را نیز به حال او فایده ای نباشد، زیرا که در خود از حقیقت ربوبیّت و رسالت ودیگر معارف بشری اثری نمی بیند و آنچه به لقلقه لسان گفته بود و در قلب صورت نگرفته بود از خاطرش محو شود و اورا نصیبی از شهادت به ربوبیّت و رسالت و دیگر معارف نخواهد بود.(۱)

و در حدیث است که: «یک طایفه از امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را که وارد جهنم می کنند، از هیبت مالک جهنم اسم پیغمبر را فراموش می کنند، با آنکه در همان حدیث است که آنها اهل ایمان هستند و قلوب آنها و صورتهای آنها از نور ایمان درخشان و متلألی است».(۲)

خلاصه گفتار آن که حقیقت «ذکر» ذکر قلبی است، چنین ذکری است که روح همه ی عبادات عملیّه می باشد و پاداش آن ذکر از سوی خداست. پس اگر انسان در اکثر اوقات به دل متوجه خدای تعالی باشد و به زبا ن بر آن کاری که از طریق شرع رسیده مداومت نماید، انس به حق تعالی پیدا می کند و از انس محبت تولیدمی گردد و از محبت قرب پدید می آید آنوقت مقام بنده به خدا نزدیکتر خواهد شد.(۳)

۱- ۱. همو، ۱۸.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، مرآه العقول، ج ۱۰، ۳۹۲.

۳- ۳. تربتی مقدم محمد آباد، منصوره. پایان نامه، بررسی مفهوم ذکر از دیدگاه وحی، ۱۹.

راههای تحصیل ذکر

سه چیز اساس و پایه تذکر است از آن سه سالک متذکّر می رسد.

۱. اتعاظ از مواعظ.

۲. مستبصر شدن از غیر.

۳. بهره مند شدن از ثمرات فکر.

سالک پندی می شنود متّعظّ می شود، اتفاقی می افتد عبرت می گیرد. فکر می کند از فکر بهره می گیرد این هر سه موجب می شوند که او بیاد حق افتد و به حق برسد.

اتعاظ از مواعظ

سالک وقتی از وعظ واعظ متّعظّ می گردد که بداند واعظ اهل عمل است اگر سالک بعیوب واعظ واقف باشد پند و اندرز واعظ در او اثری نخواهد کرد حافظ می گوید.

«الکلام اذا خرج من القلب دخل فی القلب» کلام وقتی از دل برخاست به دل می نشیند.

علاوه بر اینکه واعظ باید اهل عمل باشد متّعظ هم باید قابل باشد. شنونده اگر به وعد و وعید حق عزّ اسمه معتقد نباشد پند واندرز در او اثری نخواهد کرد او باید معتقد باشد خود را محتاج بوعظ بداند و قابل آن باشد تا متّعظ شود.

استبصار از عبر

عبر جمع عبرت است استبصار از عبر بصیرت یافتن بسبب عبرت است. سالک مراتب بحال دیگران نظر افکنده از گرفتاریها، ناکامیها، انحرافها، سختی ها، غفلتها، پیش آمدها، پند گرفته بحق رو می کند متوجه حال خود می شود. این توجّه از بصیرتی است که از عبرت برای او حاصل شده است بدیهی حصول بصیرت هم منوط به وجود عقل و نور حکمت است آنکه از عقل و حکمت بهره مند است متّعظ شده و پند می پذیرد امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«و من تبیّنت له الحکمه عرف العبره ومن عرف العبره فکانما کان فی الاولین».

«آنکه به حکمت رسید عبرت حاصل کرد و آنکه عبرت حاصل کرد چنان است که گوئی از حال گرفتاران واقف ودر بین آنها است».

از عبرت، سالک ارزش وقت را می داند و می فهمد که چگونه باید عبادت کند عبادت را روی غرض ونظر انجام نمی دهد، خواجه می گوید:

«و انما یستبصر العبره بثلاثه اشیاء بحیوه العقل و معرفه الایام و السلامه من الاغراض».

بهره مند شدن از ثمرات فکر

کلمه ی طیبه که در قرآن به شجره طیبه تشبیه شده «الم تر کیف

ضرب اللّه مثلاً کلمه طیبه کشجره طیبه اصلها ثابت وفرعها فی السماءتوتی اکلها کل حین باذن ربّها».

هر چه هست چیزی است که اصلش ثابت و فرعش تا به آسمان کشیده شده میوه اش دائم هر زمان اراده شود باذن رب حاضر است فکر یا فکرت به کلمه طیّبه تشبیه شود از جهاتی در تشبیه وجه مشابهت موجود است.

فکر چون شجره طیّبه اصلش در خمیر ثابت شاخه و فرعش تا به مقام اعلی و ملکوت اشیاءکشیده شده حدود سیرش و سیع و محل دوران آن نامحدود است.

میوه شجره طیّبه قطعا شیرین، خوش طعم و مطبوع است غذائی است روحانی ثمره فکرت لذیذ، گوارا و دلپذیر است غذائی است روحانی.

آن حصول ووجودش باذن ربّ است این نیز حصول و وجودش باذن رب است، آن متنوع و مختلف بی حد و بی پایان است، این نیز متنوع و مختلف، بی حد و بی پایان است.

آن ممدوح و مستحسن این ممدوح و مستحسن بطوریکه شده یک ساعت فکر برابر شصت سال عبادت.

خواجه به فکر و ثمره فکر اشاره ای ندارد و در آن مورد بحث نمی کند به آنچه سالک را به فکر می کشاند و موجب تفکر او می گردد اشاره ای دارد در حقیقت بیان او در موجبات وجود فکر است او می گوید بهره مند شدن از ثمرات فکر در وقتی که خواب و خورکم علقه وعلاقه منقطع، امل و آرزو تمام، دل بعزلت متمایل

باشد و با قطع علائق زمینه استضائه از آیات شریفه قرآن برای سالک فراهم باشد.(۱)

مراحل ذکر

مرحله اول «ذکر» نام اوست چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«و اذ کر اسم ربک»(۲) مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست بلکه توجه به معنا است چرا که یا د لفظی مقدمه یاد قلبی است و ذکر قلبی روح و جان را صفا می بخشد و نهال معرفت و تقوی را در دل آبیاری می کند مرحله ی دوم یاد آوری ذات پاک او در قلب است چنانچه می فرماید:

«واذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه»(۳) پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خشوع یاد کن.

مرحله سوم رسیدن به مقام مجموعه ی صفات جمال و جلال خدا که در اللّه جمع است، می باشد چنانچه می فرماید: «یا ایها الذین امنوا اذکروا اللّه ذکرا کثیرا»(۴) ای کسانی که ایمان آورده اید خدار ا بسیار یاد کنید. و به این ترتیب این ذکر همچنان ادامه می یابد و مرحله به مرحله تکامل یافته و صاحبان آن را با خود به اوج کمال می رساند.(۵) تا آنجا که می فرماید:

۱- ۱. بینا. محسن، مقامات معنوی، ص۷۷ و۷۴.

۲- ۲. مزمل. ۸.

۳- ۳. اعراف، ۲۰۵.

۴- ۴. احزاب، ۴۱.

۵- ۵. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۳۰، ۱۷۷.

«و تبتل الیه تبتیلاً»(۱)، دل به خدا ببند و از غیر او قطع امید کن و خالصانه به عبادتش برخیز.

مراحل ذکر را به ترتیب دیگری نیز می توان بیان نمود که عبارتند از:

۱. ذکر زبانی.

۲. ذکر قلبی.

۳. درک و جود حق در روح.

۴. استغراق در ذکر بطور دائم.

۵. متحقق شدن انسان به حقیقت اسماء و صفات.

۶. مظهر اسم اعظم پروردگار شدن.

آثار ذکر

۱و۲. خشوع و اطمینان

بحث از این دو اثر از آثار ذکر در بخش اول قسمت مترادفات به تفصیل آمد و در پی مبحث ذکر که از وجل و ترس دلها سخن بمیان خواهد آمد نیز به گونه ای دیگر به این موضوعات خواهیم پرداخت.

۳. اطاعت از حق و دوری از معصیت

امام صادق علیه السلام می فرماید: من کان ذاکرا للّه علی الحقیقه فهو مطیع، و من کان غافلاً منه فهو عاصٍ.

۱- ۱. مزمل، ۸.

هر که بیاد خداست نه به زبان تنها بلکه به دل وزبان و به ظاهر متوجه جناب اوست پس البته او مطیع و منقاد الهی است و از او عصیان صادر نمی شود، چرا که منشأ صدور عصیان غفلت است و غفلت از او منتفی است. هر گاه ثابت شد که هر ذاکر مطیع است پس بحکم عکس نقیض هر عاصی غافل باشد از این جهت فرمود که: هر که از باری تعالی غافل است و به یاد او نیست عاصی است یعنی در شرف عصیان است و محمول باشد به مجاز مشارفه، و می شود که مراد از «طاعت» و عصیان نفس ذکر و غفلت باشد یعنی هر که بیاد خداست مطیع است به آنچه مأمور است که ذکر الهی باشد و هر که از او غافل است عصیان کرده است به آنچه مأمور است، چرا که غفلت از حضرت باری نزد مقربین معصیت است.(۱) و اطاعت نشانه ی هدایت و معصیت نشانه ی ضلالت و گمراهی است.

۴. جلب توجه خدا

درقرآن مجید می خوانیم: «اذکرونی اذکرکم»(۲) خداوند متعال می فرماید: مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

۵. محبت الهی

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: «من اکثر ذکرا للّه أحبه»(۳)

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه ، ۴۳.

۲- ۲. بقره، ۱۵۲.

۳- ۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۹۳، ۱۶۰.

هر کس خدا را بسیار یاد کند محبوب خداوند می شود.

۶. ایمنی از شیطان

امام علی علیه السلام می فرماید: «الذکر دعامه الایمان و عصمه من الشیطان».(۱)

ذکر ستون ایمان و ایمنی از شیطان است. و هم چنین فرمودند:

«ذکر اللّه رأس مال کلّ مؤمن و ربحه السلامه من الشیطان».(۲)

یاد خداوند سرمایه هر مؤمن است و سود آن سالم ماندن از دستبرد شیطان است.

۷. قوت قلب و توانمندی روح

در پرتوقوّت قلب، استمرار حالت مقدس خلوص و فناء فی اللّه صورت می پذیرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمود: «مداومه الذکر قوّه الارواح».(۳)

مداومت در ذکر موجب نیرومندی جانها می گردد.

۸. تقرب

امام هشتم علیه السلام از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: موسی حکیم در مناجات خود اظهار داشت: خدایا با

۱- ۱. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی، غرر الحکم و درر الکلم، ۵۱۷۲.

۲- ۲. همو، ۵۱۷۱.

۳- ۳. همو، ۹۸۳۲.

کدامین بانگ تورا بخوانم (از من دوری)؟ یا بکدام گونه مناجات تو را صدا کنم (به من نزدیکی)؟

نـدا رسـید: یـا موسـی! انـا جلیس من ذکرنی: من هم نشـین کسـی هسـتم که به یـاد من باشـد، موسـی بـار دیگر اظهـار داشت: پروردگارا! گاهی در حالی قرار دارم که سزاوار نیست ذکر تو را بر لب داشته باشم، ندا رسید: اذکر علی کل حال.(۱)

۹. روشن بینی و بصیرت

قران کریم می فرمایـد: «انّ الـذین اتّقوا اذا مسّهم طـائف من الشـیطان تـذکّروا فاذا هم مبصـرون»(۲) پرهیز کـاران هنگامی که گرفتـار وسوسه هـای شـیطان شونـد به یـا د (خـدا و پـاداش و کیفر او) می افتنـد و (در پرتو یاد او راه حق را می بیننـد) بینا می گردند. و در جایی دیگر آیات قران را که از مصادیق ذکر است وسـیله بیداری و بینایی از طرف پروردگار معرفی می کند که به هر انسان آماده ای دید و روشنایی و نور می دهد «هذا بصائر من ربّکم».(۳)

۱۰. شادمانی روحی

امام علی علیه السلام می فرماید: الذکر لذّه المحبین.(۴) ذکر لذت محبین

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ۴۹۶، و نیز: مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، ج۹۳، ص۱۵۳. (با اندکی اختلاف).

۲- ۲. اعراف، ۲۰۱.

۳- ۳. همان، ۲۰۳.

۴- ۴. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی، غرر الحکم و دررالکلم، ۶۷۰.

است و کسیکه به این لذت نایل شود از هر لذتی به غیر یاد او بیزاری جسته و طلب مغفرت می کند، و استغفرک من کلّ لذّه بغیر ذکرک.(۱) و از تو طلب آمرزش می کنم از هر لذّتی که بدون یاد تو باشد.

آفات ذکر

۱. شیطان

یکی از آفات و عوامل باز دارنده از یاد خدا ابلیس است وقرآن کریم درباره ی بعضی از انسانها می فرماید:

«استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر اللّه»(۲) شیطان به آنها مسلط گشت و یاد خدا را از آنان به فراموشی برد. و ما در بخش سوم «آفت شناسی اخبات» به تفصیل در باره شیطان سخن خواهیم گفت.

۲. دنیا پرستی

دنیا پرستی نیز یکی از عوامل بازدارنده از یاد خداست، و بر این اساس است که قرآن در توصیف انسانهای راستین می فرماید:

«رجال لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر اللّه».(۳)

مردانی که سرگرمی تجارت و خرید و فروش (در زندگی) آنان

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۹۴، ۱۵۱.

۲- ۲. مجادله، ۱۹.

۳- ۳. نور، ۳۷.

را نتوانست از خدا، غافل کند. لازم به تذکر است، این مورد را نیز در بخش سوم «آفت شناسی اخبات» با تفصیل بیشتر آورده ایم.

۳. آرزوها

دلبستگی قلبی و امیدهای ناهنجار مایه ی غافل ماند ن از خداست که امیر المؤمنین علیه السلا م هشدار می دهد که:

«واعلموا ان الأمل یسهی العقل و ینسی الذّکر».(۱)

آگاه باشید! که آرزوی (ناستوده) باعث غفلت عقل و فراموشی یاد خداست.

وجل

اشاره

همانگونه که در ابتدای بحث ذکر گفتیم و جل (ترس) دلها یکی از آثار ذکر است که به عنوان یکی از صفات مخبتین در قران کریم نیز بیان شده است، «الذین اذا ذکر اللّه و جلت قلوبهم» که در ادامه به شرح و توضیح آن می پردازیم.

مفهوم لغوی

وجل، به معنای فزع (وحشت) و خوف (ترس)، ماضی آن وجل و مصدر آن وجلاً می باشد و در حدیث است: مارا موعظه ای کرد که از آن دلها ترسید و مضارع آن با واو «توجل» و با یاء «تیجل»

۱- ۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۸۶، ۱۴۴.

نیز آمده(۱) و سیبویه مضارع آنرا به دو صورت با الف «یاجل» و با یاء «ییجل» آورده که در یا جل «واو» به «الف» تبدیل شده بخاطر کراهت واو بـا یاء و در «ییجل» «واو» به خاطر نزدیکی اش با «یاء» تبدیل به «یاء» گردیده و «یاء» مکسور شده به خاطر اشعار به وجل وآن نادر است.(۲)

دیدگاه مفسران

نظر برخی از مفسران درباره ی آیه مذکور از این قرار است:

مراغی در تفسیر خود می نویسد:

آنان هنگامی که خدا را یاد می کنند به خاطر ترس از خشیت او وخوف از عقابش لرزه بر اندامشان می افتد.(۳)

سید قطب می گوید:

به مجرد ذکر اسم خداوند در ضمایر و مشاعر آنان ترس تحریک می شود.(۴)

شیخ طوسی در تبیان آورده است:

یعنی هنگامی که ثواب خداوند بر طاعت و عقاب او بر معاصی را یاد کنند، از عقابش بترسند و از ترک طاعاتش دچار خشیت شوند(۵) صاحب تفسیر صافی در خصوص این آیه

۱- ۱. ازهری، تهذیب اللغه، ج۴، ۳۸۴۱.

۲- ۲. ابن منظور، لسان العرب، ج۶، ۴۰۴.

۳- ۳. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر مراغی، ج۴، ۲۱۳.

۴- ۴. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۴، ۵۳۴.

۵- ۵. شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج۷، ۳۱۵.

می نویسد:

به خاطر تابیدن پرتوجلال خداوند بر قلوب آنان، دلهایشان دچار هیبت شده است(۱)، غالب مفسران(۲) قریب به همین معانی را در ذیل آیه بیان داشته اند که از تکرار آنها پرهیز می شود.

صاحب کتاب شریف بحار الأنوار نیز در ذیل آیه «و بشر المخبتین الذین اذا ذکر اللّه و جلت قلوبهم»(۳) در باب خوف و رجاء و حسن ظن به خداوند متعال آورده است: «مؤمنان کسانی هستند که از خشیت پروردگارشان مشفقند تا آنجا که می فرماید: و آنانکه آنچه وظیفه ی بندگی و ایمانست بجای آورده و دلهایشان از آنروزیکه بخدای خود رجوع می کنند هراسان است»(۴) «آنان دائم از قهر خدا هراسانند».(۵)

«و آنان از خشیت او» یعنی از عظمت ومهابتش «مشفقون» یعنی لرزانند و اصل خشیت خوف و ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است، و بدین خاطر به علماءو دانشمندان اختصاص دارد و اشفاق، خوف و ترس همراه با عنایت و توجه است پس اگر با «مِنْ» متعدی شودمعنای خوف در آن ظاهر تر است و اگر با

ص: ۲۱۹

۱- ۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج۴، ۲۳.

۲- ۲. طبرسی، مجمع البیان، ج۷، ۱۵۱؛ نیز، طبری، جامع البیان، ج۵، ۳۱۷؛ نیز: السید شرف الدین علی الحسینی، تاویل الایات الظاهره، ج۱، ۳۳۷؛ نیز: ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۴۹۳.

۳- ۳. حج، ۳۵ _ ۳۴.

۴- ۴. مؤمنون، ۶۰ _ ۵۶.

۵- ۵. انبیاء، ۲۸.

«علی» متعدی گردد بر عکس.(۱)

ایشان هم چنین ضمن روایتی از حفص از ابی عبداللّه علیه السلام درباره ی فرموده ی خداوند: «والذین یؤتون ما آتوا و قلوبهم و جله أنّهم الی ربّهم راجعون».(۲)

آورده: از امام سؤال شد چه چیزی را به جا آوردند؟ فرمود: به خدا قسم طاعت را با محبت و ولایت به جا آوردند با وجود اینکه در این حال خائفند ولی خوفشان، خوف شک نیست بلکه می ترسند از اینکه در طاعت وولایت ما کوتاهی کرده باشند.(۳)

و نیز آورده: «وقلوبهم وجله» یعنی می ترسند که از آنان پذیرفته نشود، و اینکه بگونه ی دیگر واقع نمی گردد تا به آن مؤخذه شوند.(۴)

کلینی در روضه به اسنادش از أبی بصیر از ابی عبد اللّه علیه السلام روایت کرده که امام درباره ی آیه مذکور فرمود: منظور اشفاق و رجاء آنان است می ترسند از اینکه اعمالشان به آنها باز گردانده شود گر چه خداوند عزّ ذکره را اطاعت نکردند، با این حال امید دارند از آنان پذیرفته شود.(۵)

آیت اللّه محمدی گیلانی و جل قلب را مترادف خشیت دانسته و می نویسد: وجل قلب، یعنی استشعار خوف، هنگام ذکر خدای

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۶۷، ۳۴۰.

۲- ۲. مؤمنون، ۶۰.

۳- ۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج۶۷، ص ۳۴۰.

۴- ۴. همو، ۳۴۱.

۵- ۵. کلینی، محمد، الکافی، ج۸، ۲۲۹.

تعالی که نور عظمت او بر قلبش می تابد و هیبت حضرتش او را فرا می گیرد که معنای خشیت همین است![1]

در سوره انفال نیز خداوند متعال و جل و ترس دلها در اثر ذکر حق را در توصیف مؤمنا ن متذکر شده، می فرماید: «انما المؤمنون الذین اذا ذکر اللّه وجلت قلوبهم...»[2] مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهای آنها به خاطر احساس مسئولیت در پیشگاهش ترسان می گردد.

منشأ وجل و مفهوم اصطلاحی آن

صاحب تفسیر نمونه در معنای وجل و سر چشمه ی آن می نویسد:

«وجل» حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سر چشمه ی آن یکی از این دو چیز است، گاهی به خاطر درک مسئولیتها واحتمال عدم قیام به وظایف لازم در برابر خدامی باشد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است.[3]

وی در توضیح این مطلب می گوید:

گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که براستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی

۱- ۱. محمدی گیلانی، محمد. شرح زیارت امین اللّه، ۱۷۲.

۲- ۲. انفال، ۲.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۷، ۸۶.

آنچنان تحت تأثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد، که احساس یکنوع وحشت در درون قلب خویش می نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او وهمه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سر نزده است، این نوع ترس، بازتاب و عکس العمل در ک عظمت است.

قرآن مجید می گوید: «لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیه اللّه»(۱) اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم ، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می شد. و نیز می خوانیم «انّما یخشی اللّه من عباده العلماء»(۲) تنها بندگان عالم و آگاه از عظمت خدا، ازاو می ترسند.

و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی وخوف، همواره برقرار است، بنابر این اشتباه است، که ما سرچشمه ی خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیتها بدانیم.(۳)

رشید رضا نیز درباره ی سرچشمه ی وجل دو چیز را مطرح می کند، می گوید: گاهی به خاطر ترس از عاقبت مجهول است و گاهی به خاطر درک جلال و مهابت اوست.(۴)

سید قطب در تعریف وجل می نویسد: وجل آن لرزش

۱- ۱. حشر، ۲۱.

۲- ۲. فاطر، ۲۸.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۷، ص۸۷ و۸۶.

۴- ۴. رشید رضا، محمد، المنار، ج۹، ۵۸۹.

وجدانیی است که در هنگام ذکر خدا بر قلب مؤمن عارض می شود، و جلالش او را می پوشاند و دچار ترس می شود و عظمت خداوند در تقصیرات است و گناهانش جلوه گر می شود و به عمل و طاعت فرا می خواند.(۱)

علامه طباطبایی می فرماید: نور ایمان بتدریج در دل تابیده می شود و هم چنان رو به زیادی می گذارد تا به حد تمام رسیده و حقیقتش کامل شود. مرتبه ی اول آن که همان تأثر قلب است عبارتست از وجل و ترس و تکان خوردن دل در هنگام ذکر خدا.(۲)

صاحب مجمع البیان ضمن تأکید بر اینکه وجل تأثّری است قلبی می گوید: وجل ترس است که با شدت اندوه همراه است.(۳)

طرح یک سوال

از مقایسه آیه ۲ سوره انفال با آیه ۲۸ سوره ی رعد این سؤال به ذهن می رسد که خداوند در آیه ۲ سوره انفال ذکر را موجب ترس و لرز قلوب مؤمنین یاد کرده در حالیکه در آیه ۲۸ سوره رعد می فرماید: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه» آنها که به خدا ایمان آورده و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد.

به تعبیر دیگر در یکجا ذکر را موجب ترس و اضطراب و در جای دیگر موجب اطمینان و آرامش قلمداد نموده است که به

۱- ۱. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۳، ۱۴۷۵.

۲- ۲. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۹، ۱۱.

۳- ۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۴، ۷۹۸.

ظاهر با هم نمی سازد.

صاحب مجمع البیان در بیان حل این مشکل و رفع اختلاف میان این دوآیه دو وجه را ذکر کرده است، یکی اینکه مؤمنین هنگامی که عقوبت خداوند و عدل او و وعیدی که بوسیله عقاب، بر گناهان داده است را یاد می کنند از سر تعظیم از خدا بترسند و در حالتیکه نعمت خدا بر بندگانش و احسان و فضل و رحمت او بر آنان و ثوابش بر طاعات را یاد می کنند قلبشان مطمئن شود و نفسشان به عفو خدای تعالی آرام گیرد، چنانچه فرمود: «الا بذکر اللّه تطمئن القلوب».

وجه دیگری که ایشان مطرح می نمایند اینست که از صفات مؤمن است که هر گاه نعمتهای الهی بر او ارزانی شود، در آن می نگرد. و مغفر ت ورحمت عظیم او را می بیند قلبش مطمئن می شود و به خدا حسن ظن پیدا می کند و آنگاه که گناهان بزرگش را که منجر به ترک اوامر الهی و ارتکاب نواهی است یاد کند، قلبش می ترسد و نفسش مضطرب می شود.(۱)

رشید رضا در نقد این نظر که ذکر را مخصوص وعید دانسته می گوید:

هر کس ذکر را مخصوص وعید دانسته است و گمان کرده است که وجل فقط از ترس عذاب است از مفهوم ذکر غفلت کرده است زیرا مراد به ذکر خدا، ذکر عظمت و سلطان و جلال ووعدووعید و محاسبه او و سایر صفات و افعال اوست، چنین کسی طعم

۱- ۱. همو، ج۴، ۷۹۸.

خشیت و ترس از مهابت و مقام کبریایی خدا را نچشیده است و آیه «انما یخشی اللّه من عباده العلماء» را نخوانده است و نمی داند که برخی از بندگان خدا قلبشان خاشع است و با ذکر اسماء الهی در آخرسوره حشر اشک از چشمانشان سرازیر می شود: «لو انزلنا هذا القران علی جبل لرأیته خاشعا متصدعا من خشیه اللّه»(۱) وچنین ترسی هنگام وصف جهنم و ذکر حساب وجزا یافت نمی شود.(۲)

خواجه عبداله انصاری به این مطلب اشاره می کند که هر یک از این دو آیه وصف الحال دو عده است، آیه ی مورد نظر نشان مبتدیان است و آیه «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه» وصف الحال متقیان است، این گونه به توضیح مطلب می پردازد: بنده در بدایت روش خویش پیوسته می گوید و می زارد و می نالد چندان از بیم فراق بگرید که نداء «الاّ تخافوا» بر وی رسد. از بیم فراق به روح وصال باز آید، در آن مقام بیاساید و بنازد و دلش بیارامد، این است که می گوید جل جلاله: «تطمئن قلوبهم بذکر اللّه» و گفته اند در «وجلت قلوبهم» وصف مرید است و «تطمئن قلوبهم» لغت مراد است.(۳)

صاحب تفسیر المیزان در این زمینه می نویسد:

آیه «تطمئن قلوبهم بذکر اللّه» با آیه سوره ی انفال که

۱- ۱. حشر، ۲۱.

۲- ۲. رشید رضا، محمد، المنار، ج۹، ۵۹۰.

۳- ۳. المیبدی، ابولفضل رشید الدین، تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار ، ج۴، ۱۰.

می فرمایـد: «انما المؤمنین الذین اذا ذکراللّه وجلت قلوبهم».(۱) منافات ندارد، زیرا ترسـی که در این آیه آمده ترسی نیست که بـا اطمینـان منافات داشـته باشـد، بلکه حالتی است قلبی که طبعا قبل از آمـدن اطمینان عارض قلب می شود، هم چنانکه آیه ی «اللّه نزّل أحسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشـعرّ منه جلود الذین یخشون ربّهم ثمّ تلین جلو دهم و قلوبهم الی ذکر اللّه ذلک هدی اللّه یهدی به من یشاء».(۲) هم این معنا را افاده می کند(۳) و نظر ما نیز بر همین است.

ایشان در توضیح این مطلب می گوید:

هر نعمتی از ناحیه خـدای سـبحان نازل می شود، واما نقمت و عـذاب و و ناراحتی هر چه که باشد در حقیقت چیزی نیست که از ناحیه او نازل شده باشد، چون امر وجودی نیست، بلکه امری است عدمی، عبارت است از افاضه نکردن خدا و امساک او و از رساندن نعمت و انزال رحمت، هم چنانکه آیه شریفه ی «ما یفتح اللّه الناس من رحمه فلا ممسک لها و ما یمسک فلا مرسل له من بعده».(۴)

هم آنرا افـاده می کنـد. و وقتی مسـلم شـد که هیـچ شـری از نـاحیه خـدا نازل نمی شود، چون ترس همیشه از شـری است که ممکن

۱- ۱. انفال، ۲.

۲- ۲. زمر، ۲۳.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۳، ۴۸۵.

۴- ۴. فاطر، ۲.

است پیش بیایـد، نتیجه می گیریم که حقیقت ترس از خـدا همانـا ترس آدمی از اعمـال زشت خویش است که باعث می شود خداونـد از انزال رحمت و خیر خود امساک و خودداری کنـد، بنابراین هر وقت که دل ادمی بیاد خـدا بیافتد اولین اثری که از خود نشـان می دهـد این است که ملتفت قصورهـا و تقصـیرها و گناهـان خود گشـته، آنچنان متأثر شود که عکس العملش در جوارح، لرزه ی اندام باشد.

دومین اثرش این است که متوجه پروردگـارش می شود که هـدف نهایی فطرت اوست، و درنتیجه خاطرش سـکون یافته و بیاد او دلش آرامش می یابد.(۱)

زمخشـری نیز بر این اعتقاد است که قلب مؤمنین پس ا ز آشفتگی و اضطراب ازترس خدا، باذکر رحمت و مغفرت او آرام می شود، مانند آیه «ثم تلین جلود هم و قلوبهم الی ذکر اللّه».(۲) این آرامش یا با ذکر دلایل و حدانیت خداوند است و یا با قرآن، از آن رو که معجزه ی آشـکاری است که دلها به آن تسـکین می یابـد و به یقین می رسـد.(۳) حضـرت امام خمینی رحمه الله حقیقت خشوع را اینگونه بیـان می فرماینـد: «حقیقت خشوع عبـارت است از خضوع تـام ممزوج بـا حبّ یا خوف وآن حاصـل شود از ادراک عظمت وسطوت و هیبت جمال وجلال».(۴)

ص: ۲۲۷

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۳، ص۴۸۶ و۴۸۵.

۲- ۲. زمر، ۲۳.

۳- ۳. زمخشری، محمود بن عمر، کشاف، ج۲، ۵۲۸.

۴- ۴. امام خمینی، آداب الصلوه، ۱۳.

ایشان در تفصیل این تعریف اجمالی می فرمایند: «پاره ای از قلوب عشقی واز مظاهر جمالند وبه حسب فطرت متوجه به جمال محبوب هستند، و چون در سلوک ادراک ظلّ جمیل یا مشاهده ی اصل جمال کنند، عظمت مختفیّه در سرّ جمال آنها را محو کند و از خود بیخود نماید. پس، هیبت و عظمت و سطوت جمال آنها را فرو گیرد وحالت خشوع د رمقابل جمال محبوب برای آنها دست دهد واز این حالت انس رخ دهد و وحشت واضطراب حاصل از عظمت و سطوت مبدّل به انس و سکینه شود و حالت طمأنینه دست دهد، چنانچه حالت قلب خلیل الرحمن علیه السلام چنین بوده است.

پاره ای از قلوب خوفی و از مظاهر جلالند، آنها همیشه ادراک عظمت و کبریا و جلال کنند و خشوع آنها خوفی باشد.!(۱)

نتیجه گیری

سپس نتیجه گیری می فرمایند که: پس خشوع گاهی ممزوج با حبّ و گاهی ممزوج با خوف و وحشت است، گرچه در هر حبّی وحشتی ودر هر خوفی حبّی است.(۲)

خلاصه سخن آنکه ذکر در دلهای مخبتین در ابتدا ترس و خشیت را موجب می شود و پس از آن در قلوب آنان اطمینان و سکینه را به ارمغان می آورد، به تعبیر دیگر وقتی آنان، صفات

۱- ۱. همو، ۱۴.

۲- ۲. همو، ۱۵.

جلال خداوند را متذکر می شوند حالت وجل واضطراب در دلهایشان ایجاد می گردد و هنگامی که صفات جمال حق تعالی را بیاد می آورند وقار و اطمینان در قلوب ایشان جایگزین می شود.

۲. صبر بر مصائب

اشاره

«و بشر المخبتین... والصابرین علی ما اصابهم».(۱)

و بشارت ده مخبتین را... و شکیبایند بر آنچه (از مصائب و بلاها) به آنها می رسد.

همانطور که قبلاً گفتیم دومین ویژگی ای که قرآن، مخبتین را به آن ستوده، صبر بر مصائب است که از اعمال قلب و اوصاف باطنی آنها محسوب می شود.

ابتدا به معنای صبر از دیدگاه بزرگان اخلاق و عرفان و پس از آن دیدگاه مفسران درباره آیه فوق و آنگاه مباحث دیگری پیرامون صبر از قبیل: ارزش وجایگاه و فضیلت صبر راههای تحصیل صبر، درجات واقسام صبر را مطرح نموده و در پایان به آثار و فواید آن خواهیم پرداخت.

معنای صبر

امام صادق علیه السلام فرمود: «و تفسیر الصبر ما یستمر مذاقه و ما کان

۱- ۱. حج، ۳۵ _ ۳۴.

عن اضطراب لا يسمی صبرا...».[(۱)]

معنی صبر هر چیزی است که تلخ مزه باشد و مقارن اضطراب نباشد، هر چه تلخ باشد و مقارن اضطراب باشد آنرا صبر نمی نامند.

خواجه نصیر الدین طوسی در معنای صبر می نویسد: «صبر، نگاهداری نفس است از بیتابی نزد مکروه».[(۲)]

خواجه عبداللّه انصاری در این زمینه آورده است: «صبر، نگاهداری نفس است از شکایت بر جزع مستور».[(۳)]

شیخ عباس قمی در خلاصه معراج السعاده نوشته است: و ضد جزع صبر است، که مضطرب نگشتن در بلاها و مصائب است، واین صبر در شدائد است.[(۴)]

عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل می گوید: «مراد شیخ که فرماید صبر خودداری از شکایت است، شکایت به مخلوق است، و الاـ شکایت به حق تعالی و اظهار جزع در درگاه قدس او با صبر منافات ندارد، چنانچه حضرت ایوب عرض شکوی به حق نمود: أنّی مسّنی الشیطان بنصب وعذاب. (پروردگارا) شیطان مرا معذب ساخته است. ص، ۴۱. با آنکه حق تعالی او را مدح فرماید:

بقوله: «ءنا وجدناه صابرا نعم العبد إنه اوّاب». ما ایوب را

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۶۳.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن «معروف به خواجه نصیر»، اوصاف الاشراف، ۱۰۸.

۳- ۳. انصاری، خواجه عبداللّه، منازل السایرین، ۳۸.

۴- ۴. قمی، شیخ عباس، خلاصه معراج السعاده، ۲۲۶.

بنده ای حلیم و خویشتندار یافتیم، چه نیکو بنده ای بود، رجوعش دائم به درگاه ما بود.(۱)

و حضرت یعقوب عرض می کند: «إنّما أشکوا و بثی و حزنی الی اللّه» شکایت غم و اندوه خویش به خدا می برم، یوسف، ۸۶. با آنکه او از صابران بود. بلکه ترک شکایت به سوی حق اظهار تجلّد و ظهور به دعوی است.(۲)

دیدگاه مفسران

نظر غالب مفسران درباره آیه «و الصابرین علی ما اصابهم»(۳) بیانگر اینست که منظور از صبر در اینجا، صبر بر مصائب و بلاها است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

طبرسی در مجمع البیان می نویسد: و آنها که در برابر بلاها و مصیبتها و بر طاعت خدا صبر می کنند.(۴)

صاحب تفسیر تبیان در این زمینه آورده است: «والصابرین علی ما اصابهم» یعنی بر آنچه که خداوند مبتلایشان ساخته از بلاهای دنیا از انواع سختیها و بیماریها و گرفتاریها، صبر و شکیبایی می ورزند.(۵)

فیض کاشانی در تفسیر آیه فوق نوشته است: یعنی بر آنچه از

۱- ۱. ص، ۴۴ و ۴۵.

۲- ۲. کاشانی، عبدالرزاق، شرح منازل السایرین، ۸۵.

۳- ۳. حج، ۳۵.

۴- ۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۵، ۲۵۹.

۵- ۵. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج۷، ۳۱۵.

مصائب و سختیها به آنها می رسد شکیبایند.(۱)

سید شرف الدین در تأویل الایات الظاهره بر این اعتقاد است: یعنی بر آنچه از بلاها و سختیها در اطاعت و فرمانبرداری خداوند به آنها می رسد، صابرند.(۲)

مراغی نیز در این خصوص با وی هم نظر است.(۳)

ابن عربی در تفسیر خود در ذیل آیه فوق می نویسد: و صبر و شکیبایی ورزیدند یعنی بر آنچه که بر آنها وارد شد خود را حفظ نمودند.(۴)

اهمیت و ارزش صبر

«یکی از فضایل اخلاقی، صبر و بردباری» است، صبر در کانون زندگی، اثرات مثبت و سازنده و حیاتی دارد و و منشأ استواری بسیاری از فضایل اخلاقی است و عدم توجه به آن پیامدهای ناگواری در بردارد، نه تنها پایبندی به اخلاق، بلکه دین داری و استواری در تعهد دینی، و بلکه همه تکامل، تعالی و پیشرفت در زندگی به وجود این صفت حیات بخش بستگی دارد.

برخی از موارد اهمیت صبر به شرح ذیل می باشد:

۱. صبر رأس ایمان است: امام صادق علیه السلام فرمود:

۱- ۱. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج۴، ۲۳

۲- ۲. علی الحسینی، السید شرف الدین، تأویل الآیات الظاهره، ج۱، ۳۳۷.

۳- ۳. المراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، ج۴، ۲۲ و ۲۳.

۴- ۴. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، ج۱۱، ۴۷۱.

«الصبر رأس الأيمان».(۱) صبر و بردباری (سرمایه حیات) ایمان است.

و بر همین اساس است که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «... فمن لا ـ صبر له لا ـ ایمان له»(۲) کسیکه صبر ندارد، ایمان ندارد.

۲. صبر از پایه های ایمان است: امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «الایمان علی أربع دعائم (شعب) علی الصبر، و الیقین و العدل، و الجهاد».(۳)

ایمان بر چهار پایه استوار است:

صبر، یقین، عدل وجهاد.

۳. برترین عبادت: امام علی علیه السلام فرمود: «أفضل العباده الصبر و الصمت و انتظار الفرج».(۴)

برترین عبادتها، صبر و سکوت و انتظار فرج است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «انتظار الفرج بالصبر عباده».(۵) با شکیبایی منتظر فرج شدن، عبادت است.

۴. نشانه کمال: امام صادق علیه السلام فرمود: «کان علی بن الحسین یقول: انّ المعرفه بکمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا یعینه و قله المراء و حلمه و صبره و حسن خلقه».(۶) امام سجاد علیه السلام همیشه

۱- ۱. کلینی، محمد، کافی، ج۲، ۹۹.

۲- ۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۱۴۳.

۳- ۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۳۱. ص۶۲۸.

۴- ۴. همان، ۱۴۲.

۵- ۵. شبر، عبداللّه، الاخلاق، ۲۳۰.

۶- ۶. ابن بابویه قمی، (صدوق) محمد بن علی، خصال، ج۱، ص ۲۹۰

خاطر نشان می کرد: که نشانه کامل بودن ایمان شخص مسلمان این است که گفتار بی فایده نگوید، و جدل را رها کند و دارای حلم، صبر و اخلاق نیک باشد.

۵. برترین بندگان: از امام رضا علیه السلام سؤال شد، برترین بندگان خدا چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام فرمودند: «الذین اذا أحسنوا استبشروا و اذا اساؤا استغفروا و اذا اعطوا شکروا و اذا ابتلوا صبروا و اذا غضبوا غضّوا».(۱)

بهترین بندگان خدا کسانی هستند که وقتی کار نیک انجام دهند شادند، و هنگامیکه کاری ناشایست انجام دهند (ناراحتند) و استغفار می کنند؛ و آنگاه که به آنان چیزی داده شود، شکر گذارند، و وقتی که گرفتار بلا و سختی شوند صابرند و در هنگام غضب نیز عفو و اغماض را پیشه خود می سازند.

۶. مرکز فرماندهی: امام علی علیه السلام فرمود: «تعلموا الحلم فانّ الحلم خلیل المؤمن و وزیره و العلم دلیله و الرفق اخوه و العقل رفیقه و الصبر امیر جنوده».(۲)

حلم را فرا گیرید، زیرا که حلم دوست انسان است و راهنمای او است، و رفق و مدارا برادر انسان مؤمن، و عقل رفیق اوست، (ولی) صبر و بردباری امیر لشکر و مرکز فرماندهی انسان با ایمان است.

آنچه در باب اهمیت و ارزش صبر در اینجا شایسته ذکر است و

۱- ۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۳۲۸.

۲- ۲. همو، ۱۵۹.

کاملاً با بحث اخبات و مخبتین ارتباط دارد این است که در روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که در فضیلت صبر و بردباری فرمود:

«... و الصبر یدّعیه کل أحد و لا یثبت عنده الا المخبتون...».(۱)

صبر و بردباری را هر کسی ادعا دارد و لی تنها اهل «اخبات» هستند که نزد آن ثابت قدم هستند.

و باز از اهمیت و جایگاه والا و ارزشمند صبر است که خداوند متعال می فرماید در مشکلات و مهمات امور به صبر و صلوه، استقامت جویید «استعینوا بالصبر و الصلوه و إنها لکبیره الا علی الخاشعین».(۲) و باز در جای دیگر می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصّبر و الصلوه ان اللّه مع الصابرین».(۳)

عالی ترین محصول کارگاه آفرینش و نیرومندترین قوای روی زمین، روح و نفس آدمی است که همه عوامل این کارگاه بصورت تکوینی فرمان بردار ازاو می باشند و از کانال صبر، به قدرت نامتناهی متصل است «إن اللّه مع الصابرین» این سلاح ظفر انگیز، عماد پیروزی همه انبیاء بوده است که قرآن کریم نیز از زبان همه انبیاء بر آن صحه می گذارد و می فرماید: «و ما لنا ألّا نتوکّل علی اللّه و قد هدانا سبلنا و لنصبرنّ علی ما آذیتمونا و علی اللّه فلیتوکلّ المتوکلّون».(۴)

ص: ۲۳۵

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۶۲.

۲- ۲. بقره، ۴۵.

۳- ۳. همان، ۱۵۳.

۴- ۴. ابراهیم، ۱۲.

پیامبران به مردم می گفتند: چرا ما بر خدا توکّل نکنیم؟ در صورتی که خدای متعال ما را به راهمان هدایت فرموده است و حتما بر آزارهای شما شکیبا می باشیم و باید اهل توکل و طمأنینه، همیشه بر خدا اعتماد و توکل نمایند.

هدایت نفس به راه خویش، که همان انبساط نور ایمان و استیلاء آن بر قلب است، شجره زاکیه صبر را می رویاند و همه ناهمواریها، هموار می شود و عمر هر اندازه طولانی باشد، در نظر مؤمن مخبت، جزمدت صبر نیست که همه گردنه های صعب العبور سلوک الی اللّه را هموار می کند و تمام عقبات را برای وی «خبت» أرض مطمئن و مستوی می گرداند و حیات برای این مؤمن، هر اندازه هم که محیط اجتماعی پر تشویش و آشوب باشد، جز سلوک در صراط مستقیم نیست، و صبر است که قرآن مجید آنرا ضمن وصایای لقمان به فرزندش این چنین می ستاید:

«و اصبر علی ما اصابک إنّ ذلک من عزم الأمور».(۱)

آری صبر عزیمت نفس است و عزم، تصمیم نفس بر امضای امر مورد نظر خویش است.

و به همین معنا انبیاء علیهم السلام به اولوالعزم توصیف می شوند.

استعانت یعنی یاری خواستن در امور مهمه و مشکلات وچون معین و ناصر حقیقی جز خدای متعال نیست، استعانت از حضرتش در مهمات و شدائد، همان ثبات و استقامت بخشیدن و اتصال در ارتباط به حضرت اوست و همین است صبر و صلوه که

۱- ۱. لقمان، ۱۷.

محکمترین سبب ظفر بر مشکلات است، صبر است که مشکلات کوبنده و عظیم را می کوبد و صغیر و هموارش می کند واز مانع، معین می سازد.(۱) و سلامت دین را تضمین می کند چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«... و السّلامه قد عزّت فی الخلق فی کل عصر خاصه فی هذا الزمان و سبیل وجودها فی إحتمال جفاء الخلق و اذیتهم و الصبر عند الرزایا...».

دین را سلامت داشتن بسیار مشکل است و دین سالم بسیار کمیاب و عزیز الوجود است در هر زمان، بخصوص در این زمان یعنی در زمان خودش و از جمله شروط سلامت دین احتمال جفای خلق است و گوارا کردن اذیت و آزارشان به خود. و یکی دیگر صبر کردن است در مصائب و بلایا مثل امراض بدنی و تنگی معاش و هر چه از دوست به تو رسد راضی باشی و لب به شکوه نگشایی و منافی شکرگزاری به خاطر نگذرانی.(۲) و صبر در صورتی ارزشمند است که با جزع و بی تابی همراه نباشد آنگونه که امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«ینزل الصّبر علی قدر المصیبه و من ضرب یده علی فخذه عند مصیبته حبط عمله (اجره)».(۳) صبر به اندازه مصیبت فرود آید، و آنکه در مصیبت بی تاب بر رانش زند، اجرش نابود می گردد. و از

ص: ۲۳۷

۱- ۱. محمدی گیلانی، محمد، شرح زیارت امین اللّه، ۱۷۳ و ۱۷۴.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، تلخیص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳- ۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، حکمت ۱۴۴، ص۶۵۸.

حضـرت صادق علیه السـلام است که فرمود «... و کلّ نازله خلت أوائلها من الإخبات و الإنابه و التضرع الی اللّه فصاحبها جزوع غیر صابر».[(۱)] یعنی هر گاه مصـیبتی و حادثه ای بر کسـی فرود آیـد و آنکس دراول آن حادثه ملازم صبر و شـکیبایی نشود و انابه و رجوع به حضرت باری عزّ اسمه ننماید هر آینه آنکس از اهل جزع است نه از اهل صبر.

اقسام صبر

۱. صبر در برابر مشکلات و دشواریها

امـام صـادق علیه السـلام در تفسـیر آیه «یـا ایهـا الـذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقواللّه لعلکم تفلحون»[(۲)] فرمود: در امتحانات و دشواریها ثابت قدم و صبور بوده و با رهبران خود در ارتباط باشید.[(۳)]

قرآن کریم صبر در برابر حوادث و مشکلات را از محکمترین کارها قلمداد نموده است آنجا که فرمود:

«إن ذلک من عزم الأمور»[(۴)] امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «... و عوّد نفسک التصبر علی المکروه، و نعم الخلق التصبر.» و مقاومت

ص: ۲۳۸

۱- ۱. منسوب به امام صادق علیه السلام ، مصباح الشریعه، ۶۳.
۲- ۲.ای اهل ایمان در کار دین صـبور باشـید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سـفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید. آل عمران، ۲۰۰.
۳- ۳. طباطبایی محمد حسین، المیزان، ج۴، ۱۳۳.
۴- ۴. این کار از محکمترین کارهاست. لقمان، ۱۷.

در برابر سختیها و ناملایمات را خوی خویشتن ساز که شکیبایی در راه حق خوی نیکی است.(۱) و نیز از خود ایشان است که فرموده:

«حق اللّه فی العسر الرضی و الصبر و حقه فی السیر الحمد و الشکر».(۲)

از حقوق خداوند در سختی و گرفتاری، خشنودی و شکیبایی و در مسیر زندگی سپاسگزاری و قدردانی (نعمتها) است.

۲. صبر در برابر مصائب

امام علی علیه السلام فرمود: «الصبر ثلاثه: الصبر علی المصیبه و الصبر علی الطاعه و الصبر علی المعصیه.(۳) صبر بر سه گونه است: صبر به هنگام مصیبت، و صبر بر سختی و اطاعت و صبر به هنگام معصیت و عدم ارتکاب گناه.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در نامه تسلیت آمیزی به معاذ در مرگ فرزندش می فرماید: «فقد بلغنی جزعک علی ولدک الذی قضی اللّه علیه و إنما کان إبنک من مواهب اللّه الهنیئه و عواریه المستودعه عندک فمتّعک اللّه به الی أجل و قبضه لوقت معلوم، فانّا للّه و انّا إلیه راجعون، لایحبطنّ جزعک أجرک و لو قدمت علی ثواب مصیبتک لعلمت أنّ المصیبه قد قصرت لعظیم ما أعد اللّه علیها من الثواب لأهل التسلیم و الصّبر؛ و اعلم أنّ الجزع لا یردّ میتا

۱- ۱. معادیخواه، عبد المجید، فرهنگ تفصیلی مفاهیم نهج البلاغه، ج۷ ، ۳۵۰۴.
۲- ۲. الحر العالمی، محمد بن حسن، وسایل شیعه، ج۱۱، ۱۷۷.
۳- ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۱۶۷.

و لا یدفع قدرا، فأحسن العزاء و تنجّز الموعود فلا یذهبنّ أسفک علی ما لازم لک و لجمیع الخلق نازل بقدره و السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته».(۱)

به من خبر رسید که تو درباره فرزندت بیتابی می کنی. خداوند تو را بدو بهره مند ساخت تا هنگام مرگ و در موعد مقرر جان او را گرفت. انا للّه و إنا الیه راجعون، مبادا بیتابی تو ثواب تو را ببرد. اگر به ثواب مصیبت خود برسی می دانی مصیبت در برابر آن ثواب بزرگی که خدا برای آن آماده کرده نسبت به اهل تسلیم و صبر بسیار کم و کوتاه است. بدان که بیتابی، مرده را بر نمی گرداند و از مقدر جلو نگیرد، خوشدل باش و وعده مقرر را بپذیر و مبادا افسوس بخوری بر أمریکه به خودت و همه مردم ملازم و چسبیده و در موعد خود نازل می شود و السلام علیک و رحمه اللّه و برکاته.

امام صادق علیه السلام در مراتب بلای پیامبران و اولیای خدا می فرماید: «إنّ فی کتاب علی علیه السلام ، ان أشد الناس بلاء النبیون ثم الوصیون ثم الأمثل فلأمثل و إنّما یتبلی المؤمن علی قدر اعماله الحسنه فمن صحّ دینه و حسن عمله اشتد بلائه و ذلک إن اللّه عزّوجل لم یجعل الدنیا ثوابا لمؤمن و لا عقوبه لکافر و من سخف دینه و ضعف عمله قل بلائه و أنّ البلاء أسرع الی المؤمن المتقی من المطر الی قرار الارض».(۲)

همانا در کتاب علی علیه السلام آمده است: همانا سخت ترین مردم از

۱- ۱. همو، ۵۸.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۶۷، ۲۱۰.

جهت بلاء انبیاء سپس اوصیای ایشان سپس کسانی که نزدیک تر به ایشانند می باشند و همانا خداوند مؤمن را به اندازه اعمال نیکویش مبتلا می کند پس کسیکه دینش صحیح بوده و عملش نیکو باشد بلایش سخت تر است و علتش آن است که خداوند عزوجل دنیا را ثواب برای مؤمن و عقاب برای کافر قرار نداده است و کسی که دین و عملش ضعیف باشد، بلایش کم می شود و همانا بلا سریع تر به مؤمن متقی می رسد از باران به قرار گرفتن بر زمین. و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نقل است که فرمود:... و من لا یصبر علی جفاء الخلق لا یصل إلی رضی اللّه تعالی؛ لأن رضی اللّه تعالی مشوب بجفاء الخلق.(1) هر که صبر نکند بر جفای خلق و اذیت ایشان را به خود گوارا نکند نمی رسد به مرتبه رضای الهی؛ چه رضای او وابسته به تحمل جفای خلق است چنانکه از احوال انبیاء و اولیاء معلوم می شود که هر کدام ایشان از خلق چه کشیده اند زیرا که هر کدام ایشان که قدرش نزد حضرت باری بیشتر بوده است اذیت خلق به او بیشتر بوده که: البلاء للولاء ثم للاوصیاء ثم للامثل فالأمثل یعنی بلایای دنیا اول متوجه است به پیغمبران که بهترین خلقند، و بعد از ایشان به اوصیای ایشان و بعد از اوصیا از برای شیعیان و دوستان ایشان است به تفاوت ضعف و قوت ایمان که هر که تشبهش به ایشان بیشتر است و ایمانش کاملتر، آزار و زحمتش در دنیا بیشتر است و حدیث: البلاء للولاء

ص: 241

1- 1. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، 318.

کاللّهب فی الذّهب نیز مؤید این است.(۱) و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت است که فرمود: از برای اهل مصائب و بلایا درجات عظیمه و مراتب عالیه است در بهشت که به بسیاری طاعت و عبادت به آن درجات نتوان رسید و بسیار باشد که اهل بلایا بعد از مشاهده درجات عالیه خود در آخرت آرزو کنند کاش بدن ایشان را در دنیا به مقراض چیده بودند که تا مستحق زیاده از آن مراتب می شدند.(۲)

۳. صبر در برابر تعهدات دینی

امام باقر علیه السلام فرمود: «اذا کان یوم القیامه نادی مناد أین الصابرون؟ فیقوم فئام من الناس قم ینادی مناد أین المتصبرون؟ فیقوم فئام من الناس قلت جعلت فداک ما الصابرون و ما المتصبرون؟ فقال: الصابرون علی اداء الفرائض و المتصبرون علی ترک المحارم».(۳)

در روز قیامت منادی ندا می دهد که: صبر پیشگان کجایند؟ در این هنگام نیز جمعیتی از جای بر می خیزند، راوی می گوید: به امام علیه السلام عرض کردم، فدایت شوم، صابران و صبر پیشگان چه کسانی هستند؟ امام علیه السلام فرمود: صابران کسانی هستند که در ادای واجبات صبر و استقامت بخرج می دهند ولی صبر پیشگان هنگام

۱- ۱. همو، ۳۱۹.

۲- ۲. همو، ۱۳۱.

۳- ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۲۱۶.

گناه و دست یا زیدن به محرمات، خویشتن داری می کنند.

در روایات اسلامی عالیترین صبر، صبر بر معصیت یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر است که به هنگام فراهم آمدن وسایل عصیان و گناه انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم بپوشد.(۱)

صبر بر وظایف دینی از اموری هست که به اختیار بنده و قدرت اوست مثل طاعت و معصیت: صبر بر طاعت و عبادت از آن را ه دشوار است که طبع آدمی طالب قهر و غلبه و برتریست و بندگی و ذلت بر او مشکل است و با وجود این بعضی را از جهت کسالت راغب نیست و بعضی دیگر از راه بخل بر او گرانست و بعضی بهردو جهت، پس هیچ عبادتی خالی از راه مشقّتی نیست و از این جهت محتاج به صبر است و با وجود این صعوبت توقف دارد بر حالاتی چند که بآن صعوبت و گرانی او بیشتر می شود چه پیش از عمل باید سعی نماید در خالص ساختن نیّت، دور کردن آن از شوایب و ریا در حال اشتغال بعمل و اینکه از یاد خدا غافل نشود و بعد ازآن باید متوجه خود باشد که عجب به او راه نیابد و عمل خود را باطل نگرداند.

صبر از معصیت از آن راه صعوبت دارد که جمیع آنها از چیزهایی است که نفس به آنها خواهش دارد و راغب به آنهاست، از این جهت صبر نمودن به معصیتهائیکه به آنها معتاد شده مشکلتر است و الفت و عادت با خواهش نفس ضم شده، در این

۱- ۱. آیت اللّه مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱، ص۵۱۹ و۵۱۸.

وقت دولشگر از لشگرهای شیطان پشت بیکدیگر می دهند و به این جهت غلبه بر ایشان مشکل می گردد. و هر معصیتی که ارتکاب آن آسانتر است صبر از آن و ترک نمودن آن دشوارتر است.(۱)

امام خمینی ضمن اینکه معنای صبر را از اساتید خود نقل می کند، آن را از مقامات متوسطین محسوب نموده و در این زمینه می نویسد: همانگونه مادامی که نفس مصیبات و بلیّات را مکروه شمارد و آنرا جزع باطنی از آنها باشد، مقام معرفتش ناقص است، وقتی هم که صبر در معاصی و بر طاعات را مکروه شمارد و از آنها دچار جزع باطنی گردد نیز، از نقصان معرفت به اسرار عبادت و صور معاصی و طاعات، می باشد زیرا که اگر کسی حقیقت عبادت را بفهمد و به صور برزخیه آن ایمان داشته باشد و همین طور به صور برزخیه موحشه معاصی مؤمن باشد، صبر در این مقامات برای او معنی ندارد، بلکه مطلب منعکس می شود: اگر برای او خوشی و راحتی پیش آمدکند یا کارش منجر به ترک عبادتی یا فعل معصیتی شود، آنها نزد او مکروه افتدو جزع باطنی او بیشتر باشد از جزع اهل صبر در بلیات و مصیبات. از علی بن طاووس قدس سره ، منقول است که روز اول تکلیف خود را جشن می گرفته و عید محسوب می کرده، برای آنکه خدای تبارک و تعالی او را در آن روز مفتخر فرمود به اذن در فعل طاعات. آیا برای این روح لطیف باید فعل طاعات را صبر در مکروهات کائنه در

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، تلخیص، ص۶۴۷ و۶۴۶.

باطن به شمار آورد؟! ماها کجا هستیم و این بندگان فرمانبر حق کجا. ما باز گمان می کنیم حق تعالی تحمیل به ما فرموده و تکالیف را زحمت و کلفت می دانیم. اگر یکی از ما هم زحمت کشد و در اول وقت فریضه را به جا آورد، می گوید که انسان باید این کار را بکند زودتر خود را راحت کند! همه بدبختیهای ما از جهل و نادانی و نقصان و فقدان ایمان است، در هر حال، بحقیقت صبر (نگهداری نفس از شکایت بر) جزع کامن است و آنچه در باره ائمه هدی، یاانبیاء عظام وارد شده که توصیف شدند به صبر، تواند که صبر بر آلام جسمانیه بوده که به مقتضای طبایع بشریه باعث تأثر است، یا صبر بر فراق محبوب بوده که از مقامات بزرگ محبین است، و پس از این ذکری از آن می شود، والاـ صبربرطاعات ومعاصی وبلیّات غیرآنچه ذکر شد درباره آنها، بلکه شیعیان آنها، معنی ندارد.(۱)

آنچه تا کنون درباره اقسام صبر گفتیم، با توجه به نظر مفسران درباره آیه «والصابرین علی ما اصابهم» بود که در آیه مذکور غالبا صبر را به معنای صبر بر مصائب، دشواریها و تکالیف و وظایف بندگی در نظر گرفته بودند. البته اقسام دیگری نیز برای صبر وجود دارد که به لحاظ گستردگی آنها و نیز از سویی بعلت ارتباط کمتر آن اقسام با بحث ما و نبودن مجال کافی به اختصار به برخی از آنها اشاره می شود.

۱- ۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص ۲۶۱ و ۲۶۰.

۴. صبر در برابر دشمن

امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود: «الا انکم لاقوا العدّو غدا إن شاء اللّه فاطیلوا اللیله القیام و اکثروا تلاوه القرآن واسئلوا اللّه الصبر و النصر».(۱)

پیش از آغاز جنگ صفین امام علی علیه السلام به همراهان و جنگاوران خود خطاب کرد و فرمود: شما إن شاء اللّه فردا با دشمن درگیر خواهید شد، پس امشب را بیشتر در نماز باشید و تلاوت قرآن را بشیتر کنید و از خدا صبر و نصرت بخواهید.

۵. صبر در برابر خواسته های نفسانی

امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «الصبر صبر ان صبر علی ما تکره و صبر علی ما تحب».(۲) صبر و بردباری بر دو گونه است، صبر در برابر ناملایمات و صبر در برابر دلبستگی ها.

۶. صبر در برابر فراز و نشیب های زندگی

امام علی علیه السلام فرمود: «المنیه و لا الدنیه و التقلل و لا التوسل و من لم یعط قاعدا لم یعط قائما و الدهر یومان یوم لک و یوم علیک فاذا کان لک فلا تبطر و اذاکان علیک فاصبر».(۳)

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ۳۵.

۲- ۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ۷۹.

۳- ۳. نهج البلاغه، صبحی صالح، حکمت شماره ۳۹۰.

مرگ سرخ، نه تسلیم پستی و ذلت، با اندک ساختن نه توسل به دامن این و آن، و هرگز بدون شکست و تحمل دشواریها پیروزی بدست نمی آید، و دنیا دو روز است: روزی به نفع تو و روزی بر علیه تو، پس هنگام پیروزی ، مغرور مباش و در روز شکست، صابر باش.

و موارد دیگری از قبیل صبر در برابر دوستان، در برابر اهل منزل، در برابر حق، در برابر حسودان و نیز صبر بر آتش دوزخ، صبر بر فقر، صبر بر انفاق و... .

راههای تحصیل صبر

۱. شناخت ارزش صبر و پی بردن به فواید آن

امام صادق علیه السلام فرمود: «و من عرف قدر الصبر لا یصبر عما منه الصبر».(۱)

هر که قدر و منزلت صبر را شناخت و به فواید آن پی برد هرگز از نزول حادثه جزع نمی کند.

چنانچه خداوند عالم در داستان موسی و خضر علیهماالسلام می فرماید:

«و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا»(۲) یعنی ای موسی بر چیزیکه علم تو آنرا فرا نگرفته است، چگونه صبر توانی کرد.

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۵۰۰.

۲- ۲. کهف، ۶۸.

۲. دنیا مزرعه و گذرگاه آخرت است

توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختیها و مشکلاتش و اینکه این جهان گذرگاهی بیش نیست و عاقبت همه ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما جای دیگر است و توجه به اینکه بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت چه می کردند و می بینیم که آنها با بر زبان آوردن کلمه استرجاع (انا للّه و انا الیه راجعون) وتکرار آن از قرآن مجید الهام گرفته و بگونه ای عمل می کردند که شدت مصیبت آنها را تحت تأثیر قرار نداده و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات بسوی او، این حوادث را هضم کنند(۱)، ما نیز در این موارد به آن بزرگان تأسی نمائیم همانگونه که امام صادق علیه السلام فرمود: انّا نصبر و شیعتنا أصبر منّا قلت: جعلت فداک کیف صار شیعتکم أصبر منکم؟ قال: انّا نصبر علی ما نعلم و شیعتنا یصبرون علی ما لا یعلمون.(۲) ما صبر می کنیم و شیعیان ما از ما صابرترند گفتم فدایت شوم چگونه شیعه شما از شما صابرتر است؟ فرمود: صبر ما با توجه به علم (الهی) است و شیعیان ما بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

۳. یاد مرگ

در حدیث آمده است: اکثروا ذکر الموت و یوم خروجکم من

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱، ۵۳۱. (با اندکی تصرف).

۲- ۲. طبرسی، فضل بن حسن، مشکاه الانوار، ۱۷۹.

القبور و قیامکم بین یدی اللّه عزوجل تهون علیکم المصائب.(۱)

همیشه یه یاد مرگ، برخاستن از قبر، و حضور در پیشگاه خدا در قیامت باشید تا مصیبتها بر شما آسان نماید.

۴. یقین

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در سؤال و تقاضای خود از خداوند، می فرماید: «أسألک من الیقین ما یهون به علی مصائب الدنیا».(۲) خدایا از تو درخواست و تقاضای یقین دارم، آنچه بدان گرفتاریها و مصائب دنیا بر من آسان گردد.

۵. توجه به مصیبت الهی

امام صادق علیه السلام فرمود: «لاتعدن مصیبه اعطیت علیها و استوجبت علیها من اللّه ثوابا بمصیبه، انّما المصیبه ان یحرم صاحبها اجرها و ثوابها اذا لم یصبر عند نزولها».(۳) مصیبت به حساب نیاور آنچه را که بخاطر آن مورد موهبت الهی قرار گرفتی و مستوجب ثواب خداوند گردیدی مصیبت آن است که صاحبش از اجر و ثواب آن محروم شود هر گاه بهنگام نزول آن شکیبایی نورزد.

۱- ۱. الحر العاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعه، ج۱۱، ۶.

۲- ۲. شبر، عبد اللّه، الأخلاق، ۲۲۹.

۳- ۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۳۰۵.

۶. امتحان الهی

توجه به این حقیقت که دشواریها گاهی به منظور امتحان از طرف خدا صورت می پذیرد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «قد عجز من لم یعدّ لکل بلاء صبرا و لکل نعمه شکرا و لکل عسر یسرا اصبر نفسک عند کل بلیه و رزیه فی ولد أو فی مال فانّ اللّه انما یقبض عاریته و هبته لیبلو شکرک و صبرک».(۱)

کسیکه در برابر بلاها آماده صبر نباشد، و نیز کسیکه در برابر نعمتها شاکر نباشد و آن هنگام که در هنگام گرفتاریها به پایان آن نیاندیشد، عاجز است. پس هنگامیکه برای اولاد یا اموال تو پیشامد ناگواری رخ داد صبر را پیشه خود کن، زیرا خداوند عاریه ها را پس می گیرد تا درجه شکر گزاری و صبر آدمی را بیازماید.

آثار و فواید صبر

اشاره

صبر در کانون زندگی اثرات مثبت و سازنده و حیاتی دارد و منشأ استواری بسیاری از فضایل اخلاقی است و عدم توجه به آن پیامدهای ناگواری را در بر دارد نه تنها پایبندی به اخلاق، بلکه دینداری و استواری در تعهد دینی و بلکه همه تکامل، تعالی و پیشرفت در زندگی به وجود این صفت حیات بخش بستگی دارد

۱- ۱. همو، ۲۶۵.

و ما برخی از آن نتایج و آثار را به اختصار می آوریم.

۱. تربیت نفس

بـدانکه از برای صبر نتایـج بسـیار است، که از جمله آنها ارتیاض و تربیت نفس است اگر انسان مدتی در پیشامدهای ناگوار و بليّات روزگار و در مشـقت عبادات و مناسک و تلخی ترک لذات نفسانیه، بواسـطه فرمان حضرت ولی نعم، صبر کند و تحمل مشاقّ را گر چه سـخت و ناگوار باشـد بنمایـد، کم کم نفس عادت می کند و مرتاض می شود و از چموشـی بیرون می آید و سختی تحمل مشاقّ بر آن آسان می شود، و از برای نفس ملکه راسـخه نوریه پیدا می شود که به واسـطه آن از مقام صبر ترقی می کند و به مقامات عالیه دیگر نایل می شود.(۱) بلکه صبر در معاصی منشأ تقوای نفس شود، و صبر در طاعات منشأ انس به حق گردد، و صبر در بليّات منشأ رضا به قضای الهی شود. و اینها از مقامات بزرگ اهل ایمان، بلکه اهل عرفان است.(۲)

۲. تقویت ایمان

امام علی علیه السـلام فرمود: «فما نزداد علی کل مصـیبه و شدّه الا ایمانا و مضـیّا علی الحق و تسـلیما للأمر و صبرا علی مضـض الجراح».(۳)

ص: ۲۵۱

۱- ۱. امام خمینی، چهل حدیث، ص۲۶۲ و ۲۶۱.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. نهج البلاغه، محمد دشتی، خطبه ۱۲۲، ص۲۳۲.

اما از وارد شدن هر مصیبت و شدتی جز بر ایمان خود نمی افزودیم، و بیشتر در پیمودن راه حق، و تسلیم بودن برابر اوامر الهی، و شکیبایی بر درد جراحتهای سوزان، مصمم می شدیم.

۳. تقویم عزم و اراده

صبر بلاها را بر انسان آسان می کند و عزم و اراده را تقویت نموده و مملکت روح را استقلال می بخشد و جزع و بی تابی را از انسان دور و اضطراب و... که از ضعف نفس است را مانع می شود چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی می گوید: صبر جلوگیری کند باطن را از بیتابی، و زبان را از شکایت، و اعضاء را از کارهای خلاف عادت.(۱)

۴. رضایت خداوند

نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «... و من لا یصبر علی جفاء الخلق لا یصل الی رضی اللّه تعالی؛ لأنّ رضی اللّه تعالی مشوب بجفاء الخلق».

هر که صبر نکند بر جفای خلق و اذیت ایشان را به خود گوارا نکند نمی رسد به مرتبه رضای الهی، چه رضای او وابسته به تحمل جفای خلق است.(۲)

۱- ۱. طوسی (خواجه نصیر)، محمد بن حسن، اوصاف الاشراف، ۱۰۷.

۲- ۲. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۳۱۹.

۵. همراهی و محبت خداوند

خداونـد متعـال از جهت احـاطه وجودی همراه و معیت وجودی با تمام موجودات دارد چنانچه می فرمایـد: «إلا انّه بکل شـی ء محیط»(۱) آگـاه باشـید که خداونـد بر هرچیزی احاطه دارد و نیز «و هو معکم اینما کنتم».(۲) او با شـماست هر جا بوده باشید. لکن یـک همراهی خـاص با بعضـی از انسانها دارد که آن مزیتی را برای ایشان ایجاد می کنـد و آن یا به معنای کمک کردن خداوند ایشان را می باشد و یا به معنای برطرف کردن موانع درک نسبت به خداوند متعال است از قلب ایشان، که با بر طرف شدن آن موانع، احاطه و معیت خداوند را به اندازه ظرفیت وجودی خویش درک می کنندو شاید معنای محبت خداوند نسبت به ایشان نیز همین معنی باشـد که بیان شـد، از این جهت می فرمایـد: «و اصبروا ان اللّه مع الصابرین».(۳) و صبر پیشه کنید زیرا خداوند با صابران است و نیز:

«و اللّه یحب الصابرین».(۴) و خداوند صابران را دوست دارد.(۵)

۱- ۱. فصلت، ۵۴.

۲- ۲. حدید، ۴.

۳- ۳. انفال، ۴۶.

۴- ۴. آل عمران، ۱۴۶.

۵- ۵. تحریری، محمود، سیمای مخبتین، ۱۷۳ _ ۱۷۴.

۶. پیروزی

خداونـد متعال پیامبر را در تحریض مؤمنین به قتال وجنگ با دشـمنان مخاطب قرار داده می فرماید: «... إن یکن منکم عشـرون صابرون یغلبوا مائتین...».(۱)

اگر بیست نفر از شما صبور و پایدار باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شد.

امام المتقین علی علیه السلام فرمود: «لا ظفر لاصبر له».(۲)

کسیکه صبر ندارد موفقیت و پیروزی ندارد.

۷. امداد الهی و همراهی ملائکه

مؤمنین در صورتیکه صبر و تقوای الهی پیشه کنند خداوند فرشـتگان خود را به یاری آنان گسـیل می دارد چنانکه در ماجرای جنگ بدر چنین کرد و فرمود:

«بَلی ان تَصْبِرُوا و تَتَّقُوا وَ یأ تُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَهِ الاف مِنَ الملائکهِ مسَوِّمینَ».(۳)

بلی اگر شـما صبر و مقاومت در جهاد پیشه کنید و پیوسـته پرهیز کار باشـید چون کافران برسـر شـما شـتابان و خشمگین بیایند خداوند برای حفظ و نصرت شما پنج هزار فرشته را با پرچمی که

۱- ۱. انفال، ۶۵.

۲- ۲. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و دررالکلم، ۸۴۶.

۳- ۳. آل عمران، ۱۲۵.

نشان مخصوص سپاه اسلام است به مدد شما می فرستد.

۸. احسان کامل خداوند

خداوند بنی اسرائیل را که مردمی ضعیف به شما می رفتند قدرت داده و مشارق و مغارب سرزمین مقدس را به جهت صبر و مقاومتی که در برابر فرعونیان از خودنشان دادند، در اختیار آنان قرار می دهد آنجا که می فرماید:

«و أورثنا القَومَ الذین کانوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأرضِ و مَغارِبَها الّتی بارکنا فیها و تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ الحُسْنی عَلی بنی اسرائیلَ بِما صبروُا...».(۱)

(پس از زوال فرعون) طایفه ای را که فرعونیان ذلیل و ناتوان می داشتند وارث مشرق و مغرب زمین با برکت سرزمین های (مصر و شامات) گردانیدیم، و احسان خدا بر بنی اسرائیل به حد تمام و کمال رسید بپاداش صبری که در مصائب کردند... .

۹. درجات بهشتی

قرآن کریم می فرماید: «و جزاهم بما صبروا جنه و حریرا».(۲)

و پاداش کامل (بر ایثار) شان باغ بهشت و لباس حریر بهشتی لطف فرموده در حدیث است که از برای اهل مصائب و بلایا درجات عظیمه و مراتب عالیه است در بهشت که به بسیاری

۱- ۱. اعراف، ۱۳۷.

۲- ۲. انسان، ۱۲.

طاعت و عبادت به آن درجات نتوان رسید و بسیار باشد که اهل بلایا بعد از مشاهده درجات عالیه خود در آخرت آرزو کنند که کاش بدن ایشان را در دنیا به مقراض چیده بودند که تا مستحق زیاده از آن مراتب می شدند.(۱) و از امام باقر علیه السلام است که فرمود: «إلجنه محفوفه بالمکاره و الصبر، فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنه...»(۲) بهشت با سختیها و مشکلات در آمیخته است کسیکه بر گرفتاریها و مصائب دنیا شکیبایی بورزد وارد بهشت خواهد شد. و امام صادق علیه السلام فرمود: «من ابتلی من المؤمنین ببلاء فصبر علیه کان له مثل أجر ألف شهید».(۳) هر کس از مؤمنین به بلایی مبتلا گردد و بر آن صبر کند برای او همانند اجر هزار شهید است.

۱۰. اخبات

آنچه در اینجا شایسته ذکر است اینکه اخبات از آثار صبر است چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود:

«... و الصبر يدّعيه كل أحد و لا يبين (عند احد) الا المخبتين...»(۴) صبر را هر کسی ادعا می کند و آن جز نزد مخبتین ظاهر و آشکار نمی شود و نیز فرمود: «... و کل نازله خلت اوائلها

ص: ۲۵۶

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، باب دعا، ص۱۳۱.

۲- ۲. شبر، عبد اللّه، الأخلاق، ۲۲۷.

۳- ۳. همو، ۲۲۶.

۴- ۴. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسایل، ج۲، ۴۲۷.

عن الإخبات و الإنابه و التضرع الی اللّه عزوجل فصاحبها، جزوع غیر صابر». و هر مصیبتی و مشکلی که وارد شود و ابتدای آن از اخبات و انابه و تضرع بسوی خداوند عزوجل خالی باشد صاحب آن جزوع و بی تاب است و صابر نیست.

۳. اقامه نماز

اشاره

سومین خصوصیتی که قرآن کریم مخبتین را به آن ستوده است اقامه نماز است «و بشر المخبتین... و المقیمی الصلوه»(۱) وبشارت ده مخبتین را. .. آنان نماز را آنگونه که شایسته و بایسته است بر پا دارند.

ما ابتدا نظر برخی مفسران و اندیشمندان را پیرامون آیه مورد بحث، آورده و پس از آن به مباحثی درباره نماز از قبیل: اهمیت و ارزش، اقامه و آثار و فواید آن می پردازیم.

دیدگاه مفسران

غالب مفسران(۲) در این آیه به اقامه نماز در اوقات آن با رعایت

۱- ۱. حج، ۳۵ _ ۳۴.

۲- ۲. علی الحسینی، سید شرف الدین، تأویل الآیات الظاهره، ج۱، ۳۳۷. ، نیز: مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، ج۴، ۲۳. نیز: میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الأسرار و عده الأبرار، ج۶، ۳۶۸.؛ نیز: ابن عربی، محی الدین، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج۳، ۱۶۹.

حدود و آداب مخصوص، قائل هستند برخی(۱) دیگر اقامه نماز را ادا نمودن حق نماز و مداومت بر آن تفسیر کرده اند. طبری در ذیل آیه کلمه «مفروضه» یعنی نماز واجب را یاد آور می شود.(۲) ابن ابی حاتم به نکته ظریفی در این باره اشاره کرده و می نویسد: یعنی نماز را بگونه ای بر پا می دارند که خداوند خود مأموریت حفاظت از ایشان را بعهده می گیرد و با میل و رغبت این کار را انجام می دهد.(۳) سید قطب نیز آیه را اینگونه تفسیر می کند «و المقیمی الصلوه» یعنی آنان خدا را بگونه ای عبادت می کنند که حق پرستش او را بجا می آورند.(۴) وی هم چنین در ذیل آیه که هدف از اقامه نماز را یاد و ذکر خدا معرفی می کند، می نویسد: اینکه فرمود: «اقم الصلوه لذکری» برای این است که نماز کاملترین صورت عبادات و کاملترین وسیله ذکر است زیرا نماز منحصرا در جهت ذکر و از هر ترکیب به دور است و در نماز است که نفس فقط برای همین هدف آماده می شود و با خدا پیوند می خورد.(۵)

صاحب تفسیر المیزان مراد از اقامه نماز را همه اعمال صالحه می داند که خداوند متعال بندگان را در زندگی دنیویشان بدان

۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۷، ۱۵۱. نیز: فیض کاشانی ، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج۵، ۱۴۱، مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۶۶، ۳۵۹ و ج۶۷، ۳۴۱.

۲- ۲. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج۵، ۳۱۷.

۳- ۳. ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۴۹۳.

۴- ۴. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج۵، ۶۰۰.

۵- ۵. همو، ج۴، ۲۳۳۱.

مأمور کرده است. اقامه نماز وظایف عبودیت را برای خدای سبحان ممثل می کند.(۱) وی هم چنین در جای دیگر می نویسد: وقتی که ایمان به حد کاملش در دل مستقر گردید قهرا انسان بسوی عبودیت معطوف گشته و پروردگار خود را به خلوص و خضوع عبادت می کند و این عبادت همان نماز است.(۲) صاحب تفسیر نمونه قدر خصوص اقامه نماز می نویسد: تعبیر به اقامه نماز (بجای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار هم چنان و در همه جا برپا باشد.(۳)

استاد شهید مطهری می نویسد: بپا داشتن نماز آن است که حق نماز ادا شود، یعنی نماز بصورت یک پیکر بی روح انجام نگردد، بلکه نمازی باشد که واقعا بنده را متوجه خالق و آفریننده خویش سازد.(۴)

اهمیت نماز

از آنجا که نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با او است. به همین دلیل از همه عبادات برتر و بالاتر است و در هر شرایطی واجب می باشد لذا امیر المؤمنین علی علیه السلام همواره یارانش را به آن

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۱۵، ۱۲۸.

۲- ۲. همو، ج۹، ۱۱.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۷، ۸۸.

۴- ۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ۶۷.

سفارش می کرد از جمله در آستانه یکی از جنگها فرمود: «تعاهدوا أمر الصلاه، و حافظوا علیها، و استکثروا منها، و تقربوا بها. فانها «کانت علی المؤمنین کتابا موقوتا»(۱) الا تسمعون الی جواب أهل النار حین سئلوا: «ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین»(۲)و(۳) مردم! (خواندن و اقامه) نماز را بر عهده گیرید و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید، و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید. «نماز دستوری است که در وقتهای خاص بر مؤمنان واجب گردیده است» آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرا نمی دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند: چه چیز شما را به دوزخ کشانده است؟ گفتند: «ما از نمازگزاران نبودیم!»

همانگونه که گفتیم از بین طاعات و عبادات هیچیک به مرتبه نماز نمی رسد و اهمیت آن به اندازه ای است که مولای متقیان در شب بیست و یکم ماه رمضان، لحظه ای پیش از آنکه جان به جان آفرین تسلیم کند، ضمن وصیت تاریخی خود به فرزندان گرامیش امام حسن و امام حسین علیهماالسلام می فرماید: «... اللّه اللّه فی الصلاه، فانها عمود دینکم»(۴) خدا را خدا را که برپاداشتن نماز را از یاد نبرید، زیرا که نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شود به سایر اعمال رسیدگی می شود و اگر پذیرفته نشود و مقبول درگاه الهی

ص: ۲۶۰

۱- ۱. نساء ۱۰۳.

۲- ۲. مدثر، ۴۲

۳- ۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۹، ص۴۱۸.

۴- ۴. همان، نامه ۴۷، ص۵۵۸.

واقع نگردد، بقیه اعمال نیز رد شده و مورد قبول و پذیرش واقع نمی شوند. و از آن حضرت است که درباره ارزش نماز فرمود: «الصلاه قربان کل تقی» نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست.(۱)

اقامه نماز

اقامه نماز از برنامه های اولوالألباب است.

خداوند متعال در سوره رعد آیه ۲۲ اقامه نماز را بعنوان ششمین برنامه اولولالباب عنوان نموده و می فرماید: «و اقاموا الصلوه» آنها نماز را برپا می دارند. گر چه اقامه نماز یکی از مصادیق وفاء بعهد اللّه؛ و حتی مصداق زنده ای برای حفظ پیوند الهی و از یک نظر از مصادیق صبر و استقامت است، ولی از آنجا که این مفاهیم کلی پاره ای از مصداقهای بسیار مهم دارد که در سرنوشت انسان فوق العاده مؤثر است، در این جمله و جمله های بعد روی آنها انگشت گذارده شده.(۲)

چه چیز مهم تر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز برخیزد و بیاد عظمت او و مسئولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار وزنگار گناه را از دل و جان بشوید، و با پیوستن قطره وجود خود به اقیانوس بیکران هستی حق، مایه بگیرد، آری نماز همه این

۱- ۱. همان، حکمت ۱۳۶، ص۶۵۹.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۰، ۱۸۹.

برکات و آثار را دارد.(۱)

اقامه نماز از اوصاف نیکوکاران است.

در سوره لقمان آیه ۴ اقامه نماز از اوصاف محسنین بر شمرده شده است.

«الذین یقیمون الصلوه» آنها کسانی هستند که نماز را برپا می دارند.

پیوند آنها با خالق از طریق نماز صورت می گیرد.

همانگونه که قبلاً ذکر کردیم برخی از مفسران اقامه نماز را به محافظت بر آن تفسیر کرده اند، خداوند متعال در سوره معارج آیه ۳۴ در وصف مؤمنان می فرماید «و الذین هم علی صلاتهم یحافظون» کسانی که نماز خود را محافظت می کنند، حفظ آداب و شرایط و ارکان و خصوصیات نماز آدابی است که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می کند، و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می نماید، و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می برد.(۲)

هم چنین از جمله معانی ای که مفسران برای اقامه نماز مطرح نموده بودند مداومت بر نماز است قرآن کریم در این زمینه می فرماید: «الذین هم علی صلاتهم دائمون»(۳) مؤمنان راستین کسانی هستند که نمازهای خود را تداوم می بخشند.

۱- ۱. همو.

۲- ۲. همو، ج۲۵، ۲۹.

۳- ۳. معارج، ۲۳.

این نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تأمین می گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، نمازی که روح وجان انسان را پرورش می دهد، و او را همواره به یاد خدا می اندازد، و این توجه مستمر مانع از غفلت وغرور، و فرو رفتن دریای شهوات، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود. بدیهی است منظور از مداومت برنماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است که در اوقات معین نماز را انجام می دهند.(۱)

اصولاً هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته باشد، گر چه کم باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «و ان أحبّ الاعمال الی اللّه عزوجل أدومها و إن قلَّ».(۲) محبوبترین کارها نزد خدا با دوام ترین آنهاست. گر چه اندک باشد.

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر علیه السلام است که فرمود: منظور این است هر گاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد.(۳) در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود: آیه «الذین هم علی صلاتهم دائمون» اشاره به نافله است و آیه «والذین هم علی صلاتهم یحفاظون» ناظر به نماز فریضه می باشد.(۴)

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۵، ۳۰.

۲- ۲. سید مرتضی، علی بن حسین بن موسی، امالی، ج۱، ۴۱.

۳- ۳. حویزی، عبدعلی، تفسیرنور الثقلین، ج۵، ۴۱۵.

۴- ۴. همو، ۴۱۶.

خداوند متعال هم چنین خشوع در نماز را از صفات برجسته مؤمین برشمرده و می فرماید:

«قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون»(۱) مؤمنان رستگار شدند، آنها که در نمازشان خشوع دارند. آنچه در نماز از اهمیت ویژه ای برخوردار است خشوع در نماز است لازم به ذکر است که بحث از خشوع و خشوع در نماز در بخش اول فصل مترادفات، در قسمت خشوع به تفصیل آمد که از تکرار آن خودداری می شود.

اهمیت اقامه ی نماز

در آیات متعددی از قرآن کریم، اولین چیزی که به اهل ایمان توصیه شده، اقامه ی نماز است.

«قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلاه...».(۲)

به بندگان من که ایمان آورده اند بگو اقامه ی نماز کنند... .

«و ما امروا الا لیعبد وااللّه مخلصین له الدین حنفاء و یقمیوا الصلاه...».(۳)

و امر نشدند مگر براینکه خدا را به اخلاص کامل در دین حق پرستش کنند و از غیر دین حق روی بگردانند و نماز بپا دارند... .

و در جای دیگر اقامه ی نماز را از نشانه های ایمان و دوری از

۱- ۱. مؤمنون، ۱ و ۲.

۲- ۲. ابراهیم، ۳۱.

۳- ۳. بینه، ۵.

شرک معرفی کرده و فاسقان از مشرکین را در صورت توبه و اقامه ی نماز برادران دینی مؤمنان بر شمرده است.

«فان تابوا و أقاموا الصلاه و آتوا الزاکاه فاخوانکم فی الدین...».(۱)

اگر (مشرکین) توبه کرده و نماز بپاداشتند و زکات مال دادند در اینصورت برادر دینی شمایند (و در همه ی امور اسلام با شما یکسانند)... .

و از مواردی که بر اهمیت این مسئله اشاره دارد اینست که ابراهیم علیه السلام بعد از ساختن کعبه و ساخته شدن شهر مکه و آبادی آن غرض خود از اسکان اسماعیل و مادرش در نقطه ای غیر قابل کشت و خالی از امتعه ی زندگی یعنی آب گوارا و روییدنیهای سبز و خرم و درختان زیبا و هوای معتدل و خالی از مردم را اقامه ی نماز بیان می کند تا ذریه اش در عبادت خدا خالص باشند و امور دنیوی دلهایشان را مشغول نسازد(۲) چنانچه می فرماید:

«ربّنا انّی أسْکَنْتُ مِن ذرّیتی بوادٍ غیر ذی زرعٍ عندبیتک المحرَّم ربّنا لیقیموا الصلاه...».(۳)

و اصرار و تأکید حضرت تا خداوند او و برخی از فرزندانش را از زمره ی اقامه کنندگان نماز قرار دهد از نکات قابل تأمل دراین

۱- ۱. توبه ۱۱.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۲، ص۱۱۲ و۱۱۱. (با اندکی تصرف).

۳- ۳. پروردگارا من ذریه و فرزندان خود را به وادی بی کشت و زرعی نزد بیت الحرام تو برای بپا داشتن نماز مسکن دادم... ابراهیم، ۳۷.

زمینه است.

«رَبِّ اجْعَلْنی مُقیمُ الصَّلوهِ و مِنْ ذُرّیَّتی ربَّنا و تَقَبَّلْ دُعآءِ».(۱)

آثار و فواید نماز

۱. بازدارنده از زشتیها و بدیها

نماز بهترین اعمال است چون نماز از فحشاء و منکر باز می دارد.

«إن الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر»(۲) علامه طباطبایی در ذیل این آیه می نویسد:

مراد از این بـازداری، بـازداری طبیعت نمـاز از فحشـاء و منکر است، البته بازداری آن به نحو اقتضاء است نه علیت تامه، که هر کس نماز خواند، دیگر نتواند گناه کند.

خواهی گفت چطور نماز از فحشاء و منکرات نهی می کنـد؟ در جواب می گویم این عمل مخصوصا که بنـده خدا آنرا در هر روز پنج بار به جا آورد، وهمه عمر ادامه دهد، و مخصوصا اگر آنرا همه روزه در جامعه ای صالح بجا آورد، و افراد آن جامعه نیز مانند او همه روزه بجا آورند، و مثل او نسبت به آن اهتمام بورزند، طبعا با گناهان کبیره سازش ندارد.(۳)

۱- ۱. پروردگارا من و ذرّیّه مرا نمازگزار گردان بار الها دعای ما را اجابت فرما. همان، ۴۰.

۲- ۲. عنکبوت، ۴۵

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۶، ۱۹۸.

ایشان در مرتبه ای بالاتر از ره آوردهای نماز، اضافه می کنـد، آری توجه به خدا از در بندگی آنهم در چنین محیط و از چنین افراد، طبیعتـا بایـد انسـان را از هر معصـیتی کبیره و هر عملی که ذوق دینی آن را شـنیع می دانـد، از قبیـل قتـل نفس، تجاوز به جانها و به مال ایتام، زنا، و لواط، باز بـدارد، بلکه نه تنها از ارتکاب آنها، بلکه حتی از تلقین آن نیز جلوگیری کند. برای اینکه نماز مشـتمل است بر ذکر خـدا، و این ذکر، اولاً ایمان به وحـدانیت خـدای تعالی، و رسالت وجزای روز قیامت را به نمازگزار تلقین می کند، و به او می گوید که خدای خود را با اخلاص در عبادت مخاطب قرار داده و از او اسـتعانت بنما، و در خواست کن که تو را بسوی صراط مستقیم هدایت نموده، و از ضلالت و غضبش به او پناه ببر.

و ثانیا او را وادار می کنـد بر اینکه با روح و بـدن خود متوجه ساحت عظمت و کبریایی خدا شده، پروردگار خود را با حمد و ثنا و تسبیح و تکبیر یاد آورد، و در آخر بر خود وهم مسلکان خود و بر همه بندگان صالح سلام بفرستد.(۱)

وی هم چنین در ادامه می نویسـد: علاوه بر این او را وادار می کنـد به اینکه از حـدث (که نـوعی آلـودگی روحی است) و از خبث یعنی آلودگی به بـدن و جامعه، خود را پاک کند، و نیز از اینکه لباس و مکان نمازش غصبی باشد، بپرهیزد، و رو بسوی خانه پروردگارش بایسـتد، پس اگر انسان مـدتی کوتاه بر نماز خود پایـداری کنـد، و در انجام آن تا حـدی نیت صادق داشـته باشد، این

ص: ۲۶۷

۱- ۱. همو.

ادامه در مدت کوتاه بطور مسلم باعث می شود که ملکه پرهیز از فحشاء و منکر در او پیدا شود، بطوریکه اگر فرضا آدمی شخصی را موکل بر خود کند، که دائما ناظر بر احوالش باشد، و او را آنچنان تربیت کند که این ملکه در او پیدا شود و به زیور ادب عبودیت آراسته گردد، قطعا تربیت او مؤثرتر از تربیت نماز نیست، و به بیش از آنچه که نماز او را دستور می دهد دستور نخواهد داد، و به بیش از آن مقدار که نماز به ریاضیت وادارش می کند وادار نخواهد کرد.(۱)

۲. نیرو بخشیدن به انسان

توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار نیروی تازه ای در انسان ایجاد می کندو او را برای رویارویی با مشکلات نیرو می بخشد.

در کتاب کافی از امام صادق علیه السلام می خوانیم «کان علی علیه السلام اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوه ثم تلا هذه الآیه و استعینوا بالصبر و الصلوه» هنگامیکه مشکل مهمی برای علی علیه السلام پیش می آمد به نماز بر می خاست سپس این آیه را تلاوت می فرمود: «و استعینوا بالصبر و الصلاه».

آری نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات برای او سهل و آسان است و همین احساس سبب می شود که انسان در برابر حوادث نیرومند و خونسرد باشد.(۲)

ص: ۲۶۸

۱- ۱. همو، ۱۹۹.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱، ۲۱۹.

۳. برطرف نمودن غمها و نگرانیها

و نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: «هنگامیکه با غمی از غمهای دنیا روبرو می شوید وضو گرفته، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده «و استعینوا بالصبر و الصلوه».(۱)

امام علی علیه السلام نیز در برطرف نمودن نگرانیها فرمود: ما أهمّنی ذنب اُمهلتُ بعدَه حتی اُصلّی رکعتین و أسأل اللّه العافیه.(۲) آنچه که بین من و خدا نارواست اگرانجام دهم و مهلت دو رکعت نماز داشته باشم که از خدا عافیت طلبم، مرا اندوهگین نخواهد ساخت.

۴. از بین بردن گناهان

در نهج البلاغه آمده است که مولای متقیان علیه السلام فرمود: «و انّها لتحتّ الذنوب حتّ الورق، و تطلقها إطلاق الرّبق، و شبّهها رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم بالحمّه (الجنه) تکون علی باب الرجل، فهو یغتسل منها فی الیوم و اللّیله خمس مرّات».(۳)

همانا نماز گناهان را چونان برگهای پاییزی فرو می ریزد، و غل و زنجیر گناهان را از گردن ها می گشاید، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نماز را

۱- ۱. بقره، ۴۵.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۲۹۹، ص۷۰۲.

۳- ۳. همان، خطبه ۱۹۹، ص۴۱۸.

به چشمه آب گرمی که بر درسرای مردمی جریان داشته باشد، تشبیه کرد، اگر روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرکی و آلودگی در بدن او نماند.

۵. رستگاری و نجات

خداوند متعال می فرماید: «قد أفلح من تزکّی و ذکر اسم ربّه فصلّی».(۱)

مسلما رستگار می شود کسیکه خود را تزکیه کند و نام پروردگارش را بیاد آورد و نماز بخواند.

در این آیات نماز یکی از عوامل فلاح و رستگاری شمرده شده است.

۴. انفاق

اشاره

چهارمین ویژگی ای که خداوند متعال مخبتین را به آن می ستاید، انفاق است «و بشر المخبتین... و مما رزقناهم ینفقون»(۲) و بشارت ده مخبتین را و... از آنچه روزی آنان نمودیم انفاق می کنند.

ابتدا نظر برخی از مفسران و علماء اسلامی را پیرامون آیه مورد بحث تحلیل و بررسی نموده و پس از آن به مباحثی درباره انفاق از

۱- ۱. اعلی، ۱۴ و ۱۵.

۲- ۲. حج، ۳۵ _ ۳۴.

قبیل مفهوم، آداب و شرایط، موارد، آثار و آفات انفاق، و پاداش انفاق کنندگان در پایان خواهیم پرداخت.

دیدگاه مفسران

غالب مفسران، انفاق در این آیه را به معنای عام آن در نظر گرفته اند که خود به ۲ گروه تقسیم می شوند.

گروه اول انفاق را بصورت مطلق بیان نموده، و اشاره ای به مصادیق آن نکرده اند.(۱)

به عنوان مثال کاشانی می گوید منظور انفاق در کارهای خیر است.(۲)

گروه دوم در مورد انفاق پا را از مصادیق مالی فراتر نهاده و به موارد دیگری نظیر علم و... اشاره کرده اند.(۳) مثلاً علامه طباطبایی در این زمینه می نویسد: یعنی بر طرف نمودن نیازهای جامعه و جبران کمبودها که شامل مال، علم و غیر آن می شود.(۴)

برخی نیز آنرا به معنای خاص در نظر گرفته اند که خود سه دسته را شامل می شوند:

۱- ۱. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر مراغی، ج۶، ۱۱۲، نیز: مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۶۶، ۳۵۹. نیز: فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج۵، ۱۴۱.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. ابن عربی، محی الدین، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، ج۳، ۱۰۶۹، نیز: طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۹، ۱۱.

۴- ۴. همو.

دسته اول انفاق را به مسائل مالی منحصر نموده و هر دو وجه آن اعم از واجب و مستحب را ذکر کرده اند.(۱) از باب نمونه طبری می نویسد: انفاق در این آیه شامل زکات واجب نفقه عیال و کسانیکه نفقه آنها بر او واجب است و نیز فی سبیل اللّه می باشد.(۲)

دسته دوم انفاق را به معنای تعلیم علم به دیگران دانسته اند.(۳)

دسته سوم انفاق را در مسائل مالی بطور مطلق بیان داشته اند.(۴) شیخ طوسی که از این زمره محسوب می شود بر این باور است که «و ممّا رزقناهم ینفقون» یعنی از آنچه به طریق حلال کسب می کنند و مالک آن هستند (یعنی رزقشان) در راه رضای خدا انفاق می کنند.(۵)

مفهوم انفاق

برای اینکه به مفهوم گسترده «انفاق» در اسلام پی ببریم به نقل از قرطبی حدیثی از نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می آوریم. پیامبر گرامی

۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۷، ۱۰۵۱، نیز: میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الأسرار و عدّه الأبرار، ج۶، ۳۶۰، نیز علی الحسینی، سید شرف الدین، تأویل الایات الظاهره، ج۱، ۳۳۷. نیز: طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج۵، ۳۱۷.

۲- ۲. همو.

۳- ۳. عیاشی، محمد بن مسعود کوفی، تفسیر عیاشی، ج۱، ۲۵.

۴- ۴. سید قطب، فی ظلال القرآن، ج ۴، ۵۴۳.، نیز: طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج ۷، ۳۱۵.

۵- ۵. همو.

اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«کـل معروف صـدقه، و ما انفق الرجل علی نفسه و اهله کتب له صـدقه، و ما وقی به الرجل عرضه فهو صـدقه، و ما انفق الرجل من نفقه فعلی اللّه خلفها، الا ما کان من نفقه فی بنیان او معصیه».(۱)

هر کار نیکی به هر صورت باشـد صدقه وانفاق در راه خدا محسوب می شود (و به انفاقهای مالی محدود نمی گردد) و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف می کند صدقه نوشته می شود. و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ می کنـد صـدقه محسوب می گردد و آنچه را انسان در راه خـدا انفاق می کند عوض انرا به اوخواهد داد مگر چیزی که هزینه بنا شود مثلاً (خانه خدا) یا در راه معصیت هزینه شود.

با توجه به حـدیث مذکور و آرائی که از مفسـران درباره انفاق در خصوص آیه مورد بحث بیان کردیم به این نتیجه می رسـیم که انفـاق معنا و مفهوم وسـیعی داشـته چرا که می فرمایـد «و مما رزقناهم» یعنی از آنچه روزی آنها نمودیم که این حکایت از تعمیم انفـاق به تمـام مـواهب مـادی و معنوی است که همه آنهـا از جـانب خداونـد متعـال است و به او تعلق دارد، نه از نـاحیه انسـان. پس انفـاق دارای معنـای عـام و کلی است که شامـل مـال، علم، عقـل و دانش و نیروهـای جسـمانی و مقـام و مـوقعیت اجتماعی و سرمایه های انسانی و خلاصه آنچه انسان در اختیار دارد، می باشد.

۱- ۱. قرطبی، محمد بن احمد بن ابی بکر، الجامع لأحکام القرآن، ج۶، ۵۳۸۹.

آداب و شرایط انفاق

اشاره

در مکتب اسلام چنانچه هر یک از اعمال و رفتار دارای آداب و شرایط خاصی است انفاق و حمایت و کمک به دیگران نیز با شرایط و آداب ویژه ای مورد نظر و توجه است و در قرآن کریم سفارشهای ویژه ای در این زمینه شده است. در حقیقت انفاق پسندیده و مورد قبول حق، انفاقی است که با این آداب و شرایط توأم باشد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱. دوری از منت و آزار

در قرآن مجید می خوانیم «الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّه ثم لا یتبعون ما انفقوا منّا و لا أذی لهم أجر هم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون».(۱)

کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده اند، منّت و آزاری روا نمی دارند، پاداش آنان برایشان نزد پروردگارشان (محفوظ) است و بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند.

با توجه به این آیه شخص انفاق کننده نباید با انفاق خود بر شخص مورد انفاق منت بگذارد و سبب آزار و اذیت او شود، زیرا منت گذاشتن ارزش انفاق را از بین می بردو با این توصیف، نه تنها فایده ای از این انفاق به او نمی رسد بلکه ممکن است به علت

۱- ۱. بقره، ۲۶۲.

رنجش مؤمن و کوچک کردن او، گناهکار و عاصی هم محسوب شود. بنابر این یکی از شرایط انفاق این است که با احترام باشد و به شخصیت مقابل لطمه نزند، و گرنه چنین انفاقی در پیشگاه خداوند جایی ندارد.

۲. دوری از ریا

دومین شرط انفاق این است که ریاکارانه و به انگیزه جلب توجه دیگران انجام نشود که البته ترک ریا در همه افعال عبادی و اخلاقی، معتبر است، اما چون در مورد انفاق، ریاکاری و آلودگی نیت، بسیار اتفاق می افتد، قرآن کریم، درباره آن بیشتر هشدار می دهد که مواظب اخلاص نیت خود، بویژه در انفاق های مستحبی باشید و تظاهر و خودنمایی، آفت بزرگی برای کارهای خیر و بویژه انفاق خواهد بود. خداوند متعال می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمنّ و الأذی کالّذی ینفق ماله رئاء الناس و لا یؤمن باللّه و الیوم الآخر»(۱) ای اهل ایمان صدقات خود را با منت گذاشتن و اذیت کردن باطل نکنید مانند کسی که مالش را از روی ریا و نشان دادن به مردم انفاق می کند و به خدا و روز آخرت ایمان ندارد.

۳. حفظ اعتدال و دوری از بخل و گشاده دستی

مخبتین در پرتو تعالیم قرآنی به گونه ای تربیت شده اند که در

۱- ۱. همان، ۲۶۳.

انجـام امور نیک پایدارنـد و از زیانهای افراط و تفریط در امان می باشـند، زیرا همان گونه که بخل و خودداری از بخشـش به نیازمنـدان، روحیه ایثـار و نوع دوسـتی را از بین می برد گشـاده دسـتی و زیـاده روی در بخشـش نیز حسـرت و انـدوه آدمی را بدنبال دارد، همانگونه که خداوند متعال می فرماید:

«و لاتجعل یـدک مغلوله الی عنقک و لاتبسـطها کل البسط فتقعـد ملوما محسورا».(۱) دسـتت را به گردنت نبنـد و به تمامه باز نگذار که سرزنش شده و حسرت زده خواهی نشست (کنایه از اینکه در بخشش افراط و تفریط نکن که پشیمان خواهی شد).

۴. انفاق از بهترین ها

مخبتین، علاوه بر اینکه با انفاق خود حوایـج و نیازمنـدیهای محرومان را مرتفع می سازند به آنان به دیده احترام نگریسـته و از بهترین اموال و دارایی خود یعنی آنچه خود دوست دارند به اشـخاص حاجتمند می بخشـند و بدین صورت پایبندی خویش را به اصول اخلاقی و انسانیت نشان می دهند و محبت وعلاقه واقعی خود را به خداوند آشـکار و ابراز می نمایند وعدم وابستگی به دنیا و آنچه متعلق به آنست را به منصه ظهور می رسانند.

انفاق از بهترین چیزها، بیشترین تأثیر را در حفظ کرامت انفاق شونده دارد و بیشترین اثر را در رشد شخصیت و ایمان انفاق

۱- ۱. اسراء، ۲۹.

کننده در پی دارد(۱)، همانطور که خداوند متعال می فرماید: «لن تنالوا البرّ حتی تنفقوا مما تحبون».(۲)

هم چنین خداوند متعال درباره انفاق سودمند واثر گذار می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ماکسبتم و مما اخرجنا لکم من الأرض».(۳)

ای اهل ایمان، از قسمتهای پاکیزه اموالی که به دست آورده اید و از آنچه از زمین برایتان خارج ساخته ایم، انفاق کنید.

موارد انفاق

خداوند متعال می فرماید: «قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الأقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل»(۴) بگو آنچه را از اموال خود انفاق می کنید، به پدر ومادر و خویشان و یتیمان و نیازمندان و در راه ماندگان انفاق کنید.

و در جای دیگر می فرماید: «و بالوالدین احسانا و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت أیمانکم».(۵)

۱- ۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ج۳، ۳۹۴.

۲- ۲. هرگز به نیکی دست نمی یابید مگر از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. آل عمران، ۹۲.

۳- ۳. بقره، ۲۶۷.

۴- ۴. همان، ۲۱۵.

۵- ۵. نساء، ۳۶.

و به پـدر و مـادر احسان کنیـد و نیز به خویشان و فامیل و یتیمان و فقرا و همسایگان خویشاونـد و همسایگان بیگانه و دوسـتان نزدیک و در راه ماندگان و بردگان (همه را از انفاق و احسان خود بهره مند نمائید).

در این آیات، افراد و گروههای بسـیاری ذکر گردیـده انـد که از انفاق برخوردار می شوند ولی از این نکته نیز نباید غافل شـد که اولویت آنهـا در انفـاق و بهره منـدی نیز می بـایست لحاظ گردد یعنی در مرتبه نخست پـدر و مادر اولویت دارنـدو پس از آنها نوبت به خویشاونـدان نیازمند می رسد و در مرتبه بعد همسایگان و پس از آنها دوسـتان دارای اولویت اند و اگر هیچیک از اینها مسـتحق نبودنـد، اولویت با کسانی است که نیازشان بیشتر است و دچار مشـکلات زندگی و تنگناهای آن هسـتند مانند یتیمان سـرپرست، نیازمندان به ضرورتهای حیاتی مثل خوراك و پوشاك و... و یا آنان که در راه مانده و دچار غربت شده اند وچاره ای ندارند.

آثار انفاق

اشاره

همـانگونه که گفتیم انفـاق هم روی فرد انفاق کننـده تأثیرات مثبت و سازنـده ای دارد و هم بر روی فردی که انفاق به او تعلق می گیرد و به تبع آن جامعه نیزاز فوایـد و آثارش بهره منـد می شود لـذا انفاق به نظر ما می توانـد دو اثر داشـته باشـد: ۱. آثار فردی؛ ۲. آثار اجتماعی.

۱. آثار فردی

کسیکه به کمک محرومان می شتابد، روحیه گذشت، فداکاری و نوع دوستی را در خود پرورش داده و علاوه بر آرامش درونی به رشد و بالندگی و کمال نیز می رسد و سرانجام پاداش خود را نیز از رب العالمین خواهد گرفت چنانچه خداوند متعال می فرماید: «و ما تنفقوا من خیر فلأنفسکم و ما تنفقون الا ـ ابتغاء وجه اللّه و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لاتظلمون».(۱) هر مالی که انفاق کنید به سود خود شماست (اما) فقط برای طلب رضای خدا انفاق کنید و هر مالی را که انفاق کنید (پاداش آن) بطور کامل به شما داده خواهد شد و به شما ستمی نخواهد شد.

و علاوه بر این از پاداش اخروی نیز بهره مند خواهد شد بطوری که احساس کمبودی نکرده و حتی به معاش او نیز افزوده خواهد شد چنانچه خداوند عزّ اسمه می فرماید:

«و ما انفقتم من شی ء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین»(۲) و هر چیزی را انفاق کنید او (باریتعالی) جای آنرا پر می کند و او بهترین روزی دهندگان است.

۲. آثار اجتماعی انفاق

انفاق به مستمندان و نیازمندان، مهر و محبت را میان مردم

۱- ۱. بقره، ۲۷۲.

۲- ۲. سبأ، ۳۹.

افزونی بخشیده و پیوند اخوت و برادری را در جامعه مستحکم می کندو از صفات رذیله کینه و دشمنی و انتقام می کاهد. انفاق بسیاری از نابسامانیهای اقتصادی و مفاسد اجتماعی از قبیل ظلم، رشوه خواری، تبعیض، اختلاف طبقاتی، جرم و جنایت وسرقت را کاهش داده و بستر عدالت، امنیت مساوات، حضور شایسته افراد در جامعه و رشد و بالندگی و ترقی و تعالی را فراهم می سازد که پرداختن به همه آنها از حوصله بحث ما خارج است.

آفات انفاق

اشاره

دلبستگی به دنیا با توجه به شدت و ضعفهای آن موجب گریز از حمایت محرومان و نیازمندان جامعه است. آنان که تمام هم وغم خود را به دنیا مصروف داشته وانفاق به نیازمندان را نوعی ضرر و مال باختگی بشمار می آورند به دلیل حرص و طمع فراوان به جمع آوری مال و سرمایه اندوزی روی آورده و بخاطر هوس رانی و شکم پرستی، به اسراف و تبذیر در جهت خوشگذرانی خود مشغول می شوند و این مسئله نه تنها موجب خودداری از انفاق به محرومان است بلکه به مسائل مفسده انگیز در جامعه نیز نظیر کلاهبرداری، ارتشاء و... نیز می انجامد و از گسترش این فرهنگ با ارزش در جامعه و رسیدگی بحال فقراء جلوگیری می کند. و ما به برخی از آفات و موانع انفاق باختصار می پردازیم.

۱. رباخواری

از دیدگاه قرآن همانگونه که در آیات بسیاری بدان اشاره

گردیده است، میان ربا و انفاق نوعی تضاد و تقابل وجود دارد زیرا همانگونه که بخشش به مردم و هم نوعان خود موجبات پیوند روحی و عاطفی و دوستی و مهربانی را فراهم می آورد، گرفتن ربا و رباخواری خشم و نفرت را در دل رباگیرندگان نسبت به رباخواران افزایش داده و آنان را مترصد فرصتی می کند که به گونه ای حق از دست رفته خویش را تلافی کنند و این، امنیت روحی و روانی جامعه را تهدید نموده و در نظام امنیتی جامعه اختلال ایجاد می کند و نا هنجاریهای اجتماعی فراوانی را دامن می زند و علاوه بر آن بستر انفاق در جامعه وفرهنگ آنرا متزلزل می سازد و بدین علت است که خداوند عزّ اسمه در مورد سرانجام ربا خواری هشدار داده و به پرداخت صدقه و زکات تشویق می کند چنانچه می فرماید: «وما اتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلایربوا عند اللّه و ما اتیتم من زکاه تریدون وجه اللّه فاولئک هم المضعفون».(1) آنچه بعنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت و آنچه را بعنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت است) و کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند.

و خداوند متعال بعنوان یک قاعده و قانون کلی رباخواری را محکوم نموده و به صدقه و انفاق ترغیب و تشویق می نماید آنجا که می فرماید:

۱- ۱. روم، ۳۹.

«یمحق اللّه الربا و یُربی الصدقات»(۱) خداوند (سرمایه های) ربا را نابود و ریشه کن می کند و صدقات را افزایش می دهد.

۲. اسراف و تبذیر

همانگونه که در ابتدای بحث آفات انفاق بیان کردیم علاقه و حب به دنیا و زر و زیور آن و حرص و ولع در جمع آوری مال و ذخیره کردن آن، به تعبیر قرآن «کنز»، موجبات خوشگذرانی و هوسرانی و زندگیهای اشرافی و تجمل گرایانه را فراهم می سازد که از بزرگترین آفات و موانع انفاق بحساب می آید چرا که اموال و سرمایه های خدادادی در جای خود مصرف نشده و بیهوده وجهت در موارد غیر ضروری بکار گرفته می شود و آدمی را به ورطه هلاکت و نابودی می کشاند این است که خداوند متعال در این جهت هشدار داده و می فرماید:

«و آت ذالقربی حقه و المسکین و ابن السبیل و لاتبذر تبذیرا إن المبذّرین کانوا اخوان الشیاطین»(۲) و حق خویشان و مستمند و در راه مانده را بپرداز، و هرگز اسراف و تبذیر مکن که تبذیر کنندگان برادران شیطانند.

پاداش انفاق کنندگان

خداوند متعال در آیاتی چند به انفاق کنندگان وعده پاداش

ص: ۲۸۲

۱- ۱. بقره، ۲۷۶.

۲- ۲. اسراء، ص۲۷ و۲۶.

داده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

قرآن کریم برای تشویق مردم به انفاق، وعـده پاداش و مغفرت و خطاپوشـی به کسانی می دهد که انفاق می کنند آنجا که می فرماید: «الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرّا و علانیه فلهم أجرهم عند ربهم و لاخوف علیهم و لا هم یحزنون».(۱) کسانی که اموال خود را شب و روز در خفا و آشـکارا انفاق می کنند، پس پاداشـشان نزد خدا محفوظ است و ترسی بر آنان نیست و غمگین نشوند.

در جای دیگر، فلاح و رستگاری بعنوان پاداش و نتیجه انفاق معرفی شده است

«و انفقوا خیرا لأنفسکم و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون».(۲)

مالی برای خود انفاق به کنید و کسانی که از بخل و پستی نفس خود محفوظ بمانند، رستگار خواهند بود.

و در مواردی در تشویق مردم به انفاق به آنان وعـده داده که انفاقشان را چندین برابر پاداش دهد و بجز آن، امتیازهای دیگری نیز به آنان بدهد. در یک آیه می خوانیم:

«إن تقرضوا اللّه قرضا حسـنا یضاعفه لکم و یغفرلکم و اللّه شـکور حلیم»(۳) اگر مالتان را به خـدا قرض دهیـد، خدای متعال نه تنها خود آن مال، بلکه چندین برابر آن را به شما بر می گرداند و

۱- ۱. بقره، ۲۷۴.

۲- ۲. تغابن، ۱۶، نیز: حشر، ۹.

۳- ۳. تغابن، ۱۷.

گناهان شما را نیز می بخشد.

و در آیه دیگری در این زمینه می فرماید: «من ذالذی یقرض اللّه قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیره و اللّه یقبض و یبسط و الیه ترجعون»(۱) کیست که به خداوند قرض الحسنه بدهد تا مال او را چندین برابر کند و به او برگرداند و خداست که می گیرد و می دهد و به سوی او باز می گردید.

و در جای دیگر در مقام بیان ارزش کار مؤمنان که به خاطر خدا انفاق می کنند، و پاداش آنان، می فرماید:

«مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل اللّه کمثل حبه انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مأه حبّه و اللّه یضاعف لمن یشاء و اللّه واسع علیم».(۲)

انفاق در راه خدا مثل دانه ای است که بکارند و سبز شود وهفت خوشه ببار آورد که در هر خوشه، صد دانه باشد و خدا به کسانی که قصد خالص داشته باشند، بیشتر از این هم مرحمت می کند که خداوند دارا و تواناست.

و در آیه دیگر همانگونه که در بحث آفات انفاق نیز آوردیم بعنوان قانون کلی می فرماید: «یمحق اللّه الرّبا و یربی الصّدقات».(۳) خداوند (سرمایه های) ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد.

۱- ۱. بقره، ۲۴۵.

۲- ۲. همان، ۲۶۱.

۳- ۳. همان، ۲۷۶.

۵. تحیّر

اشاره

پنجمین ویژگی مخبتین، تحیر و شیفتگی دلهای آنان نزد خداوند متعال است چنانچه در فرازی از زیارت شریف امین اللّه از حضرت سجاد علیه السلام آمده است «اللهم إنّ قلوب المخبتين اليك و الهه».(۱) خداوندا! دلهای مخبتین بسویت واله و حیران است. ما ابتدا تعارض ظاهری مفاهیم «اخبات» و «والهه» را مطرح نموده و به آن پاسخ می دهیم، سپس به مبحث محبت الهی که از مباحث مرتبط با والهه و تحیر است پرداخته و پس از آن محبوب شدن انسان و چگونگی وصول او به این مقام را مطرح ساخته، و در پایان به علامات و آثار محبت و اشتیاق به خداوند خواهیم پرداخت.

تعارض ظاهری مفاهیم «اخبات» و «والهه» و پاسخ آن

چنانچه در مفهوم شناسی اخبات گذشت، اخبات به معنای اطمینان و سکون و آرامش و وارد شدن به جایگاه امن است و این معنا با حیرانی و سرگردانی به ظاهر متعارض به نظر می رسد.

پاسخ این است که این واله و حیران بودن به آن معنایی که مرکوز اذهان عموم است، منظور نظر نیست بلکه حیرت و وَلَهی

۱- ۱. سید بن طاووس حسنی، اقبال الأعمال، ج۲، ۲۷۳.، نیز ابن طاووس، سید عبدالکریم، فرحه الغری، ج۷۰، ۱۷و ۷۴.

که مخبت به آن نایل آمده است، عبارت است از عجز از ادراک حضرت حق سبحانه و تعالی است که خود این عجز از درک ادراک، ادراک است، چنانچه فرموده است: «العجز عن درک الادراک ادراک» و گفته شده که در حدیث قدسی آمده است: «إنّ حیّرتُک أوصلتُک الیّ» اگر واله و حیرانت گردم بدان که وصول به حق را نایل شده ای.

هویت احدیّه که اشرف خلق اللّه تعالی است می فرماید: «ما عرفناک حق معرفتک و ما عبدناک حق عبادتک» وصول به ساحت کبریاییش جز حیرت و عجز از معرفت نیست و از این رو، هویت احدیّه چنانی را غیب مطلق و هویت غیبیه می خوانند که ابدا در سراپرده نور و حجاب ظلمت، غیب از ادراک است و حتی قلوب اولیا از توجه به او محروم است و معبود هیچ عابدی نیست. روشن است که برای او اسم و رسمی ممکن نیست، اسم و رسم از حد وتعیین حکایت می کند و حقیقتی که حد آن لاحدّی است چگونه اسم و رسم می پذیرد.

در معیار اللغه آمده است: «اصل حیرت آن است که انسان به چیزی نظر کند و فروغ مرئی دیدگانش را به گونه ای فراگیرد که تاب شود و دیده از آن برتابد».(1)

حیرت در حق تعالی چنین است که فروغ سبحات وجهش دیده معرفت را بی تاب می کند و ناچار از آن بر می تابد و عجز از معرفت همین است که خود عالیترین عرفان است.

۱- ۱. معیار اللغه، ج۱، ص۴۰۱.

پس وصول به حیرت و عجز از حق معرفت، عین وصول به حضرت خدای سبحان است که فوزی است عظیم برای اهل اخبات.

نکته مهم اینکه: حاصل معنای اخبات، اطمینان و آرمیدگی مؤمن به پروردگار و موهبت وَلَه و شیفتگی به حضرت اوست و هیچگونه ناهمواری در طی سلوک الی اللّه در طریق او نیست و اخبات که مأخوذ از خبت (زمین هموار) است، بر این معنا دلالت می دارد که عقبات و ناهمواریها در مسیر او نیست و همه گردنه ها و گریوه های سلوک الی اللّه برای مخبت ارض مطمئن و هموار گردیده است.(۱)

محبت الهی

پس از رفع تعارض اخبات و تحیّر و پی بردن به اینکه نه تنها تنافی و تعارضی بین آندو درکار نیست بلکه پیوندی ناگسستنی میان آندو وجود دارد، بیان این نکته ضروری است که اخبات دارای زمینه ها و ریشه هایی است که یکی از بنیادی ترین آنها ایمان است و ایمان دارای مراتبی است که هر یک از آنها در ظاهر و باطن انسان آثاری را بجا می گذارد. بیشترین تأثیر از آن روح است چرا که مبدأ و منشأ تمام فعالیتهای آدمی است. وقتی اعتقاد راستین به ارتباط با خداوند در انسان وجود داشته باشد و بتواند این باور را درمرحله عمل به منصه ظهور برساند بتدریج مشمول الطاف و

۱- ۱. محمدی گیلانی، محمد، شرح زیارت امین اللّه، ۱۷۵ _ ۱۷۶.

عنایات حق گشته و مورد محبت ویژه او واقع خواهد شد همانگونه که حضرتش می فرماید: «قل ان کنتم تحبون اللّه فاتبعونی یحببکم اللّه»(۱) بگوای پیامبر به مؤمنین، اگر ادعا می کنید که خدا را دوست دارید پس از من تبعیت کنید تا خدا شما را دوست داشته باشد.

ظاهر آیه حاکی از آن است که محبت الهی مشروط به اطاعت و تبعیت از رسول می باشد و در صورت تحقق این شرط، محبت متقابل شده و از ناحیه حضرت حق مؤید به تأیید می گردد.

و محبت دارای لوازمی است که بدون آنها مفهومی نخواهد داشت و لوازم این محبت از دیدگاه قرآن، اتصاف به صفات کمالیه محبوب حق ازجمله: احسان، توبه، تقوا، صبر، توکل، قسط و جهاد است. و از سوی دیگر تبری جستن از رذائلی است که حقتعالی آنها را مبغوض دارد از جمله: فساد و تباهی، تجاوز، کفر، گناه، ظلم، خیانت، استکبار، اسراف و... .

در صحیفه ادریس آمده است: خوشا آنان که از روی عشق مرا پرستیدند و مرا معبود و پروردگار خود گرفتند، برای خاطر من شبها نخوابیدند و روزها کوشیدند و این نه از روی ترسی و نه از بهر امیدی، نه از هراس دوزخی و نه به طمع بهشتی بلکه به سبب محبت راستین و اراده بی شائبه و بریدن از همه چیز و دل بستن به

۱- ۱. آل عمران، ۳۱.

من.(۱)

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شعیب علیه السلام از عشق خدای عزوجل چندان گریست که نابینا شد اما خداوند بینایی او را برگرداند. او باز گریست چندان که باز بینایی اش را از دست داد. دو مرتبه خدا بینایی اش را به او بازگرداند. شعیب بازآنقدر گریست که چشمانش کور شد و بار دیگر خدا بینایش کرد. مرتبه چهارم خداوند به او وحی فرمود:ای شعیب! تا کی به این وضع ادامه خواهی داد؟ اگر از بیم آتش می گریی تو را امان دادم و اگر به شوق بهشت است آن را ارزانیت داشتم. شعیب عرض کرد: معبودا! و سرورا! تو می دانی که گریه من نه از بیم دوزخ توست و نه به شوق بهشت، بلکه دلم بسته عشق و محبت تو گشته است، پس، صبوری نتوانم مگر آنکه تو را ببینم، خدای جل جلاله به او وحی فرمود: اگر چنین است پس بدین سبب هم سخنم موسی بن عمران را خدمتگزار تو خواهم کرد.(۲)

۱- ۱. مما فی صحیفه ادریس علیه السلام : طُوبی لِقَوم عَبَدوُنی حُبّا، و اتَّخذونی الها و ربّا، سَهَروا اللیلَ ودَأَبوا النّهارَ طلبا لوَجْهی، مِنْ غیر رهبهٍ ولا رغبهٍ، و لالِنارٍ و لاجَنَّهٍ، بَلْ للمَحبّهِ الصحیحه، و الارادهِ الصّریحهِ، و الا نقطاع عن الکُلِّ الیَّ. محمد ری شهری، محمد، میزان الکمه ج۲، ۹۵۴. به نقل از بحارالأنوار ج۹۵، ۴۶۷.

۲- ۲. قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم : بکی شعیبٌ علیه السلام من حبّ اللّه عز و جل حتی عمی، فردَّ اللّه عز و جل علیه بَصَرهُ، ثم بکی حتّی عمی فرد اللّه علیه بصره، ثم بکی حتی عمی فرد اللّه علیه بصره فلما کانتِ الرّابعهُ اوْحی اللّه الیه: یا شعیب، الی متی یکون هذا أبدا منک؟! ان یکنْ هذا خوفا من النار فقد أجَرْ تُکَ، و انْ یکن شوقا الی الجّنه فقد أبَحْتُکَ. قال: الهی و سیدی أنت تعلم أنّی ما بکیتُ خوفا من نارک و لا شوقا الی جنّتک ولکن عُقِدَ حُبُّکَ علی قلبی فَلَسْتُ أصبِرُ أو أراک. فأوحی اللّه جل جلالهُ الیه: أمّا اذا کان هذا هکذا فمِن أجلِ هذا سأُخدِمُکَ کلیمی مُوسی بن عمران. همو به نقل از علل الشرایع.

امام صادق علیه السلام نیز در این زمینه می فرماید: «اذا تخلّی المؤمن من الدّنیا سما و وجد حلاوه حب اللّه و کان عند اهل الدنیا کانّه قد خولط و انما خالط القوم حلاوه حب اللّه فلم یشتغلوه بغیره»(۱) هنگامیکه مؤمنی از دنیا خالی شد بالا می رود و شیرینی محبت خداوند را می چشد و نزد اهل دنیا مانند آن می ماند که دیوانه شده است لکن شیرینی محبت خداوند ایشان را دیوانه کرده است پس به غیر او مشغول نمی شود.

همانگونه که در این حدیث شریف و فرمایش امام المتقین علی علیه السلام آمده اثر محبت الهی نسبت به بنده ای شیرینی محبت و ارتباط با حقتعالی است که چیزی جز او به این بنده آرامش نمی دهد و این ارتباط بگونه ای است که حاضر نیست با دیگری ارتباط داشته و تحت فرمان غیر او و اولیایش برود تا جایی که دیگران که حال او را می بینند خیال می کنند دیوانه شده چون مانند دیگران تابع هواهای نفسانی نیست و تمامی خواسته های خود را تابع خواسته مولایش نموده به طوریکه به غیر او مشغول نمی شود از اینرو امام علی علیه السلام پس از سفارشات بسیار درباره مراعات تقوای الهی می فرماید: «و کونوا عن الدنیا نزّاها و الی

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج ۲، ۱۳۰.

الآخره ولّاها»(۱) برابر دنیا خویشتن دار و برابر آخرت دلباخته باشید.

و تا از تعلقات و وابستگی های دنیا قطع علاقه نشود این حالت بدست نمی آید و انقطاع از آنها با ارشاد دین امکان پذیر است.

پس محبوب واقعی خداوند کسی است که ایمان خود را از آلودگی به هر گونه ظلم حفظ نموده و با انقطاع الی اللّه از هر گونه ضلالت و انحراف اعتقادی وعملی و اخلاقی در حاشیه امنیت بسر برده و بر مرکب هدایت سوار شود چنانچه خداوند می فرماید: «الذین آمنوا و لم یلبثوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الأمن و هم مهتدون»(۲) کسانیکه ایمان آورده و آنرا با هیچ ظلمی نپوشاندند برای ایشان امنیت بوده وآن ها هدایت یافته اند. و از مصادیق تام و تمام این زمره از محبوبان درگاه احدیت، رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه هدی اند علیهم السلام و به میزانی که این خصائل تنزل یابد مراتب محبوبیت الهی و اولیایش کمتر خواهد بود. آنان که محبوب الهی واقع شده اند خداوند عزّ اسمه چشم دلشان را بسوی خویش باز کرده تا او را در تمام شئونات حیات خود حاضر و فعال مایشاء. ببینند همانگونه که در حدیث قرب فرائض و نوافل آمده است که خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «و ما تقرب الیّ عبد من عبادی بشی ء احب الیّ مما افترضت علیه و إنّه لیتقرّب الیّ بالنافله حتی احبّه فاذا أحببته کنت سمعه الذی یسمع به و

۱- ۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۱، ص۳۷۸.

۲- ۲. انعام، ۸۲.

بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده الذی یبطش بها، ان دعانی اجبته و إن سألنی أعطیته».(۱)

و هیچگاه بنـده ای از بنـدگانم به من نزدیک نمی شوند به چیزی که محبوبتر باشد نزد من از اموری که بر او واجب گردانیدم، همانـا او بسوی من تقرب می جویـد بـا نـافله تا اینکه او را دوست خواهم داشت پس وقتیکه او را دوست داشـتم شـنوائیش می شوم که با آن بشنود و بینائیش می شوم که با آن ببیند و زبانش می شوم که با آن بگوید و دست و قدرتش می شوم که با آن عمل کند اگر مرا بخواند اجابتش می کنم و اگر از من سؤال کند عطایش می کنم.

حضرت امام خمینی رحمه الله در باب حدیث قرب فرائض و نوافل می نویسد:

«بدان که از برای سالک الی اللّه و مهاجر از بیت مظلمه نفس بسوی کعبه حقیقی یک سـفر روحانی و سلوک عرفانی است که مبـدأ آن مسافت بین نفس و انا نیت است، ومنازل آن مراحل و مراتب آفاق وانفس است و غایت آن ذات مقدس حق است به جمیع اسـماء و صـفات در ابتدای امر برای انسان کامل و مضمحلاً فیه الاسماء و الصفات در آخر امر، و اسمی و صفتی و تعینی از اسماء و صفات و تعینات است برای غیر آن.

و پس از آنکـه انسـان سالـک قـدم بر فرق انیّت و انـانیّت خـود گـذاشت و از این بیت خـارج شـد و در طلب مقصـد اصـلی و خداجویی منازل و مراحل تعینات را سیر کرد و قدم بر فرق هر

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ۳۵۲.

یـک گـذاشت و حجب ظلمـانیه و نـورانیه را خرق نمـود و دل از همه موجـودات و کائنـات بر کنـد و بتهـا را از کعبه دل به ید ولایت مآبی فروریخت و کواکب و اقمار و شـموس از افق قلبش افول کردنـد و وجهه دلش یک رو و یک جهت بی کدورت تعلق به غیر، الهی شـد و حال قلبش و جهت وجی للّـذی فطر السّـموات و الارض شـد و فانی در اسـماء و ذات و افعال گردید، پس در این حال از خودخود شود و محو کلی برایش حاصل شود و صـعق مطلق رخ دهد، پس حق در وجود او کارگر شود و به منتهای قرب نوافل که فنای کلی و اضـمحلال مطلق و تلاشـی تام است و نتیجه ان: کنت سـمعه الـذی یسـمع به... است، می رسـد و این مقـام حاصل نشود مگر با جـذبه الهیه و جـذوه نار عشق که بـدین جـذوه عشـقیه لازال متقرب به حق شود و به آن جذبه ربوبیه، که عقیب حب ذاتی است، از او دستگیری شود که در این وادی حیرت نلغزد و به «شطح» و جز آن، که از بقایای انانیّت است، گرفتار نیایـد. و در این حـدیث اشاره به این دو شده است بقوله: و إنّه یتقرب الیّ بالنافله حتی أحبّه. تقرب عبد از جذوه عشق است؛ و جذبه الهیه حق از حبّ است».(۱)

ایشـان در ادامه این بحث می فرماینـد: و پس از این فنـای تام و محو کلی و محق مطلق و صـعق تمام، گاه شود که عنایت ازلیه شامـل حـالش شود واو را به خود آورد و ارجـاع به مملکت خودش فرمایـد، و حـالت «صـحو» از برای او دست دهـد، و حالت انس و

ص: ۲۹۳

۱- ۱. امام خیمنی، چهل حدیث، ص ۵۹۱ _ ۵۸۹.

طمأنینه پیدا کند و کشف سبحات جمال و جلال بر او گردد، و در این حالت صحو، در مرآت ذات صفات، و در آن ها اعیان ثابتات را و لوازم آنها را کشف نماید.(۱)

ایشان هم چنین در ادامه حالات سالک می افزاید: پس از این حالت که صحو بعد المحو دست داد، وجود او وجود حقانی گردد و حق تعالی در مرآت جمال او موجودات دیگر را مشاهده فرماید، بلکه هم افق با مشیت گردد. و اگر انسان کامل باشد با مشیت مطلقه هم افق گردد و روحانیت او عین مقام ظهور فعلی حق گردد، و در این حال حقتعالی به او می بیند و می شنود و بطش می کند، و خود او اراده نافذه حق و مشیت کامله و علم فعلی است: فالحق یسمع به و یبصر به... الحدیث علیّ عین اللّه و سمع اللّه وجنب اللّه الی غیر ذلک. پس قرب فرایض صحو بعد المحو است و نتیجه آن آنهاست که شنیدی. و باید دانست که این صحو و رجوع به کثرت را «قرب» گوییم، زیرا که این صحو بعد المحو غیر از این حالت غفلتی است که از برای ماست، و این وقوع در کثرت پس از فنای محض غیر از این کثرتی است که ما در آن واقع هستیم، زیرا که کثرت برای ما حجاب است از وجه حق، و برای آنها مرآت مشاهده است:

ما رایت شیئا الاّ و رأیت اللّه معه و فیه و قبله و بعده و توان، قرب نوافل را فنای اسمائی دانست، و قرب فرایض را فنای ذاتی، و بنابر این: نتیجه قرب فرایض محو مطلق شود.(۲)

ص: ۲۹۴

۱- ۱. همو، ۵۹۱.

۲- ۲. همو، ۵۹۲.

علامات و آثار محبت و اشتیاق به خداوند

هر کسیکه می پندارد خدا را دوست دارد، بلکه گاهی گمان می کند که او را از همه چیز بیشتر دوست دارد و این مجرد پندار و محض غرور است و فی الجمله اگر دوستی هم باشد سزاوار نام محبت و اشتیاق نیست و محبت و شوق بنده از برای خداوند متعال علاماتی دارد که عبارتند از:

۱. طالب لقاء و شایق مشاهده عیان بوده باشد و چون وصول به آن بر مردن موقوف است مشتاق مرگ باشد و مرگ بر او گوارا باشد و اصلاً مرگ بر او گران نباشد و چگونه بر دوست حقیقی ناگوار می باشد که بکوی دوست خود مسافرت نماید که به وصال او برسد چرا که برخی از بزرگان گفته اند: مرگ را کراهت نمی دارد مگر کسیکه دوستی او مجرد دعوی باشد چه دوست ملاقات دوست را مکروه نمی دارد.

۲. طالب رضای خدا باشد و خواهش او را بر خواهش خود اختیار کند چه دوست صادق هوای خود را فدای هوای محبوب می گرداند.

۳. پیوسته در یاد خدا و دائم دل بیاد او داشته باشد چرا که دل که مایل به چیزی باشد هرگز از یاد او بیرون نمی رود و چون محبت به سر حد کمال رسید به جز محبوب هیچ چیز بخاطر او نمی گذرد بلکه از فکر خود و از اهل و عیال غافل می شود.

۴. همیشه زبان او به ذکر خدا مشغول به جز حدیث او چیزی نشنود و نگوید و به غیر از نام او نخواند و نجوید و در هر مجلسی

بذکر خدا و رسول وتلاوت قرآن و بیان احادیث زبان گشاید.

۵. شوق به خلوت داشته باشد که مناجات با خدای خود کند گاهی او را یاد کندو زمانی به او راز گوید ساعتی عذر تقصیرات خود خواهد و لحظه ای عرض آرزوهای خود کند و در احادیث و اخبار آمده که دروغ می گوید هر که دعوی محبت مرا کند و چون ظلمت شب او را فرو گیرد بخوابد و از یاد من غافل شود آیا هر دوستی لقای محبوب خود را دوست نمی دارد و من اینک حاضرم از برای هر که طالب من باشد.

۶. آنکه بر هیچ چیز از امور دنیویه که از دست او برود تأسف نخورد و متألم و محزون نگردد و اگر دنیا و مافیها از او باشد و به یکباره بر باد رود اندوهناک نشود و در مصایب و بلاها جزع ننماید و اگر همه دنیا به او رو بیاورد شاد نگردد بلکه شادمانی و فرح او به محبوب باشد و بس.

۷. بر همه بندگان خدا مشفق و مهربان باشد چه مقتضای محبت دوست داشتن دوستان و منسوبان محبوبست و مشهور است که مجنون سگی را در کوی لیلی دید بر دور او می گردید و به او عشق می ورزید آری دوستی چنین است و باید کسیکه دشمن خدا یا دشمن دوستان خدا باشد بغض و عداوت او را داشته باشد.

۸. از هیبت و عظمت الهی خائف باشد و در زیر لواء کبریا وجلال متذلل و مضطرب بوده باشد هم چنانکه معرفت جمال الهی موجب محبت می گردد و هم چنانکه درک عظمت وجلال او باعث خوف و دهشت می شود علاوه بر اینکه دوستان را ترسهای

مخصوص دیگر نیز هست چون ترس اعراض محب و حجاب راندن از درگاه و ایستادن در یک مقام.

۹. محبت خود را پوشیده دارد و زبان به اظهار آن نگشاید و در نزد مردمان به دعوای آن برنیاید و به کلمات داله بر محبت خدا و امثال آن اظهار وجد و نشاط نکند چه اینها منافی تعظیم محبوب و مخالف هیبت و جلال اوست بلکه دوستی سری است میان محب و محبوب. فاش کردن آن سزاوار نیست علاوه بر اینکه بسا باشد در دعوی از حد واقع تجاوز کند و به دروغ و افترا افتد آری کسی را که محبت به حد افراط رسیده باشد از شراب محبت چنان بی خود و مدهوش و مضطرب و حیران گردد که بی اختیار آثا رمحبت از او بظهور رسد چنین شخصی معذور چه او در تحت سلطان محبت مقهور است و کسی که دانست که معرفت و محبت خدا به نحوی که سزاوار است از قوه بندگان خارج است و مطلع شد به اعتراف عظماء بنی نوع انسان از انبیاء و اولیا به عجز و قصور و از احوال ملائکه ملکوت و سکان قدس وجبروت آگاه گردید و شنید که یک صنف از اصناف غیر متناهیه ملائکه، صنفی هستند که عدد ایشان بقدر جمیع مخلوقاتست که خدا آفریده و ایشان اهل محبت خداوند و سیصد هزار سال پیش از خلق عالم ایشان را خلق کرده واز آنروزی که خلق شده اند تا بحال بغیر از خداوند متعال هیچ چیز بخاطرایشان خطور نکرده وغیراو را یاد ننموده اند شرم می کند و خجالت می کشد که محبت خود را معرفت و محبت نام نهد و زبان او ازاظهار این دعوی لال

می گردد.(۱)

خلاصه و چکیده بحث صفات مخبتین

مخبتین چنانچه ملاحظه گردید در آیه سی و پنجم از سوره مبارکه حج به چهار ویژگی ممتاز گشته و مورد ستایش قرار گرفته انـد که در بیان تعـداد این امتیازات و اوصاف، ترتیب طبیعی مراعات گردیده است زیرا درخشـیدن نورایمان بر قلب هنگام یاد خدا، وجل وخشیت و خوف بر جان مؤمن، منبسط و مسـتولی می شود و با نموّ و بالندگی و انبساط و استیلاء خشیت از جلال حق، مصـائب و مکـاره که عقبـات و موانع از وصول به غـایت هسـتند، مبـدّل به معین و معادن در وصول به غایت می شونـد و انبسـاط نور ایمـان بر طریق، سـلوک مؤمن مخبت را نشـاط می بخشـد زیرا مؤمن مخبت «ینظر بنور اللّه» و در پرتو این نور طبعا همه اموری که برای غیر او مصـائب است برای مخبت موصوف، صـراط مسـتقیم و لوازم صـراط مسـتقیم بسوی مقصـد است و صبر و صدق و حق همین است که اصولش در نور ایمان مسـتولی بر قلب است و انسان این چنین، مخبت و تسـلیم و مطمئن به پروردگار است و پس از استقرار این امور و اوصاف، کوشش مستمر در اقامه صلوه و نثار مال فی سبیل اللّه، و تعظیم شعائر اللّه تعالی حتمی است و صفت پنجم که شیفتگی دلهای آنان در برابر خداوند است فوزی است عظیم برای اهل اخبات.

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ص۵۸۶ _ ۵۸۳ (با اندکی تصرف).

فصل سوم: فرجام مخبتین

اشاره

در آیاتی که در مباحث گذشته در رابطه با اخبات و مخبتین آورده ایم. به دو مورد از سرانجام مخبتین اشاره شده که عبارتنداز: ۱. هدایت به صراط مستقیم؛ ۲. بهشت و مورد سومی که با توجه به آیات دیگر قرآنی می توان در نظر گرفت حیات طیبه است.

۱. هدایت به صراط مستقیم

تفسیرهایی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند همه در واقع به یک چیز باز می گردد که صراط مستقیم را بعضی به معنی اسلام، بعضی به معنی قرآن و بعضی به پیامبر و امامان راستین و بعضی دیگر آنرا به آئین اللّه که جز آن را قبول نمی کند تفسیر نموده اند و همچنین روایاتی در این زمینه وارد شده است که از جمله: پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید: الصراط المستقیم صراط الانبیاء و هم

الـذین انعم اللّه علیهم. صـراط مسـتقیم راه پیامبران است و همانها هسـتند که مشـمول نعمتهای الهی شـده انـد. امام صادق علیه السـلام می فرماید: صراط مستقیم امیرمؤمنان علی علیه السلام است. و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده «و اللّه نحن صراط المستقیم به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم».(۱)

بـا تـوجه به آیه «ولیعلم الـذین اوتـوالعلم أنّه الحق من ربـک فیومنوا به فتخبت له قلوبهم و ان اللّه لهـاد الـذین آمنوا الی صـراط مستقیم»(۲) از دیدگاه قرآن فرجام مخبتین، هدایت خداوند بسوی صـراط مستقیم است و برای فهم هر چه بیشتر صراط مستقیم به مباحثی پیرامون آن می پردازیم. علامه طباطبایی در تفسیر «صراط مستقیم» در سوره حمد ابتدا به معنی کلمه صراط در لغت می پردازد و می نویسـد این کلمه در لغت با معنای طریق و سبیل نزدیک به هم انـد و اما از نظر عرف و اصـطلاح قرآن کریم، باید بدانیم که خدای تعالی صـراط را بوصف اسـتقامت توصـیف کرده، آنگاه بیان کرده که این صـراط مستقیم را کسانی می پیمایند که خدا بر آنها انعام فرموده. و صـراطی که چنین وصفی و چنین شأنی دارد، مورددرخواست عبادت کار قرار گرفته، و نتیجه وغایت عبادت او واقع شده و بعبارت دیگر بنده عبادت کار از خدایش درخواست می کند که عبادت خالصش در چنین صراطی

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱، ص۵۱ و۵۰. (با تلخیص و اندکی تصرف).

۲- ۲. حج، ۵۴.

قرار گیرد.(۱)

علامه در تفسیر سوره حمد می فرماید آیه ۶ سوره حمد (اهدنا الصراط المستقیم) با توجه به وصفی که پس از آن آمده جهت تفسیر به مقدماتی نیاز دارد که عبارتند از:

۱. مقدمه اول اینکه خدای سبحان در کلام مجیدش برای نوع بشر و بلکه برای تمامی مخلوقات خود راهی را معرفی کرده که از آن راه به سوی پروردگارشان سیر می کنند و در خصوص انسان فرموده: «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه».(۲) هان ای آدمی بدرستی که تو بسوی پروردگارت تلاش می کنی و این تلاش تو چه کفر باشد وچه ایمان بالاخره به دیدار او منتهی می شود.

و درباره عموم موجودات فرموده «و الیه المصیر»(۳) بازگشت همه به سوی اوست.

۲. مقدمه دوم اینکه از کلام خدایتعالی بر می آید که سبیل نامبرده یکی نیست و همه سبیلها و راهها یک جور و دارای یک صفت نیستند، بلکه همه آنها از یک نظر به دو قسم تقسیم می شوند. و آن این آیه شریفه است که فرموده «الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا

ص: ۳۰۱

۱- ۱. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج۱، ص۴۵ و۴۴، (با تلخیص و اندکی تصرف).

۲- ۲. انشقاق، ۶.

۳- ۳. تغابن، ۳.

صراط مستقیم»[(۱)] ای بنی آدم آیا با تو عهد نکردیم که شیطان را نپرستی؟ که او تو را دشمنی آشکار است و اینکه مرا بپرستی که این است صراط مستقیم پس معلوم می شود در مقابل صراط مستقیم راه دیگری هست همچنانکه این معنا از آیه ۱۸۶ سوره بقره که می فرماید: «من نزدیکم و دعای خواننده خود را در صورتیکه واقعا مرا بخواند مستجاب می کنم پس باید مرا اجابت کنند و به من ایمان آورند که رشد یابند» استفاده می شود، چون می فهماند که بعضی غیر خدا را می خوانند وغیر از خدا را اجابت نموده، بغیر او ایمان می آورند و همچنین در آیه ۶۰ سوره مؤمن می فهماند که راه او نزدیک ترین است و آن راه عبارتست از عبادت و دعای او، آنگاه در مقابل راه غیر خدا را، دور معرفی کرده و فرمود: «اولئك ینادون من مکان بعید»[(۲)] آنانرا از نقطه ای دور صدا می زنند. که می رسانند، غایت و هدف نهایی کسانیکه ایمان به خدا ندارند وراه ایمان را نمی پیمایند غایتی است است دور تا اینجا روشن شد که راه به سوی خدا دو تا است یکی دور و یکی نزدیك، راه نزدیک راه مؤمنین و راه دور راه غیر ایشان است و هر دو راه بحکم (آیه ۶ سوره انشقاق) راه خداست.[(۳)]

۳. مقدمه سوم اینکه علاوه بر تقسیم قبلی، برای راه خدا تقسیم دیگری است که یک راه را به سوی بلندی، و راهی دیگر را

۱- ۱. یس، ۶۱.

۲- ۲. فصلت، ۴۳.

۳- ۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج۱، ص۴۶ و۴۵.

به سوی پستی منتهی می داند.

یک جا در سوره اعراف آیه ۴۰ می فرماید: «کسانیکه آیات ما را تکذیب کرده و از پذیرفتن آن استکبار ورزیدند، دربهای آسمان برویشان باز نمی شود» معلوم می شود که آنهائیکه چنین نیستند دربهای آسمان برویشان باز می شود، چون اگر هیچکس بسوی آسمان بالا نمی رفت و دربهای آسمان را نمی کوبید برای درب معنایی نبود.

و در جایی دیگر در سوره طه آیه ۸ می فرماید: «کسیکه غضب من بر او احاطه کند او به سوی پستی سقوط می کند» کلمه هوی در این آیه معنی سقوط را می دهد.

و درجایی دیگر در سوره بقره آیه ۱۰۸ می فرماید: «کسیکه ایمان را با کفر عوض کند، راه را گم کرده» که می رساند که دسته سومی هستند که نه راهشان به سوی بالاست، نه به سوی سقوط بلکه اصلاً راه را گم کرده و دچار حیرت شده اند.

ای بسا که آیات مورد بحث به این سه طایفه اشاره کند «الذین انعمت علیهم» طایفه اول، و در «مغضوب علیهم» طایفه دوم، «ضالین» طایفه سوم باشند.

و پرواضح است که صراط مستقیم آن دو طریق دیگر یعنی طریق «مغضوب علیهم» و طریق «ضالین» نیست پس قهرا همان طایفه اول، یعنی مؤمنین خواهد بود که از آیات خدا استکبار نمی ورزند.(۱)

۱- ۱. همو، ۴۶. (با تلخیص و اندکی تصرف)

۴. مقـدمه چهارم اینکه در آیه ۱۱ سوره مجادله می فرمایـد: «یرفع اللّه الـذین آمنوا منکم و الـذین اوتوا العلم درجات» خداوند کسانی را که ایمان آورده اند بلند می کند و کسانی را که علم داده شده اند به درجات بالاً می برد.

از این آیه بر می آیـد که همین طریق اول نیز تقسیم هـایی دارد. و یـک طریق نیست و کسـیکه با ایمان به خـدا براه اول یعنی سبیل مؤمنین افتاده، چنان نیست که دیگر ظرفیت تکاملش پر شـده باشـد، بلکه هنوز برای تکامل ظرفیت دارد، که اگر آن بقیه را هم بدست آورد آن وقت از اصحاب صراط می شود.

با توجه به آیات مـذکور در سه مقدمه قبل معلوم شد که: صـراط مسـتقیم صـراط غیر گمراهان است صـراطی است که به هیچ وجه شرک و ظلم در آن راه ندارد، همچنانکه ضلالتی در آن راه نمی یابد.

ضلالـت در باطن، و قلب از قبیل کفر و خاطرات ناشایست که خـدا از آن راضـی نیست و نه در ظاهر اعضا وارکان بـدن چون معصیت و یا قصور در اطاعت که هیچ یک از اینها در صراط یافت نمی شود و این همانا توحید علمی و عملی است.(۱)

۵. مقدمه پنجم اینکه اصـحاب صـراط مستقیم در صورت عبودیت خدا دارای ثبات قدم بتمام معنا هستند هم در فعل، و هم در قول. و هم در ظاهر و هم در باطن و در همه احوال خدا و رسول را اطاعت می کنند. خداوند در آیه ۶۶ و ۶۹ سوره نساء ایمان و

۱- ۱. همو، ۴۸ و۴۷. (با تلخیص و اندکی تصرف)

اطاعت مؤمنین را وصف نموده و تازه مؤمنینی را که چنین ثبات قدمی دارند را پائین تر از اصحاب صراط مستقیم دانسته و وصف آنان را با آنهمه فضیلتی که برایشان قائل شده، مادون وصف اصحاب صراط مستقیم دانسته، چون در ایه ۶۸ سوره نساء فرموده: این مؤمنین با کسانی محشور و رفیقند که خدا بر آنها انعام کرده (یعنی اصحاب صراط مستقیم) و نفرموده از ایشانند و نیز فرموده: با آنان رفیقند و نفرموده یکی از ایشانند پس معلوم می شود که اصحاب صراط مستقیم یعنی «الذین انعم اللّه علیم» مقامی عالی تر از مؤمنین دارند و قدر و منزلت و درجه بلندتری از درجه مؤمنین خالص دارند، حتی مؤمنینی که دلها و اعمالشان از ضلالت و شرک و ظلم بکلی خالص است. و مؤمنین با اینکه چنین فضائلی را دارا هستند مع ذلک در فضیلت کامل نیستند و هنوز ظرفیت آنرا دارند که با پر کردن بقیه ظرفیت خود همنشین «الذین انعم اللّه علیم» شوند و به درجه آنان برسند و بعید نیست که این بقیه (ظرفیت) نوعی علم و ایمان خاصی باشد.(۱)

۶. مقدمه ششم اینکه خدایتعالی در کلام مجیدش مکرر نام صراط و سبیل را برده و آنها را صراط و سبیل های خود خوانده، با این تفاوت که به جز یک صراط مستقیم به خود نسبت نداده ولی سبیل های چندی را به خود نسبت داده، پس معلوم می شود: میان خدا و بندگان چند سبیل و یک صراط مستقیم برقرار است. مثلاً در باره سبیل در سوره عنکبوت آیه ۶۹ می فرماید: «و الذین

۱- ۱. همو، ص۴۹ و۴۸. (با تلخیص و اندکی تصرف)

جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» کسانی را که در راه ما جهاد کنند، بسوی سبیل های خود هدایتشان می کنیم.

ولی هر جا صحبت از صراط مستقیم میان آورده، آنرا یکی دانسته است. در هیچ مورد صراط مستقیم را بکسی از خلایق نسبت نداده، بخلاف سبیل که آنرا در چند جا به چند طایفه (رسول خدا، مؤمنین، توبه کاران و...) نسبت داده است. از اینجا معلوم می شود که سبیل غیر از صراط مستقیم است.

۷ مقدمه هفتم اینکه از آیه شریفه «و ما یومن اکثرهم باللّه الاوهم مشرکون» بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند، مگر توأم با شرک (سوره یوسف، ۱۰۶) بر می آید که یک مرحله از شرک (که همان ضلالت باشد) ، با ایمان (که عبارت است از یکی از سبیل ها) جمع می شود و این خود فرقی دیگری میان سبیل و صراط است که سبیل با شرک جمع می شود ولی صراط مستقیم با ضلالت و شرک جمع نمی شود.

پس معلوم شد که برای سبیل مرتبه های بسیاری است، بعضی از آنها خالص و بعضی آمیخته با شرک و ضلالت، بعضی راهی کوتاه تر و بعضی دیگر دورتر است. اما هر چه هست به سوی صراط مستقیم می رود.(۱)

حال که این هفت مقدمه روشن گردید، معلوم شد که صراط مستقیم راهی است به سوی خدا، که هر راه که خلایق بسوی خدا دارند شعبه ای از آنست و هر طریقی که آدمی را به سوی خدا

ص: ۳۰۶

۱- ۱. همو، ج۱، ص۵۲ _ ۵۰. (با تلخیص و اندکی تصرف)

رهنمائی می کند، بهره ای از صراط مستقیم را داراست. باین معنا که هر راهی و طریقه ای که فرض شود. بآن مقدار آدمی را بسوی خدا و حق راهنمایی می کند، که خودش از صراط مستقیم دارا و متضمن باشد، اگر آن راه به مقدار اندکی از صراط مستقیم را دارا باشد، رهرو خود را کمتر به سوی خدا می کشاند و اگر بیشتر داشته باشد بیشتر می کشاند، و اما خود صراط مستقیم بدون هیچ قید و شرطی رهرو خود را به سوی خدا هدایت می کند.

و می رساند و به همین جهت خدایتعالی نام آنرا صراط مستقیم نهاد، چون کلمه صراط به معنای راه روشن است، زیرا از ماده (ص ر ط) گرفته شده، که به معنای بلعیدن است، و راه روشن کانّه رهرو خود را بلعیده و در مجرای گلوی خویش فرو برده، که دیگر نمی تواند این سو و آن سو منحرف شود و نیز نمی گذارد که از شکمش بیرون شود.(۱)

پس از آنچه که ما درباره صراط مستقیم گفتیم چهار نکته(۲) بدست آمد:

نکته اول: طرقی که به سوی خدای تعالی منتهی می شود از نظر کمال و نقص و نایابی و رایج بودن و دوری و نزدیکیش از منبع حقیقت و از صراط مستقیم، مختلف است مانند اسلام و ایمان، و عبادت و اخلاص و اخبات.

ص: ۳۰۷

۱- ۱. همو، ص۵۳ و ۵۲.

۲- ۲. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم نکته پنجمی آورده است که خارج از بحث مورد نظراست. همو.

نکته دوم: همانطور که صـراط مستقیم مهیمن و مافوق همه سبیل هاست، همچنین اصحاب صراط مستقیم که خدا آنانرا در آن صراط جـای داده، مهیمن و مافوق سایر مردمنـد، چون خـدای تعالی امور آنان را خودش بعهـده گرفته، و امور مردم را بعهـده آنان نهاده و امر هدایت ایشانرا به آنان واگذار نموده است. (آیه ۶۹ سوره نساء و آیه ۵۵ سوره مائده)

نکته سوم: صـراط مسـتقیم از آنجا که امری است که در تماس سبیل های مختلف محفوظ می باشد، لذا صحیح است که یک انسان هـدایت شده، باز هم بسوی آن هدایت شود، خدایتعالی او را از صـراط بسوی صـراط هدایت کند. به این معنا که سبیلی که قبلاً بسوی آن هدایتش کرده بود، با هدایت بیشتری تکمیل نموده به سبیلی که مافوق سبیل قبلی است هدایت فرماید.

نکته چهارم: مزیت اصـحاب صـراط مسـتقیم بر سایرین و همچنین مزیت صراط آن بر سبیل سایرین تنها به علم است، نه عمل، آنان به مقام پروردگارشان علمی دارنـد که دیگران ندارنـد زیرا در سبیل های پائین تر صـراط مسـتقیم، اعمال صالح کامل، و بدون نقص نیز هست.(۱)

۲. بهشت

از آنجا که مخبتین اهل ایمان و عمل صالحند و در برابر پروردگارشان نهایت خضوع و خشوع را به جا می آورند قرآن کریم

۱- ۱. همو، ۵۸ _ ۵۶. (با تلخیص و اندکی تصرف)

آنان را از اصحاب بهشت قلمداد نموده است آنجا که می فرماید:

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنه هم فیها خالدون»(1) آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم بودند آنها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.

بهشت از آن مؤمنانی است که اعمال صالح انجام دهند و در برابر خدا خاضع و فروتن باشند اطمینان به ربوبیت خدا و زدودن دل از تردید درباره آن، از شرایط ورود به بهشت است.(2)

خواجه عبداللّه انصاری در تفسیر آیه «اولئک اصحاب الجنه» فرموده است، یعنی «الواصلون الی رضوان اکبر»(3) و در قرآن کریم می خوانیم «و رضوان من اللّه اکبر».(4)

صاحب تفسیر المیزان در تفسیر جمله فوق می فرماید: و معنای رضوان من اللّه اکبر بطوری که سیاق آن را افاده می کند این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرفها بزرگتر و ارزنده تر است و اگر رضوان را نکره آورد برای اشاره به این معنا است که معرفت انسان نمی تواند آن را و حدود آن را درک کند

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. برداشت فوق، بر این مبناست که «اخبات» به معنای اطمینان باشد. بنابراین «اخبتوا الی ربهم» یعنی، به ربوبیت خدا اطمینان دارند. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۶۱.

۳- ۳. میبدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار وعده الابرار، ج۴، ۳۷۲.

۴- ۴. توبه، ۷۲.

چون رضوان خدا محدود ومقدور نیست تا، و هم بشر بدان دست یابد برای فهماندن این نکته بوده که کمترین رضوان خدا هر چه هم کم باشد. از این بهشت ها بزرگتر، البته نه از این جهت که این بهشت ها نتیجه رضوان او و ترشحی از رضای اوست. هر چنداین ترشح در واقع صحیح است. بلکه از این جهت که حقیقت عبودیت که قرآن کریم بشر را بدان دعوت می کند عبودیتی است که بخاطر محبت به خدا انجام شود، نه بخاطر طمعی که به بهشت و یا ترسی که از آتش داریم، و بزرگترین سعادت و رستگاری برای یک نفر عاشق و دوستدار این است که رضایت معشوق خود را جلب کند بدون اینکه در صدد ارضاء نفس خویش بوده باشد.

و شاید به منظور اشاره به این نکته است که آیه را به جمله «ذلک هو الفوز العظیم» ختم نموده و این جمله دلالت بر معنای حصر دارد وچنین افاده می کند که این رضوان حقیقت هر فوز و رستگاری بزرگی است، حتی رستگاری بزرگی هم که با رسیدن به جنت خلد دست می دهد حقیقتش همان رضوان است، زیرا اگر در بهشت حقیقت رضای خدا نباشد همان بهشت هم عذاب خواهد بود، نه نعمت.(۱)

در خصوص بهشت و درجات بهشتی به بحث آثار صبر از فصل صفات مخبتین و آثار خوف وخشیت از مباحث مترادفات ارجاع گردد.

ص: ۳۱۰

۱- ۱. طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ج۹، ۴۵۶.

۳. حیات طیبه

مورد دیگری که می توان برای فرجام مخبتین برشمرد. حیات طیبه یا زندگی پاکیزه است. از آنجا که یکی از ریشه های اخبات، عمل صالح است که مولود ایمان در این جهان می باشد ونتیجه عمل صالح حیات طیبه است که خداوند در قرآن کریم به این موضوع پرداخته و می فرماید: «من عمل صالحا من ذکر أوانثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم با حسن ما کانوا یعملون».(۱)

هر کس عمل صالح کند در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن به او حیات پاکیزه می بخشیم و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.

دراینکه منظور از «حیات طیبه» در اینجا چیست؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند بعضی آنرا به معنی روزی حلال و بعضی به قناعت و رضا به داده الهی، یعنی به عبادت همراه با روزی حلال، بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان الهی تفسیر کرده اند و بعضی هر گونه پاکیزگی و رفاه و آسایش را در مفهوم آن مندرج دانسته اند ولی با توجه به جمله «و لنجزینهم اجرهم» که ناظر به پاداش آخرت است بیشتر به نظر می رسد که «حیات طیبه»اشاره به زندگی پاکیزه این دنیا باشد.(۲)

۱- ۱. نحل، ۹۷.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج۱، ۵۵.

ولی آنچه مسلم است این است که حیات طیبه مفهومش آنچنان وسیع و گسترده است که همه اینها و غیر اینها را در بر می گیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر پاکیزه از آلودگیها، ظلمها وخیانتها، عداوتها دشمنیها، اسارتها و ذلتها و انواع نگرانیها و هر گونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار می سازد.(۱)

«حیات طیبه» یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش، امنیت، راحتی، صلح، محبت، دوستی، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود. و از نابسامانیها و دردها و رنجهائی که بر اثراستکبار و ظلم و طغیان و هواپرستی و انحصار طلبی بوجود می آید و آسمان زندگی را تیره و تار می سازد. در امان است.(۲)

ص: ۳۱۲

۱- ۱. همو، تفسیر نمونه، ج۱۱، ۳۹۴.

۲- ۲. همو، ج۱۱، ص ۳۹۰ و۳۸۹.

فصل چهارم: ریشه های اخبات

اشاره

از مجموع آیاتی که در زمینه اخبات و مخبتین در قرآن کریم وجود دارد به دست می آید که علم، ایمان وعمل صالح از مهمترین ریشه های اخبات می باشند چرا که در یک مورد قبل از «اخبتوا» ایمان بهمراه عمل صالح و در مورد دیگری علم و ایمان قبل از «تخبت» آمده اند و مابخاطر افضل بودن علم برایمان ابتدا به بحث علم می پردازیم.

۱. علم

اشاره

خداوند متعال می فرماید: «و لیعلم الذین اتواالعلم انه الحق من ربک فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم و ان اللّه لهاد الذین آمنوا الی

ص: ۳۱۳

صراط مستقیم».(۱)

آنانکه دانش یافته انـد می داننـد که آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده، حق است و بدان ایمان آوردند و دلشان برای او خاشع گردید. و براستی خداوند راهنمای مؤمنان به راه راست است.

در این آیه اخبات از آثار ایمان و ایمان از آثار علم معرفی شده است به تعبیر دیگر علم زمینه ایمان و ایمان زمینه اخبات است.

حال باید دید این کدام علم است که بعنوان مقدمه ایمان واخبات از آن یاد شده است برای توضیح بیشتر به سراغ تفاسیر می رویم.

صاحب تفسیر تبیان می گویـد: و بایـد بداننـد آنانکه به آنها علم نسبت به خداونـد و علم به صفات او داده شـده که افعال او صواب است پس باید آنرا تصدیق نمایند.(۲)

طبرسی در تفسیر این آیه می نویسد: تا آنها که به خدا و توحید و حکمتش علم دارند، بدانند که قرآن حق است و قابل تغییر و تبدیل و زیاد و کم نیست تا ایمان آنها استوار بمانـد و بقولی یعنی: بر ایمان آنها افزوده شود و بر اثر قوت ایمان در پیشگاه قرآن خشوع و تواضع پیدا کننـد و خدا مردم مؤمن را براهی روشن وبی پیچ و خم هدایت می کند یعنی: منظور این است که آنها را بر دین حق استوار می داردو برخی می گویند: یعنی آنها را به سبب ایمان

۱- ۱. حج، ۵۴.

۲- ۲. طوسی، محمد بن حسن، تفسیر تبیان، ج۷، ۳۳۲.

براه بهشت هدایت می کند.(۱)

ابن عطیه درباره صاحبان علم در تفسیر خود آورده: منظور از «الـذین اتواالعلم» به اصـحاب پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و ضمیر «هُ» در «أنّه» به قرآن باز می گردد.(۲)

صاحب تفسیر الصافی نیز معتقد است که: قرآن همان حق است که از جانب خداوند نازل شده است.(۳)

بـا تـوجه بـه مطـالبی که از تفاسیر دربـاره ایه آوردیم روشن می شـود که منظـور از علم در آیه مـذکور علم الهی و معرفت به حقانیت قرآن است که از نظر اسلام علم حقیقت و جوهری است که در آیات دیگر قرآنی نیز به آن اشاره شده است. از جمله آنجا که می فرماید: «شهد اللّه انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوا العلم...».(۴)

خدا و فرشـتگان و دانشمندان گواهی می دهند که جزاوهیچ معبودی نیست و یا «انما یخشی اللّه من عباده العلما...».(۵) از میان بندگان خدا تنها دانایان از او بیم دارند.

در این آیات سخن از حقیقت و جوهرعلم بمیان آمده است.

حـال این سؤال مطرح می شود که حقیقت علم چیست؟ و چگونه می توان بـا شـناخت ویژگیهـای حقیقت علم آنرا از ظـاهر و پوسته اش (علم غیر حقیقی) تمیز داد؟ و چگونه می توان آنرا

۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۷، ۱۶۵.
۲- ۲. ابن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج۳، ۱۶۲.
۳- ۳. فیض کاشانی، ملا محسن، الصافی فی تفسیر القرآن، ج۴، ۱۵۵.
۴- ۴. آل عمران، ۱۸.
۵- ۵. فاطر، ۲۸.

تحصیل کرد؟

حقیقت علم

حقیقت علم نوری است که در پرتو آن، انسان جهان را آنگونه که هست می بیند و جایگاه خود را در هستی می یابد: نور علم مراتبی دارد که بالاـترین آن نه تنهـا انسـان را بـا راه تکامـل خود آشـنا می کنـد بلکه او را در این مسـیر حرکت می دهـد و به مقصد اعلای انسانیت می رساند.

قرآن کریم بـا صـراحت ازاین نور سـخن می گویـد: «أومن کـان میتـا فأحییناه و جعلنا له نور ایمشـی به فی الناس کمن مثله فی ظلمات لیس بخارج منها...»(۱) آیـا کسـیکه مرده دل بود و زنـده اش کردیم و برای او نوری پدیـد آوردیم، تا در پرتو آن در میان مردم رود، چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟...».

در مواردی نیز بطور مطلق نور علم و بصیرت الهی را با تعبیر بیّنه آورده آنجا که می فرماید:

«أفمن کان علی بیّنهِ من ربّه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اما ما و رحمه...».(۲)

آیا کسـی که از ناحیه پروردگارش برهانی چون نور روشن دارد و بـدنبال آن نور، شاهدی هم از سوی او می باشد، و پیش از آن،

۱- ۱. انعام، ۱۲۲.

۲- ۲. هود ۱۷.

کتاب موسی که پیشواو رحمت بود (گواهی بر آن می دهد همچون کسی است که چنین نباشد).

هم چنانکه آیه ی زیر ظهور در چنین بصیرتی دارد: «أفمن کان علی بینه من ربه کمن زُیّن له سوءُ عمله و اتبعوا أهوائهم»(۱) آیا کسانی که دارای بینه ای از ناحیه پروردگارشان هستند مانند کسانی اند که عمل زشتشان درنظرشان زینت داده شده و در نتیجه پیرو هواهای خود شده اند.

و در حکایت کلام نوح علیه السلام بصیرت خاص الهی را که خدای تعالی آنرا به انبیاء خود اختصاص داده بیّنه خوانده و فرموده:

«یا قوم ارأیتُمْ انْ کنتُ علی بینّهٍ من ربّی و آتا نی رحمه من عنده».(۲)

ای قوم من، اگر من دارای بصیرتی از ناحیه پروردگارم باشم، و او رحمتی از ناحیه خود به سوی من نازل کرده باشد (باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند).(۳)

امام علی علیه السلام در باره این نور و مهمترین خاصیت آن یعنی رساندن به مقصداعلای انسانیت می فرماید:

«قد أحیا عقله و أمات نفسه، حتی دق جلیله، و لَطُفَ غلیظه، و برق له لامع کثیر البرق، فأبان له الطریق، و سلک به السبیل و

۱- ۱. محمد ۱۴.

۲- ۲. هود ۲۸.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۷۲ _ ۲۷۱. (با اندکی تصرف)

تـدافعته الابواب الی باب السـلامه، و دارالاقامه، و ثبتت رجلاه بطمأنینه بـدنه فی قرار الأمن و الرّاحه، بما اسـتعمل قلبه، و أرخی ربّه».(۱)

عقلش را زنده کرد ونفس خویش را کشت، تا آنجا که جسمش لاغر، و خشونت اخلاقش به نرمی گرائید، برقی پرنور برای او درخشـید، و راه را برای او روشن کرد و در راه راست او را کشانـدواز دری به در دیگر برد تـا به در سـلامت و سـرای جاودانه رساند، که دو پای او در قرار گاه امن با آرامش تن، استوارشد. این، پاداش آن بود که دل را درست بکار گرفت، و پروردگار خویش را راضی کرد.

ابن مسعود در معنای علم می گوید: زیاد (حدیث) دانستن علم نیست، بلکه علم خشیت و ترس از خدا داشتن است.(۲)

مالک نیز در این زمینه بر این نظر است که: دانش و حکمت زیاد مسـئله دانسـتن نسـیت (بلکه) نوری است که خداوند بوسـیله آن هر کس را بخواهد هدایت می کند.(۳)

آیـات و احـادیثی که نورانیت انسـان را مقـدمه حرکت صـحیح او به سوی کمال مطلق می داننـد، و یاعلم را به نور تفسـیر می کنند، و یا علم را ملازم با ایمان به خدا و رسالت انبیاء الهی و همراه با خشیت و صفات پسندیده و اعمال شایسته می دانند، در واقع

ص: ۳۱۸

۱- ۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲، ص۴۴۶.
۲- ۲. «لیس العلم عن کثره الحدیث انما العلم خشیه اللّه». أبی عمر یوسف بن عبد اللّه، جامع بیان العلم و فضله، ج۱، ۳۲.
۳- ۳. «الحکمه و العلم نور یهدی به اللّه من یشاء، و لیس بکثره المسائل، ...». همو

جوهر و حقیقت علم را توضیح می دهند. دلیل اینکه این نور را، مغز علم و همه علوم غیر آنرا پوسته علم می دانیم، آن است که ارزش همه آنها به آن وابسته است. علامه طباطبایی چنین علمی را ناشی از بینش و بصیرتی الهی دانسته و آنرا به طایفه خاصی از مؤمنین نسبت می دهد که بحث آن به تفصیل در فصل فرجام مخبتین گذشت آری جوهر علم است که به علم ارزش حقیقی می دهد، یعنی علم را در خدمت انسان و در جهت تکامل و بهروزی او قرار می دهد و بدون آن نه تنها علم فاقد خواص و آثار علم می شود، بلکه تبدیل به یک عنصر ضد ارزش و ضد انسانیت می گردد

و این معنی مطلق بودن ارزش حقیقت علم و مشروط بودن علوم دیگر است زیرا آنها بدون جوهر علم نمی توانند در خدمت انسان قرار بگیرند.

نکته مهم اینکه وقتی علم جوهر و خاصیت خود را از دست داد نه برابر با جهل که از آن زیانبارتر می گردد، زیرا سقوط انسان را تسریع می کند.

علم وقتی جوهر و جهت حقیقی خود را از دست داد درست مانند راهنمایی است که به جای آنکه انسان را در مسیر قرار دهد، او را به بیراهه می کشد، اینجاست که علم هر چه بیشتر پیشرفت کند برای انسانیت خطرناکتر می شود و این خطر بزرگی است که امروز بشر را تهدید می کند.

با اندک تأملی می توان دریافت که در جهان امروز علم چه

آفـاتی را بر بشـریت تحمیل کرده است و شمشـیر علم در کف قـدرتهای بزرگ جهان چه به روز انسان آورده است. دزدهایی که برای غارت ماده و معنای انسان از چراغ علم بهره می گیرنـد، چگونه با قساوت عمل می کنند و به هیچ چیز و به هیچ کس رحم نمی کنند.

آیا فنون و ابزار دزدی، قتل و فساد را می توان علم نامید؟! آیا دانشـی که که جامعه را به تباهی می کشد، علم و نور است و یا جهل ظلمت؟ این است معنای سخن رسول گرامی صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود: «بعضی از دانشها نادانی است».(۱)

و از این روست که بی آنکه دچـار تناقض گویی شویم می توانیم دانش را نادانی بـدانیم زیرا هنگامیکه علم جوهر و خاصـیت نداشته باشد با جهل یکی است و از همین رو امام علی علیه السلام می فرماید:

«دانش خود را به نادانی تبدیل نکنید»(۲) یعنی کاری نکنید که علم بی خاصیت شود و نام علم از آن سلب شود.

علم در دنیای امروز با از دست دادن جوهر و جهت راستین خود به این سرنوشت شوم گرفتار شده که همچون جهل، کشنده و فاسد کننده و خانمانسوز گردیده است. بلکه از جهل نیز زیانبارتر گشته است.

انسان عصر جدید با همه پیشرفتهای علمی، توسعه ی فناوری

۱- ۱. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ۵۷.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۲۷۴، ۶۹۷.

اطلاعات، کاهش مرگ و میر ناشی از بیماریها، توسعه ی بهداشت، و... متأسفانه شاهد صدها میلیون انسان است که اسیر فقر و گرسنگی، رنج و بیماری، جنگ و بی خانمانی اند در حالیکه بیشترین ثروت جهان در اختیار گروهی محدود است و آنان سر گرم لذتهای نا مشروع خودند و به این اوضاع آشفته کوچکترین توجهی ندارند. از جمله ی پرسودترین تجارت جهانی که در اختیار کشورهای پیشرفته است، تجارت اسلحه، مواد مخدر، مشروبات الکلی، و روابط نامشرع و غیر قانونی جنسی است، سلاحهای کشتار جمعی، شیمیایی و اتمی که بوسیله کشورهای بزرگ تولید شده است، جهان را تهدید می کند، حمله به کشورهای اسلامی و اشغال سرزمین آنها به بهانه مبارزه با تروریسم بوسیله استبکار جهانی به سرکردگی امریکا، قاچاق زنان و کودکان کشورهای فقیر به کشورهای ثروتمند، افزایش ناامنی خانواده ها و بخصوص زنان و کودکان از مشکلات دنیای باصطلاح متمدن امروز است.

براستی چرا باید زندگی بشر در عصر دانایی و پیشرفت با چنین مشکلاتی همراه باشد؟

آیا علت آن غفلت بشر امروز از حقیقت علم نیست؟

حضرت علی علیه السلام در این باره چه زیبا و دقیق فرموده است:

«رب عالم قد قتله جهله و علمه معه لاینفعه»(۱) چه بسا دانشمندی که جهلش او را از پای در آورد و دانش او همراهش باشد اما سودی به حال او نداشته باشد.

۱- ۱. همان، حکمت ۱۰۷، ۶۴۸.

سرنوشت رقت انگیز عالمی که از جهل هلاک می شود شگفت انگیز است هنگامیکه سعد بن ابی وقاص گزارش سفرش را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند، جهل آنان را چنین به تصویر می کشد «ای پیامبر خدا! من از نزد قومی به سوی تو می آیم که آنان و چهار پایانشان یکسان اند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:ای سعد! آیا تو را به شگفت تر از این آگاه کنم؟ قومیکه آنچه را اینان نمی دانند و سپس مانند ایشان نادانی می کنند.(۱)

این نسخ بیانگر سرنوشت علم در جهان امروز است. جامعه متمول و دانایی امروز از نادانی رنج می برد و قربانی جهل خویش است. اینچنین است که علم، بشر را به کره ماه می رساند، اما نمی تواند در حرکت انسان بسوی کمال مطلق و رشد و تکامل وی نقشی داشته باشد.

ویژگیهای علم

۱. ریشه نورعلم در فطرت انسان

احادیثی که علم را سرشته دردل می دانند(۲) و یا آنرا به «مطبوع» و «مسموع» تقسیم می کنند.(۳) و یا از آن به نوری که خداوند متعال به دل افاضه می نماید تعبیر می نمایند(۴)، و نیز همه آیاتی که

۱- ۱. الهندی، علاء الدین علی المتقی، کنز العمال، ج۱۰، ۲۱۱.

۲- ۲. نراقی، محمد مهدی، قره العیون، ۴۳۹.

۳- ۳. وقال علیه السلام : العلم علمان: مطبوع و مسموع، ولا ینفع المسموع اذا لم یکن المطبوع، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۳۸، ص۷۰۸.

۴- ۴. شهید ثانی، منیه المرید، ۱۴۹.

خداشناسی را فطری می دانند، اشاره به این ویژگی علم دارند.

۲. وحدت جوهر علم

از نظر بقیه علوم و به تعبیر روایات علوم سمعی که رشته های گوناگون دارند، جوهر علم یک حقیقت بیش نیست و شاید این حدیث «دانش نقطه ای بود، نادانان آنرا زیاد کردند».(۱)

اشاره به این ویژگی می باشد.

۳. جداناپذیری حقیقت علم از ایمان

این ویژگی در آیات و روایات فراوانی مورد توجه قرار گرفته است و حاصل آن این است که انسان نمی تواند عالم به مفهوم حقیقی آن باشد و مؤمن نباشد. به گفته امام علی علیه السلام : «ایمان و دانش برادران همزادند و دو رفیق اند که از هم جدا نمی شوند».(۲)

۴. همراهی علم و بیم از خدا

از نظر قرآن کریم. علم همراه با بیم از خداوند متعال است. این کتاب آسمانی با صراحت و با قاطعیت اعلام کرده است: «انما یخشی اللّه من عباده العلماء»(۳) از میان بندگان خدا تنها دانایان از او بیم دارند.

۱- ۱. ابن ابی الجمهور احسائی، محمد بن علی، عوالی اللئالی، ج۴، ۱۲۹.

۲- ۲. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۱۷۸۵.

۳- ۳. فاطر، ۲۸.

نکته قابل تأمل این است که اثبات ملازم بودن علم یا بیم از خدا از سوی قرآن در ادامه سخن درباره چند رشته از علوم طبیعی است. خداوند در سوره فاطر چنین می فرماید:

«الم تر ان اللّه انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانُها و من الجبال جدد بیض و حُمْرٌ مختلف الوانها و غرابیبُ سودٌ و من الناس و الدّوابّ و الأنعم مختلف الوانه کذلک انما یخشی اللّه من عباده العلماء انّ اللّه عزیز غفور».(۱)

آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرو فرستاده و بدان میوه های رنگارنگ برآوردیم و نیز از کوهها، راههای سپیدو سرخ رنگارنگ و همچنین سیاه سیاه پدید می آوریم. بدین گونه از مردم و جانوران و چهارپایان رنگارنگ آفریده ایم. از میان بندگان خدا تنها دانایان اند که از او می ترسند. آری خدا پیروز آمرزنده است.

بنابر این علوم طبیعی نیز می تواند موجب بیم از خدا شود به شرط آنکه نور هدایتگر حقیقت علم همراه آن گردد و دانشمند با نور علم به طبیعت بنگرد و در پدیده های اعجاب انگیزش تأمل نماید.

هم چنین روایت است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در وصیتش به ابوذر فرمود:

ای ابوذر! هر کس دانشی داده شود اما از بیم خدا نگرید، دانشی بی سود داده شده است، زیرا خدای متعال دانشمندان

۱- ۱. فاطر، ۲۷ و ۲۸.

راتوصیف فرموده و گفته است: «بی گمان کسانی که پیش از نزول آن، دانش یافته انـد چون این کتاب بر آنان خوانـده شود، سجـده کنان به رو در می افتند و می گویند: منزه است پروردگار ما که گمان وعده پروردگار ما انجام شدنی است و به رو در می افتند و می گریند و بر فروتنی آنها می افزاید»(۱).(۲)

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

«هر گاه دانش انسان افزوده شود ادبش افزوده و بیم وی از پروردگارش دو چندان می شود».(۳)

۵. اخلاق شایسته از برکات نور علم

یکی از آثـار حقیقت نورانی علم، خودسـازی و صـفات پسـندیده است. این ویژگی در روایـات فراوانی مورد توجه قرار گرفته است، به گفته امام علی علیه السـلام : «هر انـدازه دانش انسان افزون گردد توجه وی نسـبت به نفس خود بیشتر می گردد و در ریاضت و اصلاح آن کوشش بیشتری مبذول کند.(۴)

باز امام علی علیه السلام در این زمینه می فرماید: «کژی با دانش راست می شود».(۵)

۱- ۱. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ج۲، ۳۶۷.

۲- ۲. اسراء، ۱۰۷ _ ۱۰۹.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۴۱۷۴.

۴- ۴. همو، ۷۲۰۴.

۵- ۵. همو، ۴۲۳۴.

۶. جدا ناپذیری جوهر علم از عمل شایسته

یکی از ویژگیهای برجسته نور علم که در روایات فراوانی مورد تأکید قرار گرفته علم صالح است.

امام علی علیه السلام می فرماید: «غایت دانش، عمل نیکوست».(۱)

و نیز از اوست «ثمره دانش، پرستش است».(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«دانش با عمل همراه است پس هر که دانست عمل کرد وهر که عمل کرد دانست و دانش، به عمل فرا می خواند، پس اگر او را اجابت کرد چه بهتر و گرنه از او جدا و دور می شود».(۳)

از نظر این احادیث عمل شایسته ثمره علم است و بدون عمل، چراغ علم در وجود انسان خاموش می شود.

۷. ارتباط علم و تواضع

... عن أبی سعید الخدری قال: قال رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم .

«تعلّموا العلم، و تعلّموا له السَّکینه و الوقار، و تواضعوا لمن تتعلّمون منه و لمن تُعلِّمونه، و لاتکونوا جبابره العلماء».(۴)

ابو سعید خدری از پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم نقل می کند که

۱- ۱. همو، ۴۶۲۰.

۲- ۲. همو، ۶۳۵۷.

۳- ۳. کلینی، محمد، الکافی، ج ۱، ۴۴.

۴- ۴. أبی عمر یوسف بن عبداللّه، جامع بیان العلم و فضله، ج ۱، ۵۰۱.

ایشان فرمود:

علم بیاموزید و برای آن سکینه و وقار را آموزش ببینید و در برابر آنانکه از ایشان علم می آموزید و هم آنانکه به ایشان آموزش می دهید، متواضع و فروتن باشید و از دانشمندان متکبر نباشید.

راه کسب نور علم

مبدأ بقیه علوم (منظور علوم رسمی یا به تعبیر روایات اسلامی علوم سمعی است) حس و عقل و راه تحصیل آن تعلیم و تعلم است و مبدأ نور علم، قلب است اما این علم آموختنی نیست و راه تحصیل آن درگام نخست زدودن موانع و در گام دوم ساختن زمینه های پیدایش آن است. در واقع نور علم در پرتو ولایت الهی تحصیل می شود و آنان که از چنین ولایتی بی بهره اند از نور علم نصیبی ندارند چنانچه خداوند متعال می فرماید: «اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات...»(۱) همچنین در جای دیگر ایمان به خداو آخرت و اعراض از کفر حاکم بر جامعه، زمینه ساز پدید آمدن علم و بصیرتی ویژه در آدمی معرفی شده است چنانچه فرمود: «... ذلکما ممّا علّمنی ربّی انّی ترکت ملّه

۱- ۱. خدا یار اهل ایمان است آنان را از تاریکی های جهان بیرون آرد و به عالم نور برد و آنانکه راه کفر گزیدند یار ایشان شیطان و طاغوت است که آنها را از عالم نور به تاریکی های گمراهی در افکنند، بقره، ۲۵۷.

قوم لایؤمنون باللّه و هم بالآخره هم کافرون».(۱)

نور علم ریشه در فطرت انسان داشته و تحصیل آن به معنای فراهم ساختن شرایط شکوفایی فطرت است که دراین حالت، علم خود آشکار می گردد: «دانش در دلهای شما سرشته است به آداب روحانیان متأدّب شوید تا برایتان آشکار گردد».(۲)

نقش متعلم در تحصیل نور علم، تنها فراهم ساختن زمینه پیدایش آن است و گرنه فروغ نور علم هدیه ای الهی است به انسانهای شایسته که از عالم غیب سرچشمه می گیرد و کانون جان را روشن می سازد: «دانش، نور و پرتوی است که خدا در دلهای دوستانش می تاباند».(۳)

نکته قابل توجه اینکه هر چند نور علم قابل تعلیم و تعلم نیست اما بی تردید مقدمات آن نیاز به تعلیم و تعلم دارد و واجب ترین وظیفه انبیای الهی و اوصیا و وارثان آنان یعنی عالمان ربانی همین است. امیداست که طالبان علم در همه رشته های علمی با رعایت آداب تعلیم و تعلّم به نور علم دست یابند.

۲و۳. ایمان و عمل صالح

اشاره

«ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم اولئک

۱- ۱. این علم را خدای من به من آموخته است که من آئین گروهی را که به خداوندایمان و به آخرت کافرند ترک گفتم. یوسف، ۳۷.

۲- ۲. نراقی، محمدمهدی، قره العیون، ۴۳۹.

۳- ۳. همو، ۴۳۸.

اصحاب الجنه هم فیها خالدون».(۱)

آنانکه ایمان آوردند وعمل صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان خاضع و تسلیم شدند آنان اصحاب بهشت اند و در آن ایشان جاودانه اند.

از آنجا که در اکثر آیات قرآنی وبیشتر روایات ایمان توأم با عمل صالح آمده است ما نیز این دو را همراه با هم بعنوان ریشه های اخبات آورده و به بحث و بررسی پیرامون آن دو بعنوان زمینه های ایجاد اخبات می پردازیم.

در این آیه ایمان با عمل آمده یعنی ایمان مقتضی عمل است و در شرایط عادی(۲)، ایمان بدون عمل ممکن نیست زیرا حقیقت ایمان فقط دانستن نیست بلکه، علاوه بر آن لازم است انسان خود را تسلیم خداوند کند وتصمیم بر التزام به لوازم آن علم داشته باشد، به دلیل اینکه ایمان اختیاری است ولی علم اینگونه نیست.

انسان؛ با قوه ی عقل جهان پیرامون خود را می شناسد، درست را از نادرست، حق را از باطل و خوب را از بد متمایز می کند. قلب، کنه وجود آدمی است که محمل تلاقی مراتب مختلف وجود انسان است. قلب نه از جنبه ی ادراکی جداست و نه از جنبه های عاطفی و احساسی. قلب محمل تصمیم گیری است. کانونی است که اگر گرم و روشن باشد، زندگی نیز روشن است و اگر خاموش و

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. یعنی به کسانی که ایمان دارند و شرایط عمل کردن به مقتضای ایمان نظیر: قدرت، فرصت استطاعت، و غیره نیز برایشان فراهم است و عمل هم می کنند.

سرد باشـد، زنـدگی نیز بی نور و بی حرارت خواهد بود، عقل می فهمد و تصدیق می کند. قلب، معتقد می شود و اشتیاق پیدا می کند. سپس جوارح و جوانح عمل می کنند.

همانگونه که بزرگان فرموده اند، ایمان غیر از علم است. علم و ادراک، بهره ی عقل است و ایمان بهره ی دل.

انسان تنها با علم پیـدا کردن به خدا و ملائکه و پیامبران و روز قیامت مؤمن نمی شود، که در این صورت شـیطان از همه مؤمن تر بود، در حالیکه خداوند او را کافر نامیده است.(۱)

«ایمـان در لغت به معنی وثوق و تصـدیق و اطمینـان و انقیـاد و خضوع است و در فارسـی به معنای گرویـدن است و پر واضـح اسـت کـه گرویـدن غیر از علم و ادراک است»(۲) در حقیقت، ایمـان، فعلی از افعـال قلب است،ماننـد شوق ورزیـدن، محبت کردن، بیزاری جستن و اعتماد کردن.

انسان طالب هـدایت و کمال بایـد بداند که نباید صـرفا به علم به حقایق دینی اکتفا کند، بلکه باید بکوشد شـرایطی برای خود فراهم آورد که این علم به قلب برسد و قلب تسلیم حقایق و معارف الهی شود.

بینایی و شنوایی باطنی انسان (توانایی درک و فهم حقایق) گرایش دهنده او به توحید، ایمان به قرآن و انجام اعمال صالح

۱- ۱. امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۸۸.

۲- ۲. همو.

است.(۱)

آری، ایمان در صورتی تحقق می یابد که انسان اختیارا قلب خود را آماده کند. خدا را به خدایی بپذیرد و به لوازم خدایی او ملتزم باشد و بنابر این، چنین فرضی درست نیست که انسان ایمان داشته باشد و عمل نکند، زیرا، عمل میوه و ثمره ایمان است و در صورتی که شرایط خارجی آن پیدا شد و تکلیف متوجه انسان گردید باید تحقق پیدا کند.

به بیان دیگر، ایمان که التزام، تسلیم، گرایش، وحب قلبی به حق وراه حق است، عمل صالح را بدنبال خود دارد. بدون ایمان، عمل صالح حاصل نمی شود و راهی به عمل صالح نیست. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

«الایمان ما وقّر فی القلوب وصَدَّقته الاعمال».(۲)

ایمان آن چیزی است که در قلب استقرار می یابد واعمال آنرا تصدیق می کند.

محمد بن مسلم می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره ی ایمان سؤال کردم، فرمود:

گواهی به وحدانیت حق و اقرار به وحی الهی و آنچه از تصدیق به این حقایق دردل مستقر می گردد..

گفتم: آیا شهادت خودش عمل نیست؟

فرمود: بلی، شهادت از اعمال زبان است.

۱- ۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۶۳.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۵۰، ص۲۰۸.

گفتم: ایا عمل هم از ایمان است؟

فرمودند: بلی؛ ایمان تحقق نمی یابد مگر به عمل و عمل ناشی از ایمان است و ایمان جز به عمل تثبیت نمی شود.(۱)

مسلما هدف اصلی از آفرینش و زندگی انسان، عبودیت، قرب الهی و رسیدن به کمال است و این مهم با نردبان «ایمان» و «عمل صالح» تحصیل می شود. به هر میزان که ایمان و عمل صالح کاملتر شود و مراتب بالاتری از این دو محقق شود، مراتب بالاتری از کمال بدست می آید. پس ایمان و عمل صالح نردبان وصول به کمال و مقصود است.

متعلق ایمان چیست؟

گرچه در آیه مورد بحث و در بسیاری از آیات، ایمان بطور مطلق آمده و متعلق آن ذکر نشده است ولی کثیری از آیات هم وجود دارند که متعلق ایمان را تعیین نموده اند. از جمله آنها آیاتی است که باتعابیر گوناگون ایمان باللّه ذکرشده است نظیر اینکه می فرماید: «فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن باللّه فقد استمسک بالعروه الوثقی».(۲)

در موارد بسیاری دیگر از قرآن ایمان به خدا و روز قیامت توأما ذکر شده است: «من امن باللّه والیوم الآخر».(۳)

۱- ۱. همو، ج۶۹، ص۱۹.

۲- ۲. بقره، ۲۵۶.

۳- ۳. همان، ۶۲. نیز: مائده، ۶۹.

در برخی آیـات ایمـان به خداونـد و رسولاـن او ذکر شـده: «الـذین آمنوا باللّه و رسـله»(۱) برخی آیـات دیگر متعلق ایمـان را «ملائکه، کتاب، پیامبران و...»(۲) بیان کرده اند.

از مجموع این آیـات اسـتفاده می شود که می توان متعلقهای ایمان را در همان توحیـد، نبوت و معاد که بزرگان علما به عنوان اصول عقاید دسته بندی کرده اند، دانست.

ایمان باید مطلق باشد

ایمـان نسـبت به متعلقـاتی که بیان کردیم نظیر: خداونـد، ملائکه، کتب، رسل، روز جزا و غیره بایـد مطلق باشـد، بنابر این، اگر کسـی بگوید: من به نبوت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله وسـلم ایمان دارم و به نبوت سایرانبیاء ایمان ندارم، یا بگوید: همه پیامبران را قبول دارم ولی فلان حکمی که یکی از پیامبران آورده قبول ندارم، برای مؤمن بودنش کافی نیست و او کافر است. از دیدگاه قرآن، ایمان نسـبت به جمیع انبیاء و نسـبت به جمیع ما انزل اللّه و هم چنین نسبت به جمیع محتویات رسالت هر یک از پیامبران باید مطلق باشد و تجزیه پذیر نیست.

و اگر کسـی در ایمـان به اینگونه موارد، تبعیض قائل شود، این ایمان برایش مفیـد نیست و در وصول وی به سـعادت اخرویش تأثیری ندارد. خداوند در این زمینه در قرآن مجید می فرماید:

۱- ۱. حدید، ۲۱ _ ۱۹.

۲- ۲. بقره، ۱۷۷.

«أفتومنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض فی جزاء من یفعل ذلک منکم الاخزی فی الحیوه الدنیا ویوم القیامه یردون الی أشدّ العذاب و ما اللّه بغافل عما تعلمون».(1)

آیا به بخشی از کتاب ایمان می آورید و به بخشی ازآن کفر می ورزید، پس پاداش کسانی ازشما که این کار را انجام دهند نیست مگر خواری در زندگی دنیا و روز باز پسین به سخت ترین عذاب باز می گردند و خداوند از آنچه انجام دهید غافل نیست.

مراتب ایمان

اصل ایمان اگر چه ضعیف باشد، اولین و کمترین چیزی که از انسان می پذیرند و موجب سعادتش می شود، ولی، بر مؤمن لازم است که مراتب عالیتری از ایمان را کسب کند وقرآن هم تصریح دارد و بر اینکه ایمان قابل ازیاد است. خداوند می فرماید: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزادوا ایمانا مع ایمانهم».(2)

اوست که آرامش بر دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی به ایمانشان افزون شود.

پس ایمان قابل ازدیاد است چنانچه نقطه مقابل آن کفر و نفاق نیز، و طبیعی است که اگر کسی اولین مرتبه ایمان را داشته باشد ممکن است همراه آن مراتبی از کفر و شرک نیز در او وجود داشته

۱- ۱. همان، ۸۵.

۲- ۲. فتح، ۴.

باشد که خداوند در قرآن به این حقیقت نیز اشاره کرده و می فرماید: «و ما یؤمن اکثر هم باللّه الاوهم مشرکون»(۱) بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر آنکه مشرک باشند.

با توجه به معنای وسیع توحید در قرآن می توان دریافت که مراتب کامل ایمان برای اکثر افراد حاصل نمی شود. اینکه خوفی نداشته باشد جزاز خدا، امیدی نداشته باشد جز به خدا، و امثال اینها تا برسد به آن توحید بلندی که برای اولیاء اللّه میسر می شود و اصلاً وجود استقلالی جز برای خداوند نمی بینند. و طبعا، افراد ضعیف که ایمانشان آلوده به شرک است و به توحید خالص نرسیده لذا باید تلاش کنند تا هر چه بیشتر از شرک رهایی یافته و در مسیر توحید پیش بروند.

جای سؤال است که چگونه ممکن است ایمان با شرک توأم شود؟ در پاسخ باید گفت: این وضع، علل مختلفی دارد که مهمترین آنها دو چیز است: یکی نقص معرفت است، یعنی علت اینکه انسان به بعضی ازمراتب توحید نرسیده یا بعضی از مقامات انبیاء و اولیاء خدا را نمی پذیرد کمبود شناخت است. راهی که باید این علم برایش حاصل شود نپیموده و آن علم برایش حاصل نمی شود و ایمانش ضعیف و ناقص باقی می ماند. عامل دوم آلودگی نفسانی و ضعف اخلاقی است که نقش مهمتری دارد و نمی گذارد انسان به آنچه شناخته و فهمیده است گرایش یابد.

عمده ترین عاملی که در طول تاریخ باعث می شد مخالفین

۱- ۱. یوسف، ۱۰۶.

انبیا با آنان مخالفت ورزنـد هواها و هوسـها و دلبسـتگی های مادی بوده است، دلبسـتگی به ثروت، ریاست و غیره که با آمدن انبیـاء در معرض خطر قرار می گرفتنـد. انبیـاء حجت را بر مردم تمام می کردنـد، ولی، درمیان مردم کسانی بودنـد که در قلب آنان مرضهایی بود که از ایمان آوردنشان مانع می شد. آلودگی های اخلاقی نه تنها مانع ایمان آوردن انسان یا موجب ضعف ایمان وی هستند که گاهی اصولاً، موجب سلب ایمان وی می شوند و با اینکه ایمان آورده وتصمیم دارد به مقتضای ایمانش عمل کند، به تدریج در شـرایطی قرار می گیرد که هوسـهای او گل می کنند و چنانچه محیط برایش آماده و وسایل شهوترانی فراهم باشـد، نخست با این گمان که یکبار و دو بار مهم نیست مرتکب خلاف می شود و تـدریجا بجایی می رسـد که به کلی ایمـانش را از دست خواهـد. خداونـد در قرآن نسـبت به وجود چنین خطری انسان را هشـدار می دهـد و اصولاً در بسـیاری از آیـات از وجود رابطه کلی بین ایمـان وعمـل خبر داده می شود به این ترتیب که ایمـان منشـأ انجـام کارهـای خوب می شود و متقابلاً انجام کارهای خوب نیز موجب ازدیادایمان خواهد شد چنانکه انجام کار زشت نیز سلب ایمان را به دنبال می آورد.

رابطه این تأثیر و تأثر بدین گونه است که آن مرتبه از ایمان که منشاء یک عمل و رفتار می شود.

هیـچ گاه متأثر از آن رفتار نخواهـد شد و ایمانی که از این رفتار بوجود می آید مرتبه دیگری است از ایمان و با ایمان نخستین که

علت آن رفتـار بوده است تفـاوت می کنـد. بعبـارت دیگر اصل ایمان موجب یکسـری اعمال و رفتار شـده و آن اعمال و رفتار بـاعث افزایش ایمـان می گردد و می توان گفت: یـک منحنی زیگزاگ تشـکیل می دهـد، نه آنکه هر عملی در هر ایمان وهر ایمان در هر عمل مؤثر باشد.

بهر حـال تـأثیر ایمان در عمل از بسـیاری آیات اسـتفاده می شود که بویژه روی ایمان به آخرت بیشتر تأکیـد شـده است، چون جهـان آخرت جهان پاداش و کیفر است مردم بایـد به پاداش و کیفر اعمال خود برسـند تا عـدل الهی تحقق یابـد و کسـیکه به آخرت ایمان نـدارد هر کاری دلش خواست انجام می دهـد و هیـچ عامل کنترل کننده ای ندارد تا او را از کارهایی باز دارد و به کارهایی وا دارد از اینرو اخلاق منهای ایمان نمی تواند کار ساز باشد.(۱)

موانع ایمان

اصـرار بر کفر و انکار پیامبران و معارف الهی، موجب از دست دادن شایسـتگی برای ایمان و هـدایت است قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«قالُوا یا نُوحُ قَدْ جادَلْتَنا فَأَکْثَرْتَ جِدا لَنا فَأْتِنا بِما تَعِدُنا انْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِینَ».(۲)

قوم (نوح) گفتندای نوح تو با ما گفتگو وجدل بسیار کردی

۱- ۱. مصباح یزدی، محمد تقی، اخلاق در قرآن، ج۱، ۱۵۴.

۲- ۲. هود، ۳۲.

جدال و سخن کوتاه کن و اکنون بیاور آن عذابی را که بر ما وعده دادی اگر راست می گویی.

خداوند پرده بر دلهای برخی مشرکین افکنده که فهم حق برایشان مقدور نبود، و گوشهای آنان از شنیدن حق سنگین است لذا اگر همه آیات الهی را هم مشاهده کنند باز به آن ایمان نمی آورند.(۱)

مولای مقتیان یکسان دانستن مخلوقات با خالق را موجب کفر و عدول از ایمان قلمداد کرده چنانکه می فرماید:

«وَأشْهَدُ أنَّ مَنْ ساواکَ بِشَیْ ءٍ مِنْ خَلْقِکَ فَقَدْ عَدَلَ بِکَ، وَالْعادِلُ بِکَ کافِرٌ بِما تَنَزَّلَتْ بِهِ مُحکماتُ آیا آیاتِکَ، وَنطَقَتْ عَنْهُ شَوَاهِدُ حُجَجِ بَیِّناتِکَ،...».

خدایا! گواهی می دهم آنان که تو را با چیزی از آفریده های تو مساوی شمارند از تو روی برتافته اند و آنکه از تو رویگردان شود بر اساس آیات محکم قرآن، و گواهی براهین روشن تو، کافر است.(۲)

و در کلامی دیگر هم نشینی با انسانهای بوالهوس و دروغگویی را از آفات ایمان معرفی می کند آنجا که فرمود:

«و مُجالَسَهَ أهْلِ الْهَوی مَنْسَاهٌ لِلْاِیمان، و مَحْضَرَهٌ لِلشَّیطانِ، جانِبُوا الکِذْبَ فَانَّهُ مُجَانِبٌ لِلایمانِ...».

و هم نشینی با هواپرستان ایمان را به دست فراموشی

ص: ۳۳۸

۱- ۱. «وَ مِنهُم مَنْ یَسْتَمِعُ الیکَ وَجَعَلْنا عَلی قُلُوبِهِمْ أکِنَّهً أنْ یَفْقَهُوهُ وَ فی آذانِهِمْ وَقْرا وَ انْ یَرَواْ کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنوا بِها...». انعام، ۲۵.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۹۱، ص۱۵۸.

می سپارد، و شیطان را حاضر می کند. از دروغ بر کنار باشید که با ایمان فاصله دارد.(۱)

همانگونه که در ابتدای بحث ریشه های اخبات بیان کردیم عمل صالح نیز از مهمترین ریشه های اخبات بحساب می آید که در یک مورد بطور صریح قبل از «اخبتوا» در سوره هود آیه ۲۳ به آن اشاره شده است و در یک مورد هم بطور غیر صریح در سوره حج آیه ۲۴ با عبارت «فله اسلموا» آمده که با توجه به سخن مولای متقیان امیر المؤمنین علی علیه السلام که می فرماید:... الاسلام هو التسلیم و التسلیم هو الیقین و الیقین هو التصدیق و التصدیق هو الاقرار و الاقرار هو الأدا و الأداء هو العمل».(۲) می تواند منظور همان عمل صالح باشد چرا که ایشان مدعی است اسلام را به گونه ای می شناسد که پیش از وی کسی آنرا آنگونه معرفی ننموده است.(۳)

و تا آنجا برای عمل صالح ارزش و اهمیت قائل است که از آن، خطاب به مالک اشتر، بعنوان محبوبترین ذخیره یادکرده، می فرماید:

«... فلیکن أحَبَّ الذخایر الیک ذخیره العمل الصالح...».(۴)

... پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست

۱- ۱. همان، خطبه ۸۶، ص۱۴۴.

۲- ۲. اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین است و یقین همان تصدیق است و تصدیق همان اقرار است و اقرار همان اداء و احساس مسئولیت است واحساس مسئولیت همان عمل است. همان، حکمت ۱۲۵، ص۶۵۲.

۳- ۳. همان.

۴- ۴. همان، نامه ۵۳، ص۵۶۶.

باشد... .

و در جـای دیگر آنرا محصولی می دانـد کـه مـا حصـل و نـتیجه بـذرهایی است کـه انسـان در دنیـا کاشـته و در آخرت آنهارابرداشت می کند چنانچه فرمود:

«... والعمل الصالحُ حرث الآخره...».(۱)

... عمل صالح زراعت آخرت است... .

قرآن کریم نیز حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می کند:

«... ولایشرک بعباده ربّه احدا»(۲) و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد.

به تعبیر روشـنتر تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. انگیزه ی الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می دهـد، نورانیت می بخشـد، و جهت صـحیح می دهد، و هنگامیکه اخلاص از میان رفت، عمل بیشتر جنبه ی ظـاهری پیـدا می کنـد، به منافع شخصـی گرایش می یابـد و عمق و اصالت و جهت صـحیح خود را از دست می دهد.(۳)

در حقیقت این عمـل صـالحی که از انگیزه ی الهی و اخلاـص، سرچشـمه گرفته و بـا آن آمیخته شـده است گـذرنامه ی لقای پروردگار است و آنچنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه ی مفید و

ص: ۳۴۰

۱- ۱. همان، خطبه ۲۳، ص۶۸.

۲- ۲. کهف، ۱۱۰.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۲، ۵۷۸.

سازنده ی فردی و اجتماعی را در تمام زمینه های زندگی شامل می شود.(۱)

عمل صالحی که در اینجا منظور نظر است دارای اوصافی است که از اعمال ملائکه نیز اشرف است چرا که ملائکه این مجاهدات عظیمه را ندارند چنانچه خداوند تبارک و تعالی در توصیف آنان که اهل آخرتند می فرماید: «چیزی ایشان را از خداوند به اندازه چشم برهم زدنی مشغول به خود نمی کند، زیادی خوراک و سخن گفتن و لباس را نمی خواهند، مردم نزد ایشان مرده هستند و خداوندنزد ایشان زنده کریمی است که نمی میرد، پشت کنندگان را از روی کرم می خوانند، و روی آورندگان را لطف زیادی می کنند، به تحقیق دنیا و آخرت نزد ایشان یکی شده است مردم یکدفعه می میرند ولی ایشان هر روز هفتاد مرتبه می میرند به واسطه مجاهده با خویش و هواهای خویش و شیطانی که در رگهای ایشان جاری است... و بین من و روح او پرده ای نیست و هنگام قبض روحش با آمدنش به نزدم به او خوش آمد می گویم... پس ای کاش می دیدی ای پیامبر چگونه ملائکه آن روح را می گیرند و دست به دست می دهند.(۲)

اینگونه اوصاف را خداوند به عنوان بالا رفتن ایمان مطرح نموده است آنجا که می فرماید: «الیه یصعدالکلم الطّیّب و العمل

۱- ۱. همو.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن، وافی، ج۳، ۳۹.

الصالح یرفعه»(۱) مراد از کلمات پاکیزه همان اعتقادات صالح است که طبق موازین محکم عقلی باشد و این اعتقادات با عمل صالح و پیروی دقیق از کتاب و سنت، روشن تر شده به گونه ای که دل انسان را متحول ساخته تا جایی که از غیر حق انقطاع نموده و تنها دل بروی او نموده و به او شیفته و مخبت گردیده است.

۴. یقین

اشاره

چهارمین مورد از ریشه های اخبات یقین است «و از اینکه خداوند اعتقاد راسخ، بخصوص آخرت را به ایقان تعبیر کرده، این بدان جهت است که به لازمه یقین، که عبارتست از فراموش نکردن آخرت، نیز اشاره کرده باشد، چون بسیار می شود انسان نسبت به چیزی ایمان دارد و هیچ شکی در آن ندارد، اما پاره ای از لوازم آنرا فراموش می کند، و در نتیجه عملی منافی با ایمانش انجام می دهد، بخلاف یقین که دیگر با فراموشی نمی سازد و ممکن نیست انسان، عالم و مؤمن بروز حساب باشد و همواره آنروز را در خاطر داشته و به یاد آن باشد که در آنروز بحساب کوچک و بزرگ اعمالش می رسند، و در عین حال پاره ای از گناهان را مرتکب شود، چنین کسی نه تنها مرتکب گناه نمی شود بلکه از ترس، بقرق گاهای خدا نزدیک هم نمی گردد».(۲)

آنچه از خطیئات و معاصی که از بنی الانسان صادر می شود از

۱- ۱. کلمات پاکیزه بسوی او بالا می رود و عمل صالح آنرا بالا می برد. فاطر، ۱۰.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه المیزان، ج۱، ۷۳.

نقصان یقین و ایمان است و درجات یقین و ایمان به قدری متفاوت است که در بیان نیاید. یقین کامل انبیاء و اطمینان تام آنها، که ازمشاهده حضوریه حاصل شده، آنها را معصوم از خطیئات نموده، یقین علی بن ابی طالب علیه السلام او را با آنجا رسانده که می فرماید: اگر همه عالم را به من دهند که یک مورچه را در حبه ای که برداشته ظلم کنم، نخواهم کرد.(۱)

«و بالجمله شکی نیست که مرتبه یقین اشرف فضایل و افضل کمالات و اهمّ اخلاق و اعظم صفات است. کیمیای سعادت و معراج کرامت است. اکسیر اکبر و کبریت احمر است تشریفی است که قامت قابلیت هر کس بدان آراسته شد محرم خلوتخانه اش گردید و افسریست که تارک هر بنده با آن پیراسته شد قدم در حرم قدس نهاد.

و باین سبب سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: که هر که عطا کرده شد نصیب او از یقین و صبر چه باک او را از آنچه فوت شود او را از روزه روز و فرمودند: «الیقین الایمان کله» یعنی همه ایمان یقین است.

و نیز از آن حضرت مرویست که هیچ آدمی نیست مگر اینکه از برای او گناهان بسیار ولیکن هر که عقل او تام و یقین او کامل باشد گناهان ضررها به او نمی رساند زیرا که هر گاه گناهی کند پشیمان می شود و استغفار می کند، گناهان او آمرزیده می شود وفضیلتی از

۱- ۱. امام خمینی، چهل حدیث، ۵۵۲.

برای او باقی می ماند که او را داخل بهشت می کند».(۱)

امام علی علیه السلام می فرماید: «خوابیدن همراه با یقین، برتر از نمازگزاردن با شک و تردیداست».(۲)

و در جای دیگر نعمت یقین را از صفات والای ملائکه بر شمرده که آنانرا شیدای حق گردانیده به گونه ای که به غیر از خدا هیچ علاقه ای ندارند.(۳)

و باز از هم ایشان است که: خداوندا! گواهی می دهم، آن کس که تو را به اعضای گوناگون پدیده ها و مفاصل به هم پیوسته که به فرمان حکیمانه تو در لابلای عضلات پدید آمده، تشبیه می کند، هرگز در ژرفای ضمیر خود تو را نشناخته، و قلب او با یقین انس نگرفته است، و نمی داند که هرگز برای تو همانندی نیست.(۴)

در این کلام امام علیه السلام شرک به خداوند را از آثار عدم یقین معرفی نموده است.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که: «عمل اندک با دوام و یقین بهتر است در نزد خدا از عمل بسیار بدون یقین، و بسا

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ص۷۵ _ ۷۴. (با اندکی تصرف)
۲- ۲. «نومٌ عَلی یقینٍ خیرٌ مِنْ صَلاَةٍ فی شَکٍّ» نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۹۷، ۶۴۴.
۳- ۳. «... و قَطَعَهُم الایقانُ بِهِ اِلَی الْوَلَهِ اِلَیْهِ، وَلَمْ تُجاوِزْ رَغَبَاتُهُم مَاعِنْدَهُ اِلَی ماعِنْدَ غَیْرِهِ...»همان، خطبه ۹۱، ۱۶۲.
۴- ۴. «فَأَشْهَد أنَّ مَنْ شَبَّهَکَ بِتَبایُنِ أعْضَاءِ خَلْقِكَ، وَتَلَاحُم حِقَاقِ مَفَاصِلِهِمْ الْمُحْتَجَبهِ لِتَدْبِیرِ حِکْمَتِکَ، لَمْ یَعْقِدْ غَیْبَ ضَمِیرِهِ عَلَی مَعْرِ فَتِكَ، وَلَمْ یُباشِرْ قَلْبَهُ الْیَقینُ بِأنَّهُ لاَنِدَّ لَکَ...». همان، ۱۵۷ _ ۱۵۶.

باشـد که شـیطان در مقـام فریب انسـان برآیـد و او را در نزد خود، صـاحب یقین وانمود کنـد و چنـان دانـدکه از برای او یقین حاصل شده و به آن مرتبه عظمی رسیده و حال اینکه اینگونه نیست».(۱)

ارکان یقین

امام علی علیه السلام یقین را یکی از ارکان ایمان برشمرده و می فرماید:

«و الیقین منها علی اربع شـعب: علی تبصره الفطنه، و تاوّل الحکمه، و موعظه العبره، و سنه الاولین، فمن تبصّر فی الفتنه تبینت له الحکمه و من تبینت له الحکمه عرف العبره ومن عرف العبره فکانما کان فی الاولین».(۲)

یقین نیز بر چهـار پـایه اسـتوار است: بینش زیرکـانه، دریافت حکیمانه واقعیت ها، پنـد گرفتن از حوادث روزگار و پیمودن راه درست پیشـینیان. پس آن کس که هوشمندانه به واقعیت ها نگریست، حکمت را آشکارا دید و آنکه حکمت را آشکارا دید، عبرت آموزی را شناسد، و آنکه عبرت آموزی شناخت گویا چنان است که با گذشتگان می زیسته است.

مراتب یقین

همانطور که گفته شد یقین یکی از ارکان ایمان و بالاترین و عالیترین رکن ایمان است

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۷۵.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۱، ۶۲۸.

امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «ایمان یک درجه از اسلام بالاتر و تقوی یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقواست» سپس افزود «و لم یقسم بین الناس شی ء اقل من یقین» در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است. راوی سؤال می کند یقین چیست؟

می فرماید: «التوکل علی اللّه و التسلیم للّه و الرضا بقضاء اللّه و التفویض الی اللّه».(۱) حقیقت یقین توکل بر خدا و تسلیم در برابر ذات پاک او و رضا به قضای الهی و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که وقتی انسان به مقام یقین می رسد آرامش خاص سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد. ولی با این حال برای یقین مراتبی است که با توجه به آیات قرآن از جمله آیه «ان هذالهو حق الیقین»(۲) به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است.(۳)

۱. علم الیقین و آن این است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود، ایمان به وجود آتش پیدا می کند

۲. عین الیقین، و آن در جائی است که انسان به مرحله مشاهده

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسر نمونه، ج۲۷، ۲۸۴. به نقل از بحارالأنوار، ج ۷۰، ۱۳۸.

۲- ۲. واقعه ۹۵.

۳- ۳. همو، به نقل از بحارالأنوار، ج ۷۰، ۱۴۳.

می رسد و با چشم خود مثلاً آتش را مشاهده می کند.

۳. حق الیقین و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش را لمس کند و به صفات آتش متصف گردد و این بالاترین مرحله یقین است.(۱)

امام علی علیه السلام می فرماید: «الا و بالتقوی تقطع حمه الخطایا، و بالیقین تدرک الغابه القصوی» آگاه باشید با پرهیزگاری، ریشه گناهان را می توان برید، و با یقین می توان به برترین جایگاه معنوی، دسترسی پیدا کرد.(۲)

علائم و نشانه های صاحب یقین

۱. اینکه در امور خود توجه به غیر خدا نکند و مقاصدو مطالب خود را از غیر او نجوید، و اعتماداو به جز اونباشد، از هر حول و قوه بجز حول و قوه خداوند بیزار و هر قدرتی بجز قدرت آفریدگار نزد او بی اعتبار و خوار، و نه کاری را از خود ببیند و نه اثری، و نه خود را منشأامری داند و نه دیگری، بلکه همه امور را مستند بذات مقدس او و همه احوال را منسوب بوجود اقدس او داند و چنان داند که آنچه مقدر اوست به او خواهد رسید و در این هنگام برای او میان فقر و ثروت، مرض و صحت، عزت وذلت و مدح و ذم و برتری و پستی، دولت و تهی دستی تفاوتی نخواهد داشت. لیکن در این وقت چشم از واسطه ها پوشیده و منبع همه

۱- ۱. همو، ج۲۷، ۲۸۵ _ ۲۸۴.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۵۷، ص۲۹۲.

احوال را یک سرچشمه و او را حکیم مطلق و خیر محض می داند.

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که یقین او سُست و اعتقاد او ضعیف باشد خود را، راضی می کند که متوسل به وسایط شود و پیروی رسوم و عادات و گفتگوهای مردم نماید. بطوری که به زبان اقرار می کند که هر عطا و منعی از خداست ولی فعل اومنافی قولش می باشد و به دل انکار می کند.

و نیز از آن حضرت است که فرمودند: هیچ چیز نیست مگر این که از برای او حدیست بعضی عرض کردند حد توکل چیست فرمود یقین عرض کرد که حد یقین چیست فرمود آن است که با وجود خدا از هیچ چیز نترسد.(۱)

۲. از علائم صاحب یقین اینکه همه اوقات در نهایت ذلت و انکسار در خدمت پروردگار بوده و روز و شب مشغول به جا آوردن خدمت او، و پنهان و آشکار در بندگی و اطاعت خدا، به سر می برد و همگی اوامر شریعت حقه را امتثال نماید و از جمله نواهی او اجتناب کند. خلوت خاطر را از غیر یاد او خالی و خانه دل را سرشار از محبت او سازد و دل او جز یاد حق را فراموش و زبانش از غیر نام او خاموش گردد زیرا که صاحب یقین خود را پیوسته در پیشگاه شهود حضرت حق حاضر و او را بهمه اعمال و افعال خود مطلع و ناظر می بیند پس همیشه غریق، عرق خجلت و شرمندگی و حیا و سرافکندگی خواهد بود و بجز آنچه رضای خدا در آن است نخواهد پرداخت.

۱- ۱. نراقی، ملا احمد، معراج السعاده، ۷۵. (با اندکی تصرف)

۳. سومین علامت صاحب یقین آنکه مستجاب الدعوه بلکه صاحب کرامات بوده باشد زیرا که هر قدر یقین ایشان زیاد می شود جنبه تجرد او غالب می گردد و باین سبب قوه تصرف در جمیع امور مواد کائنات که از ایشان مجردات است به جهت او حاصل می شود.

و از امام جعفر صادق علیه السلام است که، می رساند یقین بنده را بهرمرتبه بلند و مقام ارجمند.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خبر دادند که، از شأن یقین در وقتی که در خدمت آن حضرت مذکور شد که عیسی بن مریم علی نبینا و آله بر روی اب راه می رفت، فرمودند: که هرگاه یقین او زیادتر می بود هر آینه بر روی هوا نیز می رفت و از این حدیث شریف مستفاد می شود که هر که را یقین بالاتر، قدرت او بر کرامات بیشتر است.(۱)

آثار یقین

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: بهترین میوه ی یقین عارفان همانا زهد و رهایی از دنیاست؛ «ثمره الیقین الزهاده».(۲)

ص: ۳۴۹

۱- ۱. همو، ۷۷ و۷۶. (با تلخیص و اندکی تصرف)

۲- ۲. آمدی، عبد الواحد، شرح غررالحکم و درر الکلم، ج۳، ۳۲۴.

فصل پنجم: اقسام، درجات و آثار اخبات

اقسام اخبات

اشاره

با توجه به آیات و روایات «اخبات» به سه قسم است

۱. اخبات در برابر خدا.

۲. اخبات و تسلیم در برابر رهبران الهی.

۳. اخبات و فروتنی در برابر مردم.

۱. اخبات در برابر خدا

قرآن کریم می فرماید: «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و

ص: ۳۵۰

اخبتوا الی ربهم...».(۱)

همانا کسانیکه ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان خشوع و خضوع ورزیدند..

همانگونه که در بحث مفهوم لغوی اخبات گذشت در این آیه کلمه اخبات به معانی، تواضع و فروتنی، اطمینان و آرامش، خضوع و تسلیم، سکینه و وقار، خشوع، خوف و خشیت می تواند باشد.

با توجه به مفاهیم مذکور درباره اخبات در برابر خداوند نمودهایی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم.

اخبات به هنگام برخورداری از موهبتهای الهی

انسانی که در برابر خداوند مخبت است و سراپای وجود خویش را غرق در مواهب الهی می داند، به ولی نعمت خود توجه خاص نموده و به جای نخوت وغرور و سرکشی در برابر او به استکانت و خضوع در مقابل خداوند تن در می دهد.

خداوند تعالی به حضرت عیسی علیه السلام فرمود: «اذا أنعمت علیك بنعمه، فاستقبلها بالاستکانه، اتمها علیك».(۲) هر گاه نعمتی به تو ارزانی کنم، با خضوع و خاکساری، استقبال کن و در برابر نعم الهی سپاسگزار باش، تا آن نعمت را بر تو کامل و فراوان سازم.

شکرگزاری در برابر نعم خداوند، نوعی خضوع و اخبات بحساب آمده و بدین جهت در منابع دینی به نشانه سپاسگزاری از

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ج۶ ، ۲۲۷.

مواهب الهی توصیه شده در برابر او مخبت و متواضع باشید: «إن من حق اللّه علی عباده ان یحدثوا له تواضعا عندما یحدث لهم من نعمه»(۱) حق خدا بر بندگانش آن است که چون نعمتی به آنان روی می آورد، آنرا پاس دارند و با شکرگزاری و قدرشناسی، در برابر خداوند تواضع کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «... و تمام الشکر اعتراف لسان السرّ خاضعا للّه تعالی بالعجز عن بلوغ أدنی شکره؛...».(۲)

کامل بودن شکر، اعتراف باطنی از روی عجز و انکسار است به ناتوان بودن خود از رسیدن به کمترین پایه از مراتب شکر.

۲. اخبات در برابر رهبران الهی

در آیات و روایات به اخبات و تسلیم در مقابل رهبران الهی توصیه شده و کسانی را که در برابر اوامر آنان سر تعظیم فرود نیاورند مورد عتاب قرار داده است.

خداوند متعال خطاب به نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«فلا و ربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجربینهم ثم لایجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و سلّموا تسلیما».(۳) به پروردگارت سوگند، آنان مؤمن نخواهند بود مگر آنکه در اختلاف خویش تو را به داوری طلبند و فرمان تو را گردن نهند وچنان

۱- ۱. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ۱۲۱.

۲- ۲. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ۵۸.

۳- ۳. نساء، ۶۵.

فرمانبردار وتسلیم باشند که در دل هم ازحکم و داوری تو احساس ناراحتی نکنند.

زبیر بن عوام بـا یکی از انصـار، بر سـر آبیـاری نخلسـتانهای خود، اختلاف کردنـد و هر یک مـدعی بود که باغ او بایـد زودتر آبیـاری شـود. خـدمت پیـامبر صـلی الله علیـه و آلـه وسـلم رسـیدند و شـکایت خـود را ابراز داشـتند. حضـرت داوری فرمـود. مردانصـاری، که ظـاهرا حکم را بر ضـرر خویش می دیـد، از فرمان وی سـر برتافت و به توجیه آن پرداخت. در این هنگام آیه مبـارکه نازل شـد و مسـلمانان را، بشـدت هشـدار داد که همه بایـد در برابر فرامین وقضاوتهای رهبر، کاملاً فرمانبردار و تسـلیم باشند و با جان دل آنرا بپذیرند.(۱)

با توجه به این آیه که خداوند سوگندیاد کرده که افراد، در صورتی ایمان واقعی خواهند داشت که اولاً: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در اختلافات خود به داوری بطلبند و به بیگانگان مراجعه نکنند.

ثانیـا: هیچگـاه در برابر قضاوتهای پیامبر و فرامین او که همان اوامر الهی است حتی در دل خود احساس ناراحتی نکننـد وکاملاً تسلیم باشند.(۲)

زید شحام، خدمت امام صادق علیه السلام آمد. عرض کرد:

نزد ما مردی است که نامش کلیب است. او هر دسـتوری که از شـما می رسـد می گویـد: من تسـلیم هسـتم. از این روی، او را کلیب تسلیم نامیده ایم. حضرت به او رحمت فرستاد و فرمود: «...

۱- ۱. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، ج۵، ۲۳۹.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۳، ۵۰۳.

أتدرون ما التسليم؟ فسكتنا، فقال: هو و اللّه الاخبات»(۱) قول اللّه عزوجل: «الذين آمنوا و عملوا الصالحات و أخبتوا الی ربهم».

می دانید تسلیم در برابر رهبری چیست؟ ما سکوت کردیم سپس فرمود: به خدا قسم تسلیم، همان اخبات است چنانچه خدای عزوجل می فرماید: کسانیکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر خدا خاضع و تسلیم شدند.

۳. اخبات در برابر مردم

با توجه به معنای لغوی اخبات و بحث مترادفات آن همانگونه که قبلاً- نیز بیان کردیم تواضع و انکسار با اندکی توسعه و تضییق می تواند با اخبات قریب المعنی باشد از این جهت ما بحث تذلل و فروتنی در برابر مردم را در قالب اخبات در برابر مردم ارائه داده ایم.

از آنجا که انسان موجودی اجتماعی بوده و در شرایط جمعی سریعتر به رشد و شکوفایی می رسد.

و ارتباط او با مردم شرایط و آدابی را می طلبد که از جمله آنها خاکساری و تذلل و فروتنی در برابر دیگران است.

اگر دیدگاه افراد در رابطه با یکدیگر بر این اساس باشد، موجبی برای تکبر و فخر فروشی بر دیگران باقی نمی ماند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «فالهکم اله واحد فله أسلموا و بشر المخبتین».(۲)

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۲، ۲۰۳.

۲- ۲. حج، ۳۴.

معبود شما خدای یگانه ویکتاست پس تسلیم او باشید و بشارت باد بر فروتنان.

«مخبتین» همانگونه که گذشت از ماده خبت است که به معنای زمین صاف و وسیع و همواری است که انسان براحتی و با اطمینان در آن گام بر می دارد.

مخبتین، یعنی انسانهایی که با نرمی و فروتنی با مردمان برخورد می کنند.(۱)

اخبات و فروتنی در برابر مردم نمودها و جلوه های بسیاری دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

ادب و احترام: رعایت ادب واحترام به حقوق دیگران، از نمودهای بارز اخبات و فروتنی است که در برخی روایات از آن به رأس تواضع یاد شده است زیرا تواضع موجب تأدیب انسان می گردد. امام علی علیه السلام می فرماید: «ثلاث هن رأس التواضع أن یبتدأ بالسلام من لقیه، و یرضی بالدّون من شرف المجلس و یکسره الریا و السمعه».(۲)

سه چیز اساس فروتنی است، پیشی جستن در سلام، با هر که باشد، خوشنودی به نشستن در پائین مجلس و خوش نداشتن ریا کاری و به رخ کشیدن کارها.

پرهیزاز تعریف و تمجید دیگران:

همانگونه که تملق و چاپلوسی از افراد نالایق مذموم وناپسند

۱- ۱. ابن منظور، لسان العرب، ج۲، ۱۲۷.
۲- ۲. متقی هندی، کنزالعمال، ج۳، ۷۰۱.

است، انتظار و توقع دوست داشتن تملق نیز زشت و ناپسنداست بعبارت دیگر تعریف و تمجید بی جا از دیگران زشت است ولی زشت تر از آن این که انسان منتظر تملق و چاپلوسی دیگران باشد امام صادق علیه السلام فرمودند: «إن من التواضع... ان لا یحب ان یحمد علی التقوی».(۱)

از نشانه های تواضع اینکه: انسان دوست نداشته باشد او را به تقوی و خوبی بستایند.

آنچه بیان کردیم گونه اول از اخبات در برابر مردم یعنی اخبات «ممدوح» بود و اما گونه ی دوم از اخبات در برابر مردم، اخبات «مذموم» می باشد.

در این خصوص طبرانی و بیهقی مرفوعا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده اند که حضرت فرمود:

روز قیامت به گروهی از مردم فرمان به بهشت داده می شود چون بدان نزدیک شوند و بوی آن به مشامشان رسد و به کاخها و آنچه خداوند، برای اهلش در آنجا مهیا کرده، بنگرند، ندا شوند، ایشان را از آن موهبتها باز دارید که نصیبی از آنها برای ایشان نیست و با حسرتی که پیشتر ازایشان پیشینان از آنها داشتند، بازگردانده می شوند پس گویند پروردگارا اگر ما را وارد آتش می کردی پیش از آنکه ثواب و پاداشت و آنچه برای اولیائت در بهشت فراهم نموده ای را بما نشان دهی، بر ما آسانتر بود (خداوند به آنان خطاب کند) اینگونه برای شما خواستم چرا که هرگاه در جای

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۵، ۱۱۸.

خلوتی وارد می شدید در حضور من کبیره مرتکب می شدید و هرگاه با مردم روبرو می شدید با تذلل و اخبات رفتار می نمودید، با مردم ریا می کردید برخلاف آنچه در دلهایتان نسبت به من داشتید، از مردم ترسیدید و از من نترسیدید، و مردم را گرامی داشتید و مرا تجلیل نکردید و بخاطر مردم (گناهان را) ترک کردید و بخاطر من ترک نکردید پس امروز به شما عذاب دردناک چشانده و از پاداش و ثواب خود محروم می گردانم.(۱)

طبرانی هم چنین در روایتی از أکثم بن أبی الجون نقل می کند که گفت گفتیم ای رسول خدا فلانی در جنگ و پیکار شرکت می کند فرمود او در آتش است گفتیم ای رسول خدا اگر شخصی با عبادت و مجاهدت و نرم خوئیش در آتش باشد پس ما کجائیم فرمود همانا این اخبات نفاق است و چنان شخصی در آتش است.(۲)

درجات اخبات

خواجه عبد اللّه انصاری در منازل السایرین می نویسد:

اخبات برسه درجه است: اول: اینکه عصمت، شهوت را دربر گیرد، اراده، غفلت را فراگیرد، طلب نسیان را فرونشاند (از بین

۱- ۱. الشعرانی، العهود المحمدیه، ۶۷۹. نیز: فیض کاشانی، المحجه البیضاء، ج۸، ۳۶۳.، نیز: الطبرانی، المعجم الأوسط، ج۵، ۳۳۶. (با اندکی اختلاف)

۲- ۲. همو، المعجم الکبیر، ج۱، ۲۹۶.

ببرد).

درجه دوم اینکه سببی بر اراده او نقصانی وارد نکند و عارضی قلبش را به وحشت نیاندازد و فتنه ای راه را بر او سد نکند.

درجه سوم اینکه مدح و ذم نزد او مساوی باشد و دائما نفس خود را ملامت کند وعیوب ونواقص مردم را نادیده انگارد.(۱)

شارح منازل السایرین در باب اخبات درجات آنرا اینگونه توضیح میدهد:

درجه اول: با غلبه نورحق بر نفس، نفس نورانی شده و کلیه شهوات آن ریشه کن می شود و این چنین نور الهی به نفس هیئتی نورانی می دهد که با ظلمت و تاریکی شهوت معارضه می کند این هیئت نورانی همان عصمت است که شهوت را فرا گرفته و آنرا ریشه کن می کند.(۲)

و اراده قلب را به حق علاقمند نموده و با میل و رغبت موجب اجابت دعوت کننده به حق می گردد و این اراده خواهان همراهی با حق است که معارض غفلت و همراهی با حق این است که اراده غفلت را فرا می گیرد که آن خواب رفتن نسبت به دنیا و لذات آنرا اقتضا می کند تا اینکه آن لذات را برطرف نموده آنها را نفی می کند «استهوی» طلب هوی در زمین و افتادن در هوّه، یعنی حفره وچاله است به این معنا که حق طلبی و شدت اشتیاق به آن بر نسیان نسبت به او غلبه کرده و نسیان را دور نموده وآنرا محو می کند و نیز

۱- ۱. انصاری، خواجه عبد اللّه، منازل السایرین، ۳۰ و۲۹.

۲- ۲. کاشانی، عبد الرزاق، شرح منازل السایرین، ۵۱.

لهو و لعبش را. و با قهر و قدرت لهو را نفی می کند.(۱)

درجه دوم: اراده قوی می شود و افزایش می یابد بگونه ای که هیچ عاملی از آن نکاسته و عارضی معارض آن نگردد تا موجب برگشت و رجوع از خدای متعال گردد. امر عارضی که او را ازحق به غیر مشغول دارد انس او به حق را از بین نمی برد تا قلبش دچار اضطراب گردد. و در سیرالی اللّه فتنه ای از علاقه به مال و فرزند و زینت دنیا او را از حرکت بسوی خداوند باز ندارد تا راه را بر او ببندد. بخاطر قوت اراده، نور تجلی که تقویت کننده اراده است او را مجذوب خود کرده است.(۲)

درجه سوم: او به خلق توجهی ندارد و با دیده فنا به آنان می نگرد و از حظّ نفس به شهود حق عروج نموده است. هنگامیکه نفسش در تلوین ظهور می کند بگونه ای که تفریط هم نباشد چون کسیکه به این درجه از شهود رسید مقامش بالاتر از این است از اینکه اهل افراط وتفریط باشد بلکه نفس خویش را بخاطر بغضی که نسبت به آن دارد ملامت می کند و مصاحبت و همنشینی با آنرا زشت می شمارد. و اگر چه درجه اش ازمردم بالاتر است برای اینکه او آنانرا به نور الهی می نگرد پس آنان را می بیند عمل می کنند همانطور که خداوند مقدر کرده، همانگونه که گفته شده اهل رحمت به باطل مشغولند، و برای هر کسی جایگاهی است که خداوند او را در همان جایگاه قرار داده همانطوریکه

ص: ۳۵۹

۱- ۱. همو، ۵۲.

۲- ۲. همو.

مخبت را در جایگاه خودش قرار داده است.(۱)

آثار اخبات

۱. رضایت به قضا و قدر

امام صادق علیه السلام درباره صفت رضا وخشنودی از حق می فرماید:

«صفه الرضا یرضی المحبوب و المکروه» صفت رضا وخشنودی از حق این است که از آنچه محبوب و آنچه مکروه اوست راضی و خشنود باشد.

باید دانست که رضای از حضرت دوست فرع معرفت به وجود مقدس او و شئون او و قضا و قدر او و مصلحت خواهی او نسبت به عبد است. رضا اگر همراه با معرفت باشد رضای اختیاری است و از ارزش و قیمت برخوردار است و مورث اجر عظیم اخروی است و گرنه چندان اجری بر آن مترتب نیست، کسیکه از نور معرفت محروم است و در برخورد با پیش آمدها و حوادث می گوید اگر راضی نباشم چه کنم؟ و یا می گوید چاره ای جز تسلیم و رضا نیست، این تسلیم و رضا که از عرصه گاه شوق وعشق و محبت و معرفت خارج است فاقد ارزش و اعتبار است و در حریم حضرت یار قابل توجه نیست.(۲) امام صادق علیه السلام می فرماید «ان

۱- ۱. همو.

۲- ۲. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج۱۱ و ۱۲، ۳۲۷.

أعلم الناس باللّه أرضا هم بقضاء اللّه».(۱)

داناترین مردم نسبت به خداوند راضـی ترین آنها به قضای الهی است. عبد باید به صـحت و سـلامت و به مرض و نقاهت و به فقر و ثروت و به مکروه و محنت و به راحت وامنیت و به انـدوه وشـادی، که در صورت صـحیح برخورد کردن بـا همه اینها به رشـد و کمـال می رسـد راضـی و راحت باشـدو خلاـصه به آنچه در ظـاهر و باطن از جانب دوست به او می رسـد، چه دارای شیرینی ظاهر و یا تلخی ظاهر باشد راضی بوده و قلبا اعلام خشنودی و تسلیم کند.(۲)

علامه شبّر رضایت به قضای الهی را ترک اعتراض و خشم گرفتن می داند و به نقل از امام صادق علیه السلام در ارزش صبر و رضا می آورد که امام علیه السـلام فرمود: «رأس طاعه اللّه الصبر، و الرضا فیما أحب العبـد أوکره، و لا یرضـی عبـد عن اللّه فی أحب أوکره الاـ کـان خیرا له فیما أحب أو کره».(۳) صبر و رضـا در آنچیزی که انسـان آنرا دوست دارد یـا او را نـاراحت می کنـد، رأس طاعت خداوند است. و راضـی نمی شود بنده ای از خدا در آنچه دوست دارد یا بدش می آید جز اینکه خیر او در همـان چیزی است که دوست می دارد یـا از آن بـدش می آیـد و نیز از امام صادق علیه السـلام می آورد که فرمود: «خـداوند عزوجل فرمود: «عبدی المؤمن لا أصرفه فی شی ء الاجعلت له خیرا فلیرض بقضایی و لیصبر علی بلائی و لیشکر

ص: ۳۶۱

۱- ۱. شبر، عبداللّه، الاخلاق، ۲۳۲.

۲- ۲. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج۱۱ و ۱۲، ۳۲۸.

۳- ۳. شبر، عبد اللّه، الاخلاق، ۲۳۲.

نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی».(۱) بنده مؤمنم را به کاری وادار ننمودم مگر اینکه خیر او را در آن قرار دادم، پس بایـد به قضایم راضـی شود و بر بلایم شـکیبایی ورزد و بر نعمتهایم سپاسـگزار باشـد.ای محمـد او را در زمره صدیقان نزد من بنویس. از آنجا که انسان مخبت شب و روز مجاهـده نفسانی کرده و با انجام وظایف بندگی از تسویلات شـیطان و نفس اماره به سـوء گذشـته و به نفس لـوامه رسـیده و از آن نیز بالاـتر رفته، بگـونه ای که از تحت سـیطره شـیطان بیرون رفته و به فرمـوده خداوند متعال «إن عبادی لیس لک علیهم سـلطان»(۲) همانا تو شـیطان بر بندگان من تسـلط نداری» ایمانش افزایش یافته و به آرامش باطنی رسـیده بگونه ای که هیـچ شک وتردیـدی نسبت به مقـدرات خداوند نداشـته و فقط او را غنی بالذات و حکیم علی الاطلاق می داند، بلکه بالاتر نسـبت به آنچه تحقق پیدا می کند به علت انتسابش به خداوند تعالی رضایت باطنی داشـته و در برابر امورات تکوینی عالم، سر تسلیم فرود می آورد.

اوتنها در پی انجام وظایف بندگی است و کاری به نتایج امور ندارد و در این زمینه هیچگونه استقلالی برای خود قائل نیست و در این صورت است که ارکان ایمانش کامل شده و هر چه برایش واقع شود را خیر انگاشته و به آن خشنوداست وهیچ نگرانی در باطن نسبت به آن ندارد و اینجاست که به قلب سلیم نائل شده و

۱- ۱. همو، ۲۳۳.

۲- ۲. نحل، ۹۹.

هیچ شرکی در دل او نخواهد بود.

و جانش از همه انحرافات اعتقادی و آلودگیهای اخلاقی و آفات باطنی، پاک گشته ونشانه هایی از جمله ایمان بخدا(۱) تعظیم وتکریم اولیای الهی(۲)، پندپذیری وعبرت آموزی(۳)، و تعظیم شعائر الهی(۴) را در پی خواهد داشت.

چنین قلبی هیچ موجودی را در وجود و افعال وآثار آن مستقل نمی بیند وشک و تزلزل در آن نمی باشد بطوریکه اطمینان وآرامشش به غیر حق تعالی بیشتر از اطمینان به حق باشد و چنین قلبی از دیدگاه امام صادق علیه السلام قلبی است که با خداوند ملاقات کرده در حالیکه غیر حق در آن نیست وهر قلبی که در آن شک و یاشرک باشد از سلیم بودن ساقط است.(۵)

۱- ۱. «اذ جاء ربه بقلب سلیم» آنگاه با دلی پاک بسوی (تصدیق و ایمان) پروردگارش آمد. صافات، ۸۴.

۲- ۲. «انَّ الـذین یَغُضُّون أصواتَهم عندَ رسولِ اللّه اولئکَ الذّین امْتَحَنَ اللّه ُقُلُوبَهم للتّقوی لهم مغفرهٌ و أجرٌ عظیم» و آنان که با صدای آرام و آهسته نزد رسول خدا سخن گویند آنها هستند که در حقیقت خدا دلهایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده و بر آنان آمرزش و اجر عظیم نصیب فرموده است. حجرات، ۳.

۳- ۳. «انَّ فی ذلکَ لَـذِکری لِمَنْ کان لَهُ قلبٌ أوْ أَلْقَی السَّمْعَ و هو شـهیدٌ» و در این هلاکت پیشینیان پند و تذکر است آنرا که قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کامل کند. ق، ۳۷.

۴- ۴. «ذلکَ و مَن یُعَظِّمْ شَـعائِرَ اللّه ِفَانَّها مِن تَقْوی الْقُلُوبِ» این است (سخن حق) و هرکس شعائر دین خدا را بزرگ و محترم دارد (خوشا بر او) که این صفت دلهای با تقوا است. حج، ۳۲.

۵- ۵. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ۶۰.

برای رسیدن به چنین اطمینان و رضایتی از خداوند متعال می بایست به فرمایش امام علی علیه السلام گوش جان سپرد و بدان عامل گردید که «خوشا بحال کسیکه عبادت ودعا را برای خدا خالصانه انجام دهدو قلبش مشغول نشود بواسطه آنچه چشمانش می بیندو یاد خدا را فراموش نکند بواسطه آنچه که گوشهایش می شنود ومحزون نگردد به آنچه به غیر او داده شده است».(۱)

در این صورت است که به فرموده امام صادق علیه السلام کم کم توجه قلبی اش به حق تعالی معطوف شده است و از موجودات قطع علاقه کرده و به خداوند رحیم و مهربان روی آورده و به مقام امن و امان نائل می شود(۲) و با توجه به اینکه اخبات به معنای اطمینان است و رضایت به قضا و قدر الهی از آثار اطمینان، چنانچه خداوند می فرماید: «یا ایتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی»(۳) ای نفس مطمئن و به آرامش رسیده بسوی پروردگارت بازگرد در حالیکه از او راضی هستی و او نیز از تو راضی است پس در زمره بندگانم و در بهشتم وارد شو. و این است سر انجام رضایت به قضا و قدر الهی که ما بحث از آنرا به تفصیل در فصل مترادفات در آثار اطمینان و تواضع آوردیم.

لا هیجی در مفهوم رضا از دیدگاه عرفان در شرح این بیت که از

۱- ۱. همو.

۲- ۲. کلینی، محمد، اصول کافی، ج۲، ۶۰.

۳- ۳. فجر، ص ۳۰ _ ۲۷.

عارف شبستری نقل شده:

ارادت با رضای حق شود ضم رود چون موسی اندر باب اعظم

می فرمایـد: ارادت و خواست سالـك سـایر به جانب حق، با رضای حق منضم شود واصـلاً غیر رضای حق در هیـچ امری طلب ننمایـد، و ارادت خود از میـانه بردارد، و در جمیع اقوال و افعـال، نظرش بر رضای الهی باشـد نه به حظ نفس خود، و ارادت و رضای او در ارادت و رضای حق محو ومتلاشی گشته، به خواست الهی شده باشد.(۱)

و سؤالی که در رضایت به قضاء و قدرالهی ممکن است پیش بیاید این است که آیا راضی بودن به مقدرات الهی با دعا کردن تناقض نـدارد؟ علامه شبر در جواب این سؤال می نویسـد: بـدان که دعا با رضا تناقض ندارد زیرا دعا عبادتی است که بوسـیله آن ماخدا را عبادت می کنیم و خداوند کسـی را که دعا نکند مسـتکبر نامیده و مسـتحق عذاب، چنانچه فرموده است: «ادعونی اسـتجب لکم ان الذین یسـتکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین»(۲)(۳) مرا بخوانیـد تا اجابت کنم شـما را همانا کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند با ذلت وارد جهنم خواهند شد.

و اینگونه ما با انکار معاصی و کراهت داشتن آنها خدا را

۱- ۱. انصاریان حسین، عرفان اسلامی، ج۱۱ و ۱۲، ۳۲۷.

۲- ۲. غافر، ۶۰.

۳- ۳. شبر، عبد اللّه، الأخلاق، ۲۳۴.

عبادت می کنیم، و روایت شده که کسی که منکری را ببیندو بدان راضی باشد گویا که آنرا مرتکب شده است وروایت دیگری است که اگر انسانی در مشرق زمین کشته شود وکسی در مغرب زمین به کشتن او راضی باشد در قتل او شریک است.(۱)

و در فایده رضا می نویسد: و بدان که فایده رضا در حال فارغ بودن قلب برای عبادت و راحتی دل از همّ وغم است و فایده آن در مال، رضوان الهی و نجات از غضب است، و خدای سبحان فرموده است: کسیکه به قضای من راضی نشود و بر بلای من صبر نکند باید پروردگاری جز من طلب نماید.(۲)

۲. عزت و شوکت

انسان مخبت باید در برابر دشمنان و کافران سرسخت و پرقدرت باشد و حتی خود را بزرگتر از آن بداند که کوچکترین اعتنایی به عزت کاذب آنان کند(۳) چنانچه خداوند متعال می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی اللّه بقوم یحبهم ویحبونه اذلّةً علی المؤمنین أعزّةً علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللّه و لایخافون لومه لائم ذلک فضل اللّه یؤتیه من یشاء و اللّه واسع علیم».(۴) ای کسانیکه ایمان آورده اید اگر

۱- ۱. همو، ص۲۳۵ _ ۲۳۴.

۲- ۲. همو، ۲۳۵.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۵، ۶۳۳

۴- ۴. مائده، ۵۴.

کسی از شما از دینش برگردد، بدانید که خدا بزودی مردمی را برای گرایش به دین می آورد که دوستشان دارد و آنان نیز وی را دوست دارند که اینان مردمی هستند در برابر مؤمنین افتاده حال و در برابر کافران سرسخت ومقتدر، مردمی که در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارند واین خود فضلی است از خدا، فضلی که به هر کس صلاح بداند می دهد و خدا دارای فضلی وسیع وعلمی وصف ناپذیر است.

مخبت از هر کاری که مایه عزت ظاهری و موجب تقویت کفار گردد، بشدت احتراز نموده و بیزاری می جوید چنانکه قرآن کریم می فرماید: «محمد رسول اللّه و الذین معه أشدّاء علی الکفّار...»(۱) محمد رسول خداست و یاران اونسبت به کافران بسیار سرسخت وبا اقتدارند.

و اگرخواهان عزت و شرافت و بزرگی است باید آنرا نزد خدا و رسول و مؤمنین جستجو کند چنانچه فرمود: «و لِلّه ِ العزه و لرسوله و للمؤمنین»(۲) عزت از آن خداست و پس از او از آن رسول او و مؤمنین است.

و هیچگاه و درهیچ شرایطی طالب عزت و کرامت از کافران نباشد از آن رو که خدای سبحان می فرماید: «أیبتغون عندهم العزه فان العزه للّه جمیعا»(۳) آیا عزت و بزرگی را نزد آنان

۱- ۱. فتح، ۲۹.

۲- ۲. منافقین، ۸.

۳- ۳. نساء، ۱۳۹.

می جویند؟ (راه خطا می روند) که عزت همه نزد خداست.

لازم به ذکر است صاحب مجمع البیان در ذیل آیه ۵۴ سوره مائده گفته «بعضی گفته اند: منظور از قومی که می آیند و در برابر مؤمنین متواضع و در برابر کفار شدیدند امام امیر المؤمنین علی علیه السلام و اصحاب اویند که با ناکثین وقاسطین و مارقین جنگیدند».(۱)

۳. شب زنده داری

از جمله آثار اخبات شب زنده داری است، مخبتین شب زنده دارند و نماز شب می خوانند صاحب ریاض السالکین در شرح دعای بیست و چهارم از این کتاب نوشته است:

و آگاه کن ما را از آثار کسانیکه بخاطر تو ساعاتی از شب و روز را به نماز ایستادند و در قول خداوند متعال: «و من آناء اللیل فسبّح و اطراف النهار».(۲)

تنبیهی است بر سعی بسیار در شأن وجایگاه نماز وعبادت در شب، برای اینکه شب زمان سکون وراحتی و آرام بودن صداهاست، و قیام به عبادت در آن بر نفس سخت تر و در اخلاص واردتر و در محافظت بر خشوع و اخبات نزدیکتر است.(۳)

۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۳، ۲۰۸.

۲- ۲. و ساعاتی از شب تار و اطراف روز را، ستایش وتسبیح گوی. طه، ۱۳۰.

۳- ۳. الحسینی، السید علی خان، ریاض السالکین، ج۵، ۴۵۵.

۴. استجابت دعا

در کتاب مواقف الشیعه پس از آنکه مطالبی درباره ی عاقلترین و نادان ترین مردم اشاره می کند می خوانیم:

«... سلیمان پرسید: مستجاب ترین دعا کدام است؟ ابو حازم پاسخ داد: دعای مخبتان خدا ترس».(۱)

هم چنین بـا توجه به معنای اخبات از دیـدگاه صاحب منازل السایرین میتوان آثار دیگری رانیز برای اخبات بر شـمرد که برخی از آنها عبارتند از: اجتناب از معاصـی، دوری ازغفلت، شـرح صدر، عدم تأثیر ملامت گران یا ستایشگران، ذلت نفس به معنای مثبت آن، نادیده انگاشتن اعمال نیک خود، بی عیب ونقص دیدن جهان و هستی و... .

۱- ۱. الأحمدی المیانجی، مواقف الشیعه، ج۳، ۴۰.

بخش سوم: آسیب شناسی اخبات

اشاره

فصل ۱: نقطه مقابل ایمان و اخبات

فصل ۲: آفات اخبات

ص: ۳۷۱

فصل اول: نقطه مقابل ایمان و اخبات

اشاره

در این فصل، کفر و شرک بعنوان نقطه مقابل ایمان و اخبات در نظر گرفته شده و در خصوص آن مباحث افترا زنندگان به خداوند، ستمکارترین مردم، آینده شوم ستمکاران در قیامت، ویژگیها و سرانجام ستمگران را مورد بحث و بررسی قرار می دهیم.

افترا زنندگان به خداوند

در خصوص افترا زنندگان به خداوند در آیات ۱۸ الی ۲۲ سوره مبارکه هود می خوانیم:

«و من أظلم ممن افتری علی اللّه کذبا اولئک یعرَضون علی ربّهم و یقول الاشهاد هؤلاء الذین کذبوا علی ربهم اَلا لعنه اللّه علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل اللّه ویبغونها عوجا وهم

ص: ۳۷۳

بالآـخره هم کـافرون اولئک لم یکونوا معجزین فی الاـرض و مـا کـان لهم من دون اللّه اولیـاءَ یضـاعف لهم العـذاب مـا کانوا یستطیعون السّـمعَ و مـا کـانوا یبصـرون اولئک الـذین خسـروا اَنفسـهم و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون لا جَرَمَ اَنّهم فی الآخره هم الاَخسَرون».

و کیست سـتمکارتر از آن کس که دروغ را به خـدا افتراء می بنـدد، اینگونه افراد بر پروردگارشان عرضه می شوند و گواهان خواهنـد گفت: خـدایا اینهـا بودنـد کسانی که بر پروردگار خود دروغ بسـتند، آگاه باشـید که لعنت خـدا بر سـتمکاران است. همانهایی که راه خـدا را می بندنـد و آنرا کـج و معوج نشان می دهنـد و به نشأه قیامت کفر می ورزنـد. اینها (بدانند) که نمی تواننـد خـدا را در زمین به سـتوه آوردنـد (اصولاً) غیر خـدا هیـچ اولیایی ندارنـد (و از ناحیه ی یگانه ولیشان) عذابی مضاعف دارنـد، نه دیگر قـدرت شـنوایی برایشان می مانـد و نه نیروی بینایی. اینها همانهاینـد که (دردنیا) حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند، و در قیامت اثری از آن افترائاتشان نمی بینند. در نتیجه در آخرت زیانکارترین افراد همینهایند.

در این آیات افتراء و دروغ بسـتن به خداوند بالاترین ظلم شـمرده شده که به کفر و انکار قیامت می انجامد و خسـران ابدی را در پی دارد و پس از آن درباره ی اهل ایمان (مؤمنان) و عمل صالح و اهل اخبات می فرماید:

«إن الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اَختبوا الی ربهم اولئک

ص: ۳۷۴

اصحاب الجنه هم فیها خالدون».(1)

کسانیکه ایمان آورده اعمال صالح انجام می دهند و به منظور تقرب به خدایشان برای او تواضع می کنند، اهل بهشت و در آن جاودانند.

سپس این دو طایفه را در مقابل هم قرار داد و فرمود:

«مثل الفَریقَین کالاَعمی و الاَصَمِّ و البصیر و السَّمیع هل یستویان مثلاً اَفلا تذکرّون».(2)

مثل این دو طایفه مَثَل کور و کر، و بینا و شنوا است، اگر این دو طایفه یکسان باشند آن دو طایفه نیز یکسان خواهند بود، پس چرا به خود نمی آیند.

با توجه به آیات فوق الذکر(3) کفر و شرک که مطلَع آن افترا بستن به خداوند است نقطه مقابل ایمان و عمل صالح و اخبات می باشد که با تفصیل بیشتر به مباحثی در این خصوص می پردازیم.

ستمکارترین مردم

علامه طباطبایی در خصوص آیه «و مَن اَظلم ممّن افتری علی اللّه کذباً» می نویسد:

منظور از افترای کذب برخدای سبحان، توصیف خدای تعالی

۱- ۱. هود، ۲۳.

۲- ۲. همان، ۲۴.

۳- ۳. ۲۴ _ ۱۸ سوره هود.

است به صفتی که در او نیست، و یا نسبت دادن چیزی به ناحق، و یا بدون علم و مدرک به او است. و افتراء از روشن ترین مصادیق ظلم و گناه است. و معلوم است که ظلم نسبت به هر کسی یک حکم ندارد، هر قدر آن طرف که مورد ظلم واقع شده بزرگتر باشد، ظلم ما نیز به همان نسبت بزرگتر خواهد بود، تا آنجا که به بزرگترین مقام یعنی به ساحت عظمت و کبریائی پروردگار منتهی شود که افتراء و ظلم به او عظیم ترین خواهد بود.(۱) و کوتاه سخن، اعتقاد مشرکین به غیر دین و سنت خدا و گرویدن به عقاید باطل در مسأله مبدأ و معاد و در زندگی دنیایی و اجتماعی غیر سنت الهی را سنت خود قرار دادن است و این ــ با اینکه سنتی که از ناحیه خدا آمده تنها سنت حق است و نزد خدا به جز دین حق هیچ سنتی نیست ــ افترایی است بر خدا، که بزودی در روزی که بر پروردگارشان عرضه می شوند گواهان علیه آنان شهادت خواهند داد.(۲) صاحب تفسیر نمونه در ذیل آیه فوق آورده است:

در حقیقت این جمله اشاره به انکار توحید است و براستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می کند، این کار از سه جهت ظلم محسوب می شود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سرحد

ص: ۳۷۶

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیرالمیزان، ج۱۰، ۲۷۹ ــ ۲۷۸.

۲- ۲. همو، ۲۷۹.

پرستش یک قطعه سنگ و چوب پایین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است.(۱)

برخی نیز قائلند بدعت گذاری در دین و انتساب امری خود بافته و دروغین به خداوند از مصادیق ظلم بوده و حرام است.(۲)

آینده شوم ستمگران در قیامت

۱. کیفر و مجازات ستمگران

«اولئک یعرضون علی ربهم...».(۳)

آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار با تمامی اعمال و کردارشان عرضه می شوند ودر دادگاه عدل او حضور می یابند.(۴) و کیفر و مجازات ستمگران، پرتوی از ربوبیت خداوند است.(۵)

علامه طباطبایی در تفسیر عبارت «اولئک یعرضون علی ربهم» ابتدا کلمه «عرض» را به معنای اظهار چیزی دانسته تا طرف آنرا ببیند و به موضع آن واقف گردد و سپس در معنای این کلمه در آیه مورد بحث می گوید: در روز قیامت حجابها(ی مادیت متیّت و عادت و ملکات زشت ناشی از آنها و از غیر آنها) که در دنیا بین مشرکین و پروردگارشان حائل شده بود، بوسیله ظهور

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیه نمونه، ج۵، ۱۸۴.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۲.

۳- ۳. هود، ۱۸.

۴- ۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۹، ۶۰.

۵- ۵. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیرراهنما، ج۸، ۵.

آیات الهی کنار می رود و حق بطور صـریح و بدون هیچ شاغلی که آن را از یادها ببرد و انسانها را مشغول به خود سازد روش می گردد، و انسانهـا برای فصـل قضـاء (واینکه خـدای تعـالی بین خود آنـان، و بین آنان و نسـلها یشان و بین آنان و خودش و اولیاءش داوری می کند) حاضـر می شوند، و چون این حضور، حضوری اضـطراری خواهد بود که خود انسانها در آن دخالتی ندارنـد، لـذا در آیه مورد بحث از این حضورتعبیربه «عرضه شـدن انسانهـا به پروردگارشان» کرد، هم چنانکه در آیه ای دیگر بخاطر نکته ای دیگر از این حضورتعبیر فرمود به بروز آنان برای پروردگارشان:

«یـومَ هُم بـارزون لاـ یخفی علی اللّه منهم شـی ءٌ»(۱)، و نیز فرمـوده: «و برزوا للّه الواحـد القهّـار»(۲) پس اینکه فرمـود» اولئک یعرضون علی ربهم» معنایش این شـد که در آن روز ملائکه موکّل بر مشـرکین، آنان را می آورند. و در موقفی قرار می دهند که بین آنان و پروردگارشان هیچ حجابی حایل نباشد تا خدای تعالی بین آنان داوری کند.(۳)

۲. گواهی شاهدان اعمال

«و یقول الأشهاد هؤلاءِ الذین کذبوا علی ربهم...».(۴)

ص: ۳۷۸

۱- ۱. روزی که آنان بارز و آشکار هستند و چیزی از آنان بر خدای تعالی پوشیده نیست. مؤمن، ۱۶.

۲- ۲. برای خدای واحد و قهار بارز و هویدا گشتند. ابراهیم، ۴۸.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفیسرالمیزان، ج۱۰، ۲۸۰.

۴- ۴. هود، ۱۸.

شاهدان اعمال در محضر خداوند، علیه آنان که بخدا دروغ بسته اند، گواهی خواهند داد.(۱)

در اینکه «شاهدان»، فرشتگان الهی هستند؟ یا مأموران ضبط اعمال؟ و یا پیامبران؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی با توجه به اینکه در آیات دیگر قرآن، پیامبران خدا به عنوان شاهدان اعمال معرفی شده اند ظاهر این است که در اینجا نیز منظور همانها هستند و یا مفهوم وسیعتری که آنها و سایر شاهدان اعمال را در بر گیرد.(۲)

و اینکه اشهاد در آن روز می گویند: اینها آن کسانی اند که دردنیا به پروردگار خود دروغ بستند شهادتی است از آن گواهان علیه مشرکین که بخدای تعالی افترا بستند که در حقیقت از ناحیه شهادت اشهاد علیه آنان مسجّل می شود که آنان مفتری بودند؛ چون آنجا موقفی است که جز حق چیزی گفته نمی شود، و کسی را نیز از گفتن حق و اعتراف و قبول حق چاره و مفرّی نیست، هم چنانکه در جایی دیگر فرموده:

«یومَ تجد ُکلُّ نفسٍ ما عملت من خیرٍ مُحضرا وما عملت مِنْ سوءٍ تَوَدُّ لَوْ أنَّ بَینَها و بَینَه اَمدا بعیداً»(۳).(۴)

ص: ۳۷۹

۱- ۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۲.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۹، ۶۰.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۰، ۲۸۰.

۴- ۴. روزی که هر شخصی در می یابد که آنچه از خیر کرده حاضر است و آنچه بدی کرده نیز حاضر است آن وقت آرزو می کند که ای کاش بین او و بدیهایش فاصله ای زیاد بود. آل عمران، ۳۰.

۳. محروم شدن از رحمت خداوند

«ألا لَعْنه اللّه علی الظالمین».(۱)

گواهان اعمال که از کارگزاران صحنه قیامتند، دوری ستمگران از رحمت الهی و گرفتار شدن به لعنت او را به همگان اعلام می کنند.(۲)

از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده است که فرمود:... اما کافر پس گناهان او در ملأعام و در حضور گواهان خوانده می شود: ایشانند کسانی که به پروردگار خود دروغ بستند. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمکاران باد.(۳)

برخی بر این باورند که بستن راه خدا و کج نشان دادن آن و انکار قیامت، این سه عمل زشت، علت حرمان ستمگران از رحمت خدا می باشند.(۴)

صاحب تفسیر المیزان ضمن اینکه عبارت «الا لعنه اللّه علی الظالمین» را تتمه کلام گواهان بحساب می آورده می نویسد: «و این کلام گواهان که خدای تعالی آنرا حکایت کرده تثبیت دوری از رحمت خدا از ناحیه گواهان است برای ستمکاران و مسجّل کردن

ص: ۳۸۰

۱- ۱. هود، ۱۸.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۳.

۳- ۳. عن رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم ، و أما الکافر فیقرأ ذنوبه علی رؤوس الأشهاد، «هولاء الذین کذبوا علی ربهم لعنه اللّه علی الظالمین» سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج۴، ۴۷۱.

۴- ۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج۴، ۴۷۱.

عـذاب است برای آنـان، نه اینکه نظیر لعنت و رحمت دنیـایی، صـرف نفرین و دعـا و ماننـد لعنتی باشـد که در این آیه آمـده: «اولئـك یلعنهم اللّه ُ ویلعنهم اللاعنون»(۱)؛ برای اینکـه دنیـا دار عمـل است و قیـامت روز جزا، پس هر لعنت و رحمـتی که در قیـامت باشـد خـارجیت آن است نه لفـظ و آرزوی آن. لعنت در قیـامت رسانـدن پاداش ذخیره شـده است. پس اگر لاعنی در قیـامت کسـی را لعنت کنـد معنـایش این است که او را از رحمت مخصـوص مؤمنین طرد نموده عـذاب بُعـد را علیه او مسـجّل کند.(۲)

ویژگیهای بارز ستمگران

۱. بازداشتن از راه خدا

«الذین یصدّون عن سبیل اللّه...».(۳)

کسانیکه دین و معارف الهی را نپذیرنـد (اعراض کننـدگان از راه خـدا) و مردم را از پیوسـتن به راه خدا (دین و معارف الهی) بازدارند، از زمره ستمکاراننند.(۴) اینکار یا از طریق القاء شـبهه، و زمانی از طریق تهدیـد، و گاهی تطمیع، و مانند آن، صورت می گیرد که هدف همه آنان یکی است و آن بازداشتن از راه خدا است.(۵)

۱- ۱. آنان را خدا و همه لعنت کنندگان لعنت می کنند. بقره، ص ۲۸۱ و ۱۵۹.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۱

۳- ۳. هود، ۱۹.

۴- ۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۱، ۵۴.

۵- ۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۹، ۶۱.

۲. ناهنجار نشان دادن راه خدا

«و یبغونها عوجا...».(۱)

یعنی، در جستجوی انحراف برای راه خدا هستند جستجوی انحراف برای راه خدا، گاهی به ایجاد انحراف در آن است و گاهی منحرف نشان دادن آن می باشد در حالیکه راه خدا (احکام و معارف الهی) از هر گونه، ناهنجاری وانحراف منزه است.(۲) آنها مخصوصا سعی دارند راه مستقیم الهی را کج و معوج نشان دهند یعنی با انواع تحریفها کم و زیاد کردن، تفسیر به رأی و مخفی ساختن حقایق چنان می کنند که این صراط مستقیم به صورت اصلیش در نظرها جلوه گر نشود، تا مردم نتوانند از این راه بروند، و افراد حق طلب جاده اصلی را پیدا نکنند.(۳)

همانگونه که بیان کردیم، کج نشان دادن راه خدا یکی از دلایل محرومیت ستمگران از رحمت الهی است و این تعبیر «یبغونها» پنج بار در قرآن مجید تکرار شده و در بعضی از آیات آمده: «و تصدون عن سبیل اللّه مَن آمن به و تبغونها عوَجا...»(۴) با اضافه «من آمَنَ» بنظر می آید که «یبغونها عوجا» کج رفتن در راه خدا و

۱- ۱. هود، ۱۹.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۴.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۹، ۶۱.

۴- ۴. ... و باز داشتن مردم از راه خدا بر نیایید تا هر کس بخدا ایمان آورده او را براه کج و ضلالت اندازید... اعراف، ۸۲

راه شرک رفتن است و در آیه مورد تفسیر «یصدون» به معنی اعراض و «یبغونها» عبارت اخرای آن است، یعنی کسانیکه از راه خدا و دین اعراض می کنند و راه خدا را کج می روند و این خلاف اسلام است.(۱)

۳. انکار قیامت

«... و هم بالآخره هم کافرون».(۲)

ظالمانی هستند که اذعان و اعتقادی به روز حساب ندارند تا برای آنروز عمل کنند، قهرا هر چه می کنند منحصرا برای دنیا می کنند، و از راههای زندگی هر راهی که به منافع مادی آنها منتهی شود پیش می گیرند و بس. و این سنت اجتماعی آنان است، و در این سنّت هیچ اعتنایی نمی شود به اینکه معتقد به صانعی باشند ولی دین فطرت را که همان اسلام است رها کرده به سنّت تحریف شده و منحرف کننده ای گرویده باشند، و چه اینکه اصلاً به صانعی معتقد نباشند و از آنهایی باشند که می گویند «جز این زندگی دنیا زندگانی دیگری نیست و ما را جز روزگار کسی نمی میراند» در هر حال ستمکار و مفتری بر خدا هستند و به خدا دروغ بسته اند.(۳)

۱- ۱. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، ج۳، ص۴۱۶ و۴۱۵، نیز: همو، ج۴، ۴۷۳.

۲- ۲. هود، ۱۹.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۰، ۲۸۱.

عـده ای انکار سـرای آخرت را ریشه نپذیرفتن دین و معارف الهی، بازداشـتن مردم از روی آوردن به آن و ناهنجار نشان دادن آن می دانند.(۱) به تعبیر دیگر عـدم ایمـان به معـاد سرچشـمه سایر انحرافات و تبهکاریهای آنان می شود چرا که ایمان به آن دادگاه بزرگ و عالم وسیع بعـد از مرگ روح و جان را تربیت می کند.(۲) کفر پیشـگان، مشرکان و آنان که بخدا دروغ می بندند، از شـنیدن و دیدن آیات الهی ناتوانند و این عدم درک معارف و حقایق دین ریشه گرایش به کفر و شرک ورزی آنان است(۳) چنـانچه خداونـد متعال می فرمایـد «... ما کانوا یسـتطیعون السـمع و ما کانوا یبصـرون»(۴) از امـام صادق علیه السـلام روایت شده که در تفسیر این کلام خداوند فرمود: خداوند آنان را برای آنچه قلبهایشان انجام داده نکوهش نکرده، بلکه برای آنچه خود، انجام داده اند. نکوهش کرده است.(۵)

صاحب تفسیر المیزان نیز در تفسیر آیه فوق می نویسد: اگر اینها کافر شدند و خدای خود را نافرمانی کردند برای این بود که

---

۱ - ۱. جمله «و هم بالآـخره هم کـافرون» را می توان جمله حـالیه و بیانگر علت اموری دانست که در جمله های قبل بیان شـده است. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج ۸، ۵۵.

۲- ۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۹، ۶۱.

۳- ۳. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۸.

۴- ۴. نه دیگر قدرت شنوایی برایشان می ماند و نه نیروی بینایی. هود، ۲۰.

۵- ۵. عن ابی عبداللّه علیه السـلام فی قوله تعالی: «ما کانوا یسـتطیعون السمع و ما کانوا یبصرون»قال: لم یعتبهم بما صنع قلوبهم و لکن یعا تبهم بما صنعوا...؛ مجلسی، سید محمد باقر، بحار الأنوار، ج۵، ۳۰۶.

آنان نمی توانستند انذارها و بشارتهایی که از ناحیه خدای تعالی شدند را بشنوند، و یابعث و زجری که از آن ناحیه می شدند را با گوش دل درک کنند، و نیز نمی توانستند آیات خدا را ببینند تا به آن ایمان آورند. آری، وضع آنان آنطور بوده که خدای تعالی در این آیه بیان کرده: «لهم قلوب لا ـ یفقهون بها و لهم أعینٌ لایبصرون بها و لهم آذان لایسمعون بها اولئک کالأنعام بل هم أضلّ».(۱)

و نیز در توصیف وضع آنان فرمود: «ختم اللّه علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه».(۲)

و آیات بسیار دیگری که دلالت می کنند بر اینکه خدای متعال عقل و چشم و گوش را از آنان سلب کرده. چیزی که هست از خود آنان حکایت کرده که در قیامت می گویند: «لو کنّا نسمع أو نعقل ما کنّا فی اصحاب السّعیرفا عترفوا بذنبهم»(۳) و در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه گناه خود شمردند با اینکه خدا عقل و گوش را از آنان سلب کرده؟ جوابش اینست که همین خود دلیل بر این است که خودشان در این سرنوشت خود دخالت داشته اند و خود با ارتکاب گناهان باعث سلب این نعمتها ازخویش شده اند(۴)

ص: ۳۸۵

۱- ۱. آنها دلهایی دارند که با آنها نمی فهمند و دیدگانی دارند که با آنها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آنها نمی شنوند، آنان چون چهار پایان و بلکه گمراهترند. اعراف، ۱۷۹.

۲- ۲. خدا بر دلها و گوشهایشان مهر زده و بر چشمانشان پرده افکنده. بقره، ۷.

۳- ۳. اگر ما می توانستیم بشنویم و یا تعقل کنیم امروز در زمره اهل آتش نبودیم؛ با همین گفته به گناه خود اعتراف کردند. ملک، ۱۱ _ ۱۰.

۴- ۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۴ _ ۲۸۳.

و این برداشت با تفسیری که از امام صادق علیه السلام درباره ی کلام خدا: «ما کانوا یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون» آوردیم، کاملاً تطبیق می کند.

سرانجام ستمگران

۱. گرفتار شدن به عذاب دنیا

«اولئک لم یکونوا معجزین فی الأرض...».(۱)

منظور خدای تعالی از اینکه فرمود: «آنان در زمین خدای را عاجز نمی کنند»، این است که در زندگی مادی و زمینی خود نمی توانند به صرف خارج شدن از زی بندگی او را به ستوه بیاورند، پس اگر با دست زدن به افتراء، دروغ بخدای تعالی می بندند، و اگر راه خدا را به روی مردم سدّ می کنند، و اگر آن راه را کج و معوج می خواهند همه اینها بدان جهت نیست که قدرت عاریتی آنان بر قدرت خدای سبحان فایق آمده، که توانستند چنین کارهایی بکنند، و نیز برای آن نیست که مشیت آنان بر مشیت خدای سبحان پیشی گرفته است(۲) و آنگونه نیست که آنها بتوانند روی زمین از مجازات پروردگار فرار کنند، و از قلمرو قدرت او خارج شوند(۳)، بلکه کافران به قیامت و آنانکه برای منحرف نشان دادن راه خدا، تلاش می کنند، در خطر گرفتار شدن به عذابهای

ص: ۳۸۶

۱- ۱. اینها بدانند که نمی توانند خدا را در زمین به ستوه آورند. هود، ۲۰.

۲- ۲. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۴ _ ۲۸۳.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۹، ۶۲.

دنیوی اند.(۱)

۲. گردن نهادن به ولایتهای متعدد و بی اساس

«و ما کان لهم من دون اللّه اولیاء...».(۲)

کسانیکه ولایت خدا را نپذیرند، خویشتن را به ولایتهای متعدد و بی اساس گرفتار خواهند کرد(۳) و این بدان معنا نیست که شرکایی که برای خود گرفته و آنها را اولیای خود نامیده اند، در حقیقت ولایتی دارند و مدبر امور آنهایند و مسبب اصلی واداشتن آنها به این کارهای ناروا یعنی بغی و ظلم می باشند، بلکه ولیشان و مدبر امورشان خدای تعالی است و اوست که امر آنان را تدبیر می کند، و در برابر سوء نیات و اعمال زشتشان که سرانجامش سوء عذاب است کیفر می دهد و آنان را از راهی که خودشان متوجه نشوند استدراج می کند(۴)، گرایش آنها به کفر و شرک، دلالت بر خروج آنان از سیطره الهی نبوده و بیانگر ولایت غیر خدا بر آنان نیست، بلکه

۱- ۱. جمله «اولئک لم یکونوا...» کنایه از تهدید به عذاب است و «فی الأرض» می تواند دلیل بر دنیوی بودن آن عذاب باشد. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۷.

۲- ۲. و (اصولاً) غیر خدا هیچ اولیایی ندارند. هود، ۲۰.

۳- ۳. جمع آوردن کلمه «اولیاء» با وجود اینکه بیان معنای مقصود با کلمه «ولی» نیز ممکن بود، اشاره به این نکته دارد که انسان، اگر ولایت الهی را نپذیرد، گرفتار تعدد اولیا می شود و ناچار است به ولایتهای متعددی گردن نهد. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ص۵۷.

۴- ۴. موسوی همدانی، سیدمحمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۰، ۲۸۲.

این مخالفتها با برنامه های الهی از سوی کافران چنانچه قبلاً بیان کردیم به دلیل ناتوانی آنان از درک معارف الهی است.(۱)

۳. عذاب مضاعف

قرآن مجید مجازات سنگین را به ستمگران وعده داده می گوید:

«یضاعف لهم العذاب...».(۲)

چرا که هم خود گمراه و گنهکار و تبهکار بودند، و هم دیگران را به این راهها می کشاندند، به همین دلیل هم بار گنها خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه دیگران را (بی آنکه از گناه دیگران چیزی کاسته شود).(۳)

علامه طباطبایی درباره عذاب مضاعف آنها علاوه بر نظر فوق الذکر می نویسد: خدای تعالی عذاب را برای آنان مضاعف می کند و این مضاعف کردن عذاب برای این است که آنها فاسق شدند، و سپس بر این فسق و تباهی خود سماجت و اصرار کردند.(۴)

همچنین خداوند متعال این مطلب را در جای دیگر خاطر نشان کرده، می فرماید:

«لیحملوا اوزارهم کامله یوم القیامه و مِن أوزار الذین

۱- ۱. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۷.

۲- ۲. (و از ناحیه یگانه ولیشان) عذابی مضاعف دارند. هود، ۲۰.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسر نمونه، ج۹، ۶۲.

۴- ۴. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۲.

یضلّونهم بغیر علم»[(۱)] و نیز می فرماید: «و لیحملنّ اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم».[(۲)]

۴. خسران و تباهی سرمایه عمر

خداوند متعال محصول تمام تلاشها و کوششهای نادرست آنها را در یک جمله بیان می کند و

می فرماید: «اولئک الذین خسروا أنفسهم...».[(۳)]

آری دروغ بستن بخدا و باز داری مردم از راه او و تلاش برای منحرف نشان دادن راه خدا و انکار سرای آخرت، موجب خسارت و تباهی سرمایه عمر است[(۴)] و این بزرگترین خساراتی است که ممکن است دامنگیر انسانی شود که موجودیت انسانی خویش را از دست بدهد.[(۵)]

صاحب تفسیر المیزان دلیل خسران آنان را اینگونه بیان می کند که: آدمی مالک نیست مگر نفس خود را که البته مالکیتش نسبت به نفس خوش استقلالی نیست، بلکه به تملیک خدای تعالی است و

۱- ۱. تا در روز قیامت هم وزرهای گناهان خود را بطور کامل به دوش بگیرند، و هم پاره ای از وزرهای کسانی که آنها را بدون علم و مدرک گمراه کردند. نحل، ۲۵.

۲- ۲. آنها در روز قیامت سنگینی گناه خویش و گناهان دیگری را با آن، بر دوش خود حمل می کنند. عنکبوت، ۱۳.

۳- ۳. اینها همانهایند که (در دنیا) حقیقت ذاتشان را باختند و از دست دادند... هود، ۲۱.

۴- ۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۹.

۵- ۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۹، ۶۳.

وقتی آدمی چیزی را برای نفس خودش بخرد که مایه هلاکتش باشد؛ و سرمایه عمر و مال و هر چیز دیگر را بدهد و در مقابل کفر و معصیت را بخرد در این معامله ضـرر کرده و این ضـرر را خودش برای خود فراهم کرده است. پس خسران نفس کنایه است از هلاک کردن نفس.(۱)

۵. پی بردن ستمگران به پوچی افترائات خویش

عقایـد و باورهـای کفر پیشـگان، بـافته هـایی است دروغین واسـاس که آنهـا به پوچی و بی اساس بودن بافته دروغین و عقاید واهی خویش، پی خواهند برد.(۲)

خداوند متعال در این زمینه می فرماید: «... و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون».(۳)

آنان با اعراض از راه خـدا و کج رفتن آن و انکار آخرت خود را به زیان انداختند و معبودهائی که به آنها دل بسـته بودند گم شدند و به دادشان نرسـیدند، زیرا پنداری بیش نبودند. سـعادتی که انتظار داشتند از آنها ندیدند و سعادت دینی را نیز از دست دادند.(۴)

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در دلیل ضلالت افتراء آنان می نویسد:

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۰، ۲۸۵.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۵۹.

۳- ۳. ... و در قیامت اثری از آن افترائاتشان نمی بینند. هود، ۲۱.

۴- ۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، ج۴، ۴۷۵.

و اما ضلالت در افترائی که بستند علتش این است که عقاید خرافی که داشتند دروغ بود، یعنی وهمی بود که در خارج واقعیت نداشت، خرافاتی بود که هوا و هوسهای دنیوی آن را در نظرشان جلوه داده بود و با برچیده شدن زندگی دنیا و هیچ و پوچ شدن هوسها، آن اوهام و خرافات نیز جلوه و رنگ خود را می بازد، و معلوم می شود چیزی جز دروغ و افتراء نبوده، در آن روز هر کسی می فهمد که حقّ مبین تنها خدای تعالی بوده و آنچه را حق می پنداشتند چیزی جز خیال نبوده است.(۱)

۶. زیانکارترین افراد در آخرت

کفر پیشگانی که بر خدا دروغ می بندند و مردم را از راه خدا باز می دارند و قیامت را انکار می کنند، در سرای آخرت از دیگر کافران و گنهکاران، تباه تر و زیانکارترند.(۲)

۱. چنانچه فرمود: «لا جرم أنّهم فی الآخره هم الأخسرون».(۳)

برداشت فوق بر اساس این احتمال است که مقیاس سنجش و تعیین زیانکار و زیانکارتر مراتب کفر باشد. بر این مبنا آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه: همه کافران در آخرت زیانکارند؛ ولی آنان که بر خدا دروغ بستند و... از دیگر کافران و گنهکاران، زیانکارتر می باشند.(۴) چرا که هم از نعمت چشم باز و گوش شنوا محروم

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۵.

۲- ۲. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۶۰.

۳- ۳. بناچار آنها در سرای آخرت زیانکارترین مردمند. هود، ۲۲.

۴- ۴. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۶۱.

شدنـد، و هم تمام سـرمایه های انسانی وجود خویش را از دست دادنـد، و با این حال هم بار مسـئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم بار مسئولیت دیگران را![1] صاحب تفسـیر أحسن الحدیث ریشه این زیانکارتر بودن در آخرت را زیانکارتر بودن در دنیا دانسـته که به آخرت منتقل شده است و علت آنرا کارهایی می داند که درراه خلاف انحام می شود و به نتیجه مطلوب نمی رسـد و در ایـن زمینه به آیـات ۱۰۳ و۱۰۴ از سـوره ی کهف اسـتناد می کند[2] آنجـا که می فرمایـد: «قـل هل ننبّئکم با لأخسرین أعمالاً الذین ضَلّ سعیهم فی الحیوه الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسبون صنعا».[3]

ایشان هم چنین می نویسد: دشمنان توحید فایده ای از تلاش ضد خدایی نمی گیرند و تلاششان آنها را به هدف نمی رساند و در آخرت نیز اخسر خواهند بود، به عکس گنهکاران دیگر که فقط خاسرند.[4]

علامه طباطبـایی نیز در تفسـیر آیه «لا‌جرم انهم فی الآ‌خره هم الأخسـرون» پس از بحث لغوی پیرامون کلمه «لاجرم» به نقل از «فرّاء» که در اصـل به معنـای «لابـد» و «لامحاله: بناچار» بوده و بعـدا در معنای سوگنـد اسـتعمال شایع بخود گرفته و بتدریـج به معنای

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسر نمونه، ج۹، ۶۴.
۲- ۲. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، ج ۴، ۴۷۵.
۳- ۳. (ای رسول مـا به امت) بگو که می خواهیـد شـما را به زیانکـارترین مردم آگاه سازم. زیانکارترین مردم آنها هسـتند که عمرشان رادر راه حیات دنیای فانی تباه کردند و بخیال باطل پنداشتند نیکوکاری می کنند. کهف ۱۰۴ _ ۱۰۳.
۴- ۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر أحسن الحدیث، ج۴، ۴۷۵. (با اندکی تصرف)

«حقا» آمـده، اما آنها بخاطر کفر و عنادشان نفس خود را خاسـر و ضایع و هلاک کردند، در نتیجه دیگر امیدی در نجاتشان از آتش آخرت نیست همانطور که در دنیا با حفظ آن عنادی که داشـتند امیـدی به رسـتگاری و برگشـتن از کفر بسوی ایمان در آنان نبود(۱)، و در این زمینه به آیـاتی(۲) از قرآن کریم اسـتناد می کنـد سپس ادامه می دهد: و اگر فرض کنیم که منظور از خاسـرتر بودنشـان این است که خسـران آخر تشان بیش از خسـران دنیایی آنان است در این صورت وجه آن این است که این کفـار به خـاطر کفرشـان و بخـاطر اینکه مردم را از راه خـدا جلوگیری می کردنـد و در سـعادتی که دین حق برای آنان فراهم نموده بود محروم می ساختنـد، قهرا هم در دنیـا زیانکـار شونـد و هم در آخرت، لیکن خسـران آخرتشـان شدیـدتر است، زیرا دائمی و جاودانی است، (برای اینکه باعث کفر و محرومیت دیگران نیز شدند). پس خسران دنیائیشان در

ص: ۳۹۳

۱- ۱. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۰، ۲۸۶ _ ۲۸۵.

۲- ۲. «الذین خسروا أنفسهم فهم لا یؤمنون» کسانی هستند که نفس خود را باخته خود را هلاک کردند در نتیجه، دیگر ایمان نمی آورند. انعام، ۱۲، «و جعلنا من بین ایدیهم سدّا و من خلفهم سدّا فأغشـیناهم فهم لا یبصـرون و سواءٌ علیهم ءَأنذرتهم أم ام تنذرهم لا یؤمنون» ما از پیش رو و پشت سـرشان سدّی نهادیم و بر چشمشان پرده افکندیم که هیچ (راه حق را) نبینند و تو چه انذارشان بکنی و چه نکنی ایمان نمی آورند. یس، ۹ و ۱۰، «أفرأیت من اتّخذ الهه هواه و أضلّه اللّه علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعـل علی بصـره غشـاوه فمن یهـدیه من بعـد اللّه» (ای رسـول مـا) می نگری آنرا که هـوای نفس خـود را معبـود خود گرفته، و خدا او را با داشـتن علم و چشم باز گمراه کرده و بر گوش و دل او مهر زده و بر چشمش پرده افکنده، چه کسی بعد از خدا می تواند او را هدایت کند. جاثیه، ۲۳.

مقایسه با خسران آخرتشان بسیار اندک است و به آیات «کانّهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعه من نهار».(۱)

و «و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخره أعمی و أضلّ سبیلاً»(۲) استناد می کند و می نویسد: در آخرت اعمال از نظر نتایج، شدیدتر و مضاعف می گردد چنانچه گذشت و در پایان برداشت از ظاهر آیه را ترجیح می دهد مبنی بر اینکه کفار بطور انحصار زیانکارترین طایفه گنهکاران و خاسرانند.(۳)

۱- ۱. روزی که می بینند آنچه که قبلاً وعده اش را شنیده بودند چنین به نظرشان می رسد که در دنیا بیش از ساعتی از یک روز درنگ نکرده اند. احقاف، ۳۵.

۲- ۲. و کسیکه در این جهان کور باشد در آخرت کورتر و گمراهتر است. أسری، ۷۲.

۳- ۳. موسوی همدانی، سید محمد باقر، ترجمه تفسیرالمیزان، ج ۱۰، ۲۸۷ _ ۲۸۵. (با تلخیص و اندکی تصرف)

فصل دوم: آفات اخبات

اشاره

آفات اخبات عبارتند از: اعراض از یاد حق، نسیان خدا و انساء الهی، تکبر، تصرف شیطان و نفس اماره، حب دنیا، تلوّن.

۱. اعراض از یاد حق

قرآن مجید در توصیف مخبتین می فرماید: «و بشر المخبتین الذین اذا ذکر اللّه و جلت قلوبهم».[(۱)] و بشارت ده مخبتان را آنانکه چون یاد خدا شود دلهاشان هراسناک شود.

همانگونه که در مبحث هراسناکی از حق در اثر یاد خدا بیان کردیم طبق منطوق این آیه ذکر خدا موجب وجل دلها و اخبات

۱- ۱. حج، ۳۵ و ۳۴.

است.(۱) به تعبیر دیگر ذکر و یاد حق چنین شأنی دارد که اگر صورت پذیرد حالتی بنام اخبات را در دل به ارمغان می آورد و مفهوم آیه این است که اگر ذکر و یاد حق نباشد بلکه اعراض از آن صورت گیرد، چنین حالتی (اخبات) بوجود نمی آید بعبارت دیگر اعراض از یاد خدا از آفات و موانع اخبات است.

اعراض از یاد خداوند بعنوان یکی از آفات اخبات با توجه به آیات قرآن در دو مقوله قابل بحث است:

۱. اعراض از یاد خداوند باعث معیشت ضنک می شود.

گاه می شود درهای زندگی به روی انسان بسته می شود و دست به هر کاری می زند با درهای بسته روبرو می گردد و گاهی به عکس به هرجا می رود خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هر کار فراهم است و بن بست وگرهی در برابر او نیست، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از معیشت ضنک که در آیه: «و من اعرض عن ذکری فان له معیشه ضنکا و...»(۲) آمده نیز همین است.

گاهی تنگی معیشت به خاطر این است که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و در آمدش هنگفت است ولی بخل وحرص و آز زندگی را بر او تنگ می کند نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند بلکه گوئی نمی خواهد آن را به

۱- ۱. در اینکه ما «وجل» و «اخبات» را به یک معنا در نظر گرفته ایم قولی از ابن ابی حاتم به نقل از ضحاک است که در تفسیر خود نوشته «و بشر المخبتین» یعنی «الوجلین» ابن ابی حاتم، تفسیر القرآن العظیم، ج۶، ۲۰۲۰.، هم چنین این مطلب از سدّی نیز نقل شده است، سیوطی، درالمنثور، ج۴، ۶۴۹.

۲- ۲. سوره طه، آیه ۱۲۴.

روی خویش بگشاید، به فرموده علی علیه السلام همچون فقیران زندگی می کند وهمانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد.

راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید عامل اصلیش اعراض از یاد حق است. هنگامی که انسان مسئولیتهایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد و پیداست که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

البته، اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه ای که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم، مسأله از این وحشتناک تر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفت انگیز صنعت و علی رغم فراهم بودن همه وسایل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید به سر می برند، در تنگناهای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.

همه از هم می ترسند، هیچکس به دیگری اعتماد نمی کند. رابطه ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس از جنگ بیشترین امکانات اقتصادی آنان را در کام خود فرو برده، و پشتهایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندانها مملو از جنایتکاران است در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان، قتلها وجنایتهای هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده ها شان نه نور محبتی است و نه پیوند عاطفی نشاط

بخش، آری این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها! جالب اینکه در روایات اسلامی می خوانیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدند منظور از آیه «و من اعرض عن ذکری فان له معشیه ضنکا» چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان است.

آری آنکس که الگوی خود را از زندگی علی علیه السلام بگیرد همان ابر مردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزشتر بود آنچنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند در هر شرایط گرفتار معیشت ضنک هستند.(۱)

از آنجا که ذکر خدا با توجه به آیات «الذین اذا ذکر اللّه وجلت قلوبهم»، «الم یأن للذین آمنوا أن تخشع قلوبهم لذکر اللّه» موجب خوف و خشیت و خشوع و اخبات در برابر خداوند است و با یاد و توجه به اسماء و صفات والای او که ذات پاکش منبع تمام کمالات، بلکه کمال کل فی الکل است، سبب پرورش فضائل اخلاقی در نهاد آدمی است واو را روز به روز از نظر خلق و خوی به اسماء و صفات الهی نزدیک تر می سازد و این خلق و خوی او که سرچشمه اصلی اعمال صالح است زندگی را برای او گسترده و آسان و پاک و پاکیزه می کند، اعراض و روی گردانی از ذکر خدا او را از این منبع نور دور ساخته و به خلق و خوی ظلمانی شیاطین نزدیک می کند، و همان سبب معیشت ضنک می شود و زندگی مرگبار در انتظار او می باشد و این یکی از آیاتی است که با

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۳، ۳۲۹ _ ۳۲۷.

صراحت رابطه اخلاق و ایمان را با وضع زندگی فردی و اجتماعی انسانها آشکار می سازد.

جمعی از مفسران یا ارباب لغت «معیشت ضنک» را به زندگی و در آمدهای حاصل از کسب حرام تفسیر کرده اند، چرا که چنین زندگی سرچشمه ناراحتیهای فراوان است و به گفته بعضی دیگر از مفسران، افرادی بی ایمان معمولاً دارای حرص شدید و عطش مادی پایان ناپذیر و بیم از فنای نعمتها غلبه بخل بر آنها و صفات نکوهیده دیگری از این قبیل هستند که آنها را در جهنمی سوزان علی رغم امکانات گسترده مادی فرو می برد.(۱)

زمخشری ذکر را در آیه «و من اعرض عن ذکری فان له معشیه ضنکا و نحشره یوم القیامه اعمی» «دین» گرفته و در توضیح می گوید: روی گردان از دین حرصی بر او مسلط می شود که همواره او را به زیادی طلبی در امور دنیوی می خواند و بخلی بر او مسلط می شود که او را از انفاق باز می دارد پس زندگیش سخت و حالتش ظلمانی می شود.

زمخشری در ادامه گفتارش از یکی از متصوفه نقل می کند که از یاد خدا دوری نمی کند مگر کسی که روزش سیاه شود و روزیش بهم می خورد.(۲)

در تفسیر «معیشت ضنک» مفسران آراء و اقوال گوناگونی دارند.

طبرسی در مجمع البیان به نقل از مجاهد و قتاده و جبایی در این باره آورده است:

۱- ۱. همو، اخلاق در قرآن، ج۱، ص۵۶ و۵۵.

۲- ۲. زمخشری، محمود بن عمر، کشاف، ۹۵.

۱. معیشت ضنک اینست که خدا روزی او را به سختی می دهد و این کیفر اعراض اوست، اگر هم به او رزق فراوان می دهد، معیشت را از این راه بر او سخت می گیرد که امساک کند و از آن استفاده نکند، و اگر استفاده کند حرص و تلاش زیاد، زندگی را بر او دشوار می سازد.(۱)

۲. معیشت ضنک، یعنی گرفتار عذاب قبر می شود.

۳. «معیشت ضنک» یعنی گرفتار طعام ضریع و زقّوم جهنم می شود گو اینکه در این جهان در فراخ و آسایش باشد.

۴. «معیشت ضنک» یعنی زندگی ناگوار است زیرا همیشه از آینده بیمناک است.(۲)

۵. یعنی گرفتار روزی حرام می شود و نتیجه آن کیفر اخروی است.

۶. یعنی گرفتار زندگی کوتاه و ناگواریهای این جهان می شود و از زندگی آسوده و لذائذ بهشت محروم می گردد.(۳)

علامه طباطبایی با قول آن دسته از مفسران که معیشت ضنک را عذاب قبر و شقاوتهای زندگی برزخی می دانند، مخالفت نموده و می نویسد: این حرف صحیح نیست، زیرا معیشت چنین افرادی در مقایسه با بهشت فقرا وسیع است و این حرف وقتی صحیح است که بخواهیم میان این دو نحو معیشت مقایسه کنیم ونظر قرآن کریم به آن دو از این جهت نیست که کدام وسیعتر از دیگری است، قرآن کریم کار به خود آن دو گونه ندارد. بلکه به نسبت آنها

۱- ۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج۷، ۵۵.

۲- ۲. همو، ۵۵.

۳- ۳. همو، ۵۶.

به مؤمن و کافر نظر می کنـد. مؤمن مسلح به یاد خـدا و ایمان به او با کافری که مقام خود را فراموش کرده است و زنـدگیش در دو کلمه خلاصه شده: نارضایتی نسبت به آنچه دارد، و دلبستگی به آنچه ندارد. این است معنای زندگی تنگ.(۱)

۲. اعراض از یاد خداوند باعث نابینایی درون و برون می گردد.

برای کسـانی که از یاد خـدا روی می گرداننـد دو مجازات در آیه «و من اعرض عن ذکری فان له معشـیه ضـنکا و نحشـره یوم القیامه أعمی»(۲) تعیین شـده یکی معیشت ضـنک در این جهـان است که در نکته قبـل به آن اشـاره شـد و دیگری نابینایی در جهان دیگر.

عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیا است و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانشان در این عالم از دیـدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسـمشان نیز نابینا خواهـد بود، لذا هنگامی که می گوینـد مـا قبلاً ـ بینـا بـودیم چرا نابینـا محشـور شـدیم؟ به آنهـا گفته می شود این به خـاطر آن است که آیـات الهی را بدسـت فراموشی سپردید و این حالت انعکاس آن حالت است.

در این جا این سؤال پیش می آیـد که ظاهر بعضـی از آیات قرآن انست که همه مردم در قیامت بینا هسـتند و به آنها گفته می شود نامه اعمالتان را بخوانیـد «اقرأ کتابک...»(۳) یـا اینکه گنهکـاران آتش جهنم را با چشم خود می بیننـد «و رأی المجرمون النار...»(۴) این

۱– ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۴، ۲۲۸.

۲– ۲. طه، ۱۲۴.

۳– ۳. اسراء، ۱۰۴.

۴– ۴. کهف، ۱۵۳.

تعبیرات با نابینا بودن گروهی چگونه سازگار است؟

بعضی از مفسران بزرگ گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستندو از مشاهده بعضی دیگر نابینا و به نقل مرحوم طبرسی باز بعضی از مفسران «انهم اعمی عن جهات الخیر لا یهتدی لشی ء منها» آنها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و در برابر آنچه عذاب و شرو مایه حسرت و بدبختی است بینا می باشند.(۱)

نابینایی آنها در قیامت نیز نتیجه یا تجسمی از نابینایی آنها در دنیا است که چشم بر هم نهادند و راه حق و سعادت را ندیده و در ظلمات شهوات مادی فرو رفتند.

۲. نسیان خدا و انساء الهی

چنانچه در مباحث سیر لغوی(۲) و تاریخچه بحث اخبات(۳) آوردیم، از معانی «اخبات»، «اطمینان» است و خداوند متعال ذکر را از موجبات اطمینان معرفی کرده است: «الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر اللّه ألا بذکر اللّه تطمئن القلوب»(۴) کسانیکه ایمان آوردند و دلهایشان به یاد و ذکر خداوند اطمینان و آرامش یافت

ص: ۴۰۲

۱- ۱. موسوی همدانی، محمدباقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۳، ص۳۳۱ و ۳۳۰.
۲- ۲. زمخشری، اساس البلاغه، ۱۵۱.؛ نیز: ابن منظور، لسان العرب، ج۲ ، ۲۷.؛ نیز: مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۳، ص۷ _ ۵.
۳- ۳. طوسی، تفسیر تبیان، ج ۵، ۵۳۵.، نیز: ابن عربی، رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات قرآن، ج ۳، ۱۶۹.؛ نیز همو، فتوحات مکیه، ج ۱۱، ۴۷۲.؛ نیز: سیوطی، درالمنثور ج ۴، ۶۴۹.
۴- ۴. رعد، ۲۸.

آگاه باشید که دلها فقط با یاد خدا آرام می گیرد.

و از سویی نسیان نقطه مقابل ذکر است(۱) و اگر ذکر نباشد نسیان جای آنرا می گیرد و چنانچه گفتیم ذکر موجب اطمینان واخبات است، پس نقطه مقابل آن یعنی نسیان، از افات و موانع اخبات خواهد بود.

کوری و بعد انسان از خداوند کوری و بعد یک طرفی است که به واسطه غفلت انسان از خود حاصل می شود، اگر انسان توجه به خود کند همانگونه که قبلاً گذشت(۲) نفس او مرآت و آینه ای است که شناخت آن جدای از شناخت خداوند نمی باشد به دلیل همین وحدت و پیوند ناگسستنی است که فراموشی و نسیان خداوند موجب فراموشی و نسیان نفس می گردد.(۳)

خداوند سبحان در این مورد می فرماید.

«و لا تکونوا کالذین نسواللّه فانساهم انفسهم».(۴)

چون کسانی نباشید که خداوند را فراموش کردند و خداوند آنها را از یاد خودشان برد.

چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خداست، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان، ارتباط مستقیم با آن دارد را نیز فراموش می کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد، قهرا انسان نفس خود را مستقل در هستی می پندارد و به خیالش چنین

۱- ۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۳، ۱۳۱۸.
۲- ۲. در مباحث راههای تحصیل تواضع، خشوع، خوف و خشیت به تفصیل در این زمینه سخن گفتیم.
۳- ۳. جوادی آملی، عبد اللّه، شناخت شناسی در قرآن، ص۴۳۲ و ۴۳۱.
۴- ۴. حشر، ۱۹.

می رسد که حیات و قدرت و علم و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تأثیر می پندارد و خیال می کند که این خود آنهایند که یا تأثیر می کنند و یا متأثر می شوند.

اینجاست که بر نفس خود اعتماد می کند، با اینکه باید به پروردگارش اعتماد نموده، امیدوار و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند. او خود را موجودی مستقل الوجود و مالک کمالات ظاهری خود، و مستقل در تدبیر امور خود می داند. موجودی می پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می کند، و در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها. و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است و پایان زندگی او ونظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالِم، به پروردگارش است.(۱)

«و از طرفی فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی خود فرورفته و هدف آفرینش خود را به فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.

اصولاً یکی از بزرگترین بدبختیها ومصائب انسان خود فراموشی است چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۹، ۳۷۸؛ نیز مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۲۳، ۵۴۰.

را که در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته، به دست فراموشی می سپرد و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است وچنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند و همّتش جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود».(۱)

یعنی کیفر نسیان خداوند انساء و از یاد بردن خداوند است، انساء الهی یعنی اینکه خداوند انسان غافل از حق را، از خویشتن خود غافل نماید، به این معنی که قهر خداوند موجب می شود، تا انسان خود را فراموش کند و کسی که خداوند او را از یاد خودش ببرد، نه عبودیت خود را می شناسد و نه به ربوبیت خود آگاه می گردد.(۲)

در سوره مبارکه مائده راجع به اهمیت نفس شناسی و اهتمام سیر در آن وعظمت پیمودن منازل آن می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم الی اللّه مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون»(۳) ای کسانی که ایمان آورده اید، از نفس های خود غافل نمانید که چون هدایت شوید، گمراهی آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی رساند، بازگشت همه شما به نزد خداوند واو شما را به آنچه انجام داده اید آگاه می گرداند.

البته انسان وقتی مهتدی است که تمام وظایف فردی و اجتماعی خویش را که یکی از آنها امر به معروف و نهی از منکر است، عمل کرده باشد در اینحال اگرعدّه ای با تمامیت محبت و

۱- ۱. همو.

۲- ۲. جوادی آملی، عبد اللّه، شناخت شناسی در قرآن، ص۴۳۲ و ۴۳۱.

۳- ۳. مائده، ۱۰۵.

روشن بودن حق تن به تباهی دادند زیان بزهکاری آنها به وارستگان وظیفه شناس و نفس شناسان مجاهد نمی رسد.

در مقابل انساءالهی که نتیجه نسیان است اشهاد پروردگار است. خداوند می فرماید:

«و اذا اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشـهد هم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا»(۱) آنگاه که خداوند فرزندان آدم را گرد آورد و نفس های آنان را برآنها نشان داده و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و آنها همگی با آری بر این معنا گواهی دادند.

منظور از فراموشـی خداوند در آن جا گفته می شود خداوند شـما را فراموش می نماید، چیزی جز انساء نیست. توضـیح مطلب این است که خداوند می فرماید: «فاذکرونی اذکرکم».(۲) این آیه کریمه منطوقی دارد و مفهومی، منطوق آن این است که مرا یاد نمائید تا شـما را یاد کنم و مفهوم آن این است که اگر مرا فراموش کنید من نیز شما را فراموش خواهم کرد. این مفهوم در سوره مبارکه توبه به این صورت ذکر شده است.(۳)

«نسوا اللّه فنسیهم»(۴) یعنی آنان خداونـد را فراموش کردنـد. پس خداوند نیز آنها را فراموش کرد، فراموش کردن خداوند که در این آیه مـذکور است در واقع به همان انساء الهی بازگشت می نمایـد آنچه که این مطلب را تثبیت می کنـد براهین عقلی و نقلی ای است

ص: ۴۰۶

۱- ۱. اعراف، ۱۷۲.

۲- ۲. بقره، ۱۵۲.

۳- ۳. همو، ۴۳۳ ۴۳۲.

۴- ۴. توبه، ۶۷.

که در این مورد وجود دارد.

برهان عقلی این است که نسیان حقیقی بر خداوند محال است، زیرا خداوند شهود محض است و شهود با نسیان جمع نمی شود.

و اما برهان نقلی از جمله آن آیات، ایه مبارکه سوره مریم است که می فرماید «و ما کان ربک نسیا»(۱) یعنی پروردگار تو هرگز چیزی را فراموش نمی کند.

سوره دیگر سوره مبارکه طه آیات (۵۲ و۵۱). «قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لایضل و لا ینسی» یعنی فرعون گفت پس حال گذشتگان چگونه است و موسی فرمود که احوال آنان بعلم ازلی خداوند در کتابی که لوح محفوظ است ثبت است و هرگز از حال احدی خدای مرا خطا وفراموشی نیست.

از آیات دیگری که می توان در این زمینه به آن استدلال نمود آیه ۶۱ از سوره مبارکه یونس است.(۲)

خلاصه ونتیجه گیری: با توجه به ببراهین یاد شده شکی نیست که نسیان خداوند به انساء او بازگشت می نماید بدین معنا که اگر کسی خداوند را فراموش نماید خداوند نیز شخص را از یاد می برد و بدین معنا که خداوند او را از یاد نفس خود غافل نموده و این ظهور غضب و خشم الهی است که تا قیام قیامت ادامه دارد.

۳. تکبر

اشاره

ص: ۴۰۷

۱- ۱. مریم، ۶۴.

۲- ۲. همو، ۴۳۵ _ ۴۳۳. (با تلخیص واندکی تصرف)

قرآن کریم سرچشمه کفر ابلیس و انحراف او از مسیر توحید را تکبر معرفی کرده است:

«و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابا واستکبر وکان من الکافرین»(۱) وهنگامیکه به ملائکه گفتیم در برابر آدم سجده کنید پس همه سجده کردند بجز ابلیس که ابا کرد و تکبر ورزید و از کافران شد.

در آیه فوق «استکبار» در برابر «سجده» قرار گرفته است و منظور از سجده در اینجا معنای لغوی آنست که مقصود قرار دادن پیشانی نیست بلکه مجرد تذلل و انقیاد و خضوع است(۲) و چنانچه در سیر لغوی(۳) و تاریخچه بحث اخبات(۴) گذشت، «اخبات» به معنای خضوع، انقیاد و اطاعت است لذا با توجه به این مقدمات به این نتیجه می رسیم که خضوع و اخبات در صورتی محقق می شود که تکبر و استکبار وجود نداشته باشد بعبارت دیگر تکبر از آفات و موانع ایجاد اخبات است. و ما جهت شفاف نمودن این بحث بعنوان آفت اخبات به مطالبی از قبیل: تعریف و حقیقت تکبر، شاخه ها و اقسام تکبر، انگیزه های تکبر و ریشه یابی آن، می پردازیم.

۱- ۱. بقره، ۳۴.

۲- ۲. طبرسی، مجمع البیان، ج۱ و ۲، ۱۸۵ _ ۱۹۱؛ نیز: آلوسی، روح المعانی، ج۱، ۲۳۴ _ ۲۳۰.

۳- ۳. ابن اثیر، نهایه فی غریب الحدیث، ج۲، ۴.؛ نیز: فیومی، مصباح المنیر، ۱۹۷.؛ نیز: شعرانی، نثر طوبی، ج۱ و ۲، ۲۱۰.

۴- ۴. زید بن علی بن الحسین، تفسیر غریب القرآن، ۲۱۸.، نیز: سیوطی، درالمنثور، ج۴، ۶۴۹.؛ نیز: شیخ طوسی، تفسیر تبیان، ج۵، ۵۳۵.

تعریف و حقیقت تکبر

بزرگان اخلاق گفته انـد: اساس تکبر این است که انسان از اینکه خود را برتر از دیگری ببینـد، احساس آرامش کند، بنابر این تکبر از سه عنصـر تشـکیل می شود: نخست اینکه برای خود مقـامی، قائل شود، دیگر اینکه برای دیگری نیز مقامی قائل شود و در مرحله سوم مقام خود را برتر از آنها ببیند و احساس خوشحالی و آرامش کند.

از همین رو گفته اند تکبر (خود بینی) با عجب (خود بزرگ بینی) تفاوت دارد، در عجب هیچ گونه مقایسه ای با دیگری نمی شود، بلکه انسان بخاطر علم یا ثروت یا قـدرت و یا حتی عبادت، خود را بزرگ می بینـد، هر چند فرضا کسـی جز او در جهان نباشد. ولی در تکبّر حتما خود را با دیگری مقایسه می کند و برتر از او می بیند.(۱)

شاخه های تکبر

«خود برتربینی»، «خود محوری»، «خودخواهی»، «برتری جویی» و «فخر فروشـی» همه از مفـاهیمی هسـتند که ریشه آنهـا «تکبر» است هر چنـد از زوایای مختلف دیده می شود. کسـیکه صـرفا خود را بالاتر از دیگران می بیند. «خود برتر بین» است. کسـیکه بخاطر این خود برتربینی سعی دارد در همه جا و در همه امور اجتماعی همه چیز را قبضه کند «خود محور» است. کسیکه سعی می کند درمسائل اجتماعی بالأخص به هنگام مشکلات تنها

ص: ۴۰۹

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج۲، ۴۵.

به فکر منافع خود باشدو برای منافع دیگران ارزشی قائل نباشد. «خود خواه» است. کسیکه سعی دارد سلطه خود را بر دیگران مستحکم کند وآنان را زیر سیطره خود قراردهد، گرفتار «برتری جویی» است. بالاخره کسیکه سعی می کند مال و ثروت و یا قدرت ومقام خود را به رخ دیگران بکشد «فخر فروش» است.(۱)

اقسام تکبر

علمای اخلاق تکبر را به سه بخش تقسیم کرده اند.

۱. تکبر در برابر خدا!

۲. تکبر در برابر پیامبران.

۳. تکبر در مقابل خلق خدا.

منظور از تکبر در برابر خداوند که بدترین نوع تکبر است و ناشی از نهایت جهل می باشد این است که انسان ضعیف ادعای الوهیت کند، نه تنها خود را بنده خدا نداند بلکه سعی کند مردم را به بندگی خود دعوت نماید یا همچون فرعون «... انا ربکم الاعلی»(۲) من پروردگار برتر شما هستم!» بگوید.

قسم دوم تکبر در برابر پیامبران است، گروهی از مستکبران در امتهای پیشین، از اطاعت انبیای الهی سرباز می زدند و از روی کبر وغرور همچون فرعونیان می گفتند: «... أنؤمن لبشرین مثلنا...»(۳) آیا به دو انسان که همانند خودمان هستند (یعنی موسی و برادرش هارون) ایمان بیاوریم؟ قسم سوم تکبر در برابر بندگان خداست

ص: ۴۱۰

۱- ۱. همو، ج۲، ۴۶.

۲- ۲. نازعات، ۲۴.

۳- ۳. مؤمنون، ۴۷.

بگونه ای که خود را بزرگ بشمرد و دیگران را کوچک و خوار ومقدار، زیربار هیچ کس نرود، خود را از همه برتر ببیند و حق هیچ صاحب حقی را محترم نشمرد و دائما منتظر باشد که دیگران برای او عظمت قائل شوند.(۱)

آری آتش کبر و غرور، نخست از تکبر در برابر بندگان خدا سر می زند، سپس به استکبار در برابر رسولان پروردگار می رسد و سرانجام به تکبر در برابر ذات پاك خداوندگار می انجامد!

انگیزه های تکبر

تکبر اسباب زیادی دارد و همه آنها به این باز می گردد که انسان در خود کمالی تصور کند و بر اثر حب ذات، بیش از حد آنرا بزرگ نماید و دیگران را در برابر خود کوچک بشمرد.

بعضی از بزرگان علم اخلاق مانند مرحوم «فیض کاشانی» در محجه البیضاء اسباب کبر را در هفت چیز خلاصه کرده اند، نخست اسباب دینی که «علم» و «عمل» است و اسباب دنیوی که «نسب»، «زیبایی»، «قوّت»، «مال» و فزونی یاران و یاوران می باشد و درباره هر کدام، شرحی دارد که به اختصار بیان می گردد.

نخستین اسباب تکبر علم است و چه زود علم سبب غرور گروهی از علما و دانشمندان می گردد همان گونه که در حدیث نبوی آمده است «آفه العلم الخیلاء» آفت بزرگ علم، تکبر است عالم واقعی هر قدر بر علمش افزوده شود، خود را نادان تر می بیند، چرا که خود را در برابر اقیانوس عظیمی مشاهده می کند

ص: ۴۱۱

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج۲، ص۴۷.

که تنها قطراتی از آنرا در اختیار دارد.

وی بخاطر همان مقدار علمی که بدست آورده مسئولیت خود را سنگین تر می بیند وخوف او بیشتر می شود که گفته اند: «من ازداد علما ازداد خوفا» «هر کس بر علمش افزوده شود، بر خوف او افزوده می شود» سبب دوم، اعمال نیک و عبادت است که موجب کبر و غرور بسیاری از نیکوکاران و عبادت کنندگان می شود، چرا که از این رهگذر، خود را برتر از دیگران می پندارند و انتظار دارند مردم به دیدار آنها بشتابند و مشکلات آنها را حل کنند و در مجالس احترام خاصی برای آنها قائل شوند و از نیکوکاری و حسنات آنها سخن بگویند، گویی عبادت خود را منّتی بر دیگران می پندارند.(۱)

در حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می خوانیم: «کفی بالمرء شرا أن یحقّر اخاه المسلم؛ برای انسان این بدی و بدبختی کافی است که برادر مسلمانش را خوار وخفیف بشمرد»!

مرحوم فیض کاشانی در «المحجه البیضاء» بعد از ذکر این سخن می افزاید: چقدر فرق است بین کسیکه عالم یا عابدی را بخاطر علم وعبادتش بزرگ می شمرد، به او احترام می گذارد و خود را در برابر او ناچیز می بیند و آن عالم و عابدی که شخص مزبور را کوچک می داند دوست دارد از او دور شود(۲) عامل سوم، نسب و حسب عالم است.

این مسأله بقدری مهم است که پیشوایان بزرگ اسلام کمترین تعبیراتی که درآن نشان از برتری جویی از نظر حسب ونسب بود

۱- ۱. همو، ج۲، ص۵۴ _ ۵۲.

۲- ۲. فیض کاشانی، ملا محسن. المحجه البیضاء، جلد ۳، ۲۶۹.

تحمل نمی کردند، از جمله در حدیثی می خوانیم که «ابوذر» در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به کسی گفت «یابن السوداء...!»ای فرزند زن سیاه!، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ابوذر! آرام باش، آرام باش، کسیکه مادرش سفید پوست است بر کسی که مادرش سیاه پوست است هیچ برتری ندارد! ابوذر می گوید: من(که متوجه اشتباه خود شدم برای جبران خطا) روی زمین دراز کشیدم و به آن مرد گفتم: برخیز و پایت را به روی صورت من بگذار!(۱)

چهارمین اسباب تکبر، تفاخر به جمال و زیبایی و حسن ظاهر است.

این عامل در تمام کسانی که بهره ای از جمال دارند ممکن است ظاهر شود ولی بیشتردر زنان است که زیبایی خود را به رخ دیگران مخصوصا کسانی که دارای عیب و نقصی هستند می کشند.

در حدیثی می خوانیم که زن (کوتاه قامتی) خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید و (مسائل خود را پرسید) عایشه می گوید:

هنگامیکه آن زن بیرون رفت من با دست اشاره ای به قد و قامت او کردم (یعنی چقدر کوتاه است)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «غیبتش کردی»!

مرحوم فیض بعد از ذکر این حدیث می گوید: منشأ این کار تکبر بود، زیرا اگر خود او هم کوتاه قد بود، چنین چیزی را درباره آن زن نمی گفت واین غیبت از غرور و تکبر سرچشمه می گرفت.

پنجمین اسباب تکبر، داشتن مال و ثروت فراوان است که غالبا در پادشاهان و سرمایه داران بزرگ و صاحبان اراضی وسیع

۱- ۱. همو، ج۶، ۲۴۳.

کشاورزی و کارخانه ها دیده می شود.(۱)

قرآن مجید نمونه هایی از این نوع تکبر و عاقبت آنرا بیان کرده است، از جمله در داستان، قارون می خوانیم: او برای برتری جویی بر بنی اسرائیل، به نمایش ثروت خود پرداخت و در یکی از روزها او با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد تا آنجا که صبر و طاقت را از بینندگان ربود و بسیاری از دنیا پرستان آرزو کردند که ای کاش همانند ثروت قارون را داشتند، «فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیاه الدنیا لیست لنا ما اوتی قارون...».(۲)

ولی این تکبر و برتری جویی چندان نپایید، چیزی نگذشت که زمین به فرمان خدا او و تمام قصرها و ثروتهایش را در کام خود فرو برد و زندگی این ثروتمند خودخواه و مستکبر و مغرور، درس عبرتی برای تمام انسانها در طول تاریخ شد.(۳)

عامل ششم، قدرت و نیروی جسمانی یا موقعیت سیاسی و اجتماعی است که غالبا در زورمندان و امراء دیده می شود، آنان خود را موجودی برتر و گاه ظل اللّه فی الارضین سایه خدادر سراسر زمین! می پندارند، و انتظار دارند دیگران همچون غلامان وبردگان در برابر آنها تعظیم کنند، هر گاه کمترین سخن و حرکتی که لایق شأن ومقام کبریایی آنها نباشد از کسی صادر شود قابل بخشش نخواهد بود.

هفتمین سبب، فزونی یاران و اعوان و شاگردان و پیروان و

۱- ۱. همو، ج۲، ۵۴ _ ۵۲.

۲- ۲. قصص، ۷۹.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۸، ۱۶۴.

فرزندان و قوم و قبیله است.

پادشاهان به لشکرهایشان افتخار می کردند. بعضی علما ممکن است بخاطر کثرت شاگردان گرفتار تکبر شوند حتی گاه برخی فاسقان وقیح و بی شرم به کثرت گناهان و شرب خمر و... افتخار می کنند.

این امور هفتگانه اموری است که افراد به سبب همه با برخی از آنها ممکن است به دیگران فخر فروشی کنند.

و البته منحصر به اینها نیست هرنقطه کمال و قوت معنوی یا مادی، صوری و یا حتی خیالی و پنداری می تواند سبب غرور و استکبار صاحبش گردد.(۱)

ریشه های تکبر

بعضی از بزرگان مانند مرحوم «فیض کاشانی» در محجه البیضاء چهار ریشه برای «تکبر» ذکر کرده است: عجب، کینه، حسد وریا.

او معتقد است تکبر درونی ریشه اش «عجب» خود بزرگ بینی است این خود بزرگ بینی سبب می شود که خود را برتر از آنها بداند و بر آنها فخر فروشی کند و ریشه های دیگری هم دارد که یکی از آنها «کینه» است که نسبت به شخص خاصی پیدا می کند و همین امر سبب بروز این رذیله اخلاقی می گردد و دیگری «ریاکاری» است که سبب می شود شخص ریاکار امتیازات خود را به دیگران ارائه دهد.(۲)

۱- ۱. همو، اخلاق در قرآن، ج۲، ۵۴.

مفاسد و پیامدهای تکبر و استکبار

این خوی زشت آثار مخربی در روح و جان و اعتقادات در سطح جوامع انسانی دارد بگونه ای که می توان گفت هیچ بخشی از زندگی فردی و اجتماعی از مصایب آن در امان نیست که به چند قسمت از آن اشاره می شود:

۱. نخستین مفسده آن که از همه خطرناک تر است آلودگی به شرک و کفر است. قرآن سر چشمه کفر ابلیس و انحراف او از توحید و سرباز زدن فراعنه و نمرودها و بسیاری از اقوام سرکش از پذیرش دعوت انبیای الهی را تکبر معرفی می کند.(۱)

تکبر به انسان اجازه نمی دهدکه در برابر حق تسلیم گردد، چرا که کبر وغرور حجاب سنگینی در برابر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره زیبای حق محروم می کند. بلکه گاهی فرشته حق را بصورت هیولای وحشتناک می بیند! و این بالاترین ضرر و زیان تکبر است.

شاید به همین دلیل است که در حدیثی می خوانیم که راوی از امام صادق علیه السلام درباره کمترین درجه الحاد سؤال کرد، امام علیه السلام فرمود: «ان الکبر أدناه!» کمترین درجه کفر و الحاد تکبر است.(۲)

۲. کور دلی و ناتوانی از درک معارف الهی و محروم شدن از علم و دانش، اشرافیت، استکبار و خودبرتر بینی سران قوم نوح، مایه ی کور دلی و ناتوانی آنان از درک دلایل نبوت و فهم معارف

۱- ۱. همو، ۵۵.

۲- ۲. عنکبوت، ۳۹.

الهی بود(۱) چنانکه خداوند متعال از زبان نوح علیه السلام می فرماید:

«قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینه من ربّی و اتانی رحمه من عنده فعمیّت علیکم انلزمکموها و انتم لها کارهون».(۲)

نوح قومش را پاسخ داد که شما چه می گویید هرگاه ببینید که مرا دلیل روشن و رحمت مخصوص از جانب پروردگار عطاء شده باز هم حقیقت حال بر شما پوشیده خواهد ماند آیا (جهالت نیست که) من به رحمت و سعادت شما را اجبار کنم و شما تنفر اظهار کنید.

انسان وقتی به حقیقت علم می رسد که هر جا و نزد هر کس آنرا بیابد همچون گوهر گمشده ای برباید، حال آنکه اشخاص متکبر به آسانی حاضر نمی شوند، بهترین علوم و دانشها را از افراد همردیف یا زیردست خود بپذیرند.(۳)

آنها علوم و دانشهایی را قبول دارند که از فکر خودشان بجوشد در حالیکه صفت کبر و غرور اجازه نمی دهد مطلب مهمی از کبر آنان بجوشد، به همین دلیل در حدیث معروف «هشام بن حکم» از امام کاظم علیه السلام می خوانیم «ان الزرع ینبت فی السهل ولاینبت فی الصفا فکذلک الحکمه تعمر فی قلب المتواضع و لا تعمر فی قلب المتکبر الجبّار، لأن اللّه جعل التواضع آله العقل و جعل التکبر من

ص: ۴۱۷

۱- ۱. «عُمیّت» فعل مجهول است و فاعل آن، یعنی چیزی که موجب کوردلی و خفای دلیلهای نبوت نوح به کافران باشد، ذکر نشده است. به قرینه صفاتی که برای کافران قوم نوح بیان شده، می توان گفت: همان صفات (از طبقه اشراف و مستکبران بودن و خود را برتر دانستن و...) موجب کوردلی و ناتوانی آنان از درک معارف شده بود. هاشمی رفسنجانی، اکبر، تفسیر راهنما، ج۸، ۷۲.

۲- ۲. هود، ۲۸.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، اخلاق در قرآن، ج۲، ۵۷.

آله الجهل»(۱) زراعت در زمینهای نرم و هموار می روید و روی سنگهای سخت هرگز رویش ندارد، همین گونه دانش و حکمت در قلب انسان متواضع رویش دارد، و قلب متکبر جبار هرگز آباد نمی گردد، زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را از ابزار جهل قرار داده است.

۳. تکبر سر چشمه اصلی بسیاری از گناهان است.

اگر در حالات افراد حسود، حریص، بد زبان و آلوده به انواع گناهان دقت کنیم می بینیم سرچشمه همه این رذایل در وجود آنها تکبر است.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی علیه السلام می خوانیم که فرمود: «الحرص و الکبر و الحسد دواع الی التقحم فی الذنوب، حرص و تکبر و حسد سبب می شود که انسان در انواع گناهان فرو رود».(۲)

در حدیث دیگری از آن حضرت علیه السلام می خوانیم «التکبر یظهر الرذیله، تکبر رذایل اخلاقی را ظاهر می سازد».(۳)

۴. تکبر مایه تنفر و پراکندگی مردم است.

از بلاهای مهمی که بر سر متکبران واردمی شود انزوای اجتماعی و پراکندگی مردم از اطراف آنهاست، چرا که شرف هیچ انسانی اجازه نمی دهد تسلیم برتری جویی های افراد متکبر و مغرور شود، بهمین دلیل حتی نزدیکترین دوستان و بستگان از آنها فاصله می گیرند مگر به حکم الزامهای اجتماعی مجبور باشند.

در حدیثی ازامام امیر المؤمنین علیه السلام می خوانیم «من تکبر علی

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۱، ۱۵۳.

۲- ۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۷۱، ص۷۱۸.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۵۲۳.

الناس ذل» کسیکه فخر فروشی کند ذلیل می شود.(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: «أمقت الناس المتکبر». منفورترین مردم متکبر است.(۲)

در حدیث دیگری از امام علی علیه السلام آمده است: «ثمره الکبر المسبّه، میوه درخت تکبر بدگویی است».(۳)

این تعبیر که در حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام رسیده است نیز بسیار عبرت انگیز است:

«لیس للمتکبر صدیق» برای متکبر دوستی باقی نمی ماند.(۴)

۵. تکبر سبب از دست دادن امکانات زندگی است.

از آنجا که شخص متکبر نمی تواند بخوبی با دیگران همکاری داشته باشد لذا به انزوا کشیده شده طبعا این مسئله موفقیت او را در صحنه زندگی ناچیز می کند.

در حدیثی از امام امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «بکثره التکبر یکون التّلف»، فزونی تکبر مایه اتلاف (اسباب موفقیت) است.(۵)

۶. تکبر موجب حقارت و سبکی است.

امام علی علیه السلام فرمود: «مَنْ تَکَبَّرَ حُقِّرَ».

هر که تکبر ورزد تحقیر شود، یعنی مردم او را حقیر و سبک کنند؛ زیرا که تکبر او بر مردم گران آمده و تا آنجا که مقدور آنان است سعی در خفیف و خوار نمودن او کنند تا دیگر تکبر نورزد، یا

۱- ۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج۷۴، ۳۳۵.

۲- ۲. همو، ج ۷۰، ۲۳۱.

۳- ۳. آمدی، عبدالواحد، فهرست موضوعی غرر الحکم و دررالکلم، ۴۶۱۴.

۴- ۴. همو، حدیث ۷۱۶۲.

۵- ۵. همو، حدیث ۷۱۶۹.

اینکه خداوند متعال او را به جزای تکبر او حقیر و سبک کرده تا مردم عبرت گیرند.(۱)

درمان تکبر

بزرگان اخلاق درباره راه درمان تکبر، بحثهای بسیار نموده اند که غالب آنها بر این محور دور می زند که راه درمان تکبر دو راه است: راه «علمی» و راه عملی اما راه علمی، به این صورت است که افراد متکبر درباره خود بیاندیشند که کیستند؟ و کجا بودند؟ و سرانجام به کجا می روند؟

و نیز درباره عظمت خداوند بیاندیشند و تاریخ سراسر عبرت جهان و سرنوشت متکبران را بررسی کنند، تا بدانند پیروزیهای زود گذر جهان چیزی نیست که بتوان بر آن تکیه کرد و آن را نشانه بزرگی شمرد.

امیر مؤمنان علی علیه السلام خطاب به اشتر نخعی در این زمینه می فرماید:

«... و اذا أحْدَثَ لَکَ مَا أنْتَ فِیهِ مِنْ سُلْطَانِکَ اُبهّه أو مَخِیله، فانظر الی عِظَمِ مُلکِ اللّه فوقک، وَقُدرتُه مِنک علی ما لاَتَقْدِر عَلیه مِنْ نَفْسِکَ، فانّ ذِلِکَ یُطامِن الیک مِنَ طِماحک، ویکفّ عنک من غِربکِ، و یفی ء الیک بما عَزَبَ عنک من عقلک!...».

... و اگر با مقام و قدرتی که دارای، دچار تکبر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و

۱- ۱. همو، ج۵، ص ۱۴۰، حدیث ۷۶۶۷.

عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند.(۱)

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم: «عجبیا للمختال الفخور و انما خلق من نطفه ثم یعود جیفه و هو فیما بین ذلک لا یدری ما یصنع به»(۲)، از متکبر فخر فروش در شگفتم! او در آغاز از نطفه ارزشی آفریده شده و در پایان کار مردار گندیده ای خواهد بود و در این میان نمی داند به چه سرنوشتی گرفتار می شود و با او چه می کنند.

در حدیثی از امام زین العابدین علیه السلام آمده است که میان سلمان فارسی و مرد خودخواه و متکبری خصومت و سخنی واقع شد آن مرد به سلمان گفت تو کیستی؟ (و چه کاره ای؟!)

سلمان گفت: اما آغاز من و تو هر دو نطفه کثیفی بوده و پایان کار من و تو مردار گندیده ای است، هنگامیکه روز قیامت شود و ترازوهای سنجش برقرار گردد، هر کس ترازوی عملش سنگین باشد کریم و با شخصیت و بزرگوار است و هر کس ترازوی عملش سبک باشد پست و بی مقدار است.(۳)

و اما درمان تکبر از طریق عملی به این طریق حاصل می شود که سعی کند اعمال متواضعان را انجام دهد تا این فضیلت اخلاقی در اعماق وجود او ریشه بدواند، در برابر خداوند و خلق او تواضع کند، سر به سجده و بر روی خاک نهد و لا اله الا اللّه حقا حقا سجدت لک تعبدا ورقا لامستنکفا ولا مستکبرا و مانند این جمله ها را تکرار کند.

۱- ۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳، ترجمه محمد دشتی، ۵۶۹.

۲- ۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۷۰، ۲۲۹.

۳- ۳. همو، ۲۳۱.

در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم آمده است که روی زمین می نشست و غذا می خورد و می فرمود:

«انما انا عبد آکل کما یأکل العبد؛ من بنده ای هستم مانند غلامان غذا می خورم».(۱)

غالبا این حدیث معروف را درباره امام علی علیه السلام شنیده ایم که روزی دو پیراهن خرید، یکی به چهار درهم و دیگری به سه درهم، پس به غلامش قنبر فرمود: یکی از این دو را انتخاب کند، قنبر پیراهن چهار درهمی را انتخاب کرد امام پیراهن سه درهمی را پوشید!

در خطبه ۱۶۰ نهج البلاغه آمده است که امام علیه السلام درباره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم چنین می فرماید: «و لقد یأکل علی الارض و یجلس جلسه العبد یخصف بیده نعله و یرقع بیده ثوبه و یرکب الحمار العاری و یردف خلفه».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روی زمین (بدون فرش) می نشست و غذا می خورد و با تواضع همچون بردگان جلوس می کرد و با دست خود کفش خویش را وصله می کرد و بر مرکب برهنه سوار می شد و حتی کسی را پشت سر خویش سوار می کرد.

خواجه عبد اللّه انصاری مثال حال افرادی که دلهاشان از خشوع و خضوع خالی است در سر سودای عجب و با زمانه تکبر است را چون ستارگانی می داند که به آفتاب در روشنی شرکت می جویند.

لا جرم هم چنانکه چون آفتاب از مطلع خود سر بزند ستاره

ص: ۴۲۲

۱- ۱. کاشانی، ملا محسن، محجه البیضاء، ج۶، ۲۵۶.

نقاب نومیدی و برقع خجالت در روی کشد، در ظهور نور خود تبری کند، هم چنین خویشتن بین که تکیه بر پنداشت وغرور خود کند و با اعمال و اقوال خود نگرد، چون آفتاب جلال الهیّت از برج کمال صمدیّت طالع گردد، روی در نقاب خجالت کشد و انگشت تحیّر به دندان تحسّر گیرد و معلومش گردد که به دست وی جز باد نیست.(۱)

و بدان که هرگز از ظلمات غرور و تمنّی بیرون نخواهی شد مگر با صدق انابه بسوی خداوند تعالی و اخبات در برابر او و دانستن عیوب احوال خویش، عیوبی که با عقل و علم سازش نداشته و محتمل نیست که جزء دین و شریعت و از سنتهای الگو و روش ائمه ی هدی باشد و اگر خشنود باشی به آنچه درآنی، کسی در عمل، بدبخت تر و در عمر تباه تر از تو نبوده و در روز قیامت کسی در حسرت وارث تر از تو نخواهد بود.(۲)

قال الصادق علیه السلام : «... و أن الراحه فی هوان الدنیا و الفراغ من التمتع بها، و فی إزاله النجاسه من الحرام و الشبهه».

و نیز خواهد دانستن که توشه قیامت سهل گرفتن دنیاست، و دست برداشتن از تمتعات دنیا و ازاله کردن و دوری کردن از نجاسات حرام و شبهه، و هر گاه کم اعتباری دنیا و پستی او باو ظاهر شد هرگز عجب و تکبّر بخود راه نمی دهد، و ملازم عجز و شکستگی می شود چنانکه می فرماید:

«فیغلق عن نفسه باب الکبر بعد معرفته ایّاها».

پس می بندد بر نفس خود در کبر و عجب را بعد از آنکه

۱- ۱. المبیدی، ابوالفضل رشید الدین، کشف الاسرار، ج۹، ۵۰۴.

۲- ۲. محمدی الری شهری، میزان الحکمه، ج۳، حدیث ۲۲۳۸.

شناخت مهالك و آفات دنیا را.

«و یفر من الذنوب و یفتح باب التواضع و النّدم و الحیاء».

و از معاصی گریزان می شود، و می گشاید بخود در تواضع وندامت و حیا را.(۱)

۴. تصرف شیطان و نفس اماره

خداوند متعال در قرآن کریم شیطان را دشمن آشکار آدمی معرفی کرده و درباره نقش بازدارندگی او از ذکر خدا و نماز می فرماید «انّما یرید الشیطان أن یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدّکم عن ذکر اللّه وعن الصلوه...».(۲)

همانا شیطان قصد آن دارد بوسیله شراب و قمار میان شما عداوت و کینه برانگیزد تا شما را از ذکر خدا باز دارد ومانع برپا داشتن نماز شود.

و چنانچه قبلاً گفتیم ذکر موجب وجل واخبات است و هر آنچه از ذکر خدا باز دارد از موانع و آفات اخبات نیز هست و بگونه ای دیگر نیز می توان این مسئله را بیان نمود و آن اینکه خداوند در زمینه دوستی و ولایت شیطان می فرماید: «کتب علیه أنّه من تولاه فأنّه یضلّه و یهدیه الی عذاب السّعیر»(۳) (در لوح تقدیر) چنین فرض و لازم شده که هر کس شیطان را دوست و پیشوای خود سازد وی او را گمراه کندو بسوی عذاب دوزخ رهبریش نماید. و از سوی دیگر درباره اهل اخبات می فرماید: «...

۱- ۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص۷۳ و۷۲.

۲- ۲. مائده، ۹۱.

۳- ۳. حج، ۰۴.

فتخبت له قلوبهم و ان اللّه لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم»(۱) پس دلهایشان در برابر او خاضع و خاشع گردد و البته خدا اهل ایمان را بسوی راه راست هدایت فرماید.

و نیز می فرماید: «انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنه هم فیها خالدون».(۲) همانا کسانیکه ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و در برابر پروردگارشان خاشع گردیدند آنان اصحاب بهشتند و ایشان در آن جاودانه اند.

در آیه ۴ سوره حج خداوند دوستی شیطان را موجب ضلالت و گمراهی و هدایت به سوی جهنم و عذاب سوزان آن معرفی کرده است و در مقابل آن در آیه ۵۴ همان سوره قائل است که خداوند اهل اخبات را بر مرکب هدایت سوار نموده و بسوی صراط مستقیم رهنمون می سازد و در آیه ۲۳ سوره هود اهل اخبات را بعنوان اصحاب بهشت معرفی نموده است با مقایسه این دو دسته از آیات به این نتیجه می رسیم که دوستی شیطان و پیروی از او که موجب ضلالت و گمراهی و در نهایت برای انسان عذاب اخروی را بهمراه دارد از موانع و آفات اصلی اخبات است. اخباتی که هدایت خداوند بسوی صراط مستقیم را برای انسان به ارمغان می آورد.

امام خمینی رحمه الله درباره تصرف شیطان و نفس امّاره می فرماید:

«بر سالک طریق آخرت لازم وحتم است که با هر حدیثی هست معارف و مناسک خود را از تصرف شیطان و نفس اماره

۱- ۱. حج، ۵۴.

۲- ۲. هود، ۲۳.

تخلیص کند و با کمال دقت و تفتیش در حرکات و سکنات و طلب و مطلوب خود غور کند و غایت سیر و تحصیل و مبادی حرکت باطنیه و تعذیّات روحیّه را به دست آورد واز حیله های نفس اماره و شیطان غفلت نکند و از دامهای نفس اماره و ابلیس غافل نشود... زیرا اگر غذاهای روحانی از تصرف شیطان خالص نباشد و دست او در فراهم آمدن آنهادخیل باشد، علاوه بر آنکه ارواح و قلوب با آنها تربیت نشوند و به کمال لایق خود نرسند، نقصان فاحش بر آنها دست دهد و شاید صاحب خود را در سلک شیاطین یا بهائم و سباع منسلک نماید و آنچه مایه سعادت و رأس المال کمال انسانیت و وصول به مدارج عالیه است نتیجه منعکسه دهد و انسان را به هاویه مظلمه شقاوت سوق دهد».(۱)

در آیات قرآنی خداوند شیطان را دشمن بشریت معرفی نموده که هیچگاه خیر انسان را نمی خواهد و فرموده:

«إن الشیطان للانسان عدّو مبین»(۲) دشمنی شیطان بر آدمیان آشکار است.

و در جای دیگر ضمن اینکه اهل ایمان را به در آمدن در مقام تسلیم فراخوانده از آنان می خواهد که از گامهای وسوسه انگیز و تفرقه آور شیطان پیروی نکنند.

«یا ایها الذین آمنوا ادْخُلُوا فِی السِّلمِ کافَّه ولا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیطانِ انَّهُ لکم عَدُوٌّ مبینٌ».(۳)

ص: ۴۲۶

۱- ۱. امام خمینی، سر الصلوه، ۲۱.

۲- ۲. یوسف، ۵.

۳- ۳.ای اهل ایمان همه متّفقا نسبت به او امر الهی در مقام تسلیم برآئید و پیروی مکنید از گامهای وسوسه انگیز و تفرقه آور شیطان که او شما را دشمنی آشکار است. بقره، ۲۰۸.

درلوح محفوظ درباره شیطان چنین نوشته شده که هرکس اورادوست بداردمسلما او گمراهش می کند.

«کتب علیه انه من تولاه فانه یضله».(۱)

خداونـد نحوه عملکرد شـیطان را نیز بیان فرموده و بر این نکته تأکیـد می کنـد که شـیطان از طریق وسوسه القا آتی در قلب او ایجاد می کند (می افکند) و در نتیجه او را گمراه می سازد آنجا که می فرماید:

«یا بنی آدم لایفتننکم الشیطان... انه یراکم و قبیله من حیث لا ترونهم»(۲) ای فرزندان آدم مبادا شیطان شما را فریب دهد... .

آن شیطان و بستگانش شما را می بینند در صورتیکه شما آنها را نمی بینید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«فأحـذروا عبـاد اللّه أن یعـدیکم بـدائه، و ان یسـتفزکم بنـدائه، و أن یجلب علیکم بخیله و رجله. فلعمری لقـد فـوّق لکم سـهم الوعیـد، و اغرق الیکم بـالفزع الشدیـد، و رمـاکم من مکـان قریب، فقـال: رب بمـا اغویتنی لأُـزیّننّ لهم فی الاـرض ولاـغوینّهم اجمعیـن (حجر، ۳۹) قـذفا بغیـب بعیـد، و رجمـا بظنّ غیر مصـیب، صـدّقه به ابنـاء الحمیّه، و اخـو ان العصـبیّه و فرسـان الکـبر و الجـاهلیه، حتی اذا انقـادت له الجامحه منکم، و اسـتحکمت الطّماعیّه منه فیکم، فنجمت الحال من السـرّ الخفیّ الی الامر الجلی، استفحل سلطانه علیکم و دلف بجنوده نحوکم، فأقحموکم و لجات الذل و احلّوکم و رطات القتل

۱- ۱. حج، ۴.

۲- ۲. اعراف، ۲۷..

و اوطؤوکم اثخان الجراحه، طعنا فی عیونکم، و حزّا القهر الی النار المعدّه لکم، فاصبح اعظم فی دینکم حرجا و أوری فی دنیاکم قدحا من الذین اصبحتم لهم مناصبین، و علیهم متألبین.

فاجعلوا علیه حدّکم، و له جدّکم، فلعمر اللّه لقد فخر علی اصلکم، و وقع فی حسبکم، و دفع فی نسبکم، و اجلب بخیله علیکم و قصد برجله، سبیلکم یقتنصونکم بکل مکان و یضربون منکم کلّ بنان. لا تمتنعون بحیله، و لا تدفعون بعزیمه، فی حومه ذل، و حلقه ضیق، و عرصه موت».(۱)

ای بندگان خدا! از دشمن خدا پرهیز کنید، مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و با لشکرهای پیاده و سواره خود بر شما بتازد! بجانم سوگند، شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله کمان گذارده، و تا حد توان کشیده و از نزدیک ترین مکان شما را هدف قرار داده است، و خطاب به خدا گفته «پروردگارا! به سبب آن که مرا دور کردی، دنیا را در چشمهایشان جلوه می دهم، و همه را گمراه خواهم کرد» اما تیری در تاریکی ها و سنگی بدون نشانه روی رها ساخت. گرچه فرزندان خود پسندی، و برادران تعصّب و خودخواهی، و سواران مرکب جهالت و خودپرستی، او را تصدیق کردند.

افراد سرکش شما تسلیم شیطان شدندو طمع ورزی او درشما کارگر افتاد، این حقیقت بر همه آشکار گردید، و حکومت شیطان بر شما استوار شد، و با لشکر خویش به شما یورش برد، و شما را به ذلّت سقوط کشانید وشما را به مرز کشتار و خونریزی کشاند، و

۱- ۱. دشتی، محمد، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص۳۸۳ و۳۸۲.

شما را با فرو کردن نیزه در چشم ها، بریـدن گلوها، کوبیـدن مغزها پایمال کرد، تا شـما را به سوی آتشـی بکشانـد که از پیش مهیّا گردید.

پس شـیطان بزرگ ترین مـانع برای دینـداری، وزیانبـارترین و آتش افروزترین فرد برای دنیای شـماست! شـیطان از کسانی که دشـمن سرسـخت شـما هسـتند و برای در هم شکسـتنشان کمر بسـته ایـد خطرنـاک تر است. مردم! آتش خشم خود را بر ضـد شیطان به کارگیریـد، و ارتباط خود را با او قطع کنید، به خدا سوگند، شـیطان بر اصل و ریشه شـما فخر فروخت، و بر حسب و نسب شـما طعنه زد و عیب گرفت، و با سـپاهیان سواره خود به شـما هجوم آورد و با لشـکر پیاده راه شـما را بست، که هر کجا شمـا را بیابنـد شـکار می کننـد، و دست و پـای شـما را قطع می کننـد نه می توانیـد بـا حیله و نقشه آنهـا را بـپرا کنیـد، و نه با سوگندها قادرید از سر راهتان دور کنید. زیرا کمین گاه شیطان ذلّت آور، تنگ و تاریک و مرگ آور است.

خداونـد فرموده است که دعوت او نظیر دعوت یـک انسـانی از دیگری به گفتن او و شـنیدن آن دیگر نیست بلکه به گونه ای است که داعی (شـیطان) مـدعو (انسان) را می بیند و لکن مدعو داعی را نمی بیند و آیه شـریفه «من شـر الوسواس الخناس» در حقیقت تفصـیل همین اجمال است چه صـریحا می فرماید: عملیات شـیطان به تصرف و القاء در دلهاست و از این راه است که انسان را به ضلالت دعوت می کند.(۱)

حضرت امام خمینی رحمه الله درباره تدلیس شیطان و وعده هایی که

ص: ۴۲۹

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۶، ۱۲۳.

به انسان می دهد می فرماید:

«تدلیس شیطان و نفس اماره بسیار دقیق است و هرامر باطلی را به صورت حق به انسان تعبیه می کند و انسان را فریب می دهند، گاهی به امید توبه در آخر عمر(۱) گاهی به وعده شفاعت شافعین علیهم السلام و گاهی با وعده رحمت واسعه ارحم الراحمین».(۲)

۵. حب دنیا و هوای نفس

از دیگر آفات اخبات حب دنیا و هوای نفس است که مانع ذکر خداوند متعال است.

خداوند متعال در سوره نجم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرماید:

«فاعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الاالحیوه الدنیا»(۳)، تو هم ای رسول از هر کس از یاد ما رو گردانید و جز زندگانی دنیا را نخواست بکلی اعراض کن.

علامه در توضیح این آیه می فرماید: این مشرکین، علم را رها کرده دنبال ظن، را گرفته اند و تابع هوای نفس خویشند. اگر چنین اند برای این است که از ذکر ما روی گردان هستند، و تنها همتشان زندگی دنیا است و بس، پس بهره شان از علم منحصر به مسائل مادی و دنیوی است و چون چنین است تو هم از آنان اعراض کن، برای اینکه ایشان گمراهند.(۴)

۱- ۱. امام خمینی، آداب الصلوه، ۳۵.

۲- ۲. همو، ۳۶.

۳- ۳. نجم، ۲۹.

۴- ۴. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۹، ۴۱.

در سوره کهف نیز خداوند ضمن آیاتی که رسولش را به تأسف خوردن و ناشکیبی از اینکه چرا مردم ایمان نمی آورند تسلیت می دهد.

«و لا تعد عیناک عنهم ترید زینه الحیوه الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا».(۱)

یک لحظه از آن فقیران چشم مپوش که به زینتهای دنیا مایل شوی و هرگز با آنانکه ما دلهای آنها را از خود غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبه کاری پرداختند متابعت نکن.

در این جمله مراد به اغفال قلب، مسلط کردن غفلت بر قلب است به اینکه یاد خدای سبحان را فراموش کند، که البته این اغفال بر سبیل مجازات است، چون ایشان با حق در افتادند و عناد ورزیدند، و لذا خدایتعالی چنین کیفرشان داد که یاد خود را از دلشان برد.(۲)

ناگفته نماند آنچه لازم است علاقه و حب و توجه به دنیاست نه خود دنیا.

امام علی علیه السلام در رابطه با دنیا پرستی هشدار می دهد و چنین می فرماید:

«و اما بعد، فانّی احذرکم الدنیا، فانها حلوه خضره، حفت بالشهوات، و تحببت بالعاجله، و راقت بالقلیل، و تحلت بالامال، و تزیّنت بالغرور، لاتدوم حبرتها و لا تومن فجعتها».(۳)

پس از ستایش پروردگار، همانا من شما را از دنیای حرام

۱- ۱. کهف، ۲۸.

۲- ۲. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۳، ۳۰۱.

۳- ۳. دشتی محمد، ترجمه نهج البلاغه، خطبه ۱۱۱، ص ۲۱۰.

می ترسانم، زیرا در کام شیرین، و در دیده انسان سبز و رنگارنگ است، در شهوات و خواهش های نفسانی پوشیده شده و با نعمتهای زودگذر دوستی می ورزد، با متاع اندک زیبا جلوه می کند، و در لباس آرزوها خود را نشان می دهد و با زینت غرور خود را می آراید، شادی آن دوام ندارد و کسی از اندوه آن ایمن نیست.

حب دنیا و دنیا طلبی خود دارای نمودهایی است که ما به برخی از آنها از جمله اموال و فرزندان، کثرت خواب و خوراک می پردازیم. قرآن کریم درباره اموال و فرزندان هشدار داده و می فرماید: «المال و البنون زینه الحیاه الدنیا»(۱) مال و فرزندان زیب و زینت دنیاست. اشتغال به این زینت دل را پر می کند و دیگر جایی برای یاد خدا که اول گام در جهت اخبات است باقی نمی گذارد و واضح است که محبت این دو با محبت خدای متعال و اخبات در برابر او جمع نمی گردد.

خداوند اهل ایمان را هشدار می دهد که مال و اولاد، شما را از یاد من غافل نسازد و می فرماید:

«یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر اللّه...».(۲)

(آگاه باشید) ای اهل ایمان هرگز مبادا شما را اموال و فرزندانتان از یاد خدا غافل سازد... .

منظور از الهاء اموال و اولاد از ذکر خدا این است که اشتغال به مال و اولاد انسان را از یاد خدا غافل کند، چون خاصیت زینت حیات دنیا همین است که آدمی را از توجه به خدایتعالی باز

ص: ۴۳۲

۱- ۱. کهف، ۴۶.

۲- ۲. المنافقون، ۹.

می دارد.(۱)

محقق داماد مؤمنان مخبت را از دنیای فانی بر حذر داشته، دنیایی که به تعبیر ایشان دار آدمیان و محل نقص و کاستی است، ساکن آن مورد طعن و مقیم آن تارک آن است.(۲)

حضرت امام خمینی رحمه الله حب دنیا را شیطان قاطع الطریقی می داند که راه قرب و وصول را بر انسان می بندد و می فرمایند: «آنچه خار طریق وصول به کمالات و شیطان قاطع الطریق مقام قرب و وصول است و انسان را از حق منصرف می کند و از لذات مناجات با او محروم می نماید و قلب را ظلمانی و کدر می کند حب به دنیاست که در احادیث شریفه آنرا رأس کل خطیئه و مجتمع کل معاصی شمرده اند.(۳)

امام صادق علیه السلام درباره کثرت خواب و عوامل و آثار زیانبار آن هشدار داده، می فرماید: «... و کثره النوم یتولد من کثره الشرب و کثره الشرب من کثره الشبع، و هما یثقلان النفس عن الطاعه و یقیمان القلب عن التفکر و الخضوع».

خواب بسیار از خوردن آب بسیار ناشی می شود، و خوردن آب بسیار از خوردن غذای بسیار، و افراط در أکل و شرب موجب ثقل و گرانی نفس و باعث قساوت و تیرگی دلند، و تیرگی دل سبب کسالت وعدم اقدام بطاعت و بازماندن از تفکر و خضوع و خشوع، و بسیار خوردن که این همه عیبها نتیجه او باشد معلوم است که به چه مرتبه خساست و بدی دارد.(۴)

ص: ۴۳۳

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۹، ۲۹۱.

۲- ۲. المحقق الداماد، اثناعشر رساله، ج۸، ص۸۵.

۳- ۳. امام خمینی، سرّ الصلوه، ۳۱

۶. تلوّن

یکی دیگر از آفات اخبات تلون است قرآن کریم در این زمینه می فرماید:

«و من الناس من یعبد اللّه علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و إن اصابته فتنه انقلب علی وجهه خسر الدنیا و الآخره ذلک هو الخسران المبین».(۱)

و برخی از مردم کسانی هستند که خدا را تنها به زبان می پرستند (و ایمان قلبی شان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها رسد دگرگون می شوند و به کفر روی می آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است!

و از سوی دیگر همانگونه که قبلاً گفتیم خداوند مخبتین را به صفت صبر و پایداری در برابر مصائب ستوده است: «و بشر المخبتین... و الصابرین علی ما اصابهم»(۲) و بشارت ده مخبتین را... آنانکه در برابر مصائب و مشکلات صبر پیشه می کنند.

امام صادق علیه السلام نیز صبر و پایداری را تنها شایسته مخبتان دانسته، می فرماید:

«الصّبر یدعیه کل احد و ما یثبت عنده الا المخبتون»(۳) صبر را

۱- ۱. گیلانی، عبد الرزاق، شرح فارسی مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقه، ص۲۵۴ و۲۵۳.

۲- ۲. حج، ۱۱.

۳- ۳. حج، ۳۵ و۳۴.

هر کسی ادعا می کند و در ادعای خود ثابت و استوار نیستند مگر مخبتان. و نیز در ادامه می فرماید:

«... و کل نازله خلت اوائلها من الإخبات و الإنابه و التضرع الی اللّه فصاحبها جزوع غیر صابر»(۱) هر گاه مصیبتی و حادثه ای بر کسی فرود آید و آن کس در اول آن حادثه ملازم صبر و شکیبایی نشود وانابه و رجوع به حضرت باری عز اسمه ننماید هر آینه آن کس از اهل جزع است نه از اهل صبر.

با توجه به آیه ۳۵ سوره مبارکه حج و روایاتی که از حضرت صادق علیه السلام بیان نمودیم، وصول به جایگاه اخبات از صراط صبر و پایداری و مقاومت در برابر سختیها و مشکلات می گذرد و انسانی که در چنین شرایط شکیبا نیست و در برابر مصائب و به تعبیر قرآن در برابر فتنه ها و ابتلائات، جا می زند و پایداری و استحکام خود را از دست می دهد، اهل اخبات نیست و در این سرا جایی ندارد و با مقایسه و تطبیق این آیات و روایات عدم استحکام و بی ثباتی و تزلزل و به تعبیری تلون از آفات و موانع اخبات است صاحب تفسیر المیزان در ذیل آیه ۱۱ سوره مبارکه حج، در این زمینه می نویسد: این آیه صنفی از اصناف مردم بی ایمان و غیر صالح را بر می شمارد و آنها کسانی هستند که خدای سبحان را می پرستند اما یک طرفی نه از هر طرف، به تعبیری: به یک فرض و تقدیر می پرستند و اما بر سایر تقادیر نمی پرستند و آن فرضی که بر آن فرض خدا را می پرستند در صورتی است که پرستش او خیر دنیا را برایشان داشته باشد. و معلوم است که لازمه این طور پرستش این

۱- ۱. همو، ۴۹۹.

است که دین را برای دنیا استخدام کنند اگر سودی مادی داشت پرستش خدا را استمرار دهند و بدان دل ببندند و اطمینان یابند و اما اگر دچار فتنه و امتحان شوند روی گردانیده به عقب برگردند به طوری که حتی به چپ و راست هم ننگرند و از دین خدا مرتد شوند وآنرا شرم بدانند ویا اگر شرم هم ندانند به نجات از آن آزمایش ومهلکه از دین خدا روی بگردانند و این روش عادت آنان در پرستش بتها نیز هست یعنی بت را می پرستند تا به خیر مورد آرزوی خود برسند یا به شفاعت آنها از شرّ دنیایی رهایی و نجات یابند. و اینکه گفتیم از شر دنیایی بدان جهت است که بت پرستان معتقد به آخرت نیستند.(۱)

آنگاه که می فرماید: این سرگردانهایی که تکیه گاهی ندارندو هر دم رو به سویی دارند، بخاطر وقوعشان در محنت و مهلکه، زیانکار در دنیا، و بخاطر روی گرداندنشان از خدا و دین، و ارتداد و کفر، زیانکار در آخرت هستند، زیانکاری آشکار.(۲)

صاحب تفسیر نمونه بر این نظر است که: تعبیر به «علی حرف» در این آیه ممکن است اشاره به این نکته باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کم رنگی از ایمان نتابیده است. و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان واسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند، زیرا یکی از معانی «حرف» لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا برجانیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، چنین است که حال افراد

ص: ۴۳۶

۱- ۱. موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۴، ۴۹۴.

۲- ۲. همو.

ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.(۱) و این افراد درست نقطه مقابل مخبتین اند که درایمانشان کاملاً مستحکم و پابرجا می باشند و چنانچه در فصل صفات مخبتین و آثار اخبات آوردیم، تحت هر شرایطی دچار تزلزل ایمانی و اخلاقی و... نشده و هم چنان ثابت و استوارند.

ابن عباس و برخی از مفسران گذشته در شأن نزول این آیه آورده اند: گاهی اوقات عده ای از صحرانشیان به خدمت پیامبر می رسیدند، اگر وضع جسمانی آنها بهبود می یافت، اسب آنها کره مناسبی می آورد، زن آنها پسر می زایید و اموال و چهارپایانشان افزایش می یافت خوشحال می شدند و به اسلام و پیامبر ایمان می آوردند، ولی اگر بیمار می شدند، همسرشان دختر می آورد و اموالشان رو به کاستی می نهاد وسوسه های شیطانی دلهایشان را فرا گرفته و به آنها می گفت تمام این بدبختیها بخاطر دینی است که قبول کرده ای و آنها هم روی گردان می شدند.(۲)

البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند، اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است، زیرا جمله «یعبداللّه» و هم چنین «اطمان به» و جمله «انقلب علی وجهه» نشان می دهد قبلاً ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آنچه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است.(۳)

۱- ۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۴، ۳۳.

۲- ۲. فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج۲۳، ۱۳.

۳- ۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج۱۴، ۳۵.

اللهم اجعلنی من المخبتین الیک، الذین اذا ذکرت، وجلت قلوبهم، و المستمسکین مناسکهم، و الصابرین فی البلاء، و الشاکرین فی الرخاء، و المطیعین لأمرک فیما أمرتهم به، و المقیمین الصلاه، و المؤتین الزکاه، و المتوکلین علیک.

الحمدللّه رب العالمین

کتابنامه

۱. اخلاق درقرآن، محمد تقی مصباح یزدی، مؤسسه آموزشی وپژوهشی امام خمینی رحمه الله ، قم، ۱۳۷۸ه_ .ش.

۲. اثنا عشر رساله، محقق داماد، ناشر: مکتبه السید الداماد، بیجا، بیتا.

۳. اختیار معرفه الرجال المعروف برجال الکشی، محمد بن الحسن الطوسی، مصحّح: حسن المصطفوی ناشر: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ه_ .ش.

۴. اخلاق در قرآن، ناصر مکارم شیرازی و...، مدرسه الأمام علی بن ابیطالب، قم، ۱۳۷۸ه_ .ش.

۵. اخلاق ناصری، خواجه نصیر الدین طوسی، انتشارات علمیه الاسلامیه، قم، ۱۴۱۳ه_ .ق.

۶. الاخلاق، عبد اللّه شبّر مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۵ه_ .ق.

۷. آداب تعلیم و تربیت در اسلام، سید محمد باقر حجتی چاپ هفدهم چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ه_ .ش.

۸. آداب الصلوه، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۸ه_ .ش.

۹. الأدب المفرد، محمد بن اسماعیل البخاری، ناشر و مطبعه: مؤسسه

الکتب الثقافیه، بیروت، ۱۴۰۹ه_ .ق.

۱۰. ارشاد القلوب، حسن بن محمد دیلمی مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۴۱۳ه_ .ق.

۱۱. اساس البلاغه، محمود بن عمر، زمخشری، ناشر: دار صادر، بیروت، ۱۴۱۲ه_ .ق

۱۲. آشنایی با قرآن، مرتضی مطهری، چاپ دوم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۵۲ه_ .ش.

۱۳. اصول کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالأضواء؛ بیروت، لبنان، ۱۴۱۳ه_ .ق.

۱۴. الأقبال الی الأعمال الحسنه (معروف به اقبال الأعمال)، سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، ناشر: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ه_ .ق.

۱۵. امالی، علی بن حسن بن موسی «معروف به سید مرتضی» مکتبه آیه اله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۳ه_ .ق.

۱۶. امالی، محمد بن حسن طوسی، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۱ه_ .ق

۱۷. اوصاف الاشراف، خواجه نصیر الدین طوسی، انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۶۹ه_ .ش.

۱۸. اهل بیت علیهم السلام در قرآن، ولی اللّه نقی پور فر، ناشر: مرکز آموزش مدیریت دولتی، تهران، ۱۳۸۰ه_ .ش

۱۹. آیه الکرسی، محمد تقی فلسفی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ه_ .ش.

۲۰. بحارالانوار، محمد باقر مجلسی، دار احیاء تراث العربی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۲ه_ .ق.

۲۱. بررسی مفهوم ذکر از دیدگاه وحی «پایان نامه» منصوره تربتی

مقدم محمد آباد، استاد راهنما دکتر محمد علی لسانی فشارکی دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۳ه_ .ش.

۲۲. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن بن فروخ الصفار، تحقیق: میرزا محسن کوچه باغی، ناشر: مؤسسه الأعلمی طهران، ۱۴۰۴ه_ .ق.

۲۳. پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه، ناصر مکارم شیرازی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۱ه_ .ش.

۲۴. تاج العروس، سید محمد مرتضی حسینی زبیدی، محقق: علی شیری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ه_ .ق

۲۵. تاج اللغه و صحاح العربیه، ابی نصر اسماعیل بن حمّاد جوهری، تحقیق امیل بدیع یعقوب و...، منشورات محمد علی بیضون دارالکتب العلمیه بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۰ه_ .ق.

۲۶. تأویل الآیات الظاهره، السید شرف الدین علی الحسینی الاسترآبادی، مؤسسه النشرالاسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.

۲۷. تحف العقول، حسن بن علی ابن شعبه الحرانی، تصحیح: علی اکبرغفاری، مؤسسه نشراسلامی، قم، ۱۴۰۴ه_ .ق.

۲۸. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، وزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، تهران، ۱۴۱۶ه_ .ق.

۲۹. ترجمه تفسیرالمیزان، سیدمحمدباقرموسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۵ه_ .ش.

۳۰. ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، نشر مشرقین، قم، ۱۳۷۹ه_ .ش.

۳۱. تفسیر القرآن الحکیم «الشهیر بتفسیر المنار» محمد رشید رضا، دار الفکر، بیروت، بی تا.

۳۲. تفسیر القرآن العظیم، عبد الرحمن ابن ابی حاتم التمیمی الحنظلی، مکتبه الدار المدینه المنوره، ۱۴۰۸ه_ .ق.

۳۳. تفسیر الکبیر، محمد بن عمر فخر الدین رازی، المبطعه البهیه المصریه، بی تا

۳۴. تفسیر المراغی، احمد مصطفی المراغی، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۵ م.

۳۵. تفسیر المیزان، محمد حسین الطباطبائی، أعلمی، بیروت، ۱۳۹۱ق.

۳۶. تفسیرتبیان، محمد بن حسن طوسی(التبیان فی تفسیر القرآن) ناشر: داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۸۳ه_ .ق.

۳۷. تفسیر جامع البیان، محمد بن جریر طبری، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۱۵ه_ .ق.

۳۸. تفسیر درالمنثور، جلال الدین سیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۳۹. تفسیر راهنما، اکبر هاشمی رفسنجانی و جمعی از مؤلفان، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸،ه_ .ش.

۴۰. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود کوفی عیاشی، مؤسسه البعثه، قم، ۱۴۲۱ه_ .ق.

۴۱. تفسیر غریب القرآن، زیدبن علی بن الحسین علیه السلام ، تحقیق: محمد جواد الحسینی الجلالی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۴ه_ .ق.

۴۲. تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۹۱ه_ .ق.

۴۳. تفسیر کشاف، محمود بن عمر زمخشری: دارالکتب العربی، بیروت، بی تا

۴۴. تفسیر کشف الاسرار وعده الابرار «معروف به تفسیر خواجه عبد اللّه انصاری» ابوالفضل رشید الدین میبدی، چاپخانه دولتی ایران،

ص: ۴۴۲

۱۳۸۰ه_ .ق.

۴۵. تفسیر مجمع البیان، ابو علی فضل بن حسن طبرسی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵ه_ .ق.

۴۶. تفسیر مجمع البیان، فضل بن حسن طبرسی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۸ه_ .ق.

۴۷. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و...، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۸ه_ .ش.

۴۸. تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ه_ .ق.

۴۹. تفصیل و سائل الشیعه، محمد بن حسن الحرالعاملی، مؤسسه آل البیت، قم، ۱۴۰۹ه_ .ق.

۵۰. التمحیص، محمد بن همام الاسکافی، تحقیق و نشر: مدرسه الامام المهدی علیه السلام ، قم المقدسه، بیتا.

۵۱. تهذیب الأحکام، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: سید حسن الخرسان، تصحیح: شیخ محمد الآخوندی، ناشر: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ه_ .ش.

۵۲. التواضع و الخمول، عبد اللّه بن محمد بن عبید بن أبی الدنیا البغدادی، تحقیق: محمد عبد القادر أحمد عطا، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۹ه_ .ق.

۵۳. ثواب الأعمال، محمد بن علی بن بابویه قمی «صدوق»، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۴۱۰ه_ .ق.

۵۴. الجاسوس علی القاموس، احمد فارس الشدیاق، دارصادر افندی صاحب الجوائب، قسطنطنیه طبع فی مطبعه الجوائب، ۱۲۹۹ه_ .ق.

۵۵. جامع الاخبار، بی نا، مؤسسه ال البیت لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۴ه_ .ق

ص: ۴۴۳

۵۶. جـامع بیـان العلم و فضـله، أبی عمر یوسـف بن عبـد اللّه، تحقیـق: أبی الأشـبال الزهیری، دار ابن الجـوزی للنشـر و التوزیع، المملکه العربیه السعودیه، ۱۴۱۶ه_ .ق.

۵۷. جـامع السـعادات، محمـد مهـدی نراقی، تحقیق و تعلیق سـید محمـد کلانتر، مقـدمه شـیخ محمـد رضا مظفر، چاپ چهارم دارالنعمان للطباعه و النشر، نجف اشرف، بی تا.

۵۸. جامع السعادات، محمد مهدی نراقی، منشورات الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، بیروت، بی تا

۵۹. الجامع لأحکام القرآن «معروف به تفسـیر قرطبی» محمـد بن احمد بن ابی بکر قرطبی، دارالکتاب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۰ه_ .ق.

۶۰. جمال الاسبوع، سید بن طاووس، تحقیق: جواد قیومی اصفهانی، مطبعه: اختر شمال، بیجا، ۱۳۷۱ ه ش.

۶۱. چهل حدیث، امام خمینی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۴ه_ .ق.

۶۲. حج برنامه کامل، سید محمد رضا ضیاء آبادی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۱ه_ .ق.

۶۳. خاتمه تفصیل وسایل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، موسسه آل البیت، قم، ۱۴۱۲ه_ .ق

۶۴. خاتمه المستدرک، میرزای نوری، تحقیق: مؤسسه آل البیت، ناشر: مؤسسه آل البیت، مطبعه: ستاره قم، ۱۴۱۵ه_ .ق.

۶۵. خصال، محمد بن علی ابن بابویه قمی (صدوق)، جماعه المدرسین للحوزه العلمیه، قم، ۱۴۱۴ه_ .ق.

۶۶. خلاصه معراج السعاده، شیخ عباس قمی، از انتشارات مؤسسه در راه حق، قم، ۱۳۷۰ه_ .ش

ص: ۴۴۴

۶۷. دایره المعارف تشیع، احمد صدر حاج سید جوادی و...، نشر سعید محبی، تهران، ۱۳۷۸ه_ .ش

۶۸. دراسات فی علم الدرایه، علامه مامقانی، تحقیق و تلخیص: علی اکبر غفاری، ناشر: جامعه الامام الصادق علیه السلام ، طهران، ۱۳۶۹ه_ .ش.

۶۹. الدروع الواقیه، سید بن طاووس، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البیت، مطبعه: یاران، قم، ۱۴۱۴ه_ .ق

۷۰. الرائد، جبران مسعود، «ترجمه رضا انزابی نژاد»، ناشر: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۳ه_ .ش

۷۱. رحمه من الرحمن فی تفسیر و اشارات القرآن، محی الدین ابن عربی، مطبعه نشر دمشق، ۱۴۲۱ه_ .ق

۷۲. روضه کافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۴۸ه_ .ش

۷۳. ریاض السالکین فی شرح الصحیفه، السید علی خان الحسینی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۲ه_ .ق

۷۴. زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ه_ .ق

۷۵. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، مؤلف: مرتضی الانصاری، چاپخانه اتحاد اهواز، ۱۳۳۹ه_ .ش.

۷۶. سبل الهدی و الرشاد، محمد بن یوسف الصالحی الشامی، تحقیق: شیخ عادل احمد عبد الموجود، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۴ه_ .ق.

۷۷. سرالصلوه، امام خمینی (با مقدمه آیه ا... جوادی آملی) مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام خمینی، تهران، ۱۳۶۹ه_ .ش

۷۸. سفینه البحار، الشیخ عباس قمی، دارالأسوه للطباعه و النشر،

تهران، ۱۴۱۴ه_ .ق.

۷۹. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دارالفکر، بیروت، بیتا.

۸۰. سنن ابی داود، سلیمان بین الأشعث السجستانی، تحقیق: سعید محمد اللحام ناشر و مطبعه: دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ه_ .ق.

۸۱. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی، تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، ناشر: دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۳ه_ .ق.

۸۲. سیمای مخبتین «شرح زیارت امین اللّه» محمود تحریری، مؤسسه انتشارات مشکوه، تهران، ۱۳۷۹ ه ش

۸۳. شرح زیارت امین اللّه، محمد محمدی گیلانی، نشر سایه، قم، ۱۳۷۴ه_ .ش.

۸۴. شرح غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، با مقدمه و تصحیح و تحقیق میر جلال الدین حسینی ارموی «محدث»، ناشر: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تاریخ انتشار: بهمن ماه ۱۳۶۶

۸۵. شرح فارسی مصباح الشریعه ومفتاح الحقیقه، عبدالرزاق گیلانی، صدوق بهارستان نظامیه، ۱۳۶۶ه_ .ش

۸۶. شرح لغات قرآن، جعفر شریعتمداری، بنیاد پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۳۷۲ ه ش.

۸۷. شرح منازل السائرین، عبدالرزاق کاشانی، انتشارات کتابخانه علمیه حامدی، تهران، بی تا

۸۸. شناخت شناسی در قرآن، عبداله جوادی آملی، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۰ه_ .ش

۸۹. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی آیات النازله فی اهل البیت علیه السلام ،

عبیـد اللّه بن احمـد المعروف بالحاکم الحسـکانی، ناشـر: مجمع احیاء الثقافه الاسـلامیه، تحقیق: الشـیخ محمـد باقر المحمودی، طهران، ایران، ۱۴۱۱ه_ .ق.

۹۰. الصافی فی تفسیر القرآن، ملامحسن فیض کاشانی، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ ه ش

۹۱. صـحیح ابن حبان، علاء الدین علی بن بلبان الفارسـی (محمد بن حبان بن أحمد)، تحقیق: شـعیب الارنؤوط، ناشـر: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ه_ .ق.

۹۲. صحیفه نور، امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله ، تهران، ۱۳۷۲ه_ .ش

۹۳. عرفان اسلامی، حسین انصاریان، نشر حجت، اصفهان، ۱۳۷۱ه_ .ش

۹۴. علل الشرایع، محمد بن علی بن بابویه قمی «صدوق»، منشورات المکتبه الحیدریه، نجف، ۱۹۶۶ م

۹۵. عوالی اللئالی، محمد بن علی بن ابی الجمهور احسائی، مطبعه السید الشهداء قم، ۱۴۰۳ه_ .ق

۹۶. الغـارات، ابراهیم بن محمـد الثقفی، تحقیق: سـید جلاـل الـدین محـدث، ناشـر: سلسـله انتشـارات انجمن آثـار ملی، تهران، ۱۳۵۵ه_ .ش.

۹۷. العین، خلیل ابن احمد فراهیدی، مؤسسه دارالهجره، قم، ۱۴۰۹ه_ .ق

۹۸. الفتوحات المکیّه، محی الدین عربی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۰ه_ .ق

۹۹. فرحه الغری (فی یقین قبر امیر المؤمنین علیه السـلام) سـید عبد الکریم بن طاووس الحسینی، تحقیق: سید تحسین آل شبیب الموسوی، ناشر: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، مطبعه: محمد، بیجا،

ص: ۴۴۷

۱۴۱۹هـ .ق.

۱۰۰. فرهنگ تفصیلی نهج البلاغه، عبدالمجید معادیخواه، ناشر: نشر ذره، تهران، ۱۳۷۲ ه ش

۱۰۱. فرهنگ فلسفی، مؤلف: جمیل صلیبا، مترجم: صانعی ناشر: حکمت، تهران، ۱۳۶۶هـ .ش

۱۰۲. فرهنگ معارف اسلامی، دکترسیدجعفر سجادی، ناشر: انتشارات کومش، تهران، ۱۳۷۳هـ .ش.

۱۰۳. فرهنگ معاصر عربی فارسی، آذرتاش آذرنوش، نشر نی، تهران، ۱۳۷۹هـ .ش

۱۰۴. الفصول المهمّه فی اصول الائمه، محمد بن الحسن الحر العاملی، مکتبه بصیرتی، قم، بی تا

۱۰۵. فلاح السائل، سید بن طاووس مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، بیتا.

۱۰۶. غرر الحکم و دررالکلم، عبد الواحد آمدی، با شرح و ترجمه هاشم رسولی محلاتی، ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ش.

۱۰۷. قاموس المحیط، محمد بن یعقوب فیروز آبادی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۷هـ .ق

۱۰۸. قاموس قرآن، علی اکبر قریشی، دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۷۱ ه ش

۱۰۹. قرآن کریم، ترجمه الهی قمشه ای، انتشارات پیراسته (اسماعیلیان)، تهران، ۱۳۷۰هـ .ش

۱۱۰. قره العیون، ملا محمد مهدی نراقی (با تعلیق و تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی)، انتشارات انجمن شاهنشاهی فلسفه

ایران، تهران، ۱۳۵۷ه_ .ش

۱۱۱. کامل الزیارات، ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی، تحقیق: الشیخ جواد القیومی، لجنه التحقیق، المطبعه: مؤسسه النشر الاسلامی، مؤسسه: نشر الفقاهه ۱۴۱۷ه_ .ق

۱۱۲. کتاب الدعاء، سلیمان بن احمد الطبرانی، تحقیق: مصطفی عبد القادر غطا، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۳ه_ .ق.

۱۱۳. کتاب الرضا عن اللّه بقضائه، عبد اللّه بن محمد بن أبی الدنیا البغدادی، تحقیق: ضیاء الحسن السلفی ناشر: الدار السلفیه، بومبای، ۱۴۱۰ه_ .ق.

۱۱۴. کشف الغمه فی معرفه الأئمه، علی بن عیسی بن ابی الفتح الاربلی، ناشر: دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۵ه_ .ق.

۱۱۵. کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام ، علامه حلی، تحقیق: حسین درگاهی، ۱۴۱۱ه_ .ق.

۱۱۶. کنزالعمال، علاء الدین بن حسام الدین علی المتقی الهندی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۱ه_ .ق

۱۱۷. لسان العرب: محمد بن مکرم، ابن منظور، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۶ه_ .ق

۱۱۸. مجمع البحرین، فخر الدین طریحی، مکتب النشر الثقافه الاسلامیه. ناشر الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ه_ .ق.

۱۱۹. مجمع الزوائد (و منبع الفوائد)، نور الدین الهیثمی، ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ه_ .ق.

۱۲۰. محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ملا محسن فیض کاشانی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، بی تا.

۱۲۱. محجه البیضاء فی تهذیب الاحیاء، ملا محسن فیض کاشانی، مکتبه الاسلامیه، تهران، بی تا

۱۲۲. المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیه اندلسی، منشورات محمد علی بیضون دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۲ه_ .ق.

۱۲۳. مرآه العقول، محمد باقر مجلسی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ش.

۱۲۴. المزار الکبیر، محمد بن جعفر المشهدی، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، نشر: مؤسسه النشر الاسلامی قم المقدسه ۱۴۱۹ه_ .ق.

۱۲۵. مستدرک الوسایل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، قم، ۱۴۰۷ه_ .ق.

۱۲۶. مستدرک سفینه البحار، علی نمازی شاهرودی، مؤسسه بعثت، تهران، ۱۴۱۲ه_ .ق.

۱۲۷. مسند أحمد، احمد بن حنبل، ناشر: دارصادر، بیروت، بیتا.

۱۲۸. مشارق الدراری، سعید الدین سعید فرغانی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۷ه_ .ش.

۱۲۹. مشارق الدراری، سعید الدین سعید فرغانی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹ه_ .ش.

۱۳۰. مشکاه الأنوار، فضل بن حسن طبرسی، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۴۱۱ه_ .ق.

۱۳۱. مصباح الزائر، السید علی بن موسی، ابن طاووس، تحقیق ونشر: مؤسسه آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، قم، ۱۴۱۷ه_ .ق.

۱۳۲. مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، منسوب به امام صادق علیه السلام ، مؤسسه الاعلمی، بیروت، بی تا.

۱۳۳. مصباح المنیر، احمد بن محمد المقری فیومی، صححه محی الدین عبد الحمید، الأزهر، مصر، ۱۳۴۷ه_ .ق.

۱۳۴. مصباح الهدایه، امام خمینی رحمه الله ، (ترجمه سید احمد فهری)، انتشارات پیام آزادی، تهران، بی تا.

۱۳۵. المصنف، ابن ابی شیبه الکوفی، تحقیق: سعید محمد اللحام، ناشر: دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ه_ .ق.

۱۳۶. معانی الاخبار، محمد بن علی ابن بابویه قمی «صدوق»، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۴۱۰ه_ .ق.

۱۳۷. المعجم الأوسط، سلیمان بن أحمد الطبرانی، تحقیق: ابراهیم الحسینی، ناشر: دارالحرمین، بیجا، بیتا.

۱۳۸. المعجم الکبیر، سلیمان بن أحمد الطبرانی، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، ناشر: مکتبه ابن تیمیه، القاهره، مطبعه: داراحیاء التراث العربی، بیتا.

۱۳۹. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمدفؤاد عبدالباقی، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ه_ .ش.

۱۴۰. معجم المقاییس فی اللغه، احمد بن فارس ابن ذکریا، دارالفکرللطباعه والنشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۵ه_ .ق

۱۴۱. معجم الوسیط، ابراهیم مصطفی و...، مکتبه الاسلامیه، استانبول، ترکیه، بی تا.

۱۴۲. معجم تهذیب اللغه، ابی منصور محمد بن احمد أزهری، دارالمعرفه، بیروت، لبنان، ۱۴۲۲ه_ .ق.

۱۴۳. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ناشر: انتشارات دهقان، تهران، ۱۳۷۱ه_ .ش.

۱۴۴. مفردات فی اللغه، راغب اصفهانی، دارالقلم، دمشق دارالشامیه،

بیروت، ۱۴۱۲ه_ .ق.

۱۴۵. مقامات معنوی، شرح منازل السایرین، محسن بینا، مؤسسه مطبوعاتی بینا، ۱۳۴۵ه_ .ش.

۱۴۶. مکارم الاخلاق، حسن بن فضل طبرسی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ه_ .ق.

۱۴۷. المناقب، الموفق بن أحمد بن محمد المکی الخوارزمی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، تحقیق: فضیله الشیخ مالک المحمودی، قم، ۱۴۱۱ه_ .ق.

۱۴۸. من لایحضره الفقیه، محمد بن علی ابن بابویه قمی «صدوق»، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ه_ .ق.

۱۴۹. منازل السائرین، خواجه عبداللّه انصاری، بیهقی کتاب خپرولو مؤسسه ثور، ۱۳۵۵ه_ .ش.

۱۵۰. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، تحقیق: لجنهٌ من اساتذه النجف الأشرف مطبعه: الحیدریه، النجف الأشرف، ۱۳۷۶ه_ .ش.

۱۵۱. المنتخب من مسند عبد بن حمید، أبی محمد عبد بن حمید، تحقیق: السید صبحی البدری السامرائی محمود محمد خلیل الصعیدی، ناشر: مکتبه النهضه العربیه، بیجا، ۱۴۰۸ه_ .ق.

۱۵۲. منیه المرید، شهید ثانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ه_ .ش.

۱۵۳. موارد الظمآن (الی زوائد ابن حبان)، علی بن ابی بکر الهیثمی، ناشر: دارالکتب العلمیه، تحقیق: محمد عبد الرزاق حمزه، بیروت، بیتا.

۱۵۴. مواقف الشیعه، علی الأحمدی المیانجی، ناشر: مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ه_ .ق.

۱۵۵. الموسوعه الذهبیه للعلوم الاسلامیه، فاطمه محجوب، ناشر: دارالفدا العربی، قاهره، مصر، بی تا.

۱۵۶. موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام ، محمود شریفی، دارالمعروف، قم، ۱۴۱۵ه_ .ق.

۱۵۷. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، قم، ۱۳۷۷ه_ .ق.

۱۵۸. المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبایی، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۳ه_ .ق.

۱۵۹. نثر طوبی، ابوالحسن شعرانی، انتشارات اسلامیه، تهران،تا.

۱۶۰. نور البراهین، سید نعمت اللّه جزائری، تحقیق: السید الرجائی، ناشر: جامعه مدرسین قم، مطبعه، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۷ه_ .ق.

۱۶۱. النهایه فی غریب الحدیث و الأثر، مبارک ابن محمد، ابن اثیر، ناشر: مؤسسه اسماعیلیان، قم، ۱۳۶۷ه_ .ش.

۱۶۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، دارالأسوه، تهران، ۱۴۱۵ه_ .ق.

۱۶۳. نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، محمد باقر محمودی، مؤسسه التضامن الفکری، بیروت، بی تا.

۱۶۴. نهج الفصاحه، به قلم ابوالحسن شعرانی، کتابفروشی اسلامیه، تهران، ۱۳۴۱ه_ .ش.

۱۶۵. وافی، ملا محسن فیض کاشانی، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام اصفهان، ۱۴۰۶ه_ .ق.

۱۶۶. وسایل الشیعه، محمد بن الحسن الحر العاملی، مکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۳ه_ .ق.

Abstraction

What faces you is a book with the title of the features of the humbles in Qoran and .narratives

The holy Qoran and narratives such as aminallah ziarat has been referred to the word of humble. The idiom of humble is very important in the ethology and behaviour .toward god but it is less paid attention, studied or been investigated on

.Thanks God we have researched it from different aspects

.We have brought the first part as the generalities after introduction, in this book

and their synonyms We have said the state of humble and servility in Qoran and .narratives

ned that humbles originally reach to humility and fear of God because of God remembrance and finally come to be certain and calm. Meantime types, degrees and .results of humbles are expressed

self and love of this world and under control Satan and tint in belief for discussion , and expressed Qoran and traditions reasons related to humbles of which in this .respect

Key words

.Modesty, Humility, Tranquility, Ascertain, Fear from Allah, Sincerity, Returning

ص: ۴۵۵

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹